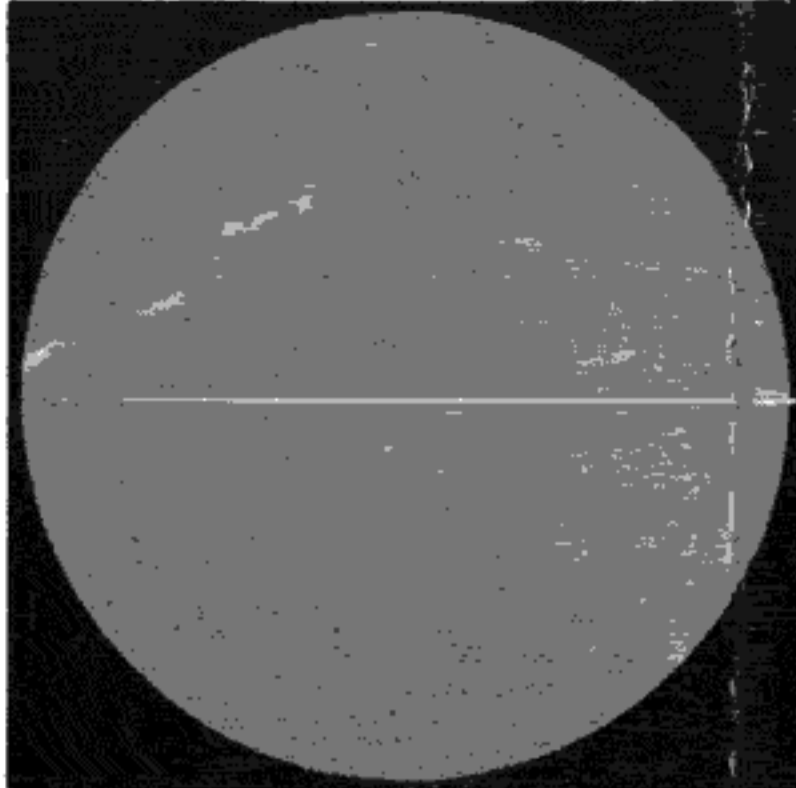


تاریخ مختصر

احزاب سیاسی ایران

انقراض قاجاریہ



ملک الشعراء بہار



تاریخ مختصر احزاب سیاسی

تاریخ مختصر

احزاب سیاسی ایران

جلد اول

انقرض قاجاریه

تألیف
ملک الشعراء بهار



تهران، ۱۳۵۷

فهرست مطالب

.....

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۲	۱- مقدمه
۵	۲- پادشاهی سلطان احمد شاه
۸	۳- ناصر الملك
۸	۴- احزاب سیاسی و مجلس دوم
۱۲	۴- روابط سیاسی احزاب
۱۲	۵- سقوط ناصر الملك
۱۳	۶- جنگ بین الملل دموکراتها را نجات داد
۱۴	۷- برگردیم بیک سال قبل
۱۷	۸- مهاجرت شروع شد
۱۸	۹- حرکت و مهاجرت
۲۱	۱۰- دموکرات و اعتدال منحل میشود
۲۳	۱۱- انقلاب روسیه با معجز سیاسی
۳۰	۱۲- قرارداد ۱۹۱۹ و احمد شاه
۳۹	۱۳- سقوط و ترق الدوله
۴۶	۱۴- سقوط دولتهای کرجستان و قفقاز و ارمنستان
۵۱	۱۵- حکومت مشیرالدوله و سپهدار
۵۵	۱۶- حکومت سپهدار
۶۱	۱۷- مقدمات کودتای ۱۲۹۹



شرکت سهامی کتابهای جیبی

با همکاری مؤسسه انتشارات امیرکبیر

بهار، محمدتقی

تاریخ مختصر احزاب سیاسی (جلد اول)

چاپ اول: ۱۳۲۱

چاپ دوم: ۱۳۵۷

چاپ سوم: ۱۳۵۷

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است.

۱۸-	کودتای سوم حوت علم شد
۱۹-	رضا خان میرینجه که بود
۲۰-	دو کودتا
۲۱-	حکومت سید ضیاءالدین
۲۲-	شمه از کارهای سید ضیاءالدین
۲۳-	شاه از سید رنجیده و از او میترسد
۲۴-	اسنادپرا کننده
۲۵-	مجلس چهارم باز میشود
۲۶-	چرا حزب دموکرات تشکیل نشد؟
۲۷-	هیئت دولت قوام السلطنه
۲۸-	هجوم بسید ضیاءالدین
۲۹-	حزب سوسیالیست
۳۰-	فکر قشون متحدالشکل
۳۱-	تشنجات در مجلس چهارم
۳۲-	کلنل محمد تقی خان
۳۳-	کامیابیهای سیاسی
۳۴-	آغاز ضعف دولت قوام
۳۵-	سردار سپه چه میکند؟
۳۶-	مسافرت دوم احمدشاه بفرنک
۳۷-	امتیاز نفت شمال
۳۸-	مختصری از وجهه خارجی امتیاز نفت
۳۹-	امیر مؤید سواد کوهی
۴۰-	سقوط قوام السلطنه
۴۱-	مشیر السلطنه و بحران

۲۱۲	۴۲- قوام السلطنه
۲۱۴	۴۳- نفت شمال از میان میروید
۲۲۴	۴۴- ایران در جامعه ملل
۲۲۴	۴۵- حمله مجلس بوزیر جنک
۲۴۵	دوات و مطبوعات
۲۵۹	۴۶- کارهای مجلس و سقوط قوام
۲۶۰	صورت کل عایدات پیچی نیل
۲۶۵	فتح قلعه چهریق
۲۶۷	متن خطابه وزیر جنک
۲۷۱	اوضاع لرستان
۲۷۳	ایلات شاهسون
۲۷۳	اعزام شصت نفر محصل بارویا
۲۷۸	حمایت دولت روس از ایران
۲۸۱	نطق رفیق چیچرین
۲۸۳	اقدام در تصرف ادارات نظمی
۲۸۵	نامه وزیر جنک
۲۸۶	ورود شاه بایران
۲۹۶	۴۷- هرج و مرج و تأثیر آن در ایالات
۲۹۷	۴۸- دولت مستوفی الممالک
۳۰۱	انتخابات دوره پنجم
۳۰۷	۴۹- تزلزل دولت مستوفی
۳۱۴	۵۰- سقوط دولت
۳۲۱	رفقای ما جر میزنند
۳۲۸	زلزله در تربت

استیضاح از دولت	۳۳۱
۵۱ - مشیرالدوله میآید	۳۴۱
۵۲ - واقعه بحرین	۳۵۱
۵۳ - تبعید علمای اعلام	۳۵۲
۵۴ - تبدیل نماینده شوروی	۳۶۰
۵۵ - عاقبت کنفرانس لوزان و ظهور آتاتورک	۳۶۲

بنام خدای بخشنده مهربان

دیباچه

دور نمائی از سرگذشت مؤلف

باری جو فسانه میسوی ای بخرد
افسانه نیک شونه افسانه بد

از آغاز مشروطیت بسبب انس و آشنائی که پدرم با فکرهاى تازه پیدا کرده بود بمشروطه دلبستگی پیدا کردم. دو سال بعد از رحلت پدرم میرزا محمد کاظم صبوری ملقب بملك الشعرا (۱۳۲۲ قمری هجری) باوجود آنکه منصب و لقب پدرم را طبق فرمان مرحوم مظفر الدینشاه بمن داده بودند و مستخدم دولت و آستانه هردو بودم و امر معاش من و خانواده ام از ممر مستمری دولتی میگذشت، معذک در ۱۳۲۴ قمری هجری بسن ۲۰ سالگی، در شمار مشروطه طلبان خراسان جای گزیدم. پس از مرگ مظفر الدین شاه، کشاکش میانه مجلسیان و محمدعلی شاه در گرفت و تاریخی دراز دارد. بر اثر این کشاکش در بعضی شهرها پایدارها و ایستادگیانی از طرف احرار و مشروطه خواهان بخلاف شاه مستبد، بروز کرد که مرکز عمده آن اسلامبول - تبریز - رشت - اصفهان - مشهد - تربت حیدریه و فیروز فارس شمرده میشد.

در مشهد انجمنی بنام «سعادت» بوسیله ارتباط با انجمن «سعادت» اسلامبول و احرار باد کوبه بوجد آمد و جمعی از تربیت شدگان مستخدم دولت و طلاب مدارس و تجار و کسبه در آن انجمن انباز شدند و لوای انقلاب را بلند کردند.

چون والی خراسان در کن الدوله، مردی معتدل و خیرخواه و قوای محلی او هم بسیار کم و خزانه مالیه هم تهی بود، مقاومت دولتیان با قوای ملی و انجمن ایالتی آنطور شدید نبود که کار بخونریزی زیاد منجر گردد، با این وصف کشاکش و

زدو خورد هائی بین مجاهدان و سربازان و سایر هواخواهان دولت در گرفت و يك مرتبه هم قوای دولت روس مداخله کرده بسوی شهر و مسجد گوهرشاد، تیراندازی با توپ و مسلسل بوقوع پیوست .

مسجد و بازارها و تلگرافخانه در دست مردم و قلعه ارك و قسمتی از محله سراب و ارك در دست دولتیان بود و همه روزه نطقهائی در مسجد و نقاط دیگر در ترویج مشروطه و تهییج مردم بحمايت از آزادی ایراد میشد و دولتیان قدرتی ابراز نمیداشتند . من و رفقای دیگر در این مدت عضو مراکز انقلابی بودیم و روزنامه «خراسان» را بطریق پنهانی طبع و باسم «رئیس الطلاب» موهوم منتشر میکردیم و اولین آثار ادبی من در ترویج آزادی در آن روزنامه انتشار یافت .

مشهورترین آنها قصیده مستزاد است که در ۱۳۲۵ در عهد استبداد صغیر محمدعلی شاه گفته شد و در حینی که مردم در سفارتخانه پناه بسته بودند در مشهد و تهران انتشار یافت و آن قصیده را پرفسور ادوارد براون، نیز در تاریخ ادبیات مشروطه ایران نقل کرده است و ما عین آنرا اینجا نقل میکنیم .

کار ایران با خداست

کار ایران با خداست
کار ایران با خداست
مملکت رفته ز دست
کار ایران با خداست
موجهای جانگذار
کار ایران با خداست
ناخدا عدلست و بس
کار ایران با خداست
خون جمعی بی گناه
کار ایران با خداست
سبوت تیز امیر

باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهبها جد است
شاه مست و میر مست و شحنه مست و شیخ مست
زین سیه مستان بهر سو فتنه و غوغا پیاست^۱
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز
زین تلاطم کشتی ملت بگرداب بلاست
مملکت کشتی حوادث بحر استبداد خس
کار پاس کشتی و کشتی نشین با نا خداست
پادشاه خود را مسلمان خواند و سازد تباه
ای مسلمانان در اسلام این ستمها کی رواست
روز و شب خندد همی بر ریش ناچیز وزیر

۱- این مصرع را مرحوم سید حسین اردبیلی باین شکل تغییر داده در روزنامه درج شد: مردم از دستان مستان فتنه و غوغا پیاست .

کی شود زین ریشخند زشت کار ملک راست
شاه ایران گر عدالت را نخواهد باك نیست
دیده خفاش از خورشید در رنج و عناست
باش تا آگه کند شه را ازین نا بخردی
انتقام ایزدی برق است و نابخرد گیاست
سنگر شه چون به دوشان تپه رفت از بان شاه
روز دیگر سنگرش در سرحد ملک فناست
باش تا خود سوی ری تازد ز آذر نایجان
آنکه توبش قلعه کرب و خنجرش کشور گشاست
باش تا بیرون ز رشت آید سپهدار سترک
آنکه گیلان ز اهتمامش رشک اقلیم بقاست
باش تا از اصفهان صمصام حق گردد پدید
تا به بینیم آنکه سرز احکام حق پیچد کجاست
خاک ایران بوم و برزن از تمدن خورد آب
هر چه هست از قامت ناساز بسی اندام ماست

کار ایران با خداست
زانکه طینت پاک نیست
کار ایران با خداست
انتقام ایزدی
کار ایران با خداست
تازه تر شد داغ شاه
کار ایران با خداست
حضرت ستار خان
کار ایران با خداست^۱
فرد اذار بزرگ
کار ایران با خداست
نام حق گردد پدید
کار ایران با خداست
جز خراسان خراب
کار ایران با خداست^۲

چندی بعد خبر آمد که نیروی دوگانه مجاهد و بختیاری بسر داری سپهدار تنکابنی و سردار اسعد و صمصام السلطنه بختیاری و دیگر سرکردگان مسلمان و ارمنی وارد پایتخت شده اند و شاه سفارت روس پناه برده و از سلطنت استعفا داده است (رجب ۱۳۲۷ قمری) .

جشنهای ملی مثل برق و باد در برابر ادارات دولتی ارقبیل پست و تلگراف و مراکز ملی مانند مساجد و غیره در شبی که روز پیش خبر پیروزی مشروطه خواهان رسیده بود، بر پا گردید، سرودهای ملی و خطابه ها خوانده شد و شادی عمومی نمودار گشت .

اشعار و سرود هائی که در آن شب خوانده شد و قصایدی که در جشن های ایام

۱- این بیت از نسخه ادوارد براون ساقط شده است .

۲- تاریخ چاپ و شعر در ایران جدید The press and Poetry of Modern Persia صفحه ۳۶۰-۳۶۱ تألیف ادوارد براون- این قصیده در یکی از تواریخ جدید ایران بنام «ضیاء» نامی نوشته است .

قابل درج است ا

علت واضح بود، تعلیم ثر در آن اوقات متداول نبود و در مدارس قدیم بتعلیم فارسی خاصه نثر زیاد اهتمام نمیشد و اگر توجهی میشد نسبت به مراسلات و اخوانیات بود نه نسبت به معقولات یا خطابیات، و اساساً در ایران این نوع نوشتها وجود نداشت و تنها درسی که ما ازین نوع در آن اوقات یاد گرفته بودیم، مقالات جراید مشروطه بود که از حیث مدت و مادت برای تربیت جوانان کفایت نمینمود.

جواب مدیر روزنامه مرا دلسرد ساخت، بلکه بر جد و پشت کار من افزود و چنانکه گفتم در سال ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ مقالات سیاسی و اجتماعی و تاریخی من بامضای م. بهار در روزنامهها توجه مردم را جلب کرد.

در ۱۳۲۸ روزنامه نوبهار را که ناشر افکار حزب دموکرات ایران بود دایر کردم. و در همان سال حزب نامبرده بهدایت دوستان اداری و بازاری و با تعلیم حیدرخان عمواوغلی که از پیشوایان احرار مرکز و بخراسان مسافرت جسته بود دایر گردید و من نیز بعضویت کمیته ایالتی این حزب انتخاب شدم.

دولت تزار در ایران از مستبدان حمایت میکرد، و در خراسان قواشی وارد کرده بود و اسباب نارضائی احرار شده بود. دموکراتها هم منفور روسها بودند، بنابراین روش من در روزنامه نوبهار و بعد تازه بهار مخالفت با بقای قوای روسیه در ایران و مواضعه با سیاست آندولت بود.

اینکار خالی از مخاطرات عظیم نبود. اما آزادیخواهان آن عصر، مخاطرات را در راه مقصود مقدس خویش بجان خریدار بودند، تاریخ زندگانی آزادیخواهان قدیم خاصه دموکراتها پر است از این قبیل مخاطرات و فداکاریها و از جان گذشتگیها و تنها چیزی که ایران را تا حدی نجات داد، همین پاکی نیت و صفای عقیدت و ایمان کامل بحریث و استقلال بود.

بالجمله در سال ۱۳۲۹ و ۱۳۰۰ داستان شوستر و التیماتوم روس و قضایای تبریز و گیلان و بسته شدن مجلس دوم و دیکتاتوری ناصر الملک بیان آمد.

دموکراتهای خراسان نیز بر حسب تلگرافی که بامضای سلیمان میرزا از تهران رسید و دستور مقاومت بحزب داد. بازارها را بستند و اسلحه برداشتند، ولی اتفاقی افتاد که مارا از حوادث ناگزیری بر کنار داشت. و آن پاره شدن سیم تلگرافی بین

دیباچه

بعد سروده آمد. از من بود و اداره جشنها و گرمی بازار شاد کامی ملی از شعر و خطابه بوسیله من و رفقای انجمنی ما فراهم آمد.

اغلب این قصاید در جراید آن زمان و در کتاب مذکور پرفسور براون درجست، و یکی از مهمترین آثار شعری من که بعد از ایجاد اختلاف بین شاه و مجلس گفته شد مهندس ترکیبی است قرب دو هزار بیت بیحرمل مضمن خطاب بشاه و ذکر تاریخ ایران از کیومرث تا زمان خود او و ازین قصیده نیز شطری در تاریخ ادبیات مشروطه پرفسور براون نقل شده و باقی هنوز بچاپ نرسیده است.

در آن اوقات مرحوم میرزا سید محمد طباطبالی بزرگ با خانواده و فرزندان، در خراسان بحال تبعید بسر میردند. در یکی از جشنها که در دارالتولیه با حضور آن مرحوم انعقاد یافت قصیده بانیه بدین مطلع از طرف نویسنده خوانده شد:

غرة عیش است و روز فتح و هنگام طرب

آخر ماه جمادی، اول ماه رجب

در میان این دو مه فتحی عجیب آمد بکار

العجب ثم العجب بین الجمادی و الـرجب

و در سلام آستانه که در سیزدهم ماه رجب همان سال دایر گردید، و بعادت دیرین باید شعر و خطبه خوانده شود، قصیده ای در ستایش آزادی خواندم که مطلعش چنین بود:

یاسا قی که کرد ایزد قوی بنیان آزادی

نمود آباد از نو خانه ویران آزادی

فلك بگشود بر غم دیدگان ابواب آسایش

جهان بر بست با دلخستگان پیمان آزادی

از سال فتح تهران بعد، بنویسندگی در جراید ملی شروع کردم و نخستین مقالات سیاسی و اجتماعی من در جریده «طوس» و بعضی بی امضا در حیل المتین کلکته انتشار یافت.

فراموش نمیکنم که سالی پیشتر ازین يك قصیده و مقالتی برای حیل المتین فرستاده بودم، مرحوم سید جلال الدین مدیر روزنامه نامبرده نامه بمن نوشت و گفت: اشعار شما در کمال خوبی بود و درج شد، اما مقاله بسیار بد و غیر

بعد از يك سال از تهران با هزار زحمت بمشهد مراجعت کردم. حزب را دیدم در حال خمود، جراید در حال توقیف و رفق با بدون حرارت و امید در پی کسب و کار خود، ولی من خسته نبودم و اگر در سیاست بروی من بسته بود ابواب مبارزات اجتماعی و اخلاقی باز بود لذا نوبهار را بار دیگر با جلب مرحوم فیرالدوله والی دایر کردم و مقالات مسلسل و زن مسلمان، و مقالات اصلاحات دینی و اخلاقی را نوشتن گرفتم. در بادی امر قونسول روس جلومرا بشدت گرفت اما باو فهمانیدم که من در سیاست چیزی نخواهم نوشت و دموکراتها قیامی نخواهند کرد و او متقاعد شد، من خوش قلب تر و مردم دوست تر از روسها احدی را ندیده‌ام و صریح میگویم که روسها در عین خشونت صوری که حتی در عمل هم این خشونت را بروز می دهند، در خوش قلبی و صداقت و مردم دوستی، بشرطی که از در حقیقت با آن ها در آید نظیر ندارند.

يك سال کار کردم، تکفیرم کردند، آزارم دادند، خودبها و دموکرات ها بیشتر از دیگران بجرم حقگوئی با من پر خاش کردند و من بکار خود مشغول، تا جنگ بین الملل افق جهان را با برق ششولول یکنفر صربی قرمز رنگ ساخت. در همین احوال انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی ۱۳۳۲ در خراسان آغاز و پایان یافت، و من از در جز و کلات و سرخس بو کالت مجلس انتخاب شدم. روزنامه نوبهار باز از طرف دو قونسولخانه روس و انگلیس که هر دو در جنگ شرکت داشتند، توقیف گردید و من بتهران از راه روسیه عزیمت کردم. در تهران اعتبارنامه من بجرم استشادهای ملانمایان مشهد و خصومت آخوند های مجلس در بیغولۀ مخالفت در افتاد و بعد از ششماه بزحمت از چاله در آمد و قبول گردید!

نوبهار در تهران دایر شد و بازارش رونق گرفت، و در هیجانهای ملی مؤثر افتاد ولی بسبب پیش آمد مهاجرت که شمه‌ای در این تاریخ خواهید خواند بار دیگر توقیف شد، و خود من هم از برابر نهیب جنبش سپاهیان ژنرال باراقوف سردار روسی، ناچار بقم افتادم و در واقعه ای دستم خرد شد و مرا بمرکز آوردند! این قطعه آنوقت گفته شد:

خراسان و تهران و آذربایجان و غیره بود.

میدانیم که محمدعلی میرزای مخلوع مصادف دست اندر کار شدن شوستر در مالیه، از خاک روس باقوانی که تهیه دیده بود بهمرامی شعاع السلطنه برادرش وارد گرگان شد و دو ستون لشکر یکی بسر کردگی رشید السلطان بسوی مازندران و دیگر بریاست ارشدالدوله بسوی سمنان و دامغان فرستاد که وارد تهران شوند و ستون اخیر سیم تلگراف را در عقب نشینی، پاره و راه مخابرات مرکز و خراسان را بند آورده بود.

بنابراین من و رفقای ما ندانستیم که چه باید کرد و از راه سیم عشقباد-باکو باتبریز ارتباط دست آوردیم که تکلیف خود و جریان حوادث را بدانیم اما جوابی که آنها بمادادند از راه داخل مخایره شد و بعد از ختم جانبازیهای احرار تبریز آن جواب بما رسید. ما باسیم عشقباد بخط لاتن این شعر عربی ناتمام را بروزنامه شفق که بمدریت آقای دکتر رضا زاده شفق اداره می شد فرستادیم و برای آن چنین کردیم که از تفتیش تلگرافی روس ایمن بماند.

شعر اینست:

یا حافظین الدین و التاموس ما حالکم و الحرب بین الر...

جوابی که داده شده بود و دو ماه بعد که سیم باز شد و آبها از آسیابها افتاد-

بما رسید این بود:

تنتظر الامر من الکبار القتل اولی من رکوب ال...

ضربتی که در این قیام و پایداری ساده بمن رسید توقیف نوبهار بود بامر صریح قونسول روس، و بلافاصله تازه بهار دایر گردید و مقالات شدیداللهجه برضد مداخلات دولت تزار درج کرد و چیزی نگذشت که در محرم ۱۳۳۰ بامر وثوقالدوله وزیر خارجه. از طرف حکومت خراسان اینروز نامه هم توقیف شد و بفشار قونسول مزبور من و نه نفر از افراد حزب دستگیر و بطرف تهران فرستاده شدیم!

مشروطۀ دوم اینجا تمام میشود!

زندگی سیاسی ما هم با اینجا ختم میگردد که هرچه بافته بودیم پنبه شد، خود ما هم

از خانه و لانه رانده شدیم!... از قضا در تهران هم رفقای ما را تبعید کردند!

زهری کشنده است!

من آنروز و دیروز و امروز و همیشه صاحب همین عقیده‌ام که باید دولت مرکزی مقتدر باشد و شکی نیست دولت مقتدر مرکزی که با همراهی احزاب و مطبوعات آزادپنخواه و بشرط عدالت بر سر کار آمده باشد میتواند همه کار برای مملکت بکند و از ضعیف کردن دولت‌ها و تحریک اطراف برضد دولت جز مفسده چیزی حاصل نخواهد شد! بر حسب همین عقیده بود که من با تمام سرکشان و نهضت‌کنندگان اطراف و با هر قسم فحاشی و دشمنی ماجرائی نسبت به حکومت مرکزی بحکم تجربه مخالف بوده‌ام - نه جنگلیها عقیده داشته‌ام نه باخیابانی همراه وهم سلیقه بوده‌ام و نه باقیام کلنل محمد تقی خان (بآن طریق) موافقت داشته‌ام، تمام این حرکات را حرکاتی خلاف مصالح کلیه ملک و ملت و بحال مردم این کشور و خود قیام‌کنندگان زبان‌بخش میدانسته‌ام. لکن نسبت با آنان عداوت و کینه ورزی هم نداشته‌ام، همواره بدین وقایع که بلاشک با سر - انگشت تحریک استعمار طلبان بی رحم برای تهدید مرکز و اجرای مداخلات آنان صورت می‌بست بدیده تأسف و تنفر مینگریستم!

مجلس چهارم را با سخت‌ترین و بدقیافه‌ترین وضعها گذرانیدم، چنانکه بتفصیل در این تاریخ خواهید دید.

از بدو افتتاح مجلس پنجم، اوضاع دیگرگون شد، تا عاقبت من از روزنامه نویسی دست برداشتم، پیش‌بینی‌هاییکه چندسال درباره آنها قلم و چانه زده بودم - یعنی مضرات هر چه و مرج فکری و ضعیف کردن رجال مملکت و دولت مرکزی - آنروز بروز کرد، و مردمی قوی باقوای کامل و وسایل خارجی و داخلی بر اوضاع کشور و بر آزادی و مجلس و بر جان و مال همه مسلط شد، و یکباره دیدیم که حکومت مقتدر مرکزی که در آرزویش بودیم بقدری دیر آمد که قدرتی در مرکز بوجود آمده بر حکومت و شاه و کشور مسلط گردیده است!

تصور کنید مردمی که تا دیروز با آرزوی ایجاد حکومت مقتدر مرکزی با هم گس که احتمال قدرتی در او میرفت همداستانی کرده بود، اینک باید با مقتدرترین حکومتها مخالفت کند، چه ویرا خطرناک میدید!

حیات سیاسی من در این مرحله تقریباً بکوچه بن بست رسیده بود.

فعل در راستی گواهم بس
راست گفتم همین گناهم بس
گفتم از راستی بزرگ شوم
در جهان این يك اشتباهم بس
ترك سر کرده‌ام براه وطن
دست در آستین گواهم بس

خواهند گفت: صولی وار، بهار از خویشتن سخن میگوید و خود رامیستاید! ولی باید دوستان بدانند که عمر ما بیچارگان جز مخاطرات و بلیات و استقبال شداید و محن چیز دیگری نیست. یا نباید شرح حالی از ما نوشته شود و یا هر چه این داستان را بفشارند و زوایدش را دور بریزند و بخواهند بکوتاهیش پردازند، باز ازین قبیل مسائل و ازین دست حالات از آن تراوش میکند!

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست

عاشقی شیوه‌رندان بلاکش باشد!

بالجمله با دست شکسته از تهران بخراسان تبعید شدم، و پس از ششماه بتهران احضارم کردند - انقلاب روسیه بر پا شد، حزب سازی را از سر گرفتند و در کمیته مرکزی حزب دموکرات مدت دو سال دوبار انتخاب شدم.

از جمله کارهای ادبی که درین دو سال اخیر کردم دایر کردن انجمن ادبی دانشکده، و مجله‌ای بهین نام بود و مکتب تازه در نظم و نشر بوجود آمد و غالب رجال بزرگ ادب که مایه افتخار ایرانند در آن تاسیسات با من بودند و افتخار همکاری ایشان را داشتم.

مدتی نوبهار را هم دایر کردم و حقایق روشن سیاسی و اجتماعی را در آن نامه که مدتی هم با اسم زبان آزاد، دایر بود، نوشتم. آن اوقات دریافتم که باید حکومت مرکزی را قدرت داد و برای حکومت، نقطه اتکا بدست آورد و مملکت را دارای مرکز ثقل کرد.

آنروز دریافتم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود صالح تر است و باید همواره بدولت مرکزی کمک کرد و هوچیگری و ضعیف ساختن دولت و فحاشی جراید، بیکدیگر و بدولت و تحریک مردم ایالات بطنیان و سرکشی برای آتیه مشروطه و آزادی و حتی استقلال کشور

بقدری در ایجاد قدرت ملی و حکومت صالح مرکزی دیر جنجیده بودند که همه سردستانان خسته شده و خودشان علی‌رغم یکدیگر دست بدامن «قوه مجریه» زبور، زدند و او را بحکومت برداشتند.

همه کس و همه دسته‌ها خسته شده بودند، و تنها سردار سپه بود که خستگی نمیدانست، آمد و آمد و همه چیز و همه کس را در زیر بالهای «قدرت» خود - قدرتی که نسبت به آزادی و مشروطه و مطبوعات چندان خوش بین نبود - فرو گرفت!

من در بادی امر، باینمرد فعال نزدیک بودم، و نظر بآنکه تشنه حکومت مقتدر مرکزی بودم، و از منفی بافی نیز خورشم نمی‌آمد، میل داشتم باین مرد خدمت کنم. درین زمان پرده‌هایی بالارفت و نقشه‌هایی بازی شد که کاملاً استادانه و با فکر و تعقل عادی رجال مملکت ما متغایر بود و داستان جمهوری یکی از آن پرده‌ها محسوب میشد...

در بادی امر من نیز چون دیگران بحکم ظواهر، مفتون جمال جمهوری شدم. اما چیزی نگذشت که خطری بزرگ از پشت این پرده چشم و ابرو نشان داد و گروهی که بیشتر بتفکر معتاد بودند تا اینکه دستخوش احساسات و عواطف صوری شوند، از آن مسئله ترسیدند، زیرا سروکله دیکتاتوری عظیمی را از پشت پرده دیدند!

همه سیاسیون آنروزی میدانند و جوانان نیز میتوانند از روی قیاس دریابند که آن روزها نفوذ و قدرت و ثروت و فایده و ترقی در کجا خزان شده بود و چگونه عقل صرف - عقلی که متکی بوظیفه شناسی و وطن دوستی نباشد - حکم میکرد که مرد سیاسی دنبال چه کاری را بگیرد و با چه مقامی همسازی کند. چنانکه اغلب رجال سیاسی همین کار را کردند.

ولی من و معدودی انگشت شمار نتوانستیم طریق وظیفه شناسی را رها کنیم. شاید بعضی بگویند که در مرکز قدرت جایی مناسب برای خودتان نیافتید و شما را درست بیسازي نگرفتند، بنا بر این نقش معکوس بازی کردید.

دیگران را خدا میداند - اما برای من جای هر گونه پذیرائی و محبت و حسن برخورد، در اطراف سردار سپه باز بود و مکرر میگفت که: من ملک را دوست میدارم. و روزی که مقدمه «چهار خطابه» را برای شاه سابق خواندم، در حضور گروهی که غالباً زنده اند فرمود که: «من ملک را خیلی دوست داشته ام ولی خود او نخواست از من استفاده کند».

هر چه بود خطری که کشور را در نتیجه دوام هرج و مرج و غفلتهای دربار، تخویف میکرد و آزادی را بمرک تهدید مینمود، در شرف بروز و ظهور بود، و اگر کسی اندک تجربه و تفکر بکار میبست آن خطر بزرگ را بچشم میتوانست ببیند او من و رفقای من آن خطر را بچشم دیدیم!

° ° °

مجلس پنجم باز شد، شاه فرار کرد، سردار سپه فرمانروای مملکت گردید، شهر بانی و قشون و امنیه و حکام و دسته‌های سیاسی و مجلس همه در دست او مانند موم بودند - ولی افکار عامه و سواد جماعت و اغلب محافظه کاران و خانواده‌های قدیم و رجال بزرگ و معدودی هم آزاد بخواه و تربیت شده و متجدد باقیماندند و بانفوذ و قدرتی که مانند طوفان سهمگین غرش کنان بدر و دیوار و سنک و چوب و دشت و کوه میخورد و پیش می‌آمد، دم از مخالفت زدند و در نبرد نخستین پیروزی یافتند - من هم که در این مجلس از ترشیز نمایندگی داشتم با مخالفان جمهوری همراه بودم.

چشم و ابروی دیکتاتوری که در پرده پیشین از پس پرده نمایان بود و ما را آن اندازه بیمناک ساخت، اینک باتمام قد و قامت و سرو سنباط و هیبت و صولت در پیش پرده ایستاده با ما سخن میدوید، رعد و برق میکند، نوید میدهد، تهدید مینماید و هر چه میخواهد میتواند کرد!

این بار نوبت جان بازیست، شوخی بردار نیست، همه یکی یکی میروند. تسلیم میشوند و عاقبت بیش از دوسه نفر نیماند، که یکی از آنها نویسنده این یادداشتهاست.

° ° °

مجلس موسسان افتتاح شد - مجلس پنجم رای خود را در نهم آبان ۱۳۰۴ داده و هنوز بر سر پاست، غالب و کلای مجلس پنجم و سایر رجال و علمای ایالات در مجلس موسسان عضویت دارند، تنها ده پانزده تن ناجور و سرسخت و بیرحم بجان وزن و بچه خود که بارای «نهم آبان» همداستان نبودند در این موسسه تاریخی دعوت نشده اند و اگر میشدند نمیرفتند!

مجلس موسسان تمام شد - شاه نو آمد و بساط خاندان کهن برچیده شد و کشور را بروزهای سعادت می نوید داد! مجلس ششم باز شد.

انتخابات تهران و حومه بالنسبه آزاد بود و رفقای ما غالباً انتخاب شدند. و من هم از تهران انتخاب شدم، درین مجلس پرده دیکتاتوری علنی ترو بدون روپوش بالا رفت و قدرت شاه نو، با اقلیتی ضعیف ولی وطن دوست برابر افتاد.

ما دوره ششم را پایان بردیم و در دوره بعد لایق آن نبودیم که دیگر باره قدم بمجلس شورای ملی بگذاریم - و چندتنی هم از رفقای ما که در دوره هفتم انتخاب شدند از وکالت استعفا دادند و در خانه نشستند... و حیات سیاسی من که بخلاف روح شاعرانه و نقیض حالات طبیعی و شخصیت واقعی من بود، پایان یافت.

من در تمام مدت عمر سیاسی خود متکی با جانب نگشته‌ام، و کمال مطلوب من جلب دینار و درهم نبوده است، از اینرو بمن تاحدی عطفت روا داشتند و امر شد که زیر نظر وزارت معارف بکارهای فنی پردازم و از آن تاریخ تا امروز مشغول آنکارم و آثاری بوجود آورده و خدمت‌های بادیات و زبان فارسی و صرف و نحو و تاریخ ادبیات کرده‌ام.

درین مدت از ۱۳۰ تا ۱۳۲ نه خود را بمرکز قدرت نزدیک ساختم و نه در صدد نزدیکی بآن منبع فیوضات بودم. بدین جرم و شاید بجرایم دیگر دوبار حبس کردند و ماهها در زندان بسر بردم و سالی تمام در تبعید اصفهان گذرانیدم.

برای کومک بمعیشت خانواده‌ام و تدارک وسیله تربیت شش فرزندم، راهی بدست نیاوردم، زیرا آزادی عمل نداشتم، و حتی از مهاجرت به هندوستان هم منع کرده بودند. ناچار خواستم دیوان شعرم را که خریداران بسیاری در ایران و هندوستان و فرنگ داشت بچاپ برسانم.

اینکار را کردم و بدیهی است که قصدم تجارت بود نه سیاست، چه دیگر خود را بانجام وظایف سیاسی مکلف نمی‌پنداشتم، بنابراین با رعایت تمامی مناسبات زمانی دیوان شعرم را بچاپخانه مجلس دادم و یکی از اهل کرم جوانمردی کرد و قیمت کاغذ و چاپ آنرا بعهده گرفت.

کتاب من تا دو بیست و هشت صحیفه بطبع رسید. ناگاه از مصدر جلال بشهربانی امر شد که آنرا تحت بازرسی و سانسور قرار دهند، از این سبب آن اوراق بالتامام ضبط شد و کار بمراجعه و رفت و آمد و بازرسی اداره سانسور شهربانی کشید، و در همین حین

حبس پنجاه و تبعید يك ساله اصفهان پیش آمد و آن اوراق و مجموعه کاغذهای چهار ورق و نیمی خریداری شده، در مطبعه مجلس و در شهربانی ضایع و نفله شد و بعد از شهریور ۱۳۲۰ جز صد و چهل صفحه از آنها بدست من نیامد، قسمت‌های طبع شده را نیز از بین برده بودند!

در حیات ادبی اخیر، این لطمه را نتوانستم جبران کنم، مزاج عصبی و شدیدالتأثر من انحرافی شدید یافت، کثرت کار که لازم و ملزوم بمعیشت خانواده ام بود نیز بیشتر فرسوده‌ام کرد و از سن سی و نه سالگی تا پنجاه و چهار سالگی یعنی بهترین ایام جوانی من چنین ها و هدر شد، و از آنهمه زحمات طاقت فرسای فنی که چشم و اعصاب مرا ضعیف ساخته بود، جز قلبی مانند تاریخ سیستان و مجمل التواریخ، و مجلدات سبک شناسی و چند جلد کتاب درسی، که بطبع رسیده باقی در انبار وزارت فرهنگ مفقود یا مندرس گشت.



در بعض جراید اخیر که مزد خدمتگزاران دیرین را میدادند پیراهنی بر سر چوب کردند که من قصیده‌ای در مدح شاه سابق بنام «دیروز و امروز» گفته‌ام و حتی گفتند که من خطیب پرورش افکار بوده‌ام! چه گناه بزرگ؟

اینک کسانی که با زندگی مدت انزوای من آشنا نیستند بدانند که من مدیحه‌سرای نیستم و آثار چهل ساله من گواهد است، ولی هر گاه خدای نکرده روزی يك قصیده مانند سایرین در وصف شاه سابق میگفتم و این عمل را بقصد حفظ جان و ناموس و بقای نفس و انجام وظیفه پدری و شوهری نسبت بخانواده فقیر خود می‌کردم نبایستی مرا مورد ملامت قرار داد.

معهدنا نظر بآنکه قصد نزدیکی بشاه را نداشتم در تمام مدت انزوا نه شعری گفتم و نه تقریبی جستم و نه اظهار خدمتی کردم.

من در انجمن «پرورش افکار» عضویت نپذیرفتم، از سخنرانهای آن انجمن بیزار بودم و یکبار هم در جلسات سخنرانی و جشن پای نهادم و در کتاب چاپی که سخنرانها را طبع کرده است نامی از من نیست.

فقط در دو سال اخیر قبل از شهریور ۳۲۰ از طرف یکی از بهترین دوستانم - اصرار زیادی چه مستقیم، چه بوسیله شاگردان دانشسرا نمودند و از من شعری خواستند.

من قصیده «بید مجنون و ضمیران» را گفتم و توسط آقای قاضی که در آن روز نامه کار میکرد فرستادم.

آن قصیده را پس دادند و گفتند باید قصیده اجتماعی در مقایسه امروز و دیروز بگوئی، باز من يك سال طفره زدم، عاقبت جمعی از دوستان و حتی بعضی استادان عضو پرورش افکار را بجان من انداختند، و بالاخره صریح گفتند که: آقای «مختاری» رئیس شهربانی میفرماید که من زیادتر ازین نمیتوانم در عالم دوستی ترا حفظ کنم، باید چیزی بگوئی و شرکتی از خود نشان دهی. اینرا هم یاد آور شوم که از روز بازگشت من از منقای اصفهان و سپری شدن هزاره فرهودوسی اداره شهربانی که آنروز بریاست محمد حسین آیرم دایر بود بمن می پیچید که دست اندر کار نشر روزنامه شوم، و صریح میگفت که شاه را باید جلب کنی و الا بادلتنگی که از تو دارد بسیار برایت خطرناکست و من از این واضعتر نمیتوانم صحبت کنم، از شهودی که دخیل درین کار بودند یکی آقای فضل الله بهرامی رئیس تأمینات وقت و دیگر آقای احمد مقبل است که هر دو از این قضایا آگاهند. تفصیل آن بود که آیرم میخواست روزنامه ایران و غیره را ازین ببرد، مکرر مرا خواست و تکلیف کرد که يك روزنامه یومیه بایدره بیندازی و تشکیلات آنرا صورت بدهی و بودجه اش را بنویسی که در زیر نظر ما و بقلم تو اداره شود و هر چه خرج دارد من خواهم پرداخت. و میگفت که ما باید بین قدیم و جدید را از روی دقت مقایسه کنیم و اهمیت امروز را بمردم خاطر نشان سازیم و ضمناً از نویسندگان معاصر شکوه داشت که چیزی ننویسند که مفید و حقیقی باشد و شاه پسندد... .

من هر چه ممکن بود معاذیر آوردم و ناتوانی خود را درین کار باز نمودم و پذیرفت، حتی مبلغی وجه برای اینکار در اختیار آقای بهرامی و مقبل گذاشت.

معدلاً زیر بار نرفته بهر صورت که بود شانه از کار خالی کردم تا آنکه خوشبختانه با دیگران کنار آمد و عاقبت خود او از ایران رفت و باز نیامد و گریبان ما خلاص شد و مدت ششماه اصرار او و ممانعت من دوام داشت!

لکن در عهد پرورش افکار که خونبارترین ساعات عصر پهلوی بود، بقدری که مقدور بود - یعنی مدت يك سال تمام بممانعت بر گذار کردم، اما ابرام رفقا مرا

بیچاره و ناگزیر کرد، و هول موقع هم عسرو حرجی پیش آورد که اگر مروت و انصاف باشد باید بر من آفرین فرستند، این بود راز گفته شدن قصیده «دیروز و امروز» و اینرا هم بگویم که من اشعاری غیر از آن قصیده در آغاز پادشاهی پهلوی گفته ام و در «چهار خطابه» که مکرر بطبع رسیده است شاه را ستوده و اندرزها داده ام و آن اشعار هم مورد خاصی داشته و برای دفع ضرر آشکاری بوده است مربوط عدلیه و بازی خطرناکی که منجر بتوقیف نویسنده در فاصله مجلس پنجم و ششم گردید و گفتن چهار خطابه آن مخاطره را مرتفع ساخت (هر چند عدلیه در نتیجه آن داستان بکودتای داور دچار گشت) و در هیچکدام از این دو مورد برای جلب نفع و حب جاه و مقام عملی مرتکب نشدم که مستحق بیمه‌ری شوم... .

از قضا آنچه در آن اشعار گفته شده بیان واقع است و تملق و مدهائنه‌ای در کار نیست - اگر هم چنین چیزی میبود باز کسی با دانستن آن اوضاع و آشنائی بوضع زندگانی من حق نداشت بر من، اعتراضی روا دارد و خاک اعتساف در دیده مروت و انصاف زندا... .

بقول خواجه:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه دلبر اخطا اینجاست!

من میدانم که این قبیل اعتراضات و انتقادات کودکانه و غیر موثر از چه راه است، شکلی نیست قلم من که در نشر حقایق هیچوقت از خط صراحت و صداقت منحرف نشده است. پاداش دارد و پاداشش آنست که دشمنان حقیقت بر من بتازند و پیکر نجیب مرا آماج تیرهای ملامت سازند.

اما کیفیت تدوین این تاریخ:

من در وقایع شهریور در یافتیم که بسیاری از جوانان ایران که بایستی هادیان افکار و پیشروان کاروان سیاست و اجتماع آینده شوند از داستانهای گذشته هیچگونه آگاهی ندارند و برای رفع این نقیصه، چند فقره یادداشتها و تذکراتی محض و مضبوط را زیر عنوان «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» بشکل مقالاتی در روزنامه «مهر ایران» انتشار دادم.

انتشار این داستان که آنروز بسیار تازگی داشت جمعی قلیل را که مایل بنشر این وقایع نبوده گمان میکردند قضایا پنهان خواهد ماند، نسبت بمن مکدر ورنجیده ساخت، و یکی دو فقره حمله در جراید آنوقت از ناحیه همان رنجیده خاطران نسبت بنویسنده وزیر و بالای تاریخ بعمل آمد. ولی اثری که مطلوب ایشان بود در اذهان نبخشید.

این بود که اذدر دیگر در آمدند و ذهن مقامات عالی مملکت را نسبت بان تاریخ مشوب ساختند! حتی گفتند که من درباره شاه سابق سوء ادب روا داشته‌ام، این دسایس زیانهای یشماری را برای من موجب گردید و اشخاص زیادی با سرمایه های کافی بازار و اضرار من برخاستند که هنوز هم از پای ننشسته‌اند - بر من دروغها بستند و اقترها زدند و اذهان ساده لوحان را مشوب ساختند، ناراضیان دیگر نیز بر این آتش ها دامن زدند! ولی من خدای را شهادت میطلبم که این تاریخ را تنها برای خدمت بافکار عامه و ضبط وقایع کشور نوشته‌ام و ذره‌ای قصد انتقام یا انتقاد در نوشته‌های مزبور نداشته‌ام و از خوانندگان خواهش دارم. خود را از این پندار و خیال خالی کنند، سپس سراپای این تاریخ را بنظر بیطرفی درآ ورنند، آنگاه بخوبی خواهند دید که مراد نویسنده تنها ضبط حوادثی بوده است که خود در آنها شرکت داشته و قصدش خودستائی یا مذمت دیگری نبوده و نیست و همچنین در قضایای مربوط سیاست خارجی با کمال بیطرفی هرچه را حقیقت میدانسته‌ام بدون ملاحظه و جانبداری نوشته‌ام. نه با این یک سازشی دارم و نه از آن دیگر کدورت ورنجشی، همه را بیدیده دوستی مینگرم و هیچوقت در گفتن حق از طریق حقیقت پژوهی نمیگذرم.

° ° °

من با کمال صراحت اذعان دارم که مورخ نیستم. و فن من تا امروز تاریخ نویسی نبوده است و آن حوصله و مجال که مورخی باید در طلب مدارک و اسناد مطلوبه تکاپو کند، در من نیست و از حدود کتابخانه خویش و مأخذ مربوط بفن مخصوص بخود که جمع کرده‌ام نمیخواهم خارج شوم.

این کتاب نیز یادداشت‌هایی است که با مراجعه بدوره جراید و مجلات و اسناد مطبوعه در مجلس شورای ملی و اقوال مردم موثق و آنچه خود در جریان حوادث بوده و دیده‌ام ترکیب شده است و سعی کرده‌ام حتی الامکان سلسله وقایع عمده را بهم ربط بدهم -

معذک اقرار دارم که بسیاری از نقایص در آن وجود دارد و بسا از مطالب از نظر محو گردیده یا با بیجا از ایراد شده و لایق آنست که تفصیلی در آن ناقابل شویم.

این عیب اخیر را در پایان جلد دوم با گزاره‌های فراموش شده مانند صورت عین الدوله - سعدالدوله - علاء السلطنه - فرما نقر ما و غیر هم جبران خواهم نمود و هر اصلاحی که بعد از نشر این مجلدات از طرف انتقاد کنندگان بدست من برسد نیز بر استدرکات منظوره در پایان همان جلد اضافه خواهم کرد.

° ° °

افزایش يك مجلد بر یادداشت‌های سابق.

آنچه در مقالات «مهر ایران» نگارش یافت بقدری مورد علاقه و ستایش عامه مردم قرار گرفت که مرا بتدوین جدا گانه آن تاریخچه ترغیب نمود.

از اینروی با خود اندیشیدم اکنون که باید کتابی مدون شود، همان بهتر که فصولی نیز در مقدمه کار کودتا و بیرون آمدن سردار سپه که پهلوان این داستان است بنویسم و کتابی در تاریخ مختصر پادشاهی احمد شاه قاجار که پر است از وقایع گوناگون تاریخی و مرور آنها برای تجربت و عبرت نوجوانان بغایت مفید، بوجود آورم و با وجود نبودن فرصت و وقت کافی بر آن شدم که بحکم: مالا یدرک کله لایترک کله، ترك جوشی نیمه خام بسازم و تمام کردن آنرا بخواهاندان فرصت و مجال وا گذارم. این بود که مجلد نخستین را بر آن یادداشتها افزوده هر دو جلد را «تاریخ اقراض قاجاریه» نام نهادم.

هر چند گفته‌اند: من صنف فقد استهدف، و من در نگارش این کتاب خود را هدف ناراضیان ورنجیدگان از کشف حقایق قرار دادم، اما خدمتی کردم که در روی روزگار تادیرگاه باقی خواهد ماند، و همعصران را تجربتی و آیندگان را درس عبرتی خواهد بود، و اگر برخی از رجال معاصر نیز از من رنجیده خاطر شوند و بخلاف انصاف و مردانگی مرا آماج سهام ملام قرار دهند، نظر بانس و عادتتی که من و امثال مرا باین قبیل بیمهریاست، عداوت آنان را بمحبت توده مردم که بی تردید از من قدر دانی خواهند کرد می‌بخشم، و یادفراه عاجل را یاداش آجل جبران خواهم نمود.

° ° °

از کسانی که این کتاب را میخوانند تمنی دارم هر انتقادی که بخاطرشان فراز

دیاچه

آید، بنویسند و در جراید انتشار دهند، زیرا سوای آنچه خود به چشم دیده بنا به گوش شنیده ام، بسا مسائل است که از قول دیگران یادداشت شده و محال نیست که در آنها خللی یا خلافتی روی داده باشد، پس من از عیبجویی هائی که بنای آن بر اصلاح متن کتابست شکر گزار خواهم بود. ولی تکذیب صرف و رد مطلق بدون آنکه پایه اش بر شرح و استدلال باشد پسندیده نیست، و حق آنست که بادلای فارغ از حب و بغض، تکذیبی که باید گرد بشرح کرده شود تا در چاپ آینده که من یاد دیگران ازین کتاب خواهند کرد لغزشهائی اگر باشد جبران شود.

اما با آنکس که بنایش بر مجادله و قصدش در آزار و خصومت است و بجای جرح و تعدیل در متن کتاب، وارد شخصیات میشود و بمولف و زندگی شخصی او ناسزا میگوید، مارا کاری نیست و باید باین قبیل مردم گفت «هر چه میخواهد دل تنگت بگو، و خواجه بزرگوار هم در این باره میفرماید:

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم بر او

و ربحق گفت، جدل با سخن حق نکنیم

تهران تیر ماه ۱۳۲۳ - م. بهار



عکس سلطان احمد شاه - که در سفر سوم فرنگ در یکی از راهگذر ها از او برداشتند و برای اینکه نسبت باو دشمنی کرده باشند در یکی از جراید فارس انتشار دادند.

روس و سکوت دولت بریتانیا بتاريخ ۲۳ جمادی الاولی توسط قزاقها که یکدسته گارد



۱ - محمد علی شاه

مخصوص سلطنتی و از يك بريكاد تشكيل شده بودند و رئیس آنها «لیاخف» نام داشت، مجلس شورای ملی را بتوپ بست و جمعی از وکلای را تبعید کرد و چند روزنامه نویس و ناطق را کشت و گروهی را حبس کرد و مشروطه را موقوف داشت

بلافاصله فعالیت های سیاسی بین دول روس و انگلیس در مورد ایران آغاز شد و این فعالیتها بتفصیل در کتاب آبی ضبط است. جان کلام آنکه دولت روس مایل بود بدولت ایران قرضی داده شود و با آن پول اصلاحات مالی و تأمینیه شروع گردد، ولی دولت بریتانیا از دادن این قرض بدربار بی بندوبار و رجال غیر امین و تشکیلات غلط آنروز ابا داشت و معتقد بود که باید

نخست تکلیف قانون اساسی و مجلس ایران معین گردد و این قرض بتصویب مجلس بشاه داده شود. در آنروزها مناسبات دولت بریتانیا باز عمای مردم طهران و آزادی خواهان ولایات و ایرانیان خارج از مملکت بسیار دوستانه بود و در لندن نیز مرحوم پرفسور براون و عده ای از وکلای مجلس عوام و بعضی از رجال انگلستان و جراید با مشروطه خواهان همراهی های زیاد داشتند و اساساً هم بیخبر نیستیم که دولت بریتانیا با دربار قاجاریه بنظر خوب نگاه نمیکرد زیرا شاه بروسها بیشتر متمایل بود، و کشته شدن اتابک اعظم «میرزا علی اصغر خان» رئیس الوزراء در مشروطه صغیر نیز نتوانسته بود شاه را ازین خواب بیدار سازد!

۱ - مقدمه

در آغاز مشروطه دو حزب در ایران پیدا شد: مشروطه خواه و مستبد. اعیان و طبقه اول و طبقه سوم یعنی توده مردم مستبد بودند و مشروطه خواهان را بیدین و انقلابی و هرج و مرج طلب می شمردند و مشروطه خواهان که عددهشان قلیل ولی بیشتر آنان از طبقه باسواد و روشن فکر بودند، و میتوان آنان را طبقه دوم نامید، مستبدان را جاهل و ظالم و ارتجاعی و غارتگر می شمردند.

اکثریت مردم ایران ارتجاعی و اقلیت مردم انقلابی و متجدد بود و چون بعضی از علمای بزرگ با مشروطه و انقلاب موافقت کردند و سیاست انگلیس نیز محرمانه از مشروطه حمایت میکرد و مظفرالدین شاه نیز سیاستی عاقلانه و درباریانی دانا نداشت، در ۱۳۲۴ اقلیت برای اکثریت مسلط گردید و تجدید بر ارتجاع فایق آمد و قانون اساسی امضا شد.

آنروز هر کس برخلاف آزادی عقیده و آزادی قلم و مجلس و حکومت ملی و قانون دم میزد و این اصول را خلاف دیانت و مخالف مصلحت کشور می شمرد مرتجع و مستبد نامیده میشد، کمترین مجازاتش این بود که داخل کارهای مملکتی نشود و اگر بمصلحت خود میخواهد رفتار کند در خانه اش بتمرگند یا گورش را گم کند!

رفته رفته مرتجعین حس کردند که مقاومت در برابر این قوه تازه و حزب نوظهور فایده ندارد. اول ساکت شدند، بعد خود را داخل مشروطه خواهان کردند یعنی باحزاب سیاسی پیوستند.

مجلس اول از ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ تا ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ دوام آورد، و مهمترین کارش اصلاحات مالی و تدوین قانون اساسی و متمم آن بود!

در سنه ۱۳۲۶ محمد علی شاه پسر مظفرالدین شاه مساعدت معنوی دولت تزاری

۱ - قانون اساسی در ایران که قسمت اساسیش ترجمه از قانون اساسی دولت بلژیک است با اسم نظامنامه اساسی مشتمل بر ۵۱ اصل مورخه ۱۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ و متمم قانون اساسی مشتمل بر ۱۰۵ ماده که در حقیقت اصول عمده قوانین اساسی در همین متمم مندرج است، در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ امضا شده است.

نتیجه فعالیت های سیاسی این شد که پولی بدست شاه نرسید و مالیات مملکت در آن سال درست وصول نشد، زیرا هم اغتشاش زیاد بود، هم از طرف علمای نجف حکم شده بود که رعایا بشاه مالیات ندهند، بنابراین یکباره کلاه شاه و دربار پس معرکه ماند. بی پولی کار را بجائی کشانید که شاه ناچار شد قدری از جواهرات سلطنتی را تریسط « گاهران میرزا » پدر زن و عموی خود، نزد بانک روس گرو بگذارد و پولی تدارک کند... از طرف دیگر در ولایات و ایالات طغیانها برخاست و در طهران جمعی در سفارتخانه های بریتانیا و عثمانی پناه بردند.

ستار و باقر دوتن از طبقات فرودین در تبریز علم طغیان برافراشتند و بقدری قوی شدند که تبریز و توابع را بدست آوردند و در تحت رایت « انجمن ایالتی » حکومت را در دست گرفتند و شاه ناچار شد « سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله » را با سپاهی از نظامی و چریک و الوار بدفع طاغیان گسیل دارد، و عاقبت منجر بدخالت قوای نظامی روس گردید.

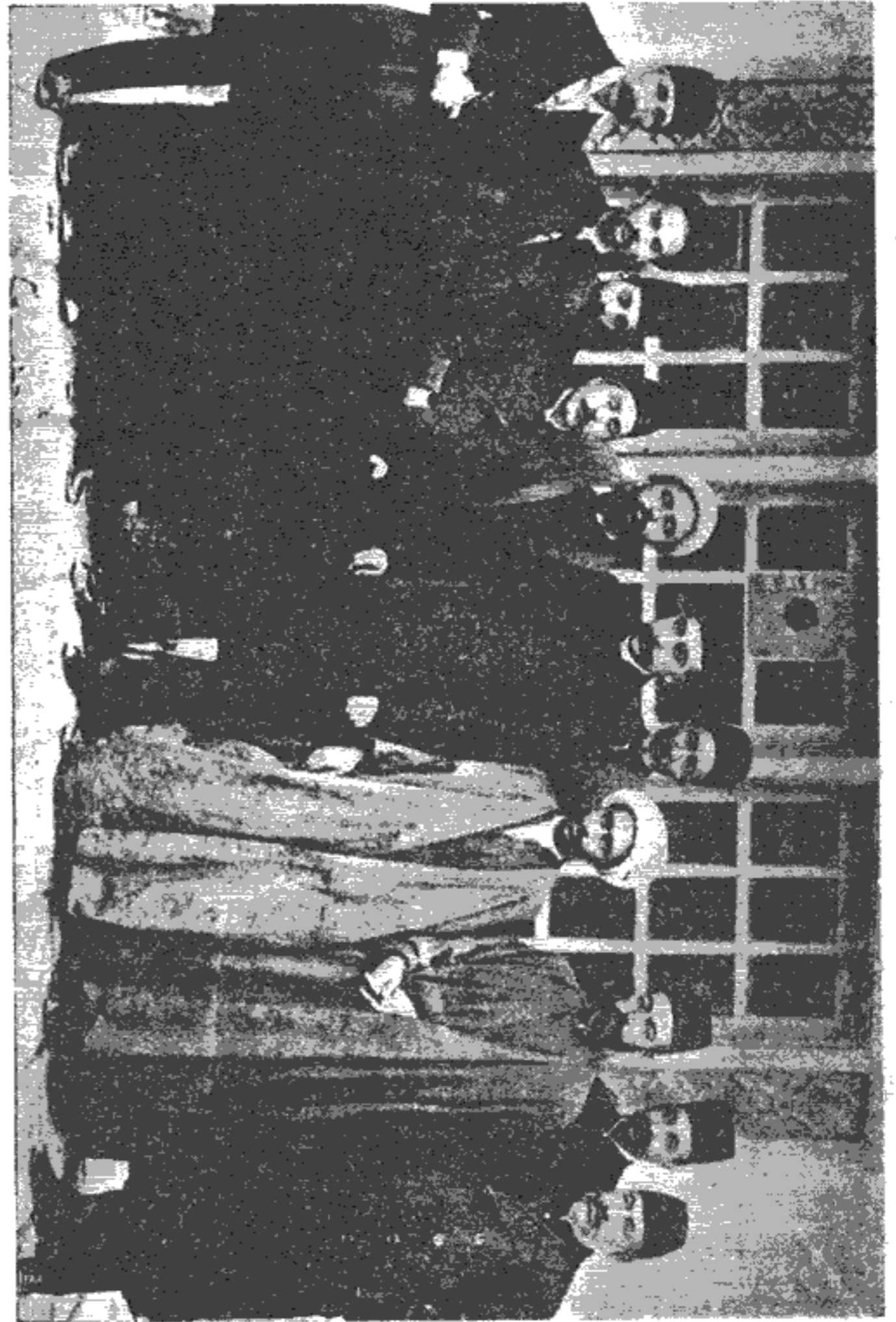
سید عبدالحسین نامی در لار و نیریز قیام کرد و رایت طغیان برافراشت ولی عاقبت بر قوای چریک محلی غالب نیامد.

خوانین بختیاری بریاست صمصام السلطنه و ضرغام السلطنه باصفهان تاختند و علی قلیخان سردار اسعد نیز از فرنگستان بآنان پیوست و اصفهان را گرفته بسوی مرکز حرکت کردند.

نصر الدوله ملقب بسپه دار هم در گیلان جمعیتی فراهم کرده بطهران رو آوردند و این دو قوه یعنی قوای بختیاری و مجاهدان گیلانی و ارمنی در اول ماه رجب ۱۳۲۷ هجری قمری طهران را فتح کردند. این قوی از روز حرکت تا روزی که خبر تحصن شاه بسفارت روس در زرگنده شایع شد، همواره از طرف رجال و آزادیخواهان بریتانیا و آزادیخواهان ایرانی در داخل و خارج از ایران مساعدتهای مادی و فکری می گرفتند.

۲ - پادشاهی سلطان احمد شاه

فاتحان پایتخت پس از خلع پدر فرزند خردسال او را که سلطان احمد میرزا نام داشت و ولیعهد رسمی بود پادشاهی برداشتند و چون صغیر بود « عضد الملک » را که از معمرین



از راست: سید عبدالحسین - صدیق سمعوت - حاج میرزا آقا قوش - حاج میرزا ابراهیم آقا - مرتضی طغیان - وثوق الدوله - رئیس البهار آقا رضا - مستشار الدوله صائق - نصر الملک - سید حسن قویزاده و دیگری

خاندان قاجاریه و ایلخانی عشیره مزبور بود به نیابت سلطنت برگماشتند.



۳ - احمد شاه در کودکی

شاه مخلوع از ایران رفت و دولت جدید با او بوساطت و شفاعت دولتین روس و انگلیس که در حمایت آنان پناه گرفته بود، قراری گذاشت که تا او در امور ایران دخالت نکرده است دولت ایران همه ساله باو حقوق کافی بدهد.

شاید اگر حمایت خاندان رمانف که بموجب معاهده ترکمان چائی تعهد کرده بودند از خاندان عباسیه میرزا، نایب السلطنه حمایت کنند نمیبود این طفل پادشاهی نمیرسید. کسی چه میداند، شاید اگر همان روزها که رجال فاضل و قوای بالنسبه صالحتری زمام امور را در کف داشتند و هنوز رتجعین و احرار مخلوط نشده بودند و درباریان

فاسد قدیم در سایه دربار کهنه خود را داخل صف انقلابیون نکرده بودند، کلک قاجاریه کنده شده بود و شاید دولت صالحتری ایجاد میشد؟ اما هر چه بود کاری بود و شد «احمدشاه» پادشاهی برداشته شد، و مجلس دوم با انتخابات مخفی و دو درجه از افراد انقلابی و فاضل انتخاب و تشکیل گردید.

۱ - نظامنامه انتخابات بار اول در ۲۰ رجب ۱۳۲۴ قمری هجری توسط انجمنی از طرف دولت مرکب از تربیت شدگان مانند میرزا احتشام مشیر الملک (مرحوم مشیرالدوله پیرنیا) و مرتضی قلیخان صنیع الدوله و معبر السلطنه و معبر الملک و عده دیگر مبتنی بر انتخاب طبقاتی تهیه شد و متهمین بفساد عقیده از انتخاب محروم بودند و رأی دهندگان بایستی ۲۵ سال داشته باشند و شروط سخت دیگر - و قرار شد که هر وقت ۶۴ نفر (بقیه در ذیل صفحه ۷)

° ° °

محمد علی میرزا بروسیه رهسپار شد و آرام نگرفت و پولی راه انداخته سال بعد باتفاق برادرش شعاع السلطنه وارد استرآباد گردید. گفته شد که روسهای تزاری نیز او را تشویق کرده بودند و علت اصلی، آمدن مستشار مالیه امریکائی موسوم به «مرگمان شوستر» بود بایران که معروف بود این کار با موافقت دولت بریتانیا صورت گرفته است و دموکراتها هم از او حمایت میکردند. باری شاه مخلوع وارد شد و لشکری از ترا که بهم بست و دو ستون از دو طرف یکی بریاست «رشید السلطان» از راه مازندران و دیگری بسرداری «سردار ارشد» از راه شاهرود و سردره خوار بسوی طهران گسیل داشت. در همین حین شاهزاده سالارالدوله برادر دیگرش هم بطمع پادشاهی از سمت غرب باتفاق عشایر کلهر بسوی مرکز حمله کرد و دولت جدید ملی این هر سه ستون خطرناک را درهم شکست و خرد و لاش کرد و محمد علی میرزا بروسیه بازگشت و سالارالدوله نیز بار دیگر بدولت عثمانی پناه برد و سرداران این سپاهها: داود کلهر و رشید السلطان و سردار ارشد بدست مجاهدان بختیاری و قوای ملی کشته شدند.

(بقیه از ذیل صفحه ۶)

وکلای پایتخت که حد نصاب بود - در مجلس حاضر شوند مجلس بتواند داخل مذاکره و رأی شود و مجموع عده نمایندگان ۱۶۲ تن بود.

در ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲۷ که دولت مرکزی مصمم گردیده بود برای اقطاع و اسکات قیامهای ملی مشروطه بدهد هیئتی مرکب از ۱۶ تن بامر دولت انتخاب شد و این هیئت بآراء عمومی مراجعه کرد یعنی در اصلاح قانون انتخابات بانجمن های ایالتی و ولایتی که در بعضی ایالات دایر شده بود رجوع کرد و از آنها اجازه خواست و انجمن های نامبرده انجمن ایالتی تبریز را وکیل کردند و انجمن مذکور نیز اختیار را بهمان هیئت واگذار کرد و قانون انتخابات دو درجه و غیر مستقیم را تهیه دیدند و مجلس دوم با این قانون انتخاب گردید. درین قانون اصلاحاتی بعمل آورده بودند منجمه عده وکلا ۱۲۰ نفر شد و شرط انتخاب کنندگان از ۲۵ سالگی به ۲۰ سالگی تنزل داده شد. علاقه ملکی نمایندگان قید شد؛ داشتن سالیانه ۵۰ تومان عایدی یا پرداختن مالیاتی در سال بمبلغ ده تومان یا داشتن تحصیلات که ازین قیود معاف باشد و داستان اتهام بفساد عقیده نیز چنین اصلاح شد که نزد حاکم شرع ارتدادش ثابت شده باشد.

مجلس دوم در تاریخ ۲۸ شوال ۱۳۲۹ قانون انتخابات را اصلاح و طبق مرانامه دموکراتها مستقیم و یکدرجه و عمومی کرد و عده وکلا ۱۳۶ تن گردید و علت اینکه مجلس دوم توانست این کار را بکند آن بود که دولت قبل از انتخاب وکلا اعلام داشت که بایستی وکلای دوره دوم باحق تغییر قانون انتخابات وکیل شوند.

۳- ناصر الملك

عضد الملك مردی معمر و متین و مقید بفیود کامل ملیت بود. او درین بینها

مرحوم شد و این اتفاق در عصر مجلس دوم صورت گرفت. مجلس تصمیم گرفت برای نیابت سلطنت کسی را انتخاب کند.

نامزد دموکراتها، میرزا حسن خان مستوفی - الممالک، و نامزده اعتدالیون، و بیطرفان مجلس که دارای اکثریت بودند، ابوالقاسم خان ناصر الملك، بود.

علی قلی خان سردار اسعد هم داوطلب بود و هر گاه اعتدالیون از پیشرفت ناصر الملك نوید میشدند بسردار اسعد رأی میدادند. بدین سبب شاهزادگان متنفذ مانند فرماقرما و عین الدوله نیز با انتخاب ناصر الملك راغب بودند که مبادا سردار اسعد انتخاب شود و درین

باب مساعی و مصارف بکار بردند و عاقبت ناصر الملك به نیابت سلطنت انتخاب گردید و او بود که مجلس را ملزم ساخت که و کلا هر يك مسلك و عقیده سیاسی خود را معلوم سازد و در نتیجه این اصرار، دموکراتها و اعتدالیها و سایرین مرامنامه‌های خود را در مجلس اعلام داشتند.

۴- احزاب سیاسی و مجلس دوم

در سال اول فتح تهران رجب ۱۳۲۷ قمری مطابق ۱۹۰۸ میلادی در ایران دو حزب پیدا شد: یکی انقلابی، دیگر اعتدالی و در همان سال بعد از افتتاح مجلس دوم این دو حزب با اسم «دموکرات عامیون» و «اجتماعیون اعتدالیون» رسمی شد و خودشان را بمجلس معرفی کردند.

احزاب دیگر نیز مثل «اتفاق و ترقی»، وجود داشت اما چون در مجلس نماینده حسابی نداشتند گل نکرده کاری از پیش نبردند.



ه - ناصر الملك

دموکراتها که ۲۸ نفر بودند مخالفان خود یعنی اعتدالیون را که ۳۶ تن میشدند ارتجاعی مینامیدند، زیرا آن حزب هوا دار روش ملایمت و رعایت سیر تکامل بود و اعتقاد بکشتن واز میان بردن مستبدان و ارتجاعیها نداشت و از نیرو بیشتر اعیان بدان حزب پناه میبردند. سپهدار اعظم تنکابنی، سردار محیی، دولت آبادیها، سید عبدالله بزرگ بهبهانی، سید محمد بزرگ طباطبائی دو پیشوای مشروطه - و غالب منتقدین و ناصر الملك نایب السلطنه و فرماقرما و غالب اعیان و روحانیان و اکثریت مجلس دوم طرفدار یا عضو این حزب

شدند. اینها دموکراتها را انقلابی و تندرو میخواندند و درجراید خود از آنان انتقاد میکردند و احياناً از تهمت های دینی و تکفیر خود داری نداشتند. حزب اعتدال با ۲۴ نفر مؤتلفه و ۴ اتفاق و ترقی و ۳ تن طراز اول و ۷ نفر بیطرف ائتلاف داشتند.

دموکراتها که يك بند مرامشان «اللهك كامل قوه سياسي از قوه روحانی» و بند دیگر «ایجاد نظام اجباری» و بند دیگر «تقسیم املاك بین رعایا» و دیگر «قانون منع احتکار» و «تعلیم اجباری» و «بانک فلاحتی» و «ترجیح مالیات غیر مستقیم بر مستقیم» و «مخالفت بامجلس اعیان» و غیره و غیره بود، مورد هجوم علما و گروه انبوهی از رعایا و توده قرار گرفتند. اما نظر باینکه افراد فعال و صاحب عقیده و با ایمان و حرف زن و چیز نویس در میان آنها زیاد بود و اساساً منتقد و تندزبان

بوده هوادار فقرا و رنجبران معرفی گردیده بودند ، موفق شدند که در مجلس فرا کسیون ۲۸ نفری بوجود آورند و در خارج افراد کثیری از جوانان و غیر جوانان طبقه دوم را بنخود جلب نمایند و چند روزنامه خوش قلم و موجه و مشهور مانند ایران نو در تهران - شفق در تبریز - نو بهار در خراسان منتشر سازند و مخالفان خود را بنام محافظه کار و ارتجاعی و آخوند و سرمایه دار و اشراف و اعیان بیاد انتقاد بگیرند .



۶ - سید عبدالله مجتهد بهبهانی طاب ثراه

* * *
 رؤسای دموکرات «سید حسن تقی زاده» و «حسینقلی خان نواب» و «سلیمان میرزا» و «وحیدالملک» و «سید محمد رضا مساوات» بودند و رؤسای اعتدالیون «میرزا محمد صادق طباطبائی» و «میرزا علی اکبر خان دهنخدا» و «حاج میرزا علی محمد دوات آبادی» و «حاج آقای شیرازی» و «قوام الدوله شکرالله خان» بودند . علمای بزرگ مانند «سید عبدالله بهبهانی» و «سید محمد طباطبائی» و سایر ارباب نفوذ هوا دار حزب «اعتدالیون و اجتماعیون» شده و ناصرالملک نایب السلطنه و سپهدار اعظم نیز طرفدار این جمعیت بودند . خوانین بختیاری غیر از «مرتضی قلیخان» پسر صمصام السلطنه که در فرا کسیون اعتدال عضو بود مابقی مخصوصاً سردار اسعد باهر و طرف راه میرفتند زیرا مستوفی الممالک که نامزد نیابت و ریاست وزرائی دموکراتها بود باخوانین بختیاری دوستی داشت .

* * *
 ضدیت و دشمنی بین این دو حزب از آغاز فتح تهران بروز کرد ، کار بکشت و



۷ - مسترشوستر

کشتار هم کشید و بالاخره سید عبدالله بهبهانی را کشتند و گفته شد که مجاهدین دموکرات او را کشته اند . نتیجه این شد که علما بنخلاف تقی زاده بنجف چیزها نوشتند و از طرف مرحوم آخوند لایحه ای منتشر کردند که بحزب دموکرات توهین کرده بود ، بالاخره سید عبدالله کشته شد و تقی زاده با آنکه وکیل مجلس بود ولیدر جمعیت ، نتوانست در ایران بماند و از ایران خارج شد یا او را خارج کردند و تا زمان حکومت «پهلوی» بایران بازگشت نکرد .

* * *
 مجلس دوم در نتیجه اتمام حجت (اولتیماتوم) روسها در مورد مسترشوستر مستشار مالیه امریکائی و اخراج او تشنجی سخت بنخود گرفت و نبرد عنیفی بین دموکرات و اعتدال در کار شد ، عاقبت دموکراتها مغلوب گردیدند و مسترشوستر از ایران رخت بر بست و مجلس هم در اواخر ۱۳۲۹ بسرآمد و ناصرالملک دیگر انتخابات را تجدید نکرد . بعد از بسته شدن مجلس از طرف دولت و نایب السلطنه تمام رؤسای حزب

دموکرات و جمعی از افراد اعتدالی بقم تبعید شدند . جراید بسته شد ، در ایالات هم پس از قصای روس‌های تزاری جراید دموکراترا بستند و مدیران آنها را بتهران و جاهای دیگر تبعید کردند . نویسنده هم یکی از کسانی بود که در خراسان بخلاف فشار و ظلم تزاریان مقالاتی مینوشت و درین وهله روزنامه اش «نوبهار» و «تازه بهار» توقیف و خود با نه نفر از افراد حزب بتهران تبعید شد .

۴ - روابط سیاسی احزاب

حزب دموکرات با انگلیسها روابط خوبی داشت و مأمورین بریتانیا در ایالات باین حزب روی خوشی نشان میدادند و حزب اعتدال با روسها مناسبات خوب داشت . دولت تزاری با رجال متنفذ ایران و سرمایه داران دوست بود .

ناصرالملک خود روابط سیاسی دولت را با انگلیسها محکم کرده ، حزب دموکرات را برانداخت و درین راه جلب توجه کامل دولت تزاری را بعمل آورد . این حالت دوام داشت تا جنگ بین الملل بر سر کار آمد .

پیش از طلوع جنگ بین الملل (رمضان ۱۳۳۲ قمری) کار احزاب خاصه حزب دموکرات زار شده بود ، زیرا دولت انگلیس و روس هر دو برضد آلمان متحد شدند ، و در ایران باعداوتی که میان روسهای تزاری و دموکراتها بود هر دو دولت شرکت کردند و ازینجا توجه دموکراتها که همه امیدشان در مقابل مخاطرات روسیه بانگلستان بود از دولت مزبور منحرف گردیده بسوی متحدین اروپای مرکزی معطوف گشت .

۵ - سقوط ناصرالملک

بعد از تعطیل مجلس دوم سه سال و کسری ناصرالملک زمامدار مطلق بود و با کمال خشونت با احزاب و احرار رفتار میکرد . نفوذ روس در ایالات شمالی بیحد و روز افزون شده بود ، در امور داخلی مداخله میکردند و با دموکراتها که هنوز در بعضی ایالات خاصه خراسان کیته و تشکیلات داشتند مخالفت میورزیدند و اتباع روسیه بر رجال کشور بزرگی میفروختند . من در آن تاریخ در شماره ۵۵ نوبهار مورخه ۸ شعبان ۱۳۳۲ منطبعه مشهد مقاله‌ای نوشتم که چند قسمت از آنرا نقل میکنم :

« آن دستی که انقلاب ایران را خنثی گذاشت ، آن دستی که زعما و قهرمانان انقلاب را نابود ، و مضمحل ساخت ، آن دستی که سه سال مارا از نعمت مشروطه محروم داشته و هنوز هم دارد . علی‌رغم ، آرزوهای سیا-یون ایران کارشکنی میکند »

« ساده لوحان و کوتاه نظران گمان میکنند که کار ایران بمظفریت يك سلسله سیاسی (مراد حزب ، اعتدالست) و معدوم شدن يك جمعیت سیاسی دیگر (دموکراتها) اصلاح شده و رو بطرف اصلاحات ، خواهد رفت . اما خبر ندارند که همین مسئله یگانه سبب بدبختی و فلاکت ایران خواهد شد . »

« بسته بودن متعادی پارلمان ، انفکاک قوای حریت خواه ایران ، تبعید عناصر فعال مشروطه ، زمامداری ، مرنارد بلژیکی ، درخزانه داری ، تأخیر و اهمال در امر انتخابات ، عدم مداخله مستخدمین ، سویدی در شمال ، شاعت صمد خان در شمال غربی ، هجوم رنجبران خارجه از شمال بسرحداث ، آشکار ، مینازد که آئینه ایران سیاه خواهد بود »

۵ ۵ ۵

درین اوان شاه بحد بلوغ سیاسی رسید و در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ قمری مطابق ۳۰ سرطان تاجگذاری کرد و ناصرالملک سقوط کرد و روز ۱۸ رمضان بدون اینکه نطقی بکنند یا شرح کارهای دبرینه خود را بنویسد مانند کسیکه میگریزد بفرنگستان گریخت ۱۱ ناصرالملک قبل از سقوطش اعلان انتخابات را در ایران منتشر کرده بود و بعد از رفتنش انتخابات دوام داشت ، اما اگر انتخابات در عهد او تمام میشد شاید اثری از حزب دموکرات در مجلس سوم مشهود نمیشد ، معذک باز اکثریت این مجلس تقریباً با حزب اعتدال شد .

۶ - جنگ بین الملل دموکراتها را نجات داد

در جنگ بین الملل احمد شاه بالغ بود و تازه بتخت نشسته و ناصرالملک رفته . مجلس سوم باز شد و دموکرات و اعتدال در مجلس عضو بودند و تشنجات سختی هم در این مجلس بین دستجات رخ داد . گاه ائتلاف میکردند و گاهی بوسیله سازش با فراکسیون بیطرف اکثریتی بوجود میآوردند . دموکراتها این نوبت زیادتیر بودند ، اعتدالیون بدو

۱ - ناصرالملک در مدت دیکتاتوری سه ساله اش بمیل خود و بمیل دولتی بدموکراتها هر چه ممکن بود سخت میگرفت و حتی دولت بریتانیا که گفتیم بدموکراتها بد نبود درین مدت با روسها همداستان شد

(بقیه در ذیل صفحه ۱۴)

دسته تقسیم شده بودند دسته‌ای آزادیخواه و دسته‌ای روحانی و گفتگو بر سر سیاست خارجی بود، تا اینکه فشار متفقین از طرفی و تحریکات متحدین از طرف دیگر موجب شد که افکار بدو طبقه قسمت شود. هوا داران متحدین و هوا داران متفقین، دموکراتها و اغلب اعتدالی‌ها در نتیجه این قضایا بهوا داری متحدین «آلمان و دوستانش» از تهران هجرت کردند و از جلو هجوم دسته‌ای از سپاهیان روسی که از قزوین بسوی تهران بیهانه تأمین پایتخت می‌آمد بطرف قم رهسپار شدند. مرحوم مستوفی‌الممالک رئیس دولت بودشاه را میخواست از تهران حرکت بدهد ولی این واقعه صورت نگرفت، اما غالب و کلا چنانکه خواهیم دید - باشاره دولت بقم رفتند و از آنجا مهاجرت نمودند.

۷ - برگردیم يك سال قبل

درین سال (۱۳۳۴ قمری هجری) انقلابات و تشنج عجیبی در ایران پیدا شد. قبلاً میدانستیم که حزب دموکرات و قسمتی از آزادیخواهان سایر احزاب در عهد ناصر الملک بفشار دولت روس گرفتار بودند و غالباً در حال تبعید و بازداشت بسر میبردند. جراید ملی «ایران نو»، ارگان دموکرات و روزنامه «شوری» ارگان اعتدالیون و روزنامه «استقلال ایران»، ارگان اتفاق و ترقی و «شرق» مستقل و بسیاری دیگر از جراید توقیف شدند. در ایالات نیز روزنامه های ملی «نوبهار»، در مشهد و «شفق»

(بقیه از ذیل صفحه ۱۴)

در انتخابات که در جمادی الاولی و رجب ۱۳۳۳ اعلان گردید انتظار میرفت که شکست قطعی دموکراتها صورت پذیرد و حتی در محافل سیاسی تهران گفته میشد که در این دوره از حزب دست چپ کسی انتخاب نخواهد شد و در انتخابات تهران هم یک نفر دموکرات انتخاب نشده بود. دموکراتها را ناصر الملک و روسها بزعم خود محو کرده بودند. سفیر انگلیس ناوتلی باطمینان و غرور در متحدان المال محرمانه خود بفونسلهای انگلیس در ایران مورخه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳ نوشت که «کلیک دموکراتها کنده شده است، اما در حقیقت دموکراتها در ایالات ریشه دوانیده بودند، خاصه خراسان و اصفهان و فارس و کرمان و در همه این ایالتها اکثریت با دموکراتها بود و در انتخابات ثانوی تهران که بعد از افتتاح مجلس برای هفت نفر وکلای نازه که بوزارت از مجلس بیرون شده بودند اعلان گردید اکثریت قاطع نصیب دموکراتها گردید. عده دموکراتها در مجلس سوم ۳۱ و اعتدالی ۲۹، هشت علمیه ۱۴ و بیطرف که با دموکراتها ائتلاف کرده بود ۲۰ نفر بود و ناچار درین مجلس حزب اعتدال دو دسته شدند و یکدسته آنها با دموکراتها ائتلاف نمود.

در تبریز از طرف دولت یا بفشار روسها توقیف گردیدند.

بعد از افتتاح مجلس سوم حکومت مشروطه بار دیگر بوجود آمد.

جراید ملی از نو جان گرفتند، روزنامه «نوبهار» بمدیریت مؤلف در تهران بجای ایران نو دایر شد، روزنامه «شوری» بمدیریت ناصر الاسلام گیلانی بمساعدت حزب اعتدال دایر گشت، روزنامه «رعد» که از جرائد مستقل و متکی بحزبی نبود بمدیریت «سید ضیاء الدین طباطبائی» دایر گشت و جریده هفتگی بنام «عصر جدید» بریاست «متین السلطنه» راه افتاد، سوای اینها روزنامه های دیگر «ستاره ایران» دموکرات و «بامداد روشن» هوا دار اتحاد اسلام و جراید دیگر بوجود آمد.

از همه این جراید فقط «رعد» و «عصر جدید» بهوا داری صریح متفقین یعنی روس و انگلیس چیز مینوشتند، ولی باقی جراید نظر بسوابق حزبی و تأثیر شدیدی که از عملیات روسهای تزاری و سکوت عمیق انگلستان در برابر مظالم حضرات داشتند طوری از متفقین رنجیده بودند که میتوان گفت اکثریت افراد احزاب و مطلق روزنامه نگاران از همان بدو امر و طلوع ستاره جنگ بهوا داری متحدین دل بستند و این احساسات یکباره عمومی شد، و تدابیر مأمورین ترک و آلمان و اتریش نیز مزید علت گردیده بانقلاب فکری و قلمی و عاقبت بقیام حزبی و مهاجرت پیوست.

باید گفته شود که دولت تزاری بعد از عقد معاهده ۱۹۰۷ و تعیین مناطق نفوذ روس و انگلیس در ایران تصمیم گرفت که در منطقه نفوذ خویش دست بکار شود و بمداخلات مستقیم در امور داخلی ایران آغاز کند!

چنانکه دیدیم بعد از قیام ستارخان در تبریز بیهانه آوردن آرد و حفظ اتباع روس، سالدات وارد آذربایجان کرد، و بعد از قضیه شوستر و دادن اولتیماتوم در ۱۳۲۹ نیز قوای بقزوین و استرآباد و خراسان وارد کرد و بتحریک مفسدین در خراسان آشوبی برپا نمود و سید محمد طالب الحق برادر سید علی آقای یزدی مجتهد و یوسف خان هراتی و جمعی دیگر را واداشت که در مسجد و صحن رضوی گرد آمده برضد حزب دموکرات و مشروطه خواهان و عاقبت بخلاف حکومت مرکزی و بهواداری محمد علی میرزا که در استرآباد بود قیام کردند و گروهی یگانه را کشتند

و جمعی مسلح دور خود جمع کردند و افکار عوام را زهر آگین ساختند و امنیت را از خراسان سلب نمودند بحدی که حاکم از خلع سلاح آنان عاجز شد و دموکراتها که میتوانستند از آنها جلوگیری کنند بفشار روسها قبلاً تبعید شدند^۱ و چون میدان خالی شد خود روسها بر مفسدین تاختند و صحن و مسجد و حرم و گنبد را هدف توپ ساختند و بفجایع تاریخی دست زدند و از رؤسای اشرار یوسفخان را که اسناد دردست داشت در حین گریز فرستادند و کشتند و طالب الحق را بروسیه گریزانیدند!^۲

روسها علاوه بر این مفسدتها در امور داخلی نیز مداخله میکردند و مقدمات دست اندازی در منطقه نفوذ خود را فراهم میآوردند، خاصه که ناصر الملک و سایر رجال هم خود را تسلیم آنان کرده و در قبال تقاضاهای مأمورین روس و مستشاران بلژیکی (از قبیل مسیو مرنارد خزانه دار و همکاران دیگر او که باروسها متحد و همداستان بودند) مقاومتی بروز نمیدادند و ناصر الملک صریح میگفت که ایران رفته است و امیدی ببقای استقلال و تمامیت ملکیه این کشور نمیتوان داشت! و حتی از این سخنان یأس آمیز و زهر دار با شاه جوان نیز گفته میشد و شاه را بجمع مال و نومییدی از مردم و مملکت تشویق و راهنمونی میکرد!

با این مقدمات در واقع کمتر کسی از عقلا بود که امیدی ببقای کشور داشته باشد و مداخلات دولت روس امید را در قلوب حساسترین فرد ایرانی میکشست و فقط معجزی میتوانست ایران را از شر مداخلات روسیه و از زیر بار یأس و سخنان زهر آگین زعمای بدبخت و مأیوس نجات دهد - و این معجز جنگ بین الملل بود!

آری جنگ بین الملل احساسات فشرده و فسرده مذکور را منبسط و گرم کرد و خبر فتوحات سر بازان آلمان در روسیه ایرانیان حساس را که از روسها نا امید و از انگلستان رنجه خاطر بودند بهو اداری متحدین و ادار کرد!

۸ - مهاجرت شروع شد

مجلس سوم که اکثریت و اقلیت نامعلومی داشت توسط شاه مفتوح شده بطرفی ایران در جنگ اعلام گردید. مجلس مزبور از آغاز گشایش گرفتار این بحران فکری شد، چرا که نیز دچار حرارت و هیجان شدیدی شده بودند، فعالیتهای سیاسی از طرف سفارتخانهها روز افزون شده بود. تقی زاده در برلن بود و از آنجا کسانی را بتهران فرستاده و با کمیته دموکرات مذاکراتی داشتند، بالجمله معلوم شد کمیته دموکرات در تهران با قسمتی از افراد فرا کسیون دموکرات متحد شده اند و با ژاندارمری که بریاست معلمان سویدی دایر بود نیز همدستی در کار است.

متفقین از این قضایا خوششان نمی آمد و اندیشناک بودند و اعتماد آنها از اداره ژاندارمری سلب شده بود و تهران در نظر آنها یکپارچه « بمب » بود که برخلاف آنان ممکن است منفجر شود، چنانکه مرحوم «تین السلطنه مدیر عصر جدید» در مقاله ای بتاریخ پنجشنبه سوم محرم الحرام ۱۳۳۴ نوشت: «سالیهای قبل در تهران پایتخت ایران هیئت های مسلح از روسی، آلمانی و عثمانی حرکت نمیکرد، اسلحه و بمب از اطراف ما (بطوریکه میتوان گفت تمام ما در روی بمب حرکت میکنیم!) بتهران وارد نشده بود!... باری معلوم است که این عبارات تاحدی اغراق آمیز بود و برای رفع جهانه حرکت قشون روس از کرج بمرکز نوشته شده بود، اما بی هیچ هم نبود!...»

این حالات موجب گردید که روز آخر ماه ذیحجه ۱۳۳۳ یکمده قشون روس که عده آنها بتفاوت از یک هزار و هفتصد تا دو هزار نفر بود از قزوین بقصد تهران حرکت کرد و مستوفی الممالک رئیس الوزراء تصمیم گرفت که شاه را از پایتخت حرکت داده باصفهان ببرد و قبلاً هم بکمیته دموکرات و بعضی و فلا محرمانه دستور داده بود که از تهران بقم رهسپار شوند و این دستور را در قصر ایض بمن و شاهزاده سلیمان میرزا شخصاً داد و گفت: از تهران بروید - و بالاخره ژاندارمری با مهمات و افسرای دول

۱ - من یادداشتها می داین قضایا دارم و نیز تاریخی از روی اسناد و مدارک رسمی و کتاب سیر دولت ایران در قضایای سه ساله نیمه جنگ، یعنی تا سال ۱۹۱۸ نوشته و در روزنامه نوبهار همان سال چاپ شده است که مجموع یادداشتها و این تاریخ انشاء الله در موقع فرصت بطبع خواهد رسید و از روی آن اسناد معلوم میشود که گناه انقلابات ایران زیر سر دولت تزاری است.

۱ - رجوع شود به صفحه ۱۲ این کتاب.

۲ - طالب الحق بایک پسر و یک زن از روسیه به بصره رفت و آنروزها جنگ شروع شده بود، وی از بصره وارد کربلا شد و بجرم جاسوسی توسط حریت عثمانی توفیق گردید و در بغداد با امر محاکم نظامی تیرباران شد و پسرش هم بیمار شد و مرد!

متحدہ سفیر آلمان، و جمعی از نمایندگان مجلس و مردم متفرقه بسوی قم عزیمت کردند. من در نو بہار بعد از دریافت خبر حرکت قشون روس بسمت تہران مقالہ ای نوشتم کہ عنوانش «دشمن حملہ کرد!»، بود و يك شماره دیگر نیز بعد از آن منتشر شد و مقالہ ای تحت عنوان «دوست ہم حملہ کرد!»، در پاسخ مقالہ عصر جدید کہ بالاتر ذکر شد نگاشتم و این روزنامہ بلافاصلہ توقیف گردید و بمن اشارہ شد کہ از تہران خارج شوم!

۹- حرکت و مهاجرت

اینک قسمتی است کہ از روی یادداشتہای تاریخی مفصلی کہ در همان اوقات نوشتہام نقل میکنیم:

«شب پنجم محرم ۱۳۳۴ رستم در ہیئت وزرا کہ در قصر ایض تشکیل شدہ بود، مستوفی الممالک با چشم بیحالت خود بگاہ میکرد، سپہدار اعظم فقط خود را حرکت میداد و با کلاہش بازی مینمود، چیزی کہ در آن جلسہ نبود دوفکر موافق بود... من برخاستم و رستم با طاق دیگر و رئیس الوزرا پیغام دادم کہ با شما کاری دارم ممکن است تشریف بیاورید این اطاق... عقابی از چوب فوقل جزء مبل این اطاق بود کہ بالہایش شکستہ و لنگ شدہ و آویزان بود، دیدن این عقاب تنق و لنگ مرا از دیدار قیافہ با جرأت کلنل ادوال رئیس تشکیلات ژاندارمری کہ میگفت: روز انتقام فرارسید! منصرف کرد، وبالہای او را راست کردم. ادوال رفت، شہزادہ سلیمان میرزا لیدر حزب دموکرات و فراکسیون آمد و رئیس الوزرا ہم تشریف آوردند، سہ تن در گوشہ



۸- مستوفی الممالک

تاریخ احزاب سیاسی ایران

اطاق نشستیم، از حرکت سپاہیان روس بسوی تہران صحبت کردیم و بالاخرہ پرسیدیم: چه باید کرد؟ فرمودند: باید شاہ را برداشت و رفت!

و سپس ہم بما توصیه کرد کہ شما باید بروید. فردا سلیمان میرزا و عدہ دیگر از وکلای دموکرات و بیطرف و معاون وزارت داخلہ (میرزا سلیمان خان میکنده) و معدودی دیگر از افراد حزب بطرف قم عزیمت کردند و در واقع کمیٹہ دموکرات و وکلانی کہ با آنها سر و سر یکی داشتند حرکت کردند ولی من چون در عملیات کمیٹہ دخیل نبودم و از سرورس حضرات صورۃً بیخبر و باصطلاح آنها (ولایتی و نامحرم) بودیم در تہران ماندم زیرا هنوز دولت رسماً تصمیم خود را آشکار نساختم بود و مجلس منفصل نشدہ بود.

روز پنجم و ششم ماہ بسرعت گذشت و مخاطرات ساعت بساعت نزدیکتر میشد. ہمہ کس نمیدانست چه خیر است و بلکه تصور میرفت کہ اساسی در کارها هست کہ عنقریب آشکار خواهد شد، شب ہفتم محرم ہوای محیط تہران رنگ دیگر داشت، من باز رستم در ہیئت وزرا، آنجا ازدحامی بود. رئیس الوزرا را ملاقات کردم، چیزی نمیگفت و نگاہ میکرد، در اطاق دیگری آقای وثوق الدولہ وزیر مالہ را دیدار کردم، گفت: دیروز شرحی از طرف سفرای روس و انگلیس بما رسیده است کہ «نوبہار» را توقیف کنیم و مدیرش تبعید گردد. این بود اطلاعاتی کہ در آنشب خوفناک من از ہیئت دیپلوماسی ایران کسب کردم! روز ہفتم محرم، شہر پراز غافلہ بود، ژاندارمری دستہ دستہ سوارہ و پیادہ در ننگ و تاز بودند، در شگہ واسب ناپیدا، خیر تصمیم دولت کہ باید امروز شاہ با ہیئت وزرا و دربار و دفاتر و ذخایر از تہران عزیمت کنند در شہر طنین انداز. دربار شاہی پراز ازدحام، کالسکۃ شاہ را بدو اسب قوی گاہگون بستہ و سواران مستحفظ ردیف صف زده، آزان و ژاندارم از دراندرون تا درب دروازہ حضرت عبدالعظیم صف کشیدہ، خلاصہ اینکہ شاہ میخواهند بروند.

کجا میخواهند بروند؟ بہ اصفہان!

این خبر برای من کہ سابقہ داشتم چندان قرع سماع نمیکرد، ولی يك شہر چہارصد ہزار نفری را بوحشت و نکاپو انداختہ بود، چه معلوم بود کہ شاہ برای این میرود کہ قشون روس میخواهد بیاید! من قبل از ظہر پس از شنیدن این خبر رستم بمجلس معلوم شد کہ قسمت دیگری ہم از نمایندگان درین دو روزہ حرکت کردہ اند و در قم اجتماعی است.

ماندیم، ظہر شد، نواب رئیس از ہیئت وزرا باز گشتہ بودند، نمایندگانی کہ آنجا ولو بودیم برای کسب خبر تازه بحالت ازدحام آنها را پیشباز کردیم. رئیس مجلس «مؤنص الملک» گفتہ بود کہ شاہ حرکت خواهند کرد. نمایندگان نیز تصمیمی گرفته تکلیف خود را بعمل بیاورند. آیا تکلیف قانونی نمایندگان کہ شاہ و ہیئت دولت ایشان عازم حرکت است (آنہم يك حرکت و نہضت سیاسی) چه خواهد بود؟ بدیہی است رأی دادہ شد کہ وکلا نیز بروند.

چنین بود حقیقت و مقدمات يك تصمیمی. و با این مقدمات بود کہ از دروازہ طهران تا دروازہ

قم از کاروان مهاجر و بار و بنه ژاندارم و احمال و ائقال ذخایر و مهمات و قورخانه واسب و درشکه و گاری و الاغ و حتی پیادگان بی نوا بشکل بازارچه پر ازدحامی در آمده بود!

از جمله مسافران ، پرنس رویس ، سفیر آلمان بود که با اعتماد قول رئیس الوزرا حرکت کرده و محل مأموریت خود را ترك گفته بود!

پایان رسید روز هفتم محرم ۱۳۳۴ و یکروز تاریخی که بسی مقدرات سهمگین را در زیر دقایق پروحشت خود پنهان ساخته و آئینه نامعلومی را زمره میکرد!

« شاه حرکت نکرد ، آری شاه روز هفتم محرم با وجود مضمات مذکور حرکت نکرد ، علت حرکت نکردن شاه بسیار است ، آنچه معروف شد آمدن سهسالار که آنوقت وزیر جنگ بود با کاران میرزا (پدر بزرگ شاه) و مصمص السلطنة بختیاری و عده دیگر از معمرین رجال بدربار و منصرف ساختن شاه را از حرکت بدلایلی که همه صحیح و منطقی بود موجب عدم حرکت شاه گردید .

از طرف دیگر نمایندگان سیاسی روس و انگلیس بقصد ملاقات شاه بدربار رفتند ولی اول مرتبه شاه آنان را نپذیرفت اما بالاخره بحضور اعلیحضرت باریافته و تهدیدات و نصایح مذکور را تجدید نمودند و بار دیگر معمرین بحضور بار یافته گفته هارا تجدید کردند .

شاه منانت را از کف نداده مسئولیت را بعهده رئیس دولت واگذار کرد و حضرات را بدو رجوع داد و عاقبت دولت از تصمیم حرکت شاه منصرف گردید و قشون روس هم از آمدن به تهران خود داری کرد و بعد از یک هفته خیر این تصمیم بوسیله تلگرافی که از مؤلف الملک رئیس مجلس نمایندگان مهاجر در قم بتاريخ ۳۰ عقرب بنمره ۱۵۰ محتوی رفته رئیس الوزرا و اصل گردید در بین مهاجرین انتشار یافت صورت تلگراف رئیس مجلس :

« آقایان نمایندگان محترم مجلس امروز رفته از ریاست وزراء رسیده که عیناً درج میشود : ،
« ریاست مجلس شورای ملی شیداده ارکانه . روز دوشنبه هفتم ماه که بمناسبت تقرب قشون روس ،
« بیابخت ، اعلیحضرت اقدس همایونی شاهنشاهی خداده ملکه از طهران تصمیم حرکت فرموده بودند ، جمعی ،
« از آقایان نمایندگان محترم حرکت فرموده بقم مشرف شده اند ، حال که با جریان مذاکرات امید بخش ،
« اراده مقدسه ملوکانه از حرکت منصرف شده است البته تصدیق خواهند فرمود که امتداد غیبت آقایان ،
« معزی الهیهم بیشتر از این اقتضا ندارد و لازم است در چنین موقع که دولت مشغول تصفیه مهم ترین مشکلات است ،
« بامراجعت آقایان محترم مجلس شورای ملی دایر و بایفای تکالیف مقرر خود مشغول باشند ، انتهى . ،
« عین این مطلب هم از قرار معلوم بخود آقایان از طرف دولت مخابره شده است ، معلوم است برفع علت ،

۱ - خلاصه نصایح رجال ایران و سفر این بود که اگر پرورد او را خلع کرده دیگری را بنخت خواهند نشانید و تهدیدات دیگر که در اصل یادداشت ها ثبت است و ما از بیم اطناب حذف کردیم .

« رفع معلول از نتایج طبیعی است . متنی هشتم عین این تلگراف را بسایر آقایان که در بلاد دیگر هستند ،
« مخابره نمایند ، . از طرف خود و عموم آقایان حاضر ، حسین ،

این تلگراف روز سه شنبه ۱۵ محرم در قم در جلسه نمایندگان قرائت شد ، بعضی بازگشته و برخی که احتمال داشت از طرف روس ها برای آنها مخاطراتی باشد برنگشتند ! بگفته از قضیه گذشت در حالی که تهران حالت و شکل دیگری بنخود گرفته بود ، مجلس منفصل ، جراید ملی سوای « رعد » و « عصر جدید » توقیف یا تعطیل ، سفیر آلمان و کلیه طرفداران آلمان و ترك و همه رؤسای حزب دموکرات . و اعتدال و تمام قوائی که ممکن بود در تهران روزی بر علیه روس و انگلیس نمایش بدهند از مرکز خارج شده و زمینه در نهایت ساختگی و پرداختگی برای اجرای اعمال متفقین و هواداران ایشان فراهم آمده بود ؟ ، .

۱۰ - دموکرات و اعتدال منحل میشود

در قم کیتهای بنام « کیتة دفاع ملی » از زعمای دموکرات تشکیل گردید و اعضای برجسته اش چنین بودند : سلیمان میرزا ، سلیمان خان ، میرزا محمد علی خان کلوب که بعد « فرزین » نامیده میشد ، وحید الملک ، حاج فطن الملک (جلالی) ، ادیب السلطنة (سمعی) و عده دیگر که با مسیو شوئمان آلمانی همکاری میکردند .

من از کسانی بودم که میل نداشتم بدون اجازه رئیس مجلس ، مجلس را ترک کنم . اما چه میتوانستم کرد ، زیرا وزیر مالیه صریح گفته بود که نمایندگان متفقین تبعید ترا خواسته اند ، بنابراین عزیمت بمهاجرت قطعی شد و در تحت لوای کیتة دفاع ملی قرار گرفتیم ولی بواسطه شکستن دستم که در یکی از اسفار نزدیک واقع شد ناچار شدم دعوت ثانوی دولت را پذیرفته بتهران بازگردم و بمعالجه دست پردازم . بعد از توقف پنجماه در تهران که درینمدت با دست شکسته در خانه آقای امیر مخم بختیاری و مهمان مرحوم سردار جنگ بختیاری بودم بامر سهسالار اعظم که آنوقت رئیس الوزرا بود بخراسان تبعید شدم و مدت ششماه در بجنورد متوقف گشتم و پس از تشکیل کابینه آقای وثوق الدوله بمركز احضار گردیدم .

احمد شهریور در تاریخ خود مینویسد :

« امروز (پنجشنبه غره رجب ۱۳۳۴ مطابق ۱۴ نور ، ۱۹۱۶) ملک الشعراء مدیر روزنامه

۱ - کیتة دفاع ملی قم تلگرافخانه قمرا ضبط کرده بود ازین رو میگرد بسایرین که در بلاد دیگرند مخابره شود .
۲ - چهار سال بعد ، از متر هاوارد انگلیسی شنیدم که از سیاست آنروز مرحوم مستوفی الممالک بطریقی واقعی و صمیمانه تمجید زیادی میکرد و حق هم همین است .

نوبهار که پس از افتادن مشارالیه از کالگه (درشکه بوده است) موقع مهاجرت از تهران و بازگشتن او به تهران و درین مدت بودن در منزل سردار جنگ بختیاری بموجب درخواست سفارت روس اداره نظمیہ حسب الامر رئیس الوزرا مشارالیه را بموجب رقبه دعوت میکند با اداره مزبور، بمجرد ورود به نظمیہ مشارالیه را گرفتار نموده و تحت الحفظ میبرند بسمت مشهد. در مرکز هراقدامی که بعضی از علما کردند فقط این نتیجه را داد که رئیس الوزرا اطمینان داد در صورت ظاهر که جان مشارالیه محفوظ خواهد بود ۱.

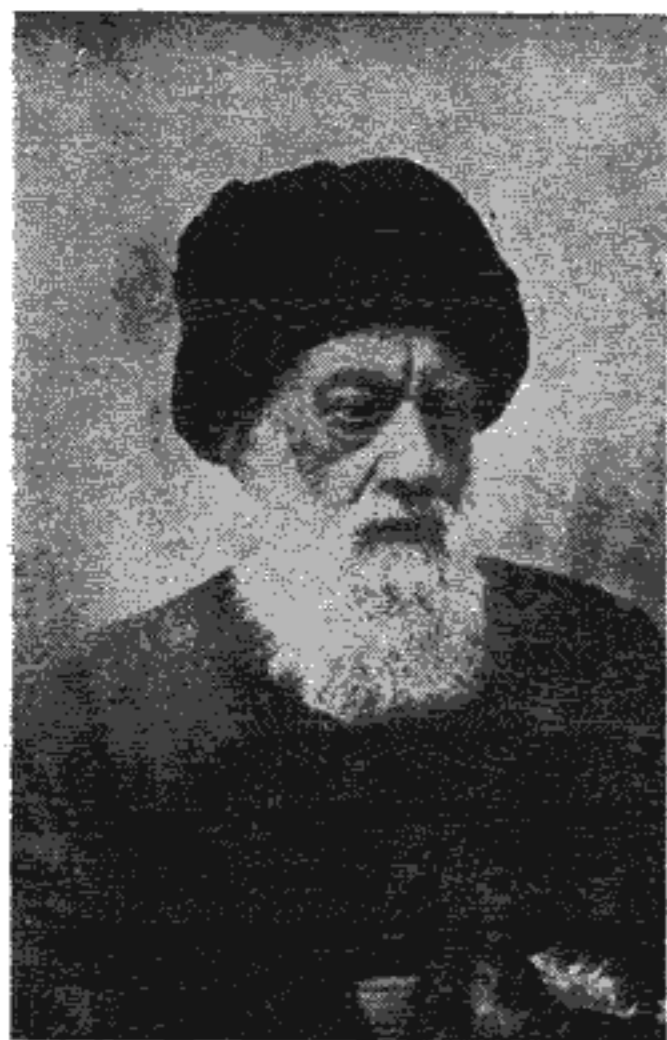
تفصیل این بود که روزی با اشاره کمیته دفاع ملی باتفاق مرحوم مشارالدوله حکمت و آقای سید جلیل اردبیلی و جمعی دیگر از نمایندگان و رجال محلی مأمور شدیم که بقریه «البرز» دو فرسنگی شهر برویم و ماشاء الله خان کاشی و پدرش که بادویست و پنجاه سوار بعزم قم و بقصد جهاد با مهاجمین روس میامد ملاقات کنیم و او را از ورود بشهر مانع شویم و واداریم که مستقیماً به «ساوه» برود و بقوای ملی که در برابر هجوم قوای روس سنگر بسته و آماده دفاع هستند به پیوندند. در بازگشت ازین سفر شب تاریک و راه خراب درشکه که من بادوتن از دوستان در آن سوار بودیم برگشت و دست چپ من از آرنج شکست و در رفت و میج دست هم از جا در رفت و در قم بستری شدم، تا مرحوم مستوفی الممالک آقایان دکتر امیر اعلم و لقمان الملک را جهة معالجه فرستادند و سپس مرحوم ارباب کینخسر و اتومبیل مرحوم سپهسالار اعظم را آورد و مرا بتهران برگردانید. چیزی نگذشت قوای روس از دو طرف بقم هجوم کردند و قوای ژاندارم و چریک را شکست داده بطرف قم رهسپار شدند و کمیته دفاع ملی و رؤسای احزاب دیگر مانند مرحوم سید محمد طباطبائی طاب ثراه و مرحوم مدرس رضوان الله علیه و آقای میرزا محمد صادق طباطبائی و گروهی کثیر از احرار بسوی کاشان و اصفهان رهسپار گردیدند و از آنجا نیز بکرمانشاه شتافتند و در کرمانشاه مرحوم نظام السلطنه بایشان پیوست و دولت ملی بوجود آمد. رئیس الوزرا نظام السلطنه، وزیر عدلیه مدرس و آقایان فرزین و فطن الملک و صور و سالار لشکر و غیره نیز وزرای دیگر بودند.

در کرمانشاه اختلاف نظر سیاسی بین هیئت دولت نظام السلطنه و بین شاهزاده سلیمان میرزا و دموکراتها پیدا شد و با آنکه عده ای از زعمای دموکراتها داخل کابینه بودند میسر نشد این اختلاف حل شود و منجر بدستگیری جمعی از دموکراتها و رنجش سلیمان میرزا گردید و علت اختلاف این بود که ترکها با آلمانها مدعی شدند که شما

۱ - نقل از نسخه خطی بخط مؤلف صفحه ۹۷ - ۹۸ .

مستقیماً با ایرانیان مهاجر نباید همکاری کنید و بوسیله ما باید روابط سیاسی خود را با مهاجرین ترتیب دهید، ولی سلیمان -

میرزا و جمعی زیر بار این معنی نرفته میگفتند ما با اعتماد مواعید دولت آلمان نهضت کرده ایم و ما اطمینان بصمیمیت ترکها نداریم و باید با آلمانها همعهد و همکار شویم ولی دولت معتقد بود که این رویه با عمل منطبق نمیشود، چه فعلاً ما با ترکها همسایه ایم و آنها داخل جنگ هستند و اگر با ترکها روابط معین پیدا نکنیم تکلیف آمد و رفت و همکاری ما با آنها دشوار خواهد بود و بالاخره سلیمان میرزا شکست خورد و دولت موفق گردید. معذک در سرحد خاتقین که مجبور شده بودند از جلو قشون روس عقب بنشینند هر دو حزب و زعمای دوفرقه اجتماعی کردند و باید دید دیگر



۹ - سید محمد مجتهد طباطبائی طاب ثراه

کنار آمدند و هر دو حزب را منحل ساخته یکی شدند و از آنروز حزب دموکرات و اعتدال منحل گردید، تا آنکه بار دیگر در تهران حزب دموکرات - چنانکه خواهیم دید - تشکیل میگردد.

۱۱ - انقلاب روسیه یا معجز سیاسی

بعد از رفتن مهاجرین بهانه هائی بدست قشون روس آمد که از طرفی تا اصفهان و از طرف دیگر تا همدان و کرمانشاه و نزدیک سرحد عراق بتازد، زد و خورد هائی که

ژاندارم و چریک و الوار و روستائیان دلیر اصفهان جای بجای با سپاهیان روس کرده اند خود داستانهای تاریخی و ملی است که باید جداگانه نوشته شود.

اما بتهران ورود نکردند فقط صاحب منصبان روس و خانهایشان و تک تک سرباز و سالدات وارد تهران میشدند و مراجعت میکردند.

کابینه مستوفی الممالک پس از استقرار قوای روس در همدان و اصفهان سقوط کرد و فرمانفرما رئیس الوزرا شد، بزودی او نیز سقوط کرد. سپهدار اعظم تنکابنی که طرف اعتماد روس و انگلیس بود رئیس الوزرا شد.

در حین حکومت سپهدار روسها در مرکز همه کاره بودند. بار ائتف حکومت میکرد و در تاریخ احمدشهریور اطلاعات زیادی از وقایع این دوره ۱۹۱۶ ثبت است، که خواندنی است، از آنجمله گوید:

« روزی چند نفر زن روسی بفرح آباد رفته بودند و میخواستند وارد اندرون سلطنتی شوند و تماشا کنند، مردی روسی مست که از شهر دهبال زنان را گرفته بود رسیده و او نیز میخواست وارد حرمسرای شاهی شود و کار بکشمکش کشیده و شاه رئیس الوزرا را احضار میکند و بفرمانده قشون روس خبر میدهند و انمرد را میرند! »

گفتیم که روسها مدتی بود که قصد مداخله در منطقه نفوذ خود داشتند و بهمین علت حاضر نشدند بعد از جنگ قشون خود را از ایران بیرون ببرند و همین معنی باعث تزلزل بیطرفی ایران و فریاد مردم و جراید و مداخله عثمانی و هزاران جنجال دیگر شده و کار بمهاجرت کشیده و موجب مهاجرات سپاه عثمانی بهمدان گردیده بود.

در کابینه سپهدار موفق شدند سندی از دولت ایران تحصیل نمایند و بموجب آن سند دولتی در امور مالی ایران بالخاصه بوسیله کمیسیون مختلط حق مداخله یافتند و گفته میشد که این قرار داد را تنها رئیس الوزرا و وزیر خارجه (صارم الدوله) امضا کرده و سایر وزرا موافق نبوده اند.

ریاست کمیسیون مختلط که معروف به «کمیسیون میکس» بود بامسیو هفمنسکی بلژیکی بود که از خزانه داری مستعفی شد و ریاست این کمیسیون را پذیرفت، خوشبختانه اتفاق تازه افتاد و این قرار داد که صورت آنرا ذیلا مینگاریم عملی نشد:

صورت موافقت نامه قرار داد ۱۹ ژوئیه و اول اوت ۱۹۱۶.

« نهایت توقیر و احترام از وصول یادداشت متحدالمال سفارتین دولتی فحیمین روس و انگلیس، مورخه ۱۹ ژوئیه و اول اوت ۱۹۱۶ راجع به پیشنهادهاییکه متضمن اصلاحات امور قشونی و مالی دولت، علیه است زحمت افزا گردید. بانهایت شرف و مسرت و اظهار امتنان قلبی از اینکه اولیا دولتی فحیمین، با حسن توجه و نظر مودت آمیز این اصلاحات را وجه نظر خود قرار داده و اولیا دولت علیه را در اجرای این اصلاحات که متضمن ترقی و تعالی این مملکت و ترقی و بسط تجارت و ثروت ایران است، کمک و مساعدت مینمایند جواباً استحضار خاطر محترم اولیای سفارتین فحیمین میرساند که اولیای دولت علیه با نظر توجه به پیشنهادهای مذکور نگریده نظر باوضاع کنونی (فرس ماژور) قبول مینماید. »

« که قوای نظامی بعد از بیست و دو هزار نفر در تحت تعلیم و تربیت عدد کافی معلفین روس و انگلیس، در تحت اوامر وزارت جنگ دولت علیه ایران تشکیل گردیده در انتظام و استقرار امنیت عمومی پردازند، و از حسن مساعدت اولیای دولتی فحیمین روس و انگلیس در اعزام و استخدام این معلفین و پرداخت مخارج لازمه این تشکیلات که متضمن مساعدت مالی با این دولت است نیز مراتب مسرت قلبی خود را، اظهار مینمایند و در این موقع خاطر نشان مینماید که تشکیل یکمده نظامی با بودجه معادل ماهی بیست هزار تومان بغیر از قوای نظامی فوق الذکر در مرکز تربیت و تشکیل خواهد یافت. »

۱ - راجع باصلاحات امور مالی دولت علیه ایران بوسیله بسط و توسعه و اختیارات کمیسیون مختلط،
۲ - و اینکه اولیای دولتی فحیمین مساعدت و کمک مالی را پرداخت ماهی مبلغ دویست هزار تومان برای مصارف لازمه جاریه تصویب و قبول فرموده اند منتهای خوشوقتی و مسرت حاصل گردیده، امیدوار است چنانکه مرقوم فرموده اند در اجرای پرداخت مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم اتباع خارجه، کمیسیون مختلط بزودی موفق گردد و از طرف سفارتین فحیمین هم در این باب مساعدت های لازمه بعمل آید. »

« اولیای دولت علیه ایران این بروزات مودت آمیز را که حاکی از نیت صادقانه و توجه قابل تقدیر اولیای دولتی فحیمین در ترقی و تعالی این مملکت است با نظر خوشوقتی و صمیمی مینگرند، و امید دارند که از این بذل موافقت و مساعدت معنوی ساعی و جاهد بوده و همواره از مساعدت و کمک، در پیشرفت نیت حسن اولیای این دولت دریغ نفرمایند. »

« درخاتمه از ذکر این نکته ناگزیر است که با رعایت مقررات قوانینی که اساس تشکیلات دولت علیه ایران بر آن است و نظر بمواد مقرر قانون اساسی این پیشنهادها در موقع افتتاح مجلس شورای ملی و ستا بتصویب و تصدیق مجلسین خواهد رسید. »

من در بجنورد بودم که این خبر توسط جراید روسیه رسید که سپهدار اعظم چنین مقاوله را قبول کرده است، در آن هنگام قصیده گفتم که مطلع آن چنین بود:

آنها که نگویند رایتش من هیچ نخواهم حمایتش

کابینه سپهدار بواسطه نزدیک شدن قشون عثمانی بهمدان بتاريخ ۱۲ شوال ۱۳۳۴ مطابق ۱۲ اوت ۱۹۱۶ سقوط کرد و کابینه وثوق الدوله تشکیل گردید. روز ۱۹

همان ماه سفرای متفقین از بیم سقوط تهران و آمدن قوای ترك در صدد برآمدند که شاه و دربار را ببرند یا خود ترك پایتخت کنند.

درین باب دعوتی در دربار صاحبقرانیه از چهل تن رجال بعمل آمد و از آن جمله سی و پنج نفر حاضر شدند و پس از صحبت از موضوع، رأی مخفی گرفته شد و از مجموع آراء سی و سه رأی بعدم حرکت شاه و دو رأی ب حرکت استخراج گردید... و توسط دولت بسفرای متفقین نیز

اطمینان داده شد که در پایتخت بماتند و حرکت نکنند و دولت نخواهد گذاشت قوای ترك باین حدود وارد شود.

بعد از آنکه مهاجرت آغاز شد، چیزی نگذشت که انقلاب روسیه هم در گرفت و سپاهیان روس تزاری ایران را ترك گفتند و با آزادیخواهان ایران برادر شدند. روزی در مسجد شاه جمعی از دموکراتها گرد آمده بودند و من بر حسب اشاره

انجمن مخفی حزب دموکرات برای آنها حرف میزد، یکی از سخنان من این بود که گفتم: « دو دشمن از دو سو ریسمانی بگلولی کسی انداختند که او را خفه کنند هر کدام یک سر ریسمان را گرفته میکشیدند و آن بدبخت دره یانه تقلا میکرد، آنگاه یکی از آندو خصم سر ریسمان را رها کرد و گفت ای بیچاره من با تو برادرم و مرد بدبخت نجات یافت. آنمرد که ریسمان گلولی ما را رها کرده لنین است! »

آری ما آزاد شدیم و حزب دموکرات آنهایی که در تهران مانده بودند و بمهاجرت نرفته و یا از سرحد باز آمده بودند، حس کردند که میتوان ایران را نجات داد و روزیست که یک حزب ملی میتواند حکومت فاضله تشکیل دهد.

بنابراین موقع شناسی، من و هیجده نفر از زعمای دموکرات تصمیم گرفتیم که تشکیلات برهم پاشیده حزب را بهم پیوند دهیم و کمیته از بین رفته را بر طبق نظامنامه، بوجود آوریم و شروع بکار کردیم، این عمل در ۱۳۳۵ قمری رویداد.

کابینه اول آقای وثوق الدوله تشکیل شده بود، سپهسالار اعظم تازه کنار کشیده بود، دولت نیمه ملی و نیمچه آزادیخواه شمرده میشد، نفوذ متفقین و متحدین برابر بود، روسیه انقلاب خود را میپیمود و با سپاهیان کلچاک و دنیکین و ورانگل در نبرد بود. سپاه انگلیس بغداد را زیر فشار گذاشته بود، سر بازان عثمانی در جزر و مد خود یکبار تا همدان پیش آمده بودند و عقب نشسته.

در اینحال دموکراتها شروع بکار کردند و بر آن شدند که از انقلاب روسیه استفاده کرده قیافه سال قبل را عوض کنند و استقلالی در عین بیطرفی بوجود آورند و دور و بر پادشاه و رجال خود را گرفته از مداخله اجانب هر کس باشد مانعت بعمل آورند و حکومتی مقتدر که دیدر بمداخله اجانب ناچار نشود ایجاد کنند.

درین حین عده ای از هم مسلکان که از هر حیث باهم متجانس بودند دور مرحوم سید محمد کمره جمع شده روزنامه ستاره ایران را ارگان خود ساخته بر ضد تشکیل حزب دموکرات حزب تازه ای تشکیل دادند و نام آنرا تشکیلات دموکراتهای ضد تشکیلی، نهادند! ما اکثریت داشتیم، حوزه ها را تشکیل دادیم و کمیته مخفی انتخاب شد و جراید ایران و نوبهار و زبان آزاد ارگان ما قرار گرفت و شروع بکار کردیم. اما بانهایت تأسف رفقای ضد تشکیلی بادشنام و تهمت جلو ما را سد کردند! ما بادولت قرار گذاشته



۱۰ - سپهسالار اعظم تنکابنی

بودیم که انتخابات دوره چهارم را آغاز کند، لیکن این دو دستگی و اختلاف مانع انجام این مقصود گردید.

کابینه و ثوق الدوله نیز ساقط شد زیرا مقاوله نامه ۹ ژوئیه را که سپهسالار امضا کرده بود پذیرفت و دولتین روس و انگلیس ازین معنی ناراضی شده بودند و در ظرف یکسال کابینه علاء السلطنه و عین الدوله و مستوفی الممالک و صمصام السلطنه و وثوق الدوله از شعبان ۱۳۳۵ تا شوال ۱۳۳۶ تشکیل گردید.

تنها انتخابات تهران در همان اوقات بجریان افتاد و هر دو دسته دموکرات بشرکت اکثریت بردند و اگر یکدسته میبودند و انتخابات را بتعویق نینداخته بودند، مجلس چهارم در دست این حزب افتاده بود و دولتی که منظور بود بوجود میآمد، نظیر دولتی که بدست آتاتورک و بعدها در آلمان بدست نازیها بوجود آمد.

دو دستگی ما را ضعیف کرد، انتخابات بواسطه روی کار آمدن دولتهائی که مایل بحکومت اعیانی قدیم بودند و با احزاب شوخی میکردند و آنها را فریب میدادند، مانند مرحوم مستوفی، علاء السلطنه، صمصام السلطنه متوقف ماند.

فحطی بر اثر نفله شدن خوار بار در جزر و مد سپاهیان اجانب و سهل انگاریهای یکی از وزرای مالیه در ایران آغاز گردید.

بدبختی از هر طرف روی آورد، بغداد سقوط کرد، اسپیار «پلیس جنوب» بوجود آمد، خراسان از طرف سپاه انگلیس اشغال گردید، از اینسو هم طغیان مرحوم میرزا کوچک خان در گیلان و مرحوم خیابانی در آذربایجان و ماشاء الله خان و سایر یاعیان در کاشان و اصفهان و عملیات واسموس و دشتستانیان دولت مرکزی را ضعیف ساخت! ضد تشکیلی خود بخود از بین رفت، اما دو دستگی زشتی بین حزب دموکرات انداخت که در ایالات و ولایاتهم نفوذ کرد و تصمیم عالی که افراد دانشمند حزب دموکرات در سال اول انقلاب روس در جلسه هیجده نفری گرفته بودند باطل شد، هتاک و فحاشی و دشمن کامی جای رفاقت و اتحاد را گرفت و شکی نیست که این عمل یک دسیسه عمده سیاسی بود که نه تنها بعضی اعیان محافظه کار محروک آن بودند، بلکه بیگانگانهم در اینکار بیشترکت نبودند، بنای کارهم بهوا داری لیدرهائی بود که در سرحد مملکت نشسته یا در اسلامبول و برلن مقیم گشته میل نداشتند دیگران در مرکز جای آنها را

بگیرند، این شخص پرستی و خود خواهی اساس این اختلاف را فراهم کرد!

در بحبوحه خرابی اوضاع و فقر خزانه، علامت شکست متحدین و قوت متفقین در میدانهای جنگ نیز نمودار گردید، حزب دموکرات که اینک بدون منازع شده لیکن استخوانهایش خرد گردیده بود، متحیر بود که چگونه مسیو «براوین» از طرف لنین بزرگ با مواعیدی بسیار دوستانه وارد تهران شد و از طرف ما و حزب ما و جراید ما پذیرائی گرمی از وی بعمل آمد، جراید دموکرات از انقلاب لنین بسیار تمجید میکردند و بدوستی آندولت امیدوار بودند، مأمورین دولت انگلیس نیز روی خوشی بمان نشان میدادند، مخالفین ما هم از بس ما را بهوا داری اندلیس منسوب ساخته و ازینراه خواسته بودند ما را منفور سازند وسیله ای در دست داشتیم که با دولت انگلیس کنار آئیم و خود و کشور را از شر دولتهای بیعرضه و عوام فریب که هر دو ماه یکی رفته یکی دیگر بروی کار میآمد و بر خرابیها می افزود نجات بخشیم... ولی چه میتوان کرد باملتی که بمنفی بافی بیشتر راغب است تا بکار کردن و تصمیم گرفتن و مردانه بایک عقیده روشن پیش رفتن؟... بجای همه کار فقط این شد که کابینه دوم آقای وثوق الدوله بروی کار آمد، کابینه ای که بایستی وقت را غنیمت شمرده زمام کار را طوری بدست بگیرد که با توپهم نشود از او پس گرفت... اینجا بقدری اسرار تاریخی داریم که باید ناگفته بماند، زیرا در صد مقاله هم از عهده نمیتوان برآمد... یکی از آن اسرار «شاه» است، بله مرحوم احمدشاه یکی از مواعیدی بود که تا آنروز بواسطه وجود و عقاید خاص او نتوانستیم دولتی که میخواستیم تشکیل دهیم. نه ما بلکه هیچکس باطرز افکار آن مرحوم نمیتوانست بطرزی غیر از طرزهای عادی کار کند، رئیس دولت ما هم نخواست یا جرأت نکرد که طرز کار آتاتورک یا موسولینی را پیش گیرد، و اینکار بعد ها صورت گرفت... ولی بدست عده ای قزاق نه بدست عده ای عالم و آزادیخواه!

دولت وثوق الدوله آمد، دو سال هم خوب کار کرد، غائله گیلان و اصفهان و کاشان ختم شد، غائله تبریز هم میرفت حل شود، که دولت سقوط کرد! و دولت مرحوم مشیرالدوله بروی کار آمد.

درین دو سال یکضربت دیگر هم بر پیکر حزب وارد آمد و بالاخره اختلاف جدیدیکه مربوط بعقاید افراد راجع بقرار داد ۱۹۱۹ بود بوجود آمد و هر ج و مرج بحد

اعلای خود رسید و حزب دموکرات در مقبره‌ای که خود و افرادش کنده بودند بدون تشییع و تشریفاتی و بدون تذکر و احترامی دفن گردید!.....

علت اصلی چه بود؟ عدم تشخیص درست و خود خواهی لیدر های قدیم و کمی جرأت، بدتر از همه اینکه بعد از دایر شدن دولت و وثوق الدوله دستهای ناپاکی که چون مرده اند نباید از آنها بیدی نام برد در انتخابات کمیته دموکرات دخالت یافت و کسانی که خود را جوانان خاص و الیق از ما میدانستند در کارهای ما شریک شدند و صاحبان ایمان کنار گرفته...

قرارداد ۱۹۱۹ که آقای وثوق الدوله با انگلیس بشرط پذیرفته شدن در مجلس (بعد از نطق احمد شاه در مجلس ضیافت پادشاه انگلیس) بسته بود، در ایران مورد بحث شد، و هر طبقه و حزبی چه تندرو و چه کند رو بقرارداد مزبور حمله می‌کرد. قرارداد مزبور متکی بحزبی خاص نبود، جمعی قلیل از دموکراتها روزی از آن قرارداد طرفداری کرده بودند و جمعی دیگر از همان حزب مخالفت نموده بودند. نمیشد این موضوع را پایه و بنیاد دو حزب قرارداد، چنانکه قبل از باز شدن مجلس چهارم از طرف جمعی که باز مختلط از هر نوع و جنسی بودند لایحه‌ای منتشر شد که امضا کنندگان آن لایحه که نماینده مجلس چهارم و اکثریت مجلس را حائز بودند بخلاف قرارداد ۱۹۱۹ پیش از وقت رأی خود را اظهار کردند، علت هم این بود که مردم و داوطلبان و کالت بیهانه و کلای قرارداد به مشیرالدوله نخست وزیر فشار می‌آوردند که انتخابات را برهم زند و از نو اعلان انتخابات بدهد، این بود که وکلای انتخاب شده برای تیره خود آن لایحه را توسط روزنامه رعد چنانکه خواهد آمد منتشر ساختند.

تا اینجا هنوز همه مخلوط اند، صحبت از حزب در میان نیست، احزاب همه برهم خورده است، دموکرات و اعتدال و افرادی که مهاجرت کرده بودند بتهران باز میگردند اما احزاب بحال اول باز نگشته اند.

۱۲ - قرارداد ۱۹۱۹ و احمد شاه

دولت وثوق الدوله بتاريخ ۲۷ شوال مطابق ۱۳ اسد ۱۳۳۶ و ۵ اوت ۱۹۱۸ تشکیل گردیده بود. توضیح آنکه قبل از او صمصام السلطنه رئیس الوزرا بود و در کابینه

او تصویب نامه هائی امضا شده بود که اسباب کدورت شاه را فراهم می‌آورد و نیز بدگوئی نسبت به احمد شاه و شهرت پول دوستی او از طرف بعضی افراد این کابینه شروع

شده و بسمع شاه نیز رسیده بود، بنا بر این روز یکشنبه ۲۶ شوال شاه به صمصام السلطنه تغییر کرد که این تصویب نامه مضر بحال مملکت است و اسباب زحمت خواهد شد، سپس باو تکلیف استعفا کرد. صمصام السلطنه گفت: ما استعفا نمیدهیم، شما مارا معزول کنید و از نزد شاه برگشته در هیئت وزراء داستان را بر قفا گفت، از طرف وزرا بنظمیه و قزاقخانه دستور داده شد که حکومت نظامی موقوف و آمد و رفت شبها آزاد خواهد بود و در همان جلسه الغای کاپیتولاسیون و لغو امتیاز لیانازوف نیز تصویب شد... این اخبار شاه را متوحش کرد، از دربار به صمصام تلفون شد که شاه میفرمایند: شما وزیر نیستید



۱۱ - صمصام السلطنه

و استقامت شما در مقابل اراده شاه عواقب وخیم دارد و همان ساعت از دربار بنظمیه تلفون شد که حکومت نظامی برقرار باشد تا دولت جدید انتخاب شود و باداره روزنامه ایران تلفون شد که روزنامه فردارا منتشر نسازد و اخبار اخیر هیئت وزرا را چاپ نکند. شاه و وثوق الدوله را احضار کرده ریاست وزرا را باو تکلیف کرد و او نیز دو روزه وزیرانش را معرفی نمود، ولی دولت صمصام السلطنه هنوز خود را غیر مستعفی میدانستند.

عمده کاری که **وئوق الدوله** شروع کرد دستگیری افراد کمیته مجازات بود، زیرا این اشخاص درکابینه های قبل بعنوان بیماری و غیره آزاد شده بودند و باتوسلات و دستبسته بندیهای سیاسی تقریباً از زیر بار مجازاتی که مستحق بودند گریخته و اینمعی از لحاظ انتظامات اجتماعی موجب نگرانی بود.

۱ - کمیته مجازات در سال ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ در تهران بعضویت ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکوة و عمادالکتاب و میرزا علی اکبرخان ارداقی و رشیدالسلطان پسر حسینقلی خان خلخالی و کریم دوات سر و احسان الله خان و حسین الله و سید مرتضی و اکبرخان و غیرهم تشکیل گردیده بود، این کمیته انجمنی بود سری وبدون آنکه مرام معینی و تکیه گاه حزبی داشته باشد، فقط بانکای فضاوت شخصی و حس وطن دوستی و عداوت با خائنان کشور که تشخیص آن نیز با خود ایشان بود، تشکیل شده و در نهایت شهامت و شجاعت و کمال استوار دور هم گرد آمده و بکشتن افرادی از هموطنان که مورد سوءظن کمیته بودند عزم کردند، نخست بار میرزا اسمعیل خان رئیس انبار غله وزارت مالیه را که با مأمورین سفارت بریتانیا رفت و آمد داشت روز روشن بقتل آوردند و گفته شد که قتل این شخص بتحریک یکی از اعضای مهم وزارت مالیه بود و قبل از انعقاد کمیته توسط کریم و رشیدالسلطان و یکفر سید مرتضی نام او را کشته بودند و چون این قتل اثر سوئی در جامعه نبخشید و حریف شخص مقتول بمقام او منصوب شد تروریستها جرئت یافته و دیگران را که از اوضاع ناراضی بودند با خود هم دست کرده کمیته را بوجود آوردند و دومین قتل که واقع شد قتل کریم دواتگر مؤسس این کمیته بود و احمد شهرپور در تاریخ خود مینویسد که: «رشیدالسلطان قاتل کریم بود و گفته بود که کریم سه هزار تومان مزد قتل اسمعیل خان را گرفته هزار تومان بمن و رفیقیم داده باقی را خود برداشت، و نیز گفته شد که کریم در مقابل تصمیمات کمیته گردن کلفتی میکرد لهنذا او را از میان برداشتند. سومین مقتول کمیته مدیر روزنامه عصر جدید متین السلطنه بود و چهارمین قتیل میرزا محسن برادر صدرالعلماء دوست وئوق الدوله بود و پنجمین کشته منتخب الدوله عضو وزارت مالیه بود و در هر یک از این قتلها بیانهای با عبارات منشیانه و ادبی بازلاتین بهمراه کمیته منتشر میشد.

میتوان گفت که اگر این انجمن متکی بحزب و مرامی میبود و نقشة اصلاح طلبانه و افراد فعال و فاضلی میداشتند بعد از سقوط کابینه اول وئوق الدوله میتوانستند دولتی بروی کار بیاورند، چه تا قبل از قتل منتخب الدوله افکار عمومی پایتخت و حزب دموکرات بچشم رضایت باعمال آنان نگاه میکرد و شاه هم از آنها وحشتی نداشت، ولی حضرات بمنافع کوچک اداری که بعضی از اعضا پای بند آن بودند قانع شده و با قتل منتخب الدوله که جوانی فاضل و فعال و خوش سابقه بود معلوم شد که آقایان آلت منافع این و آن میباشند، اتفاقاً خود آنها هم در بیانیه مربوط باین قتل دلایل قانع کننده و حساس نیاورده بودند و نوشته بودند که اینجوان (بقیه در ذیل صفحه ۴۴)

احمد شهرپور مینویسد: ۲۹۵ شوال افراد کمیته مجازات که بتدریج در کابینه های سابق بعلت کسالت مزاج بقید کفیل مستخلص شده بودند بحکم وئوق الدوله دستگیر شدند مگر و کمال الوزاره، که هنوز ناخوشی عصبانی مشارالیه رفع نشده بود. در روز ۱۸ ذیقعدہ دو نفر یکی رشیدالسلطان قاتل اسمعیل خان و دیگر حسین خان را جلو اداره نظمیہ بدار آویختند، در موقع بدار آویختن رشیدالسلطان در پای دار با صدای بلند گفت: نیست باد انگلیس و انگلیس خواه... سپس گفت: شش هزار تومان بمن میدادند که صمصام السلطنه بختیاریرا بکشم و من قبول نکردم.. و منشی زاده و ابوالفتح زاده را حکم پانزده سال حبس مقید و تبعید بکلات دادند لیکن در بین راه سمنان و دامغان که میخواستند فرار کنند آنها را تیر باران کردند. عمادالکتاب و میرزا علی اکبرخان را محکوم به پنج سال حبس مجرد کردند و سایر افراد کمیته هنوز در حبس نظمیہ و تکلیف آنها معلوم نیست...»

موانع گوید: من موفق شدم دو نفر از افراد بالنسبه بی تقصیر این کمیته را که دست بقتل نیالوده بودند بوسیله و همراهی مرحوم نصرت الدوله در نزد دولت شفاعت نمایم، و مرخص گشته بآنها خدماتی نیز ارجاع گردید و در تخفیف مجازات رشیدالسلطان که با پدرش دوستی داشتم و از دموکراتهای بامسلك بود نیز سعی کردم و حتی قبل از توقیف

(بقیه از ذیل صفحه ۴۴)

در صدد بود که خیانتها بی بعمل آورد و حتی نگفته بودند خیانتی که مقتول بجرم آن فصاص قبل از جنایت شده بود چه و از چه سنخ بوده است! بنا برین من در روزنامه نوبهار که ارگان کمیته دموکرات بود مقاله ای بر ضد کمیته مجازات که پشت همه از شنیدن نامش میلرزید نوشتم و آنها را سخت ملامت و انتقاد کردم و حضراتهم در بیانیه بالا که در اثبات گناه منتخب الدوله نشر دادند گفتند که: «مدیر نوبهار جامعه دگرگون پوشیده است! و بیش ازین جرئت حمله نکردند. بعد از حمله نوبهار دولت وقت نیز جرئت یافت و شاه امر کرد که نظمیہ آنها را دستگیر سازد و چون افرادی از آنها خود را بتدریج برای جلب توجه دولت معرفی کرده بودند نظمیہ توانست همه را دستگیر سازد، لیکن تشبثات و تهدیداتی که بوزرا و بازپرسان و رؤسای نظمیہ بهواداری کمیته میشد مانع بود که در تحقیقات پیشرفت حسابی بعمل آید و در کابینه صمصام السلطنه غالب آنها مرخص شده بودند. اما وئوق الدوله بار دیگر همه را دستگیر کرد و از تحقیقات قبلی نتیجه گرفت و بعضی را اعدام و برخی را حبس نمود.

۱ - نقل از صفحه ۱ جلد دوم تاریخ احمد شهرپور نسخه خطی.

او باو پیغام دادم که بیاید بخانه من تا فکری برایش بکنیم ولی او از سوء قضا و خون گرفتگی توجهی باین پیام نکرد و پس از توقیف نیز ممکن نشد چاره‌ای اندیشید.

بعضی هم موفق بفرار شدند مانند احسان الله خان و سید مرتضی و غیر هم و این اقدام باب ترور و مردم کشی را که در آن اوقات رونق گرفته و جمعی بیگناه مانند «مرحوم استوار» و «صفا» بدست مردم کشان از بین رفته بودند و کاری دامنه دار میشد مسدود ساخت.

دیگر جلب و اعدام ماشاءالله خان و پدرش بود که در میدان توپخانه (سپه حالیه) بدار آویخته شدند و دیگر قلع ماده رجبعلی و جعفرقلی دزد و رضای جوزانی طاغی بود که بدست مرحوم سردار جنگ در اصفهان صورت گرفت، و این اقدامات موجب ایجاد امنیت و مقدمه اصلاحاتی شد که هرگاه دوام کرده بود و تا امروز باقی میماند دچار مصائب تاریخی گذشته و حال نمیشدیم.

ولی گویا راست است که ایران نفرین کرده است!

این سخن خرافی و بی بنیاد وقتی که باسیر تاریخ مقابله میشود جای بجای بخاطر شخص متفکر خطور مینماید!

وثوق الدوله در سال دوم حکومت خود با تقاضاهای جدید که زاده انقلاب روسیه بود و اهل فکر میتوانند علت حقیقی آنرا در یابند، مواجه گردید و آن تقاضاها همان بود که بصورت قرارداد بدولت ایران پیشنهاد گردید.

اوضاع ایران خطرناک بود، هنوز جنگ بین الملل خاتمه نیافته بود، عثمانیها وارد آذربایجان (قفقاز، ایروان و باکو) شده بودند و دولت بریتانیا نیز علاوه بر پلیس جنوب قزاقی از هند به خراسان و از بین النهرین بهمدان وارد کرده و در حدود زنجان و قفقاز عثمانیها تماس پیدا کرده بودند و در بندر انزلی نیز مهمات گرد آورده بودند و از خراسان نیز قصد داشت بخاک ماوراء بحر خزر پیش روی کند، جنگ بفتح متفقین روی بانجام یافتن بود و آتشی از نوبنم بولشویک در شمال ایران زبانه میزد، بنابراین در ذی القعدة سال ۱۳۳۷ مطابق دسامبر ۱۹۱۹ بین دولت ایران و دولت بریتانیا قرارداد معروف بسته شد و نتیجه اش این بود که مالیه و قشون ایران زیر نظر معلمین و فرماندهان انگلیسی قرار گیرند و قشون متحدالشکل شده ژاندارم و قزاق یکصورت درآیند و دو نفر یکی «آرمیتاژ اسمیت» برای

اداره مالیه و دیگر «ژنرال دیکسن» برای اداره قشون وارد ایران شدند.

سلطان احمدشاه چندی بود در امور مملکتی خاصه در عزل و نصب حکام ایالات مداخله میکرد و فرائدی منظور مینمود و بر سر این قبیل موضوعات شکرآبی بین شاه و وثوق الدوله پیدا شد، خاصه پس از آنکه شاه امر کرد که قوام السلطنه والی



۱۲ - وثوق الدوله

خراسان احضار شده و شاهزاده نصره السلطنه بایالت خراسان نامزد و گسیل گردد، وثوق - الدوله در این باب مقاومت بخرج داد، زیرا قوام السلطنه در خراسان اقدامات مفید و مؤثری در امنیت و قلع و قمع اشرار کرده و بعلاوه با آزادیخواهان و حزب دموکرات همفکر شده و آنها را بخویش متمایل ساخته بود. ولی شاه اصرار داشت، نتیجه این شد که دموکراتهای مرکز کنفرانسی بخلاف مداخلات بیرویه شاه در مدرسه «تدین» دادند

و اعلامیه هم درین خصوص منتشر کردند و دموکراتها و سایر طبقات علما و اصناف مشهد نیز تلگرافاتی دایر بر ابقای قوام السلطنه بمرکز بخابره کردند و جمعی

ولایات و ایالات بجا‌های دیگر نیز قزاق مأمور کند باز شاه زیر بار نپذیرفت و بصاحب منصبان قزاق دستور ترمز میداد!

همچنین وثوق الدوله میل نداشت مشاور الممالک وزیر خارجه را مأمور شرکت در مجلس صلح کند، اما شاه بقدری درین باب اصرار ورزید که ناچار مشارالیه بدین سمت مأمور شد و داستانهای متعاقب آن در فرنگ رویداد که جایش در این تاریخ نیست و کار بجائی کشید که روزنامه نیم رسمی ایران سر مقاله ای برخلاف شاه بکنایه انتشار داد و ایران را «بد صاحب و بیچاره» خواند و همین مقاله موجب شد که چند روز روزنامه مزبور که بمدریت آقای ملکزاده برادر مؤلف اداره میگشت توقیف گردید، و نیز کسانی از دوستان وثوق الدوله باو پیشنهاد کردند که شاه را از میان بردارد، و مشارالیه جرأت چنین اقدامی نکرد یا صلاح ندانست و علی ای نحوکان جواب داده بود که راه قانونی برای خلع شاه نداریم و وقایع بعد مدلل ساخت که هرگاه وثوق الدوله با آن دماغ کار که داشت باین امر موفق شده بود بسیاری از فجایع بی مانند و بلیات تاریخی نصیب ایران بلا دیده نمیشد!...

باری در همان اوقات اوایل سال ۱۳۳۸ شاه مصمم شد که بسفر فرنگستان برود و نصره الدوله وزیر خارجه نیز با او همراه شد و باسلامبول رفته با پدرش محمدعلی میرزا که بعد از انقلاب روسیه وارد اسلامبول شده و اقامت جسته بود ملاقات کرد و دربار خلافت ازو پذیرائی گرمی کرد و بتحریک احتشام السلطنه سفیر ایران که با وثوق الدوله و نصره الدوله بدبود از وزیر خارجه پذیرائی بسیار زشتی کردند و حتی در روزی که شاه بنهار دعوت داشت و مهمان سلطان بود وزیر خارجه و یکنفر همراه انگلیسی که جزء موب شاه از تهران عزیمت کرده بود دعوت نشدند و مقارن وقت نهار از قصر سلطان بازگشتند! همچنین صمد خان ممتاز السلطنه سفیر پاریس خواست بازی احتشام السلطنه را تجدید کند و باروابط زیاد و خصوصیتی که شاه با صمد خان داشت احتمال دارد که از طرف شاه نیز انگشتی بشیر زده شده بود، ولی نصره الدوله دست پیشکی زده صمد خان را از سفارت کبری در پاریس عزل کرد و در مهمانخانه‌ای که منزل داشت سفارت ایران را باز کرد و بیرق ایران را برپا نمود، معذک صمد خان دست از تحریکات خود برنداشت و سیاسیون پاریس و جراید ملی را همدست کرده بوزیر خارجه و بدولت ایران حملاتی بعمل آورد و بیبهاغه عقد قرارداد دولت را طرف تعرض ساختند و حتی نوشته شد

از علما و اعیان و احرار تهران را در تلگراف حضوری خواستند و بالجمله شاه درین هنگامه شکست خورد و ساکت شد، اما کینه وثوق الدوله را در دل گرفت.

بعد از انتشار مواد قرارداد در جراید تحریکات شدیدی بر ضد وثوق الدوله شد و جمعی از دموکراتهای ضد تشکیلی و سایر آزادیخواهان که مرکزشان گاهی خانه حاج امام جمعه خوئی و گاهی منزل مرحوم سید حسن مدرس بود شبنامه‌ها و مقالات شدیدالحنی بر ضد دولت منتشر ساختند و گفته شد که سلطان احمدشاه نیز با آنها همدانست، روزی برای کاری بفرح آباد میرفتیم، در دم دروازه شمیران سر جاده دوشان تپه قزاق قراول مقصد ما را تحقیق کرد و در سر راه فرح آباد نیز قراول دیگر سد راه گردید و چون گفته شد با هیئت دولت کار داریم مانع نشدند و بعد از آن از رئیس دولت علترا سؤال کردم معلوم شد شاه افراد ناراضیا بقصر خود بطلبیده آنها را بمخالفت دولت ترغیب میکند. و نیز گفته شد که برای امضای قرار داد حق الزحمه میخواهد و صریح میگوید که شما پول گرفته‌اید و امضا کرده‌اید، من که پولی نگرفته‌ام چرا امضا کنم!؟ این صحبتها در میان خواص و نزدیکان دولت گفته میشد و آنچه شک نداریم اینست که شاه مردم را بمخالفت وثوق الدوله ترغیب میکرد است!

دیگر آنکه وثوق الدوله خواست انتخابات دوره چهارم را که قسمت تهران در کابینه‌های قبل انجام شده بود پایان آورد ولی شاه جداً مانع این امر بود، حتی در کاشان شروع بانخابات شده بود، شاه ماشاءالله خان را که هنوز احضار نشده بود مأمور کرد که انجمن نظار را بهم بزند و حاکم کاشان را نیز احضار نمود و یکی از درباریان را بحکومت کاشان منصوب کرد!

دیگر مسئله قزاقخانه بود که بعد از انقلاب روسیه در سنه ۱۳۳۶ در کابینه مستوفی الممالک پس از آنکه رضا خان رئیس فوج تیر اندازان همدان بتحریک «استاراساسکی» از صاحب منصبان تزاری قزاقخانه را محاصره کرد و شرحش خواهد آمد، و حرکات دیگر و شرارت قزاقان در کوچه و بازار، دولت خواست اسم قزاق را عوض کند و فرم آنانرا تغییر دهد و ریاست قزاقخانه را بیک نفر شاهزاده ایرانی، ظاهراً نصره الدوله بدهد، شاه راضی نشد و دولت مستوفی سر این کار سقوط نمود و درین وقتهم وثوق الدوله هر قدر میخواست دسته‌هایی از قزاق بیروجرد بفرستد و همراه حکام

که دولت رسمی ایران صمصام السلطنه است که هنوز استعفا نداده است! و در نتیجه این صحبتها از شاه هم پذیرائی خوبی در پاریس بعمل نیامد، و مأمورین مجلس صلح نیز بهمین دلایل کاری نکردند و رسوائی برسوائی افزودند، و يك کلمه از دعاوی ایران در باب خسارات وارده از جنگ و برهمزدن بیطرفی این مملکت پیش نرفت و کسی اعتنائی نکرد و اینهمه دنباله بد ادائی احمد شاه و نتیجه اختلاف نظر بین او و رئیس الوزرا بود!

* * *

موكب شاه از پاریس بلندن رفت، بدیهی است درلندن دیگر این بازیها و دسته بندیها ممکن نمیشد، از رجال بزرگ ایران ناصر الملك آنجا بود، شاه و موكب او که وزیر خارجه و نصره السلطنه عموی شاه و سایر درباریان باشند در مهمانخانه مجلی فرود آمدند، اتفاقاً قبلاً اطاقیکه مقابل اطاق شاه واقع شده بوده از طرف مستر چرچیل وابسته سفارت بریتانیا در تهران که آنروزها عوض شده و عضو وزارت خارجه لندن بود اجاره رفته و مستر چرچیل در آن اطاق سکونت داشت!

من از چند تن همراهان شاه شنیده ام که روزی که بنا بود شبس شاه ایران در مجلس ضیافت پادشاه انگلستان در باب قرار دادیکه بین دولتین منعقد شده است صحبت کند، بعد از آن که صورت نطق پادشاه انگلستان را برای شاه آوردند و قرار شد که جوابی تدارك نمایند، شاه از تصدیق قرارداد و حسن قبول آن سر باز زد و گفت: کسانی که پول گرفته اند تصدیق کنند، من هرگز تصدیق نخواهم کرد!

این جواب، اسباب پریشانی حواس همراهان شد، به نصره السلطنه متوسل شدند و فایده نبخشید، عاقبت ناصر الملك را پیش کشیدند و او نیز هر چه دست و پا کرد بجائی نرسید بالاخره جواب ساده ای که درجرايد منتشر شد تدارك گردید که مفادش این بود: «در باب قرار داد مملکت من کشوری دموکراسی است و باید این قرار داد بمجلس شورای ملی ارجاع شده بصره برسد، آقای لقمان الدوله میگوید: من در سر میز حاضر بودم که بعد از پادشاه انگلستان شاه نطق خود را بعبارت «مملکت دموکراسی، رسانید، خانمی پهلوی من بود عصبانی شده بدموکراسی بد گفت!

گویند: بعد از این شب ناصر الملك بشاه گفته بود: کار خودت را ضایع کردی!

معلوم نیست احمد شاه در این مورد یا در مورد دیگر گفته است: اگر در سوئیس کلمه فروشی کنم بهتر است تا در چنین مملکتی پادشاه باشم!...

۱۳ - سقوط و ثوق الدوله

اختلاف بین شاه و دولت کوتاه نشد، شاه از سفر بازگشت، دولت هم در کار خود مستقر بود، اما باریک بینان دریافتند که کار قرارداد سست شده است، خاصه که دول متفقہ مانند فرانسه و امریکا هم از قرارداد ایران و انگلیس ناراضی بودند، من خود از وزیر مختار امریکا در یکی از ملاقاتها شنیدم که میگفت: «قرارداد را بهم بزنید و دولت انگلیس را جواب بگوئید، آنوقت بدولت امریکا مراجعه کنید، قول میدهم هر قدر پول بخواهید بشما خواهند داد و مستشار هم میفرستند و مالیه و نظام و معادن شما را اداره خواهند کرد، وزیر مختار این خطابه را موقعی که سید محمد کمره و جمعی از ناراضیان در سفارت خانه امریکا بملاقات سفیر رفته بودند بیان کرد و من خود نزد او بودم.

چنانکه گفتیم: آرمیتاژ اسمیت که یکی از رجال بزرگ و دانشمند انگلیس بود برای مطالعه در امور مالی ایران و تهیه و طرح و راندازها (پروژه) های مالی طلیده شد و وارد ایران گردید و طرحهای مفید که غالب آنها بعدها مورد پسند دکتر میلسپو قرار یافت نوشت و تهیه دید و کار معاملات نفت و حسابهای پیچیده و عقب افتاده و اختلافات درهم و برهمی که با کپانی نفت ایران و انگلیس در میان بود تحت مطالعه او قرار گرفت و با مسافرتیکه بعد بلندن کرد و کار بمحا که با کارکنان کپانی نفت کشید، آن اختلافات را قطع و فصل نمود و تجدید نظری هم توسط آرمیتاژ اسمیت در تعرفه کمرکی ایران بعمل آمد و روز ۱۹ جمادی الاخره ۱۳۳۸ تعرفه ای از تصویب کمیسیون مختلط انگلیس و ایران گذشت که بموجب آن تعرفه در سال تخمیناً پانزده کروور تومان و حداکثر بیست و پنج کروور عاید دولت ایران میشد.

در روز ۲۶ اینماه مطالعات کمیسیون مطالعه در امر نظام مرکب از افراد انگلیس و ایرانی تحت ریاست ژنرال دیکسن تمام شد و بموجب مطالعات مذکور قشون ایران ازین بیعد متحدالشکل خواهد بود و عده آن هشتاد هزار نفر بالغ خواهد گردید، احمد شهر یور

گوید: که صاحبمنصبان انگلیس تصمیم داشتند که صاحبمنصبان قشون ایران از درجه سلطانی بیالا باید انگلیسی باشند و ایرانیان تارتبه نایب اولی بالاتر نباید ترفیع یابند، و نتیجه مطالعات مذکور در ورقه‌ای نوشته شد که تقدیم رئیس الوزرا شود بدون اینکه ذکری از وزیر جنگ بمیان آید و توسط او راپورت تقدیم دولت شود.

این مقدمات باعث شد که دو تن از صاحبمنصبان ژاندارم ایرانی عضو کمیسیون مختلط اعتراض کردند و راپورت کمیسیون را امضا نکردند و خارج شدند که یکی از آنها **کلنل فضل الله خان** از صاحبمنصبان تحصیل کرده و مجرب بود و در انگلستان تحصیل کرده و از ابتدای تأسیس اداره ژاندارم داخل آن اداره گردیده و بدرجه کلنلی (سرهنگی) ارتقا یافته بود، این جوان بسبب امضا نکردن ورقه راپورت کمیسیون مورد اعتراض وزیر جنگ قرار گرفت و ازینرو روز اول حمل ۲۹ جمادی الاخره بعد از ظهر در خانه اش خود کشی کرد!

در اواخر این ماه صاحبمنصبان انگلیسی اداره ژاندارمری را ضبط کردند و خواستند اداره قزاقخانه را نیز ضبط کنند، با آنکه دو سال بود حقوق قزاقخانه را بانک شاهنشاهی بحساب دولت ایران میپرداخت - اداره مزبور زیر بار نرفته و صاحب منصبان جواب دادند که بریگاد قزاق متعلق بشخص اعلیحضرت شاه است و بدون اجازه شاه تحویل کسی نخواهیم داد.

* * *

حزب دموکرات بعد از عقد قرارداد مبتنی بر عقاید اساسی مملکتی بر دو فریق شده بودند.

علت اصلی آن بود که روزنامه ایران در آن اوقات تحت نظر و بدستور مؤلف این تاریخ نوشته و اداره میشد و مرا عقیده آن بود که باید مردم را در نوشتن عقاید موافق و مخالف آزاد گذاشت و افکار را سانسور و حبس نکرد و در روزنامه ایران نیز این سلیقه را مجری داشته بودم و مقالاتی برله و بر علیه قرارداد انتشار میدادم.

جمعی از اعضاء کابینه حزب دموکرات با این سلیقه مخالفت کردند و در روزنامه رعد بیانیه‌ای مبنی بر موافقت قطعی با قرارداد و تقریباً بمخالفت من که همکار آنها و عضو کابینه بودم انتشار دادند و ازینرو افتراقی در جمعیت تولید گردید و رئیس الوزرا خود علت

اصلی ایجاد این افتراق گردید و بالتیجه از قوای حامیه او کاسته شد.

احمد شهر یور در تاریخ خود مینویسد:

« فیما بین حزب دموکرات تفرقه حاصل است، یکدسته بسرکردگی **ملك الشعراء** مدیر روزنامه ایران، اجتماع دارند و دسته دیگر بسرکردگی **میرزا محمد حسین صدرائی تاجر** و **سید محمد تدین**، و رئیس الوزرا، و متمایل بدسته اخیر است. علت تفرقه از زمان عقد قرارداد دولت ایران با دولت انگلیس ایجاد شد.....»

* * *

دولت وثوق الدوله، آقا سید ضیاء الدین را با هیئتی بیا کر فرستاده بود تا عقد قرار دادی با دولت آذربایجان قفقاز منعقد کند و در باب حمل و نقل و تجارت و سایر امور اقتصادی و مناسبات سیاسی و عمل اتباع طرفین پیمانی ببندد.

در ماه شعبان مطابق ۳۱ حمل (۱۳۲۷ - ۱۹۲۰) سید ضیاء الدین نظر باینکه قرار دادی را که با دولت باکو و حزب مساوات بسته و بمرکز فرستاده بود امضا نشده و دیر کشیده بود، از باکو وارد انزلی شد که توسط تلگراف مقاصد خود را حالی کند و انجام دهد، وزرا برای اینکه در بعضی مواد نظریاتی داشتند مشارالیه را بمرکز برای دادن توضیحاتی احضار کردند و دولت کمیونی تشکیل داد که در امور پیمان خاصه مسئله کرایه مال التجاره عبوری از ایران بااروپا که هفت مقابل کرایه عادله تعیین شده بود گفتگو کنند و همچنین در باب محاکمه اتباع ایران، خلاصه سید ضیاء الدین میگفت که من اختیارات تامه داشته‌ام، علاوه بر این همه اقدامات خود را بر رئیس الوزرا تلگرافاً اطلاع داده‌ام و ایشان تصویب کرده‌اند دیگر تشکیل کمیسیون برای چیست؟ و درین حین **بالشویکها** وارد بادکوبه شدند و قرار داد مذکور کان لم یکن و زحمات چند ماهه هدر شد!

* * *

درین حین واقعه عمده و مهمی رویداد که بنیاد دولت متزلزلتر گردید و آن حمله قشون سرخ بود بایران و ورود سرباز بانزلی، تفصیل آنستکه بعد از استقرار دولت ساویت مکرر از طرف **لنین بزرگ** توسط **تروتسکی** کیسر خارجه تلگرافاتی و مواد عهد نامهائی بتهران بوساطت افراد و نمایندگان ارسال شده بود، ولی چون سرداران روس سفید مانند **کلچاک** و **دنیسکین** با دولت ساویت در محاربه و کشاکش

بودند و متفقین با آنها ظاهراً همراهی داشتند، دولت ایران نمایندگان ساویت را درست پذیرفت و به پیشنهادات مزبور وقعی ننهاد، و فقط حزب دموکرات و روزنامه «ایران» و «نوبهار» که هر دو بقلم من نوشته میشد از فرستادگان روس تقدیر کرده نسبت با آنها احتراماتی قائل شده بودند، اما دولت و دولتیان محض رعایت جانب شاه و دولت بریتانیا روی خوشی نشان نمیدادند.

تا آنکه از راپورتهای واصله از باکو معلوم دولت شد که کار دول قفقاز سست است و نیز شکست دنیکنین و رفقایش محقق گردید و تانگهائی که دولت ساویت از آلمان دریافت کرده بود کار حریفانرا که تانگه نداشتند زار کرد و طلیعه فراریان روس سفید در میان امواج بحر خزر و شنزارهای ماوراء بحر خزر پدیدار گردید و نخستین کشتی فراری با مهمات بایران پناه آورد.

درین وقت دولت وثوق الدوله تلگرافی بمسکو مخبره کرده و تقاضا کرده بود که حاضر است، قراری با دولت ساویت بگذارد.

پس از این تلگرافی از حکومت ساویت رسیده بود که صورت «یادداشت» داشت و مفادش این بود که: «دولت ساویت از دولت تقاضا دارد که قوای انگلیس را از خاک خود خارج کنند و الا قوای ساویت ناچار بایران حمله خواهد کرد»، این خبر در ۲۰ شعبان ۱۳۳۸ در روزنامه ایران منتشر گردید، در همین احوال هم حکومت مساواتی باکو سقوط یافت، و قوای سرخ قفقاز را تصرف کرده بسر وقت دولت «ایروان» شتافت.

ازین تاریخ تعرضات قوای سرخ بسواحل و سرحدات ایران آغاز شد، و درین بین سایر کشتیها و مهمات و فراریان روسهای سفید از سرحدات و بنادر بحر خزر دسته دسته بایران پناهنده شدند و قوای انگلیس و بریگاد قزاق ایران نیز در رشت و انزلی و غازیان متمرکز گشته منتظر وقایع بودند.

روز ۲۹ شعبان ۱۳۳۷ صبح زود دوازده کشتی جنگی دولت ساویت بندر غازیانرا که محل توقف و استحکامات قوای انگلیس بود بمباران کردند و مقداری خسارات

۱ - حکومت آذربایجان قفقاز متکی بحزبی بود از سوسیال دموکراتها بنام حزب «مساوات» ولیدر آنان محمد امین رسولزاده سردیر قدیم ایران نو بود.

بابینه آنجا وارد ساختند، پس از دو ساعت مأمورین بندری ایران بایریق سفید در قایقها نشسته بسوی ناوگان مهاجم شتافتند و علت بمبارانرا جویا شدند.

غازانوف نام دریاسالار جواب داد که ما بطلب کشتیها و مهمات دنیکنین و اتباع او آمده ایم و نیز میل داریم نیروی انگلیس خاک ایرانرا تخلیه کند.

مأمورین تقاضای عدم تعرض کردند و مهلت خواستند تا بامرکز درین باب گفتگو کنند و دریاسالار مهلت داد، ولی چیزی نگذشت که یکعده قوای سرخ در دوفرسنگی مشرق غازیان پیاده شدند و بسوی غازیان پیشرفت گرفتند.

نیروی انگلیس که بسرکردگی ژنرال دنسترویل تا باکو پیشرفت کرده و اکنون برشت عقب نشسته بود، و صلاح نمیدانست با قوای سرخ در ایران بمجادله برخیزد و از حیث مهمات و نفقات نیز خودرا ضعیفتر از حریف میدید و دولت ایران نیز چنین حقی باو نداده بود. از غازیان واپس نشست و بشهر رشت باز گشت و آنچه روس سفید آنجا بود با هر قدر مهمات که توانست باخود برشت آورد و قوای سرخ بر اثر وی پیش آمده انزلی و غازیان را بدست گرفت، و عاقبت نیروی انگلیس و قوای قزاق ایران گیلانرا تخلیه کرده بمنجیل و قزوین واپس آمدند.

میرزا کوچک خان زعیم جنگلیان که در قریه «پسینخان» پسخو کرده بود، فضا را خالی یافته وارد رشت گردید و باحزبیکه از بلشویکهای ایرانی و قفقازی و روسی سرانجام یافته بود اتحاد کرده ادارات را از مأمورین دولت خالی کرده خود متصرف گشت، و بزودی مازندرانرا نیز تصرف کرد و اعلان حکومت جمهوری داد و بخش نامه ای بسفارتخانها غیر از سفارت انگلیس فرستاد و دولت ایرانرا نظر بعقد قرارداد غیر رسمی قلمداد کرد.

دولت ایران خودرا دچار محصه بزرگی میدید، من دو سال بود بارتیس الوزرا در باره پیشرفت دولت شوروی بحثها داشتم و بعد از وصول مواد ۱۸ گانه که از طرف

۱ - بعد در زمان حکومت مشیرالدوله ۱۸ ذیقعد میرزا کوچک خان با احسان الله خان در رشت زدوخوردی هم کرد و دسته خودرا برگرفته بجنگل پناه برد.

لنین و تروتسکی بایران رسیده بود باو می تنیدم که هر طور هست باب مجامله و مکاتبه با مسکو باز کند و یکبار هم این دمدمه اثر خود را بخشیده بود، اکنون معلوم شد که



۱۳ - محمد حسن میرزا قاجار ولیعهد

در صف مقدم : طرف چپ فتح الله ابرسپهدار وزیر جنگ ، طرف راست و ثوق الدوله نخست وزیر ،
مفرور میرزا وزیر دربار ، صارم الدوله وزیر خارجه ، مرحوم حاج فخر الملك اردلان و عده دیگر

دولت در این باب خیلی پس افتاده است ، دولت بعد از واقعه انزلی توسط نصرة الدوله که هنوز با شاه در پاریس اقامت داشت اعتراض شدید و شکایت مفصلی بجامعه ملل فرستاد و نیز دستور داد که بوسیله کپنهاگ بدولت ساویت هم مراجعاتی بکنند .

روز ۷ شعبان از چچرین کیسر خارجه ساویت تلگرافی در جواب تلگراف ماه قبل دولت واصل شد و در آن تلگراف گفته بود که : همان قسم که در ۱۹۱۸ بوزیر مختار ایران گفته ایم حاضریم با دولت ایران باب مودت مفتوح سازیم ، وهم در روز ۱۰ همین ماه تلگراف مفصلتری از کیساریای خارجه «چچرین» بدولت رسید و از

اقدام دریا سالار دولت ساویت تقریباً عذر خواسته و گفته که این اقدام برای استرداد قوای خصم بوده است و رنه ما متوجه دوستی دولت ایران بوده و قبلاً در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ نیز بوسیله تروتسکی کیساریای خارجه آن عهد ۱۸ ماده بدولت ایران پیشنهاد کرده ایم و اکنون هم بر سر آن پیمان ایستاده ایم و امیدواریم همین وقایع که پیش آمده است خود موجب افتتاح ابواب و داد گردد .

شاه در ۱۴ رمضان از سفر فرنگستان بازگشت و با تجلیلات و تشریفات ملی وارد پایتخت شد و رئیس الوزرا باوی ، مردم در دو طرف خیابانها صف بسته و گل افشانی میکردند و پیشباز کنندگان در فضای موکب شاه در خیابانها حرکت مینمودند ، و از طرف مردم درد و نوبت بدولت و قرارداد توهین و تعرض وارد آمد ؛ میدانیم که شاه از قرارداد دل خوشی ندارد ، و باریس دولت نیز چندان سازگار نیست !

قسمت شمال تقریباً بهم ریخته و خطر کمونیزم ساعت بساعت نزدیک میشود ، دولت ساویت قوای دینیکین و کالچاک و ورانگل را بمساعدت سرسی آلمان درهم شکسته و خود را بسرحدات ایران رسانیده است .

اکنون تکلیف دولت ایران چیست ؟

من اگر بجای بعضی از سیاستمداران آنروز میبودم و ثوق الدوله را بجرم فکرایجاد روابط با دولت ساویت ازدست نمیدادم ، اما سیاسیون و شاه بازهمان فریب وریا که شیوه قدیم ایشان بود دست فرا بردند ، بجای تقویت دولت بقصد این برآمدند که هر طور هست دولت را از ارتباط با روسیه باز دارند و گردنکشان داخلیرا قانع کنند ، بدین خیال و ثوق الدوله مستعفی شده مرحوم مشیر الدوله پیرنیا بریاست وزرا

۱ - قوای دینیکین روز ۱۳ رجب ۱۳۳۸ مطابق حمل ۱۲۹۹ و آوریل ۱۹۲۰ شکست قطعی خورد و روز بعد چهل کشتی مهمات متعلق بسردار مذکور وارد باکو شد که ۱۸ فروند آنها جنگی و دارای مهمات و ذخائر و ساز و برگ جنگ بود و بدولت آذربایجان تسلیم کردند ، و روز ۱۸ شانزده کشتی از اتباع دینیکین وارد انزلی (بندر پهلوی حالیه) شد و بآنها اختطار کردند که بدون اجازه نمیتوانند وارد دهانه شوند مگر باخلع اسلحه و یکی از کشتیها تمکین کرده مابقی در دریا باقی ماندند .

برگزیده شد، و عده همه قسم همراهی و مساعدت را نیز باو دادند، و ثوق الدوله بفرنگستان مسافرت کرد و قصیده لامیه معروف خود را گفت.

۱۴ - سقوط دولتهای گرجستان و قفقاز و ارمنستان

نظر بآنکه سقوط این دولتها در اوضاع ایران تأثیر بیشماری داشت ضرر ندارد بطور مختصر اشاره ای بشود.

بعد از انقلاب روسیه و ختم جنگ، در میان دول فاتح چنین تصمیم گرفته شد که دولتهائی که ملیت آنان با روس متباین است و تا بحال در تصرف روسیه بوده اند از دولت مذکور جدا شوند و هر يك استقلال داشته باشند.

بعضی از این دولتها هم بدرک استقلال نایل آمدند مانند دولت مستقل گرجستان و دولت مستقل ارمنستان و دولت قفقاز که خود را «آذربایجان» نامید و استقلال این دول در سال ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ عملی گردید و مخصوصاً استقلال دولت قفقاز که پایتخت خود را «باکو» قرار داده بود در تاریخ ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۸ از طرف متفقین تصدیق شد و دولت ایران نیز او را برسمیت شناخت و گفتیم که «سیدضیاءالدین» را بمعیت هیئتی برای قرار داد تجارتي و ترانزیت باکو فرستادند.

دولت انگلیس میل داشت در خوارزم و ترکستان و ماوراءالنهر نیز دولتهائی مانند «ترکمنستان» در خوارزم و «تاجیکستان» در بخارا و «ازبکستان» در سمرقند بوجود آید.

بیاد دارم اوقاتی که در نتیجه مراجعه اهالی بلاد سرحدی مشرق بدولت ایران عده ای از قوای چریک خراسان (درکابینه و ثوق الدوله) سرخس روس را تصرف کرده بودند، من با «سرپرسی کاکس» وزیر مختار انگلیس ملاقات کردم، مشارالیه میگفت که دولت ایران باید سرخس را تخلیه کند و ابداً پیرامون تعرض بخاک همسایه شرقی نگردد زیرا ما میخواهیم در آنجا دولتی بنام «ترکمنستان» ایجاد کنیم.

بالجمله دولت قفقاز تشکیل شد و «زیادخان اوف» را هم بعنوان وزیر مختار

بایران فرستادند، ولی عده ای از قوای انگلیس از ۱۳۳۶ از طریق رشت و انزلی وارد باکو شده بودند، و دولت عثمانی هم از همان تاریخ دست و پاهائی میکرد و مردمی از هوا داران «اتحاد اسلام» از ترکها وارد باکو شده بودند، و در صفر ۱۳۳۸ عهد اتفاق دفاعی و هجومی بین دولت عثمانی و دولت قفقاز بسته شد، و در همان اوقات باز دسته هائی از قوای ترك و افرادی مانند «انور پاشا» بسوی باکو در حرکت آمدند.

دولت انگلیس بعد از قرارداد ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ با دولت ایران بفوریت مستشاران مالی و نظامی بایران فرستاد و باصلاحات مالی و يك كاسه کردن قوای متفرق نظامی ایران که ذیلاً نام میبریم پرداخت:

۱ - تفنگچیان پلیس جنوب مرکب از ۵۴۰۰ سرباز ایرانی و ۴۷ صاحبمنصب انگلیسی و ۱۹۰ صاحبمنصب ایرانی و ۲۵۶ صاحبمنصب جزو انگلیسی و هندی، و مخارج ایندسته قشون سالیانه هفت کرور تومان معین شده بود.

۲ - دسته قزاق که عبارت بود از ۷۸۵۶ نفر قزاق ایرانی در تحت حکم ۵۶ صاحبمنصب روس و ۶۶ صاحبمنصب جزو روسی و ۲۰۲ صاحبمنصب ایرانی با يك مخارج ۱۰۹۱۵۰۰۰ تومان.

۳ - دسته ژاندارم با صاحبمنصبان سویدی که عبارت بود از ۸۴۰۰ نفر و مخارج آن در سال هفت کرور تومان بود.

۴ - بریگاد مرکزی و نظامی ولایتی و امنیه و نظمی و غیر هم ... نقشه هیئت مشاوره ایران و انگلیس این بود که تمام دسته های قشونی مذکور در فوق را باهم مخلوط ساخته قشون تازه ای بترتیب ذیل تشکیل بدهند:

۱ - یکدسته قشون ۳۶۰۰۰ نفری، ۲ - یکدسته قرا سورانی (امنیه) بعدة ۱۴۰۰۰ نفر، ۳ - ۸۰۰۰۰ نفر افراد نظمی (شهر بانی)، ۴ - یکدسته قزاق ۴۰۰۰۰ نفری - مجموعاً این قشون ۶۰۰۰۰۰ نفر میشد و بودجه آن سالیانه ۴۰ کرور تومان معین شده بود.

انگلیسها علاوه بر این شروع با اقدامات دیگریم از قبیل ساختن راهها مانند راه مستقیم از خاقین بهمدان (از طرف کرمانشاه) و راه بوشهر بشیراز و راه زاهدان

یا «دزدآب» و غیره نموده بودند، و تجدید نظر در تعرفه گمرکیراهم باحضور مأمورین ایرانی و چند تن بلژیکی چنانکه اشاره شد صورت دادند و تعرفه جدید از ۱۲ رجب ۱۳۳۸ بموقع اجرای درآمد ولی باز مدام از طرف روسها خاطرشان ناراحت بود، چنانکه روزنامه «تایمس» در ۲۶ رجب همانسال درباره دستة قزاقهای ایرانی نوشت:

«دسته قزاق که در زیر فرمان صاحبمنصبان روسی است هنوز هم در تهران قویترین قوه نظامی است، عنصر مخلوطی از بلشویکها و طرفداران تزار باهم دست اتحاد داده اند که نفوذ روس را در ایران، تا وقتی که باز یكروزی روسیه بر سر پا خیزد زنده نگاه دارند و اشخاص ناراضی ایرانی هم از هر جنس چه مستبد و چه غیر مستبد مدام در دام آنها می افتند و روسهای مذکور انگلستان را در نظر این ایرانیان حریص و وطماع و جهانگیر قلم میدهند. آنروز گاریک روسیه دیوانه وار خدمتگزار انگلستان آزاد بود گذشته و منظره، دموکراتهایی که با قزاقها شانه بشانه بر ضد دولت کنونی ایرانی کار میکنند به چوچه مطبوع خاطر نیست».

و همین اضطراب و بیم انگلیسها موجب آن گردیده بود که در ۲۳ جمادی الاولی همانسال از راه بلوچستان و بغداد عده جدیدی قشون انگلیس وارد ایران شده بود و دسته‌ای بخراسان و دسته‌ای بهمدان و قزوین و رشت و انزلی رفته بودند.

قبلا اشاره کرده ایم که قوای ژنرال **دنیکن** و **کالچاک** و **ورانگل** که از روسهای سفید تشکیل شده بود چگونه از مقابل نیروی سرخ شکسته و پراکنده شدند و گفتیم که عده‌ای کشتی و مهمات و نفرات بایران از راه انزلی پناه آوردند.

آری روسهای سفید شکست خوردند، و دولت قفقاز از طرفی بیم آن داشت که دولت انگلیس با کو، آنشهر زرین را در تصرف خود نگاهدارد و از طرف دیگر روسهای سفید امیدی در اینکه استقلال قفقاز را برسمیت بشناسند نداشت و از یکسو مواعید بلشویکها در هواداری و حمایت از دول و ملل صغیر و حمایتی که عثمانیهای ترک و هم کیش قفقاز از بلشویک مینمودند - این معانی او را بسوی دولت انقلابی روس متمایل ساخته بود. درین هنگام بتاريخ شعبان ۱۳۳۸ زمزمه بلشویکی از داخله گرجستان و قفقاز شنیده شد و بتاريخ ۸ شعبان انقلاب بر پا شد و حکومت «حزب مساوات» سقوط کرد و روز دیگر ۶۰۰۰ تن سپاهیان سرخ از راه دریا در باکو پیاده شدند. بلافاصله ارمنستان در ۱۵ شعبان نماینده‌ای به ولادی قفقاز نزد بلشویکها فرستاد و در ۱۳ رمضان حکومت بلشویکی در ایروان پایتخت ارمنستان نیز دایر گردید، همچنین گرجستان در ۱۹

شعبان با دولت ساویت عهدنامه‌ای در مسکو بست و متعهد شد که نگذارد در خاک خود توطئه‌ای بر ضد روس چیده شود، درین هنگام **مصطفی کمال پاشا** «آتاترک» هم تازه در ترکیه نفوذ یافته و با سیاست عاقلانه‌ای که داشت و تا آخر نفس آنرا حفظ کرد روسها را بخود متوجه ساخته و بامسکو روابط گرمی پیدا کرده بود.

درین هنگام بود که در آذربایجان ما زمزمه بر ضد دولت مرکزی و عاقد قرارداد بلند گردید و در ۲۰ رجب ۱۳۳۸ صاحبمنصبان سویدی نظمی را دموکراتهای تبریز بیرون کردند و بتدریج قیام مرحوم شیخ محمد خیابانی که از وکلای دوره دوم مجلس و متمایل بدموکرات بود و رفقاییش همه دموکراتهای معروف تبریز بودند، علنی گردید و منجر بان شد که نام آذربایجان را «آزادیستان» نهادند و قونسول آلمان را محاصره کرده و بقتل آوردند و مجاهد ترتیب دادند و در صدد قطع علاقه با دولت مرکزی برآمدند، و در حکومت «مشیرالدوله» چنانکه اشاره خواهیم کرد برافتادند.

در حین گرمی هنگامه تبریز و ورود قوای بالشویک بانزلی و آستارا و اردبیل در تهران از طرف جراید فریادهای ضد قرارداد و تقاضای خروج انگلیس از ایران بلند گردید، در همین احوال نیز نیروی روس در انزلی بر قوای انگلیس چیره شد و قشون انگلیس به منجیل عقب نشست و روسها در آخر شعبان ۱۳۳۸ انزلی را گرفته وارد رشت شدند و غنایم ذیل علاوه بر کشتیهای «دنیکن»، بدست قوای روس افتاد:

۵۰ عراده توپ - ۲۰۰۰۰۰ گلوله توپ - ۲۰ دستگاه تلگراف بیسیم دریائی - ۳ دستگاه تلگراف بیسیم صحرائی - ۶ دستگاه هواپیمای دریائی - ۴ دستگاه هوا پیمای مسلح - ۸۰۰۰۰ خروار پنبه - ۱۰۱۵۰ خروار خط (ریل) آهن - ۴۰ اطاق راه آهن - ۳۵۰ خروار عسل. بالجمله در ۱۷ رمضان قریب ۳۰۰ تن قشون روس وارد رشت شدند و یکروز قبل از ورود این عده حکومت میرزا کوچکخان در رشت دایر گردید.

در ۲۰ رمضان سفیر تازه انگلیس موسوم به «فرمان» وارد تهران شد و نیز در تهران انتظار ورود ژنرال «هالدن» فرمانده کل قشون انگلیس در عراق عرب را میبردند. در ابتدای ظهور این وقایع شاه هنوز وارد ایران نشده بود، سلطان احمد شاه در ۹ شعبان ۱۳۳۸ با کشتی «نارگوندا» از «مارسیل» حرکت نمود که از راه بصره و بغداد بایران بیاید، و در ۲ رمضان ببصره رسید و قبل از ورود ببصره در محرمه

« خرم شهر، از طرف شیخ خزعل خان، پذیرائی بسیار شایانی از شاه بعمل آمد و شاه عصر همانروز ورود بصره بسوی بغداد حرکت کرد و در ۵ رمضان در کربلا و در ششم آنماه بنجف رفت و در دهم ماه از بغداد بطرف «خانقین» حرکت نمود و در ۱۵ رمضان وارد تهران شد.

جواب و سئوالهای دولت ایران با مسکو که قبلاً شرح دادیم ازین تاریخ شروع شد و بالاخره بانجمن اتفاق ملل مراجعه گردید و انجمن مزبور در تاریخ ۲۶ و ۲۸ رمضان در لندن تشکیل شد و مسئله درخواست ایرانرا (که تقاضا کرده بود از انجمن اتفاق ملل که روسهارا بتخلیه ایران و پرداخت غرامات و خسارات وارده و ادا و یادیر بیرون کردن روسها از ایران بایران کمک نماید) باحضور وزیر خارجه ایران مورد بحث قرارداد ولی نتیجه ای گرفته نشد و گفت چون خود دولت ایران مستقیماً بادولت روس داخل مذاکرات شده باید منتظر گردیده دید چه خواهد شد.

درین احوال روزنامه های فرانسه که از چندی باینطرف مدام سیاست انگلیس در ایران تاخت می آوردند، اینموقع پیش از پیش جلو قلمرا رها نموده و یکصدا دواى درد را در نسخ عهدنامه ۱۲ ذیقعد ۱۳۳۷ که بین ایران و انگلیس بسته شده بود میدیدند. روزنامه «هاتن» در ۱۳ رمضان ۱۳۳۸ (۲ ژوئن فرنگی) مقاله ای چاپ و با کمال سختی مسئله ملتجی شدن ایرانرا بانجمن ملل انتقاد نموده نوشت: «قبل از آنکه تقاضانامه وی (وزیر امور خارجه ایران) مورد توجه گردد هیئت مجریه انجمن اتفاق ملل باید تحقیقات نمایند که وزیر خارجه تا چه اندازه نماینده دولت ایران است و دولت ایرانهم تا چه درجه نماینده عقاید عمومی ملت ایران است».

روزنامه های دیگر هم خیلی هیاهو کردند و عموماً یکتا چاره را در آن دیدند که دولت انگلیس عهدنامه ایرا که تازه با ایران بسته است ابطال و نسخ کند. در خود انگلستانهم عدم رضایت و انتقاد جراید از سیاست دولت انگلیس در مسائل آسیای وسطی مشهود گردیده بود.

شاه وارد ایران شد و روز بروز خطر بالشویک در قطر شمالی ایران قوت می پذیرفت، و افکار عمومی ایران یکپارچه برضد قرارداد و برضد اقامت قشون انگلیس در ایران علنی تر و شدیدتر میشد و علمدار این جنبش سید حسن مدرس بود.

چنانکه دیدیم در خارجه نیز افکار بخلاف اینرویه و مخالف قرارداد بود، و حتی در باره لشکر کشی انگلیس بایران خاصه در قسمت مشرق گفتگو هائی در مجلس ملی انگلستان شنیده شد، و همین لحاظ قشون خراسانرا هرچه زودتر از ایران بیرون بردند ولی در تخلیه منجیل و قزوین از بیم پیش آمدن قوای روس یا قوای «جنگلیان» صلاح ندیدند که قشونرا بیرون ببرند، و راجع بقوای جنوبهم وعده میدادند که آن قوی را بدولت ایران واگذار خواهند کرد، و در همین احوال امیدیم ببقای قرارداد نمیتوانستند داشته باشند زیرا خود بقای این قرارداد بهانه ای بود که دولت روس و سایر آشوب طلبان و ناراضیان سروصدا کرده و امنیت متزلزل گردد.

۱۵ - حکومت مشیرالدوله و سپهدار

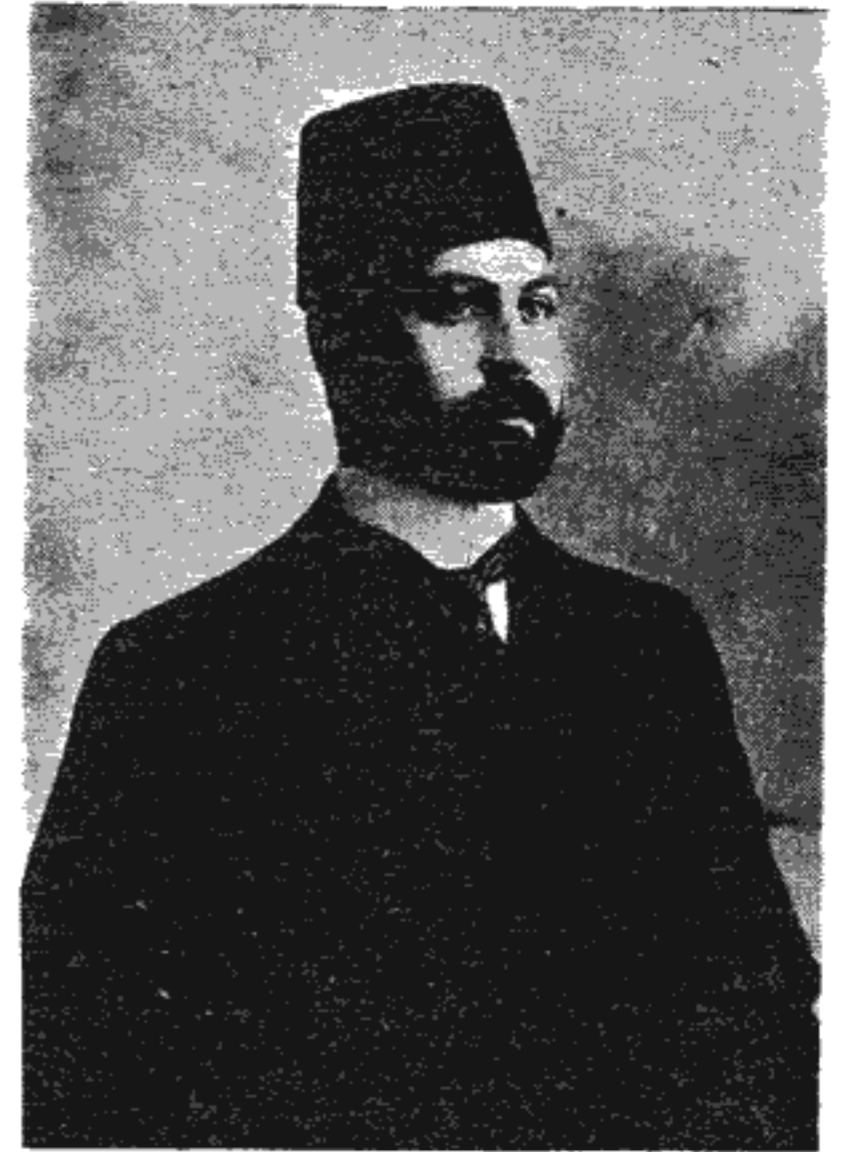
دو محلل بودند

مشیرالدوله « میرزا حسنخان پیرنیا » در ۱۸ شوال ۱۳۳۸ بروی کار آمد و در ۲۸ همان ماه اعلام داشت که: قرارداد موقوف الاجری خواهد بود تا وقتیکه برای مجلس شورایی ایران عرضه شده تصویب گردد. و در غره ذی القعدة هیئت مشاوران نظامی انگلیس باستثنای یکنفر (کلنل اسمایس یکی از مؤسسان کودتا) از تهران بیرون رفتند، و مفتش مالی انگلیسی هم استعفا داد، و در همان ایام قوای انگلیس مشهد را ترك گفت و بهندوستان بازگشت و چند هزار قبضه تفنگ و لوازم آنها بدولت ایران فروخت که سرمایه قوت ژاندارمری خراسان شد.

این اقدامات که از طرف دولت انگلستان روی داد، عاقلانه ترین کاری بود که انگلیسها کردند و با شاه در واقع هم آواز شدند، زیرا مشیرالدوله بواسطه اینکه قرارداد بسته و مردی موجه بود توانست مازندرانرا از قوای جنگلی و بالشویک داخلی پاک کند، تبریز را امنیت دهد و مردم تهرانرا هم تاحدی ساکت سازد.

مشیرالدوله و شاه دست بهم دادند و قوای قزاق را بکار انداختند. و در ماه ذی القعدة، مازندران چنانکه بیاید از متجاسرین پاک شد و در ۲۶ همانماه قزاق بسوی رشت پیش رفت و در غره ذی الحجه « اسمعیل آباد» را که مرکز بالشویکهای ایرانی بود گرفتند. قشون انگلیس که با قزاق موافقت کرده بود در همان تاریخ پس از زد

و خوردی « یوزباشی چای » را گرفته و بالشویکها (متجاسرین) برشت عقب نشستند ، در ۷ ذی الحجه قوای انگلیس « منجیل » را که تخلیه کرده بود باز گرفت و قوای قزاق نیز که پیشاپیش قوای انگلیس در حرکت بود از رودبار گذشته متجاسرین را تارشت براند و تانزدیکی انزلی آنها را دنبال کرد ، و در ۱۰ ذی الحجه در جنگی که بین قزاق و متجاسرین در پهنه بین رشت و انزلی و خمام روی داد روسها بکمک یاغیان از دریا برآمده توپهای بزرگ بخشکی پیاده کردند و بدین جهت قشون قزاق شکست خورد و برشت عقب نشست ، و سپس رشترا نیز تخلیه کرد و چون قوای روس در رشت متوقف گردید قزاقها دست و پای خود را جمع کرده در میان امامزاده هاشم و رشت موضع گرفتند ، و بالاخره در جنگهای دیگر صاحبمنصبان روسی قزاق (بقراریکه شهرت کرد) در کار سستی کردند . قوای قزاق یکباره بسوی قزوین عقب نشست و در قریه « آقا بابا » متمرکز گردید و فراریان رشت که



۱۴ - مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله)

از بیم غارت و تجاوز بالشویکها گریخته بودند در تهران سروصداهای زیاد براه انداختند و اسباب بیم و هراس مردم شدند !

۱ - انگلیسها مصمم شده بودند قوای قزاق را تحت اختیار خود قرار دهند و صاحبمنصبان روسی استکاف داشتند و اختلاف از اینجا ناشی شده بود .

سردار سپه بمن میگفت که فرماندهان روسی در آخرین جنگ سستی کردند ، من عده خود را از بیراهه در حالیکه گاهی تا گلو در لجن و مرداب فرو میرقتیم و گاه خارهای جنگل از کف پای قزاق زده کفش او را دریده پیشت پا میرسید ، از کوههای سخت عبور دادم و لخت و گرسنه بقزوین آوردم و طوری مأیوس بودم که قصد کردم تهران آمده دست زن و بچه خود را گرفته بکوههای دور دست بروم و سر بصحرا گذارم ! ...

مخبر السلطنه هدایت از رجال استخوان دار و اخیراً رئیس کمیته محلی پایتخت حزب دموکرات و نامزد وزارت و وکالت اینحزب بود ، و بواسطه عضویت در کابینه های قبل از وثوق الدوله و مخالفت او با وثوق در انتخابات بعدی کمیته عضویت نایل نیامد ، ولی در انتخابات مجلس مبعوثان از تهران وکیل شده و صاحب وجهه خوبی بود .

مشیر الدوله این شخص را بایالت (استانداری) آذربایجان که آنروزها « آزادیستان » نام یافته بود برگماشت ، و مشارالیه وارد آذربایجان شد ، چون خود دموکرات بود میدانست با دموکراتها چگونه باید معامله کرد ، بنابراین موفق شد که جای خود را گرم کند و مثل عین الدوله از ساعت اول زیر پایش را جاروب نکنند و نمک در کفشش نریزند ، پس از آن بمعاونت دسته ای قزاق برحزب « قیامیون » تاخته و کار خیابانی را بساخت و نعلش او را که در زیرزمین خانه ای از طرف قزاقان تیرباران شده ، و یا بقول مخبر السلطنه خودکشی کرده بود ، بیرون کشیدند !

غائله آذربایجان خواهید !

در جنوب نیز پلیس جنوب « اسپیار » با شیخ حسین خان چاکو تاهی ، دوست و حامی شجاع و ثابت قدم « واسهوس » که از رجال معروف و تاریخی است طرف شده و بعد از چند زد و خورد که با دلیران تنگستانی کردند توانستند آغائله را نیز فرو خوابانند و شیخ حسین خان باپسرانش در نخلستانی محاصره شده بقتل رسیدند !

این دو اقدام که خبر هر دو بفاصله نزدیکی در جراید پایتخت انتشار یافت ، باعث رنجش و گفتگوهائی بین طبقات ملی گردید ، و برضد دولت هنگامه ای برپا شد و نیز مشاور الممالک که در اسلامبول بود در روز غره ذیقعد ۱۳۳۸ از تهران تلگراف شد که بمسکو بنسبت وزارت مختاری رفته و در ایجاد روابط دولتین سعی کند .

این اعمال مشیرالدوله بسیار مشعشع بود و هر چند اسباب رنجش منفی بافان و حتی یکمده از ملیون گردید، اما از لحاظ مصالح اساسی دولت و ادای وظیفه کشور داری محل تأمل نیست که طبق سیاست و صلاح عمل شده بود و شخصیت رئیس دولت بقدری بود که ازین معنی تزلزلی در آن راه نیافت و شکی نیست که شاه نیز با دولت مزبور روابط خوبی داشت، زیرا دولت توانسته بود در برابر متجاسرین فعالیت زیادی بخرج دهد. پس میتوان تصور کرد که اشکال کار او از طرف همسایگان بوده است.

* * *

روز ۱۷ ذی قعدة ۱۳۳۸ مطابق ۱۴ اسد ۱۲۹۹ تقریباً هفت ماه پیش از کودتا جلسه وزرا بطور فوق العاده تشکیل گردید، زیرا در مجلس مبعوثان انگلیس به هیئت دولت اعتراض شده بود که بچه مناسبت بدولت ایران از طرف بانک مساعده داده میشود! در صورتیکه هیچگونه عهد و میثاق و قرار دادی درین نیست و همچنین راجع بمصارف قوای نظامی که انگلستان در خراسان و گیلان نگاهداشته بود خاصه راجع بخراسان اعتراضات شدیدی بدولت مزبور شده بود، اینمعنی موجب شد که هیئت وزیران ایران جلسه کردند و عاقبت وعدهای در باب قرار داد بدولت انگلیس دادند و دولت مذکور قبول کرد که تا سه ماه دیگر مساعده ای را که قبلاً به وثوق الدوله دادند بدولت جدید پردازند و قشون انگلیس نیز از قزوین واپس ننشینند، تا قوای دولت ایران جای آن را پر کند. و در این روش دولت ایران مجبور بود. چه هرگاه دولت انگلیس پول نمداد و از قزوین عقب میرفت بدون تردید قوای متجاسرین تا شهر قزوین و حتی تهران میتاختند! علت این بازی چه بود؟ گفته میشد که اعزام مشاور الممالک بآن عجله بمسکو و اصرار دولت در ایجاد روابط حسنه بادولت ساویت اسباب نگرانی دولت انگلیس شده بود، چه معلوم بود که ایجاد این روابط با وجود گذشتهائی که روسها نسبت بترك قروض ایران و لغو معاهدات جابرانه و غیره نموده اند - و مواد ۱۸ گانه ۲۶ ژون ۱۹۱۹ نمونه آن بود - موجب جلب توجه مردم ایران بسوی روسیه خواهد شد و طبعاً بزبان اخلاقی و اجتماعی انگلستان تمام خواهد گردید و ممکن است برای اجرای

۱ - در هرماه مبلغی از طرف بانک شاهنشاهی بحساب دولت انگلیس بدولت ایران مساعده داده میشد و اداره دولت ازین معر می چرخید!

قرار داد نیز مضر واقع شود و تصویب آنرا متزلزل سازد! بنا براین ته ترازوئی بزمین زدند، و نیروی خود را هم از منجیل عقب کشیده حتی دو فرسنگ از قزوین هم عقب رفتند، و عاقبت قرار شد که تا مدت سه ماه با مشیرالدوله همکاری و مساعدت کنند و این تعیین مدت ظاهراً مهلتی بود برای اجرای قرارداد، و بالجمله مشیرالدوله نیز بهمان گناه که سیلف او افتاده بود سقوط کرد و افتاد!

۱۶ - حکومت سپهدار

بعد از استعفای مشیرالدوله، قرعه فال بنام فتح الله خان اکبر سپهدار رشتی زده شد، و رئیس الوزرائیرا بدو تکلیف کردند.

سپهدار کابینه ای تشکیل داد و در همان اوایل تشکیل دولت، از مسکو نتیجه مذاکرات و روابط و دادیه بروز کرد باینمعنی که پیمان نامه ای در ۲۶ ماده بدولت ایران تخایره گردید، و سپهدار جلسه ای از سیاسیون و رجال خبر کرد و قضیه را مطرح ساخت و با موافقت آنها در تاریخ ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۹ پذیرفتاری دولت را بمسکو اطلاع داد. و این عمل سپهدار اسباب زحمت او شد!

شیاطین انس شاه را از پذیرفتاری مواد مذکور ترساندند، از قضا در همان روزها از طرف مأمورین انگلیس اقدامی عجیب صورت گرفت، و شعبه های بانک شاهنشاهی را از بعضی ولایات ایران برچیدند، و شایع شد که زن و کودک اتباع انگلیس از ایران خارج خواهند شد، و حتی بعضی از اعضاء سفارتخانه انگلیس مشغول حراج کردن اسباب خود شدند، و بانک انگلیس مقیم تهران در جراید آگهی داد که نظر با احتمال حرکت دادن بانک از ایران، هر کس در بانک شاهنشاهی امانتی دارد، آمده دریافت نماید، و مردم اسکناسها را آورده پول نقد بگیرند!

این کارها در شاه زیادتر از مردم مؤثر شد!

تجار که از انسداد راه تجارت با روسیه زیانها دیده بودند، چندان از فتح باب روابط دولتی بدشان نیامد، زیرا آنها هنوز مزه تجارت آزاد عهد قدیم زیر دندان نشان بود،

۱ - لقب محمد ولیخان تکابنی «سپهدار» بود ولی در ضمن جنگ بین الملل لقب «سپهسالار اعظم» یافت و لقب «سپهدار» به فتح الله اکبر سردار منصور، رشتی داده شد.

سایر خلق هم تابع احساسات سیاسیون بودند که در ارتباط ایران و روس خطری فرض نمی نمودند.

اما شاه را از تزلزل تخت و تاج بیم داده بودند! او میترسید! او از هر چیز میترسید، اکنونهم از «بلشویک» میترسید!

شاه مصمم شد برود!، برود بجنوب یا برود باروپا، ولی رجال و سیاسیون و تجار مانع شدند و شاه را ازین خیال کودکانه مانع آمدند و در ملاقاتیکه اعیان با شاه کردند از سپهدار هم چندان تعریف نکردند. بنا بر این رئیس دولت استعفا داد و بحران آغاز شد.

این بازی بعد از سقوط و ثوق الدوله و پیرنیا سومین نقشی است که برای ضعیف کردن و ازین بردن احمدشاه بازی میشود و اتفاقاً بازیگر بزرگ و عمده این نقش نیز درهرسه نوبت خود شاه است!

از طرفی سعد الدوله و ممتاز الملک برادرش بامید تشکیل دولت شروع بکار کردند، و از طرف دیگر مطرودین کاشان: حاج محتشم السلطنه و مستشار الدوله (صادق) و ممتاز الدوله وارد تهران شدند و خانه شان مجمع ازدحام مردم بازاری و ماجراجویان سیاسی گردید، و زمزمه مخالفت عمومی با افتتاح مجلس و ضدیت با قرارداد و تجدید انتخابات آغاز شد.

جراید بجان هم افتادند، آقاسید ضیاءالدین مدیریت روزنامه، رعد، را با آقای میرزا علی حق نویس و اگذار کرده بود، ولی در سیاست عصر کاملاً دخالت داشت و اداره کردن اسیران متجاسرینرا که در بیرون دروازه قزوین جا داده بودند بعهده داشت و سیاست موافقت با انگلستانرا پیش گرفته بود.

روزنامه «ایران» بار دیگر بمؤلف و اگذار شده بود، من با دولت و با افتتاح مجلس و ثبات دولت موافق بودم.

ولی از قیافه شهر پیدا بود که رشتهها دارد از یگدگر گسسته میشود و دو سیاست مغایر بسختی بایکدگر درکار اصطکا کست، و برق انقلاب و اغتشاش ازین میانه میجهد! تشکیل کابینه بار دیگر به سپهدار تکلیف شد، زیرا مشیر الدوله و مستوفی و فرماقرها یکان یکان از تشکیل دولت سرباز زده بودند.

مازندران بدست قوای دولتی بود، میرزا کوچکخان قهر کرده و از احسان الله خان و خالو قربان و بالشویکها جدا شده بود، حملات روسها که بحمایت بالشویکها بر گیلان تاخته بودند قوای قزاقرا عقب رانده بود، انگلیسها از مقاومت در برابر مهاجمین و حتی از پول دادن بقزاقخانه خودداری میکردند، قزاقها در فاصله بین منجیل تا قزوین با ساز و برگ بی اندازه مندرس و حالی خراب در مانده، و دولت در حال بحران، و شاه در خیال فرار، و رجال سیاسی در صدد کسب مقام وزارت، و سیاسیون در صدد وکالت، و هنگامه طلبان با حربه قرارداد مشغول قتل عام وکلای دوره چهارم شده بودند. این بود روح اوضاع آن عصر...

انجمن آذربایجان و یازده نفر از وکلا، بشاه نامه نوشتند که افتتاح مجلس بتأخیر افتد تا وکلای آذربایجان نیز انتخاب شوند!

از طرف دیگر سی و نه تن از نمایندگان که نخبه و تقریباً اکثریت مجلس آتیه را نشان میداد لایحه ای بجزیده رعد دادند و عدم موافقت خودرا با قرارداد ایران و انگلیس اعلام داشتند و در همین حال نمایندگان اینعهده در منزل بیلاقی مرحوم تیمور قاش باهستمر فرمان وزیر مختار جدید انگلستان ملاقات کردند و باو اطمینان دادند که قرارداد قابل اجرا نیست و طوری تکان خورده و لقی شده است که نمیتوان آنرا راست نگاهداشت بعلاوه با باز شدن سرحدات ایران بروی دولت ساویت و ایجاد روابط سیاسی بین ایران و روسیه و سقوط آذربایجان قفقاز ممکن نیست و مصلحت هم نیست که دیگر ازین قرارداد صحبتی بمیان آید، لیکن با افتتاح مجلس چهارم میتوان مطمئن بود که اکثریت مجلس با اقتدار دولت مشروطه و حفظ منافع سیاسی انگلستان و ثبات دولت مقتدر مرکزی و همه گونه اصلاحات ضروری از مالی و نظامی همراه خواهد بود و فکر کمونیزم هیچوقت در ساحت این کشور راه پیدا نخواهد کرد، اما ناچار باید روابط سیاسی ما با روسیه نیز روشن و دوستانه باشد تا بتوانیم از عهده دفع متجاسرین و انقلابیون مرکز و خارج مرکز بر آئیم. این ملاقات روزی شد که فردای آنروز لایحه ۳۹ نفر از وکلا مبنی بر همین اصول در جزیده رعد انتشار یافت.

اینعهده از وکلا عبارت بودند از باقیمانده حزب دموکرات تشکیلی و اعتدالیون و جمعی از سیاسیون جوان مانند تیمور و فیروز و بعد نیز مرحوم سید حسن مدرس وارد مجلس شده حزب اصلاح طلبان را بوجود آورد و اکثریت مجلس چهارم غالباً با ایشان بود.

حزبی دیگر نیز درین اوقات داشت تشکیل میشد که بعدها بحزب « سوسیالیست»



۱۵ - یکدسته از وکلای دوره چهارم

صفا اول دست راست: ۱ - امین‌التجار ۲ - ناظم‌العقائد ملایری ۳ - افسر ۴ - مساوات ۵ - مدرس
۶ - مؤتمن‌الملک ۷ - آشتیانی ۸ - حاج میرزا مرتضی ۹ - سید حسن کاشانی ۱۰ - شیخ ابراهیم
زنجانی ۱۱ - حاج میرزا عبدالوهاب ۱۲ - سید محمد تقی تبریزی ۱۳ - صدق‌الاسلام خمسه ۱۴ - سعادت
۱۵ - سید حسن بلوچ ۱۶ - ذوالقدر ۱۷ - شیخ الاسلام ملایری ۱۸ - شیخ محمد حسن گروسی
۱۹ - میرزا محمد صادق طباطبائی ۲۰ - انوار ۲۱ - سید کاظم یزدی ۲۲ - رئیس‌التجار ۲۳ - حایری‌زاده
۲۴ - بهار ۲۵ - سید فاضل ۲۶ - میرزا شهاب ۲۷ - نجات ۲۸ - کازرونی

معروف گردید و لیدرهای دموکرات قدیم و اعتدالی که در مهاجرت احزاب خود را منحل کرده بودند این حزب را میساختند.

این حزب قدری متمایل بروسها بود و حزب دست چپ را تشکیل میداد و اقلیت مجلس چهارم با این دسته و مؤتلفین آنها بود و ما از هر يك صحبت خواهیم کرد.
مؤسسان حزب « سوسیالیست» آقایان میرزا محمد صادق طباطبائی و شاهزاده سلیمان میرزا، دویشوای دموکرات و اعتدالیون قدیم بودند و هر دو از آزادیخواهان معروف و پیشوایان مشروطیت ایران محسوب میشدند.

* * *

درین وقت از طرف جنرال « آیرن ساید» انگلیسی که آنروز برای سرکشی بقوای ایران از عراق آمده بود، بدولت پیشنهادی شد که قوای قزاق ایرانی باید جزو قوای بریتانیا و در تحت اطاعت و فرمان ارکان حرب ما قرار گیرد و این پیشنهاد را سیدار در مجلسی مرکب از نمایندگان حاضر و اعیان و تجار طرح کرد و نتیجه حاصل نشد.
بالاخره مأمورین انگلیسی در صدد بر آمدند که شاه را بطرفی حرکت دهند و خود شهرت جمع آوری بانکهای خود را دادند چنانکه گذشت ولی این اقدامات نه شاه را مرعوب کرد، نه مردم را، و احساسات کماکان بر ضد انگلیس و قوای او در ایران هیجان داشت.

درین موقع در شهر، آشوبهایی برپا و اجتماعات و هنگامه‌هایی دیده میشد که نه مربوط بدموکراتها بود و نه زیر سر اعتدالیون، و معلوم نبود از کجا آب میخورد؟

* * *

سیدار برای تشکیل دولت به تبعید شدگان کاشان که مورد توجه ناراضیان و مخالفان قرار داد و مجلس واقع شده بودند مراجعه کرد و قرار بود هر سه چهار تن را داخل کابینه کند و قول داد که افتتاح مجلس را نیز بتأخیر بیندازد تا حضرات بتوانند درین فاصله سیاست خارجی را بطریقی (بقول خودشان) روشن سازند. با این تعهد بحضور شاه رفتند، ولی فرا کسیون مجلس که بعدها به «اصلاح طلبان» معروف شد هیئتی را قبلاً نزد شاه فرستاده شاه را بخلاف دولت و نیت او آماده ساخته بود.

۱ - این حزب اکنون که سال ۱۳۲۱ شمسی است منحل گردیده است.

وزرا در ملاقات شاه تصمیم خود را که دایر بتأخیر افتتاح مجلس بود عرضه داشتند و شاه پذیرفت و این اختلاف نظر باعث شد که هیئت دولت معرفی نشده سقوط کرد. بحران بار دیگر یازده روز طول کشید!



۱۶ - سپهدار اعظم فتح‌الله اکبر

عاقبت عقلا موفق شدند بعضی از مرغان مهستی را از همگنان جدا سازند و بین سردستگان ناراضی اختلاف ایجاد کنند!

بنابر این روز ۷ ماه جمادی الاخری ۱۲۳۹ دولت بطریق ذیل تشکیل شد:

سپهدار اعظم رئیس الوزرا (نخست وزیر) و وزیر داخله.

حاج محتشم السلطنه وزیر خارجه.

سالار لشکر وزیر عدلیه.

سردار معتمد وزیر پست و تلگراف.

امین‌الملک وزیر معارف و اوقاف.

نصر‌الملک وزیر تجارت و فواید عامه.

امیر نظام وزیر جنگ.

میرزاعیسی خان کفیل وزارت مالیه.

* * *

پنج روز از عمر این دولت گذشته بود که روزی شنیده شد که عده‌ای

مسلح بسمت تهران پیش می‌آیند.

نزدیک غروب یکشنبه ۱۱ ج ۲ و ۲ اسفند مخبر روزنامه ایران برای کسب خبر رفته ساعت ۹ شب باز آمد و خبر آورد که: رضاخان میرپنجه مقیم قزوین بادو هزار نفر قزاق برای آمدن بتهران و رفتن سرخانه وزندگی خود می‌آیند و خطری در بین نیست. و این خبر در شماره فردای روزنامه ایران منتشر گردید!

۱۷ - مقدمات کودتای ۱۲۹۹

شاه می‌ترسید!

اگرچه شاه کاملاً پیرو افکار عمومی بود و افکار عمومی هم از طرف روسیه خطری فرض نمی‌کرد، زیرا آنها تازه سواد قراردادی که بسیار مفید مینمود برای سپهدار فرستاده بودند و خود را با اقامت قوای انگلیس در ایران مخالف معرفی می‌کردند و این یکنوع همدردی بود که با مردم ایران داشتند. اما در حقیقت شاه از بالشویک می‌ترسید، و از آشوبهای کوچک کوچک شهر تهران که گفتیم اساس حزبی و بنا و بنیاد درستی نداشت و همه مصنوعی بود خوف داشت، نه مایل بود خود را در آغوش انگلیسها بیندازد و مطیع اراده آنها باشد، و نه جرأت داشت آرام و آسوده بنشیند، تنها اعتماد و پشت گرمی او نیز بقوه قزاقها بود و قزاقها هم در حدود قزوین لخت و بیچاره و بی فرمانده (زیرا درین موقع صاحب‌منصبان روسی را بیرون کرده بودند!) و بی حقوق و بی تکلیف در مانده بودند. چه مدتی بود که بودجه قزاقخانه را انگلیسها بحساب دولت ایران می‌پرداختند و درین موقع در پرداخت بودجه مذکور مدتی بود تاخیر افتاده و بآنها دیناری نرسیده بود!

مردم بفکر کودتا افتاده بودند!

در این گیر و دار و بی تکلیفی، مرحوم سید حسن مدرس بخیال کودتا افتاد، سالار جنگ یکی از پسران بانوی عظمی در ورامین مقداری تفنگ راه انداخته و عده‌ای تفنگچی دور خود جمع کرد و قرار بود از اصفهان نیز عده‌ای از الوار مسلح آمده بمشاریه ملحق شوند و بقراری که میگفتند قصد کودتا و گرفتن طهران را داشتند.

مرحوم مدرس بنخود من بعدها میگفت: در آن اوقات رضاخان، نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق الدوله هم صحبت کردم و او بمن توجهی نکرد، حاضرم باشما کار کنم و همدست شویم و باین اوضاع خراب خاتمه دهیم چه می‌ترسم ایران بالشویک شود!

۱ - این مصاحبه درست مصادف وقتی است که اینمرد بی آرام و نیزه‌هوش نومید شده و بقول خود میخواست سر بهعرا گذارد و پریشانی اوضاع را خوب احساس کرده بوده است.

میگویند که: شاهزاده نصره الدوله وزیر خارجه حکومت و ثوق الدوله که از هنگام مسافرت پادشاه در فرنگستان مانده بود، از فرنگستان با شتاب و تعجیل برای اداره کردن کودتائی که در اروپا مقدمات آنرا فراهم آورده بود بایران تاخته و تاهمدان رسید، ولی بسته شدن جاده همدان - قزوین بسبب بارش برف مانع گردید که شهزاده بموقع خود را بمرکز برساند و سیدضیاءالدین بمساعدت مسترها و اورد کونسول انگلیس در تهران که مردی صاحب نفوذ و با نصره الدوله نیز مناسبات خوبی نداشت^۱، پیش افتاده کودتا را اداره کرد و شاهزاده روزی وارد پایتخت شد که پدر و برادرش سالار لشکر دستگیر شده و حبس بودند و مشارالیه را با اتومبیل او ضبط کردند و نزد پدر و برادرش بردند!

هرگاه روابط فیروز (نصره الدوله) با مسترها و اورد خوب بود یا سرپرسی کاکس در تهران میبود، شکی نیست که کودتا بدست او انجام شده بود و این واقعه یعنی واقعه بارش برف و غداوت مسترها و اورد در سر دوراهی تاریخ باعث خیلی آثار گردید.

۱ - در سفارت انگلیس زمان سرپرسی کاکس، وزیر مختار دانشمند و مجرب انگلستان دو دستگی و اختلاف نظری پیدا شده بود، علت آن بود که مسترها و اورد که فارسی را خوب حرف میزد و مردی صاحب نفوذ بود میل داشت غالب کارها بوساطت او انجام گیرد ولی دولتیان مستقیماً با وزیر مختار سرو کار داشتند و شاید کارهائی بخلاف میل و اطلاع مسترها و اورد انجام میگرفت، ازینرو هاوارد بانصره الدوله و صارم الدوله که همه کاره کابینه و رابط بین سفارت و دولت بودند سرو سری نداشت و برخلاف با سیدضیاءالدین دوست و رفیق بود و سید جزو دسته هاوارد محسوب میشد و این مخالفت تا ورود مستر فرمان و سرپرسی لرن و بعدها تا عهد سلطنت رضاشاه که او هم مستقیماً از دوستان هاوارد بود دوام یافت، و مسترها و اورد در این مدت با نصره الدوله و تیمورتاش و دوستان ایشان میانه خوبی نداشت، و عاقبت هم تیمور و فیروز موفق شدند زیر پای آقای هاوارد را جاروب کنند و بانگلستان از او شکایت کردند و احضار شد و بسمت مأموریت سوریه نامزد گردید. روزی که مسترها و اورد میخواست از ایران برود با آنکه من خانه نشین بودم بعنوان وداع بخانه من آمد و در ضمن صحبتها گفت: «تیمورتاش بمسافرت بلندن میرود و گمان ندارم درین سفر زیاد بمشارالیه خوش بگذرد، و اتفاقاً این همان سفیرست که بعد از مراجعت از آن سفر مورد خشم شاه واقع و نابود گردید . . . و نیز شنیده ام که این دیپلمات با فراست گفته بود که می بینم فیروز و تیمور بدار آویخته شده اند. و میگویند مقالاتی که در شرق نزدیک در تمجید از فعالیت تیمور و اینکه همه کاره اوست و پهلوی آلتی در دست تیمور پیش نیست و غیره - بقلم مسترها و اورد بوده است ولی قسمت اخیر این اخبار را باید با قید احتیاط نگریست!

جمعی دیگر نیز بر آن بودند که بوسیله رؤسای ژاندارم اقدامی بنمایند و مازور فضل الله خان را در نظر گرفته بودند که با او مذاکره کنند.

روزی آقای سیدضیاءالدین وقتی که از نزد سپهدار برگشتیم و هنوز هیئت وزرایش ترمیم نشده بود بمن گفت: اینها داخل آدم نیستند، باید خود ما فکری کنیم و سرو صورتی بکارها بدهیم.

خبری شنیدم که شاه در اسلامبول با پدرش محمدعلی صحبت کرده بود و پدر باو نصیحت کرده که «بوسیله قزاق ها میتوانی حکومتی مقتدر و موافق خود ایجاد کنی و جلو هرج و مرج را بگیری، ولی من نمیدانم این خبر تا چه حد راست است.

احمدشهریور معتقد است که: مستر نرمان وزیر مختار انگلیس بعد از آنکه از قصد حرکت دادن شاه و جمع آوری بانکها منصرف شد و پیشنهاد های نظامیان انگلیس نیز توسط سپهدار پذیرفته نیامد - با شاه ملاقات کرد و در باب کودتا و ایجاد حکومت مقتدر و ثباتی که بتواند از هرج و مرج تهران که پیشاهنگک نشر مسلك کمونیزم است ممانعت کند و دولتی قوی و نظامی بوجود آورد. با احمد شاه صحبت کرد - شاه این فکر را پسندید. و نیز میگوید موثق الدوله مغرور میرزا وزیر دربار با این نقشه موافق نبود بنابراین استعفا داد و مشارالملك وزیر دربار شد و نیز میگوید: شهاب الدوله هم از قرار مسموع بدین عمل راضی نبود، و همین الملك بجای شهاب الدوله داخل دربار گردید و منشی مخصوص شد.

میگوید: معین الملك مردی متین و با نقشه کودتا موافق بوده است و او در آن اوقات بین شاه و سفارت انگلیس رابط بود.

اتفاقاً، در همان اوقات مستر اسمارت از اعضاء سفارت روزی بخانه مؤلف آمد و با من در ایجاد حکومتی مقتدر که بتواند هر صاحب داعیه و صاحب صوتی را سرکوب دهد و ایجاد دولت ثابت و نیمه دیکتاتوری بنماید - مذاکره کرد و من هم با او در لزوم چنین دولتی بطور کلی موافق بودم - ولی در انتخاب افراد و اعضاء آن دولت سلیقه ماراست نیامد و هر اشکالی که من داشتم درین مسئله بود و قرار شد باز هم فکر و صحبت کنیم ولی بعد معلوم شد که فرصت فوت میشده است و وقت مذاکره طولانی نبوده است!

احمدشهریور میگوید: پادشاه قرار دادند که دولتی قوی تشکیل شود و کارهای او بقرار زیر باشد:

- ۱ - قرارداد ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ مطابق اوت ۱۹۱۹ را با نزاکت لغو کنند و روابط جدیدی با دولت بریتانیا ایجاد نمایند .
 - ۲ - دولت ایران با دولت روس تا حدی نزدیک شود که هم از خطر مداخلات قشونی آنان ممانعت شود و هم بمنافع بریتانیا ضرر وارد نیاید .
 - ۳ - دواير نظامی را متحدالشکل کنند و تا حدود چهل هزار نفر سرباز ترتیب بدهند و مواد دیگر ... این خبر را احمد شهریور نوشته است و نمیدانم تا چه اندازه تحقیق صحیح کرده و شایان اعتماد است .
- درین خبر که مینویسم علاوه بر آنکه در تاریخ احمد شهریور موجود است از چندین نفر مطلع نیز شنیده‌ام که : شاه در آن اوقات برئیس الوزرا پیشنهاد کرد که پانصد نفر قزاق علاوه بر گارد سلطنتی لازم است که در تهران باشند و امر شود این عده فوراً از قزوین بتهران روانه شوند

* * *

من و آقا سید ضیاء الدین ، این اوقات زیاد تر از ایام پیش با یکدیگر ملاقات داشتیم ، و من همیشه باین جوان هوشیار و شجاع و نافذ علاقه داشتم و با وجود دور بودن افق حزبی و موجود شدن موارد اختلاف سلیقه ، همواره سعی داشتم که بین ما تقاری روی ندهد .

درین روزها اختلافات فیما بین ما نیز بر طرف گردیده بود و هر دو اوضاع را يك شكل و يك رنگ میدیدیم .

روزی که دولت اول سپهدار تشکیل شد ، من سید را ناراضی یافتم و گفتم : هیچکدام اینها چیزی نیستند ، ما خودمان باید کار کنیم . . .

چیزی نگذشت در صدد برآمدم که بین دوستان خودم یعنی فامیل فیروز (خود او تهران نبود) و تیمور تاش و بین سید ضیاء الدین ارتباطی صمیمانه ایجاد کنم . قسمت تیمور تاش سهل بود ، اما بین فیروزیان و سید الفت بصعوبت دست میداد ، فیروز نمیخواست بشخصیت جوانانی که خود را پای کار رسانیده‌اند اذعان کند . این یکی از بدترین صفات کهنه اشرف و اعیان ایرانست ، که گمان میکنند کسی که پدرش وزیر نبوده است حق ندارد وزیر شود !

بهین اصل سالها سردار معظم (تیمور تاش) و اشخاصی مانند اوراسر میگردانیدند و عجب اینست که اگر بر حسب صدفه شخصی از طبقه دوم وزیر میشد بفور خود را در صف اعیان قرار داده همین اصل قدیم را پرورش میداد !

یکی از علل عمده تربیت نشدن رجال و مردان کافی در عصر مشروطه و منحصر شدن کارها بده دوازده نفر پیر و جوان همین حس محافظه کاری شوم بود . هر کس را که لایق میدیدند بی درنگ باصطلاح خود : نوک او را میچیدند ! ، که بخودی خود نتواند دانه برچیند و محتاج دست آنها باشد ! و سید ضیاء الدین از آنهایی نبود که بتواند با نوک چیده زندگی کند . . .

سید به تیمور نزدیک میشد ، چه تیمور آنروزها اهمیت زیادی نداشت ، خود او هم از آنها بود که نوک او را مکرر چیده بودند ، اما باز نوک بیرون میآورد ! سید ضیاء الدین ، زیاد می چنید .

با مسترها وارد که مدتی بود جای مستر چرچیل را گرفته و در عهد سرپرسی کاکس با سید زیاد گرم گرفته بود دمخور بود . درین اوقات دیپلمات دیگری بنام مستر اسمارت که در آغاز مشروطه با دموکراتها دوستی داشت و در ایران و لندن بمشروطه خواهان کمک زیاد کرده بود نیز وارد تهران شده بود و با من خصوصیت داشت .

مستر اسمارت معتقد بود که باید مامورین انگلیس با احرار و آزادیخواهان و افرادی که وجهه ملی دارند همکاری کنند ، ولی مستر هاوارد بخلاف میل داشت دوستان تازه و فعال خود را بلند کند و جلو بیندازد .

بالاخره فکر کودتا در يك هفته بوجود آمد .

شاه چه میکرد ؟

اطلاع داریم که شاه در اسلامبول وقتی پدرش راملاقات کرده بود ، طرح کودتائی بدست بریگاد قزاق برضد مشروطه خواهان و هنگامه جویان کشیده و پدرش باو ثابت کرده بود که بهمراهی این قوه که هنوز شاه پرست و دست نخورده باقی مانده‌اند میتوانی دیکتاتوری کنی ! ازین روی بود که چنانکه گفتیم شاه میل نداشت قوای قزاق متفرق شود و حتی مانع شد که این قوه با قوه ژاندارم متحد الشکل شده در تحت اداره واحدی درآید .

پس خواننده عزیز ملاحظه کرد که فکر تغییر وضع در هر سری دور میزده است و از شاه تا شهزاده و از عالم تا عامی همه دریافته بودند که با این وضع شرب الیهود و اصول ریاکاری و پوشانیدن لباس ملی بر اغراض فرومایه شخصی نمیتوان کار کرد و همه در صدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها میتوان بسر منزل مقصود رسید، منتهی رفیق ما که زودتر از همه کامیاب شد بدین بیت « لسان الغیب، رطب - اللسان بود که میفرماید:

من بسر منزل عنقا نه بخود بر دم راه طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم!

* * *

۱۸ - کودتای سوم حوت علم شد

آقا سیدضیاءالدین يك سفر بقزوین رفت و باز گشت.

من حس کردم که مشارالیه اینروزها زیاد تر از ایام عادی در جنبش و کار است، لذا روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد یعنی اول حوت ۱۲۹۹ باوی بطور صریح و قطعی گفتم که اگر نقشه و فکری دارید که مربوط باوضاع باشد، من با شما موافقت خواهم کرد.....

* * *

بقزوین گفته شد که پانصد نفر قزاق حرکت کنند، و این امر در نتیجه اشاره و فرمان شاه بود. بعد شنیدند که دوهزار نفر حرکت کرده است، معلوم نشد دوهزار نفر هم بدستور دولت بوده است یا بدستور کسانی که نقشه کودتا را قبلا کشیده بودند از قبیل صاحب منصبان انگلیسی مانند جنرال آیرن ساید و کلنل اسمایسی و غیره و یا بدستور شاه. و چنانکه خواهیم دید این عده از ینگگی امام که بطرف کرج حرکت کردند شاه شنید و متوحش گردید، و سردار همایون امر کرد که تلگراف کنید این عده بقزوین باز گردد. ولی عده بقزوین باز نگشت و بسر کردگی «رضاخان میر پنجه» بتهران آمد و تصمیم گرفتند که اگر سؤال شد بکجا میآید بگویند برای رفتن بخانه و دیدن زن

و بچه میرویم و اگر لازم شد باز بفرونت بر میگردیم و علاوه بگویند مدتی است مواجب بما نداده اند و مواجب میخواهیم...

بارؤسای «ژاندارم» قبلا صحبت کرده بودند که هنگام ورود قوی پایتخت دست در نیاورند و با قزاقها برادر وار رفتار کنند. احمد شهریور میگوید که این عمل را هم شاه کرد و او بود که دستور داد ژاندارم و بریگاد مرکزی در قبال قزاق دست در نیاورند. امامن اینمعنی را باور نمیکنم و حق آنست که شاه از حرکت دو هزار قزاق بتهران ترسید و امر کرد باز گردند و آنها اطاعت نکردند و شاه در برابر عمل واقع شده قرار گرفت.

قزاق که در قزوین لباس در برداشت با لباس نو و کفش و ساز و برگ حسابی حرکت کرد، بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد. در یکی از منازل صاحب منصبان قزاق نطقها کردند، و از خدمات خود سخن گفتند و بتهرانیان حمله کردند و بار دیگر سردار تازه خود را که در همان روزها سرتیب سوم شده بود سردست بلند نمودند و خود را خدمتگزار شاه شمردند و سیدضیاءالدین هم در آن جلسه حاضر بود.

راپورت بتهران رسید که قزاقها میآیند!

رئیس دولت، قاسم خان سردار همایون رئیس بریگاد قزاق را فرستاد که از قزاق بپرسد کجا میآید. مشارالیه رفت و چنانکه خواهیم دید توهین شده باز گشت و استعفاداد! دولت ششصد نفر ژاندارم که حاضر مرکز بودند برای ممانعت قزاق بخارج شهر و حدود باغشاه گسیل داشت سپس سرباز بریگاد مرکزی را برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم مأمور ساخت و اول شب پیاسبانهای شهر بانی نیز اسلحه دادند که در مرکز و کلانتریها مواظب باشند.

ژاندارم مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاه و یوسف آباد که مقر آنها بود مستعد شدند ولی با آنها تفنگ بی فشنگ داده شده بود. رؤسای سویدی با کودتا همراه بودند، ورنه ژاندارم بدون شك باتکیه بشهر میتوانست قوای خسته قزاق را در ساعت متفرق کند، خاصه که بریگاد مرکزی نیز پشتیبان آنان قرار میگرفت.

سپهدار، ادیب السلطنه سمیعی معاون رئیس الوزرا و دو نفر کارمند سفارت انگلیس را که یکی مسترهاوارد بود جلو آنها فرستاد و معین الملك منشی مخصوص شاه نیز با آنها بود. از این عده تنها ظاهر ادیب السلطنه داخل نقشه نبوده است، این عده رقتند و جواب سر بالا شنیده باز گشتند.

مخبر روزنامه ایران را من قریب بنصف شب فرستادم - زیرا در شهر شهرت یافته بود که عده ای بالشویک بتهران حمله کرده اند - و برای اطمینان مردم خواستم جزئیات واقعه را دریابم - مخبر ما در چند میلی شهر با آنها رسید ولی قزاقان او را راه ندادند که کسی را به بیند و باو گفتند که: رضاخان میر پنجه با آتریاد تهران بخانه های خود میر و نند....

* * *

قزاق وارد شهر شد اژاندارم دست در نیاورد. بریگاد مرکزی باتفاق قزاق وارد شهر شدند. نزدیک سحر یک تیرتوپ از میدان مشق قدیم باداره شهر بانی شلیک کردند و یکی از اطاقهای تأمینات خورد و قزاق باتفاق جمعی از بریگاد مرکزی که باقزاقها همداستان شده بودند بنظمیه (شهر بانی) ریختند و شلیک باتفنگ در اداره نظمیه و کلانتریها آغاز شد و مدتی دوام داشت. نظمیه تسلیم شد. محبوسین نظمیه بگمان اینکه بالشویک بشهر ریخته است، از محبس بیرون ریختند و فریاد زدند «زنده باد بالشویک» و یکی از آنها به تیر قزاق کشته شد.



۱۷ - عبدالله خان امیر طهماسبی

ذخیره نظمیه و امانات غارت شد! یک محبوس فراری ویک پاسبان در مرکز شهر بانی کشته شد. دو پاسبان هم در

کلانتریها بقتل رسیدند و هفت تن مجروح شدند که آنها هم بتدریج مردند. احمدشهریور میگوید: این هنگامه و شلیک توپ مردم را بیمناک ساخت و زنان سقط جنین کردند و بقول خود آنها، روی خون افتادند!...

عبدالله خان امیر طهماسبی گفته است که: من رئیس گارد مخصوص احمدشاه بودم، و با آنکه احمدشاه تقریباً از نقشه کودتا مسبوق بود بعد از شنیدن وضع شبانه شهر خواست از فرح آباد فرار کند، من او را مانع شدم.

چنین بود طرح یک دسیسه سیاسی بزرگ، و پایتخت باقوانی که در او بود اینطور بتصرف جماعتی که خود را فروخته بودند در آمد!

۱۹ - رضاخان میر پنجه که بود؟

رضاخان میر پنجه پسر داداش بیگ، افسر سواد کوهی از ایل «پالانی» بود، نام این طایفه در تاریخ «خانی» طبع پتروگراد برده شده است و تاجانی که بیاد دارم غیر از آن تاریخ که وقایع حکام گیلان و لاهیجان و ظهور شاه اسمعیل و حالات خان احمد گیلانی را مینویسد نامی از این طایفه در تاریخ دیگر برده نشده است.

در بار فروش (بابل) از مرحوم میرزا محمود رئیس که مردی معمر و فاضل و درویش بود، شنیدم که میگفت: شاه (یعنی رضاشاه) از ایل «پالانی» است، و از قضا نین «پالانی» و «پهلوی» قرابت لفظی عجیبی موجود است، اما گمان ندارم خود شاه ملتفت نام عشیره خود بوده و این اسم خانوادگی یعنی «پهلوی» را بدین مناسبت انتخاب کرده باشد.

خودشاه سابق روزی میفرمود: آقا محمد خان که از شیراز فرار کرد در حدود سواد کوه آمد و خانواده مارا قریب داده با خود همراه کرد و نیز میگفت: من طفل شیرخوار دو ماهه بودم که بامادرم از سواد کوه بتهران روانه شده بودیم، در سرگدوک فیروز کوه من از سرما و برف سیاه شدم، و مادرم بخیال آنکه من مرده ام مرا بچاروادار سپرد که مرا

۱ - پهلوی قبلاً اسم خانواده «میرزا محمود خان» عضو وزارت پست که از فضلا و آزادیخواهان معروف است بود و نیز عنوان تلگرافی بانک شاهنشاهی «پهاری» بود.

دفن کند و حرکت کنند، چاروادار مرا در آخوریکی از طولیله‌ها باقنداق برجا گذاشت و خود و قافله براه افتاده بفیروزکوه رفتند. ساعتی دیگر قافله دیگر میرسند و در قهوه‌خانه گدوک منزل میگیرند یکی از آنها آواز گریه طفلی را میشنود می‌رود و کودکی را در آخور میبیند، او را برده گرم میکنند و شیر میدهند و جانی میگیرد و در فیروزکوه بمادرش تسلیم مینمایند!

از صد هزار طفل کشان رد کند پدر سیمرخ زال را بسوی آشیان برد

پدرش مرد، مادرش که از اهل محل نبود با طفل صغیر شیرخوار از سوادکوه چنانکه گفتیم بتهران آمد. این خانم برادری داشت ابو القاسم بیک نام که خیاط قزاقخانه بود و بعد بدرجه سرهنگی رسید و پس از کودتا مرحوم شد، خانم نامبرده نزد برادر خود رفت و طفل را نیز با خود برد و این کودک در خانه دای خود بزرگ شد.

از روزی که بحد رشد رسید آثار گردن فرازی و سرکشی در او پیدا آمد و تا پانزده سالگی آزاد و راست راه میرفت، در آن هنگام دای او وی را بعنوان پیاده قزاق بفوج اول قزاقخانه سپرد و رئیس این فوج غلامرضا خان میر پنجه بود و در آن فوج قرار گذاشتند هر سواری که بیمار شود یا غایب باشد این پیاده قزاق به نیابت او سوار شده وارد صف گردد.

مظفرالدین شاه چند عدد «شصت تیر» وارد کرد بود از آنجمله یکی بقزاقخانه داد. عبدالله خان معروف به «ماژور سرهنگ» که پدرش روزی ماژور فوج اتریشی بوده است فرمانده گروهان شصت تیر شد و رضای قزاق پیاده بسمت و کیلباشی این گروهان انتخاب گردید^۱ و بالاخره فرمانده گروهان شد و رفته رفته در قسمت اداره

۱ - طبق تحقیقی که کرده‌ایم در قزاقخانه مدرسه‌ای بود که اطاقهای بالاخانه ویژه اولاد صاحب منصبان قزاق و سایر محترمین و اطاقهای پائین خاص اطفال افراد قزاق و اولاد فقرا بود، در آن اوقات از روسیه معلمی برای ورزش جدید بایران آمد که شاگردان قزاق را مشق ورزش بدهد و گروهانی که رضاخان وکیل باشی آنجا بود و شصت تیر داشتند و ریاست آن با عبدالله خان سرهنگ بود، از شاگردان پائین بودند و این (بقیه در ذیل صفحه ۷۱)

کردن شصت تیر ترقی کرد و به «رضاخان شصت تیر» نامبردار شد و در سفرهای عمده جنگی از قبیل جنگ با رحیم خان چلییانلو در اردبیل که عده‌ای بریاست جعفر قلیخان سردار بهادر پسر بزرگ «سردار اسعد» بختیاری از چریک و قزاق فرستاده شده بودند و «یفرم خان ارمنی» رئیس شهر بانی هم با آنها بود. رضاخان نیز شرکت داشت.

شبی در مدرسه آرامنه نمایش بود. «سردار سپه» وزیر جنگ و سردار بهادر که آنوقت «سردار اسعد» لقب یافته بود و جمعی دیگر از رجال نیز دعوت داشتند. منمهم بودم.

در یکی از فواصل پرده‌های نمایش در اطاقی هدایت شدیم که مخصوص مهمان محترم تهیه و چیده شده بود، سردار سپه مرا نیز دعوت کرد و در آن اطاق سر میز نشسته بودیم و صحبت‌های متفرق بمیان آمد، من جمله سردار اسعد اشاره بسفر اردبیل کرده گفت: در سفری که ما در رکاب حضرت اشرف باردبیل رفتیم... سردار سپه نگذاشت سخنش تمام شود و گفت: خیر من در رکاب شما بودم... و بعد از آن گفت:

من در آنفر «یفرم» را از مرگ نجات دادم زیرا اشرار دره‌ای را از دو طرف گرفته و تانیه دره و کوهها را درست داشتند، و ما در جلگه مقابل آن دره اردو زده بودیم و میدان جنگ فاصله زیادی نداشت و بدره مزبور نزدیک بود.

روزی از دشمن خبری نشد، یفرم سوار شده برای تحقیق از مواضع مقدم دشمن تنها پیشرفت و من ملتفت خط او شدم، و نگران بودم، یفرم رفت و داخل دره شد و بلافاصله صدای شلیک تفنگ شنیده شد و یفرم برنگشت.

من بعجله سوار شده بسوی دره راندم، بدهنه دره که رسیدیم دیدم اشرار در دو طرف دره پشت سنگها موضع گرفته‌اند، یفرم غفلت کرده مسافتی بداخل تنگه رانده است، و از دو سو هدف قرار گرفته و اسبش را زده‌اند و خود او بخاکریز سرقناتی پناه برده و تافشنگ داشته است از خود دفاع کرده

(بقیه از ذیل صفحه ۷۰)

شاگردان در ورزش بهتر از شاگردان مدرسه بالا از کار بیرون می‌آمدند و همه آنها از بچه‌های شیطان و ورزیده و تاین‌های رضاخان بودند. اول صاحب منصبان مشق ورزش میکردند و سپس بتاین‌های خود تعلیم میدادند و رضاخان نیز از جمله آنها بود و بدین لحاظ که در ورزش خوب از کار درآمد و بتاین‌ها خوب تعلیم داد و در کار شصت تیر امتحانهای بسیار خوب داد ترقی کرد. در عهد «بارن مایدل» عبدالله خان ماژور سرهنگ مرد و رضاخان فرمانده گروهان شد.

وسپس با ماوزر بدفاع پرداخته و فشنگ در لولة ماوزرش گیر کرده است ، و چند نفر پشت خم بطرف او کشاله کرده اند و او بالولة ماوزر مایوسانه بآنها نهیب میدهد : ...

من پیاده شدم و با تفنگ چند تیر باطراف وجاؤ او تیراندازی کرده بفرم را از آن مخمه نجات دادم ... و آنروز کاری مهم صورت دادیم .

در سفر جنگی بزرگ و مشهور سالارالدوله که باطوایف کلهر قریب چهل هزار سوار بقصد گرفتن تهران تا ساوه پیش آمده بود ، و دولت خوانین بختیاری را بدفاع او فرستاد نیز رضاخان و شصت تیرش شرکت داشت .

وباز بعد از آن محاربه در سفر جنگی دیگری که بریاست شاهزاده « عبدالحسین میرزای فرمانفرما » بدفع سالارالدوله عده ای مأمور غرب گردید و بفرم در جنگ معروف به « جنگ شورش » بقتل رسید ، رضاخان باشصت تیرش شرکت داشت و از کسانی که در آن جنگ بوده اند

شنیدم که میگفتند رضاخان کمال شہامت و جلادت را بخرج داده بود ، و یکی از عوامل عمده شکست اشرار و عشایر ، توپخانه و مقاومت رضاخان بود . در خراسان و قسمتهای جنوبی و حدود جام و باخرز نیز مأموریتهای مکرر



۱۸ - بفرم خان ارمنی از سرداران بزرگ عهد مشروطه

داشته است و خود ایشان میگفتند که : « من در حدود جام يك اطاق برای خودم ساختم که هنوز هم آن اطاق گاه گلی بر سرپاست . »

چندی در شهر مشهد در ردیف قزاقهای مستحفظ بانك استقراری قرار داشته است ، که احياناً موجب شکایت تجار و مردم بازار نیز میشدند و من خود روزی در نزد والی خراسان بودم که جمعی تجار آمده بودند و از گردنکشی قزاقهای مستحفظ بانك و تعرضات ایشان بمردم شکوه داشتند !

در اوقات جنگ بین الملل و اوان مهاجرت ، رضاخان را در همدان جزء دسته تیراندازان همدان میبینیم که مصلاهی همدان را در دست دارند ، و با ماژور محمد ققی خان صاحبمنصب ژاندارم در ۱۴ محرم ۱۳۳۴ در جنگ است و از آنجا شکست خورده بمرکز میآید و در مرکز کودتائی میکند و این وقتی بود که سرهنگ رضاخان فرمانده گردان پیاده آتریاد همدان بود و بعد از آن در نتیجه این کودتا رئیس فوج تیراندازان همدان گردید ، سندی بدست داریم که مربوط است باوقاتی که رضاخان فرمانده فوج تیرانداز همدان بوده و یکی از صاحبمنصبان راپورتی بمشارالیه میدهد و رئیس فوج جوابی بامداد بطور چلیپا در پشت راپورت بخط خود مینویسد ، این راپورت و جواب عیناً موجود است و سندی است که از آن مسائلی مستفاد میشود و مدرک قابل توجهی است :

اینست راپورت :

راپورت نمرة ۶۵ ظهر پنجشنبه ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۸ .

از قصر قاجار :

« حضور مبارک فرمانده فوج تیرانداز همدان دام اقباله ،

« حسب الحکم حضرت عالی در قصر حاضر شدم فوق العاده نیاوران را دادم بس و چهار نفر قزاقهای ، « آتریاد گیلان ، پنجاه و يك نفر از این قزاقان مأمور قزوین هستند ، بالوالحسنخان معین نایب - آقای تقی ، « خان فرمانده ایشان میگویند که مهر خودشان را بصورت فوق العاده زده بولرا دریافت دارند - چون ، « بنده از حضرتعالی اجازه ندارم هنوز نداده و منتظر حکم هستم چه میفرمائید - الساعة حرکت کرده میروم ، « نیاوران - در مراجعت بقصر حکم حضرتعالی را دریافت مینمایم ، هر نوع فرمائید اطاعت میشود ، فرمانده باطالیان دوم یاور (ح)

جواب بخط خود فرمانده فوج :

« آقای ح . . یاور - قزاقهای که معمور قزوین هستند هم اسم انها را ممکنست پیدا کرد و مهر ،

« آنها را به زیند به سورت والا يك مهر ممکن نیست (اینجا امضا کرده و بعد خط زده شده است) بعد از ،
 « مهر کردن ورد کردن پول به آقای تقی خان قبض دریافت دارید . » « رضای سرتیپ »

* * *

اینک یادداشتی که یک نفر صاحب منصب قزاق راجع بکودتای اول سردار سپه بتاريخ
 ۴ جمادی الاولی ۱۳۳۶ - مطابق دلو ۱۲۹۶ در حالی که سرهنگ و فرمانده گردان پیاده
 آتریاد همدان بوده است و سپس راجع بکودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ معزی الیه نوشته و
 باختیار ما نهاده است - برای روشن شدن قسمتی از سرگذشت شخصی ایشان و داستان
 کودتای دوم نقل میشود^۱ .

این یادداشتها را نویسنده که خود از افسران قزاق و در غالب وقایع هر دو کودتا
 شرکت داشته است ، نوشته و بدیهی است نمیتوان انتظار داشت که مخصوصاً در قسمت
 اخیر یعنی کودتای ۳ حوت تمام جنبه ها و نکات تاریخی رعایت شده باشد ، و فقط قسمتهائی
 در آن مهم است که خود نویسنده شرکت کرده و بچشم دیده است یا با آن تماس داشته
 است ، و اهمیت آنها هم از همین راه میباشد و وقتی که با سایر قسمتهای تاریخ جفت شود
 موجب تکمیل معلومات خواننده خواهد گردید :

۲۰ - دوکودتا

در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷ میلادی) انقلاب روسیه برپا و حکومت تزاری از میان
 رفت . درین هنگام فرماندهی لشکر قزاق ایران با سرلشکر بارن مایدل روسی بود ،
 از طرف حکومت موقتی روسیه که بریاست کرنسکی تشکیل شده بود سرهنگی بنام
 کلر ژه بفرماندهی لشکر قزاق معلوم و بایران آمد و معاونت لشکر با سرهنگ
 ستار و سلیسکی بود .

ملت روسیه که از جنگ خسته شده بود از تصمیم حکومت موقتی کرنسکی دایر
 بر ادامه جنگ ناراضی و معلوم بود که حکومت کرنسکی جای خود را بدولت افراطی تری
 خواهد داد تا اینکه با آلمانها پیمان صلح انفرادی ببندند . حزب بلشویک برای اینکار

۱ - نویسنده سرهنگ قهرمانی از افسران فاضل و برادر مرحوم عمیدالدوله است .

تبلیغات بسیاری میکرد و انتظار میرفت دیر یا زود لنین پیشوای حزب بلشویک در این
 کار کامیاب شود ، انگلیسها که میخواستند جنگ را تا شکست آلمان دنبال کنند از بیم
 اینکه مبادا لشکر قزاق ایران بفرماندهی افسران روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه
 شده و دامنه انقلاب بایران (که از اوضاع متفقین ناراضی بود) کشیده بشود صلاح
 دیدند هر طور شده سرهنگ کلر ژه فرمانده لشکر قزاق را که هواخواه حکومت روسیه
 بود از کار برکنار دارند . برای انجام این منظور با سرهنگ ستار و سلیسکی معاون
 فرماندهی لشکر قزاق که در گراند هتل سابق منزل داشت مذاکره کردند و او صلاح کار را
 چنان دید که با کمک یکی از افسران دیگر روس این منظور را انجام دهد و خود او
 بجای سرهنگ کلر ژه فرمانده لشکر قزاق ایران شود ، افسری که برای کمک در نظر
 گرفته شد از دوستان صمیمی سرهنگ ستار و سلیسکی و فرمانده آتریاد همدان لشکر
 قزاق سرهنگ فیلاتوف بود .

در اینموقع سر بازخانه آتریاد همدان بیرون دروازه قزوین و « سرهنگ رضا
 خان » فرمانده گردان پیاده آتریاد بود ، سرهنگ فیلاتوف بمناسبت گفتگویی که
 با سرهنگ ستار و سلیسکی کرده بود ، سرهنگ رضا خان را بدفتر خود خوانده او را
 متقاعد کرد که در اجرای نقشه با او همکاری کند و صریحاً باو گفته بود که من
 فرمانده تو هستم و مسئولیت هر پیشامدی بعهده من خواهد بود .

روزی نزدیک ساعت هشت صبح سرهنگ فیلاتوف بعمارت قزاقخانه رفته بود ،
 اتفاقاً قرار بود آنروز ساعت ۹ در قصر قاجار مانوری باشد . سرهنگ کلر ژه هنوز
 در رختخواب بود ، استوار ذبیح الله پیشخدمت او خبر میدهد که سرهنگ فیلاتوف
 میخواهد شما را ببیند ، او پاسخ میدهد « بگو بقصر قاجار برو و من هم برای ساعت ۹
 میآیم » . سرهنگ فیلاتوف میگوید باو بگو این مانور دیگر نیست ! و یادداشتی نوشته
 بذبیح الله میدهد و در آن نوشته بود که پاسداران از آتریاد همدان هستند و شما باید
 بروید . سرهنگ کلر ژه از جا برخاسته ، مذاکرات آنها بطول میانجامد . تا نزدیک
 ساعت یازده گردان پیاده آتریاد همدان که گاهی برای مشق و عملیات بمیدان مشق
 سابق میآمد بر حسب معمول بمیدان مشق آمده بیدرنگ پهلوی هر یک قزاق نگهبان

۱ - رجوع شود بصفحه ۳۶ و ۴۸ این کتاب .

آتریاد تهران در قزاقخانه يك نگهبان گذاشت و همچنين روبروی پاسدارخانه عمده عده‌ای گمارد و روی پشت بامها هم عده‌ای فرستادند و دستور دادند که اگر کسی خواست دست در آورد او را بزنند.

قزاقهای آتریاد تهران که از این پیش آمد چیزی نمی فهمیدند مبهوت مانده بودند. سرهنگ رضاخان بدستور سرهنگ فیلارقف بعمارت فرمانده لشکر قزاق (محل ستاد ارتش کنونی) رفت (سرهنگ فیلارقف بمن میگفت چند بار سرهنگ رضاخان گفتم کلرژه تقریباً بازداشت شده و نمیتواند بیرون برود در اطاقرا باز کن و داخل شو و او تردید داشت و میترسید و در فکر کسی که در آن موقع این اندازه شهامت نداشت چگونه تغییر اخلاق داده و اینک پادشاهی میکند!).



۱۹ - رضاخان (X) و صاحب‌نصبان روسی

سرهنگ فیلارقف در را باز کرده بدرون دفتر سرهنگ کلرژه رفته با صدای بلند سرهنگ رضاخان را بدرون خوانده و او هم ناچار با طاق رفته است.

سرهنگ فیلارقف بسرهنگ کلرژه گفت افسران ایرانی از فرماندهی شما ناراضی هستند و میگویند دولت ایران با دولت تزاری روس پیمانی داشته و اینک که دولت تزاری از میان رفته و دولت ایران نیز با حکومت موقتی و انقلابی روسیه کاری ندارد دلیلی ندارد که شما یعنی نماینده حکومت موقتی و انقلابی روسیه فرماندهی لشکر قزاق ایرانرا داشته باشید، در همین موقع فیلارقف موضوع را بسفارت انگلیس اطلاع داده بود و از آنجا هم نمایندگان قزاقخانه آمده بودند. سرهنگ فیلارقف به کلرژه گفته بود من برای حفظ حیثیت افسران روسی در لشکر قزاق بشما پیشنهاد میکنم بمرخصی رفته سرهنگ ستاروسلسکی معاون خودرا بفرماندهی لشکر قزاق بگمارید.

سرهنگ کلرژه پاسخ داده بود اینکار بشما مربوط نیست و دولت ایران و روس باید آنرا تصویب کنند.

سرهنگ فیلارقف گفته بود آتریاد همدان همه قزاقخانه را گرفته و من بشما دستور میدهم برای نجات خود اینکار را انجام دهید، پس از انجام کار دولت ایرانهم تصویب خواهد کرد و انگلیسها درین کار همراهی میکنند و سرهنگ رضاخان مأمور است شما را بانجام اینکار وادار نماید.

سرهنگ کلرژه ناچار استعفای خودرا نوشت و سرهنگ ستاروسلسکی را بجای خود معین کرد، درین موقع با تلفون بسرهنگ ستاروسلسکی خبر دادند که کار تمام شده و او بعمارت فرماندهی که ستاد لشکرهم در همانجا بود آمد و کار را بدست گرفت و افسران دیگر روسی نیز که از علت اینکار آگاه شده بودند همه تمکین کردند و دولت ایران نیز سرهنگ ستاروسلسکی را بفرماندهی لشکر قزاق ایران پذیرفت و بدین ترتیب اولین کودتای نخستین پادشاه دودمان پهلوی انجام گرفت.^۱

۱ - این واقعه بتاريخ ۴ جمادی الاولی ۱۳۳۶ مطابق ۲۸ دلو ۱۲۹۶ قبل از ظهر در تهران اتفاق افتاد، از چندی قبل که کلرژه وارد شده بود زمزمه‌هایی از طرف مأمورین انگلیس در شهر افتاد و فکری تازه درین متعکین نشر شد که خوبست دولت ایران قزاقخانه را که دولت انقلابی روس هم بدان علاقه ندارد ضبط نماید، و مؤلف هم در شماره ۹۷ نوبهار مورخه ۲۹ ربیع الثانی همان سال زیر عنوان «بریتانیا شاهنشاهی» شرحی در تشویق دولت ضبط قزاقخانه و مونیسیون (مهمات و ساز و برگ) آن نوشتم.

در شماره ۹۹ همان روزنامه خبر کودتای رضاخان را تحت عنوان «صف آرائی در قزاقخانه» و «ستاروسلسکی

(بقیه در ذیل صفحه ۷۸)

سرهنگ ستاروسلسکی بترتیبی که گفته شد بفرماندهی لشکر قزاق رسید .
در روسیه حکومت موقتی کرسکی جای خود را بحکومت انقلابی بلشویک سپرد
و ملت روسیه بدو دسته بلشویک یا روس های سرخ و منشویک یا روس های سفید
تقسیم شد .

در سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸ میلادی) جنگ بزرگ جهانگیر با پیروزی متفقین پایان
رسید و انگلیسها و فرانسویها بر علیه بلشویزم بروس های سفید ولهستانها که برای باز
گرفتن استقلال خود میجنگیدند کمک کردند .

ژنرال دنیکن از سمت اوکرانی و ژنرال یودنیچ از سوی پتروگراد و دریاسالار
کولچاک از سوی سبیری برای خاموش کردن انقلاب با بلشویکها بجنگ افتادند و هر
سه تا ۱۲۹۹ شکست خوردند .

نیروهای متفقین (انگلیس ، فرانسه و ایتالی) نیز که از بندر آرخانگلسک
بخاک روسیه آمده بود برگشت ، متفقین برای آنکه بازهم در شکست بلشویزم و جلوگیری

(بقیه از ذیل صفحه ۷۷)

و کلرزه ، شرح دادم و درخاتمه این عبارت را نوشته ام :
« چیزیکه مایه تعجب است آنکه قبل ازین عملیات (ستاروسلسکی) راپورتنی بوزارت متبوعه خود نداده بود ،
و آنوزارتخانه از سابقه این مطلب اظهار بی اطلاعی کرده است
« این قضیه چون در موقعی غیر بحرانی وبدون سابقه دولت بشکل يك خودسری جا برانه انجام میابد ما از ،
تعجب خود داری نکرده وباقی اطلاعات و نظریات خودمانرا برای بعد وتکمیل درک حقیقت قضیه میگذاریم ،
و با يك تعجب اندیشناك فقط درین شماره بمطلب نگاه کرده ومقاله روزه شنبه خودرا یاد آور میشویم ! »
« نو بهار »

ولی دولت ایران بدون مقارنتی این کودتا را پذیرفت و اطلاعیکه دولت بروزنامه من داد بفرار ذیل است :
« خیر اخذ استعفای کلنل کلرزه را بتوسط پالکونیک استاروسلسکی معاون اداره قزاقخانه در شماره قبل ،
« اشاعه دادیم ، بطوریکه اطلاع رسیده از طرف دولت ، مشارالیه موقتاً بمعاونت آن اداره منصوب است تا ،
« قرار قاطعی از طرف دولت راجع بموضوع اساس اداره قزاقخانه تصمیم شود ، قسمت قزاقهای موسوم ،
« به « آتریادهمدان » را همانروز بشهر نو ومحل ارکانحرب آنها اعاده داده فقط از آن عده ۴۶ نفر برای ،
« قزاولی در انبار ذخایر ومخازن باقی مانده امور اداری بحال طبیعی است . »

در همان شماره خبر حرکت قوای دولت انگلیس ازهمدان وقزوین بسمت قفقاز انتشار یافت . ورضاخان
ازین تاریخ در دستگاه انگلیسها شناخته شده بود .

ازسرایت آن باروپای باختری اقدامی کرده باشند بیاقیمانده نیروی ژنرال دنیکن که
زیر فرمان ژنرال ورائنگل گرد آمده بود کمک کرد ، بدین ترتیب بلشویکها در ۱۲۹۹
تنها بالهستانها و اهالی کشورهای بالتیک وعده ژنرال ورائنگل جنگ داشتند .

من در ۱۲۹۸ افسر شدم وباسمت فرماندهی دسته سوار همراه يك اسواران
بمأموریت گرگان رفتم ، آتریاد خراسان هم که تازه از لرستان برگشته بود مأمور
گرگان شد .

جنگلیها که از حکومت مرکزی وکابینه آقای حسن وثوق (وثوق الدوله)
ناراضی بودند در شمال ، حکومت جدا گانه ای تشکیل دادند وعده ای هم برای اشغال بندرهای
شمالی (بندرهای کرانه دریای خزر) فرستادند ، عده ای که ببندرگز آمد و آنجا را گرفت
زیر فرمان شخصی بنام **صفر لتکاجی** بود ، درینزمان عده منشویکها در ترکستان روس از
بلشویکها شکست خورده و افسران آنها فراری بگرگان آمده از آنجا بشاهرود رفته بودند .
صفر لتکاجی عمارت گمرک بندرگز را کینه خود کرده بود .

عده ای از آتریاد خراسان بسوی بندرگز حرکت کرد . آتریاد مازندران که
ساخلو بندرگز بود همینکه خبر شده بود عده **جنگلیها** از راه دریا برای گرفتن بندرگز
میآید بندر را بی زد و خورد تخلیه و از راه کوهها یکسره بدامغان رفته بود .

آتریاد خراسان با استفاده از جنگل بیسر و صدا به بندرگز نزدیک شده ناگهانی
بدانجا وارد و پس از اندک زد و خوردی آنجا را اشغال و **صفر لتکاجی** و همراهانش
کشته شدند .

آتریاد مازندران پس از گرفتن این خبر دوباره ببندرگز برگشت .
در این هنگام بلشویکها بفقاز وارد وعده انگلیسها که بفرماندهی ژنرال
دنسترویل بیادکوبه رفته بود ببندر پهلوی برگشته و بلشویکها بادکوبه را گرفتند .

جنگلیها برای بیرون کردن انگلیسها از بلشویکها کمک خواستند و از بادکوبه
عده ای بسوی ایران آمد ، در همین موقع مازندران نیز از طرف **جنگلیها** اشغال و
انگلیسها هم گیلان را تخلیه کرده بقزوین پس نشستند .

کابینه آقای حسن وثوق بر اثر این پیشآمد مستعفی و مرحوم حسن پیرنیا
(مشیر الدوله) کابینه تازه را تشکیل داد .

انگلیسها از عدم تمکین سرهنگ ستار و سلسکی که از طرف اعلیحضرت پادشاه وقت مرحوم سلطان احمد شاه قاجار بدرجه سرداری رسیده بود ناراضی بودند زیرا او حاضر نشده بود لشکر قزاقرا تحت نظر آنها قرار دهد در صورتیکه بموجب پیمان ۱۹۱۹ ایران و انگلیس که بعد هم عملی نشد باید ارتش ایران تحت نظر انگلیسها قرار میگرفت.

کابینه مرحوم حسن پیرنیا بلشکر قزاق دستور داد نخست مازندران و سپس گیلانرا از عناصر نامطلوب پاک کنند.

لشکر قزاق مرکب از آتریاد های تهران و مازندران و همدان و گردان عراق بمازندران حرکت کرد و پس از چند روز زد و خورد جنگلیهارا از مازندران بیرون و از راه تهران بسوی گیلان روانه شد، دولت اعلام کرد که عده ای متجاسر بنخاک گیلان آمده اند و دولت آنها را سرکوبی خواهد کرد، متجاسرین به آقابابا نزدیک قزوین آمده بودند که لشکر قزاق رسید و نخستین زد و خورد در آقابابا رخ داد، متجاسرین شکست سختی خورده عقب نشینی کردند، دنبال کردن آنها ادامه یافت و هنگ سوار بتعاقب آنها تارشت رفت و پس از گرفتن رشت تا حسن رود تاخت و غنیمت جنگی بسیاری بچنگ لشکر قزاق افتاد.

بررسی این جنگ از موضوع یادداشت های من بیرون است و همین اندازه یادآوری میشود که درینموقع سرتیب رضا خان فرماندهی پیاده آتریاد تهرانرا داشت.

کابینه مرحوم حسن پیرنیا مستعفی و مرحوم فتح الله اکبر (سپهدار اعظم رشتی) کابینه را تشکیل داد و چون روسهای قزاقخانه نمیخواستند این جنگ ادامه پیدا کند نسبت بآنها بدین شدند.

سردار ستار و سلسکی شخصاً بتهران رفت و دستور عقب نشینی داد و لشکر قزاق از راه های مختلف عقب نشینی کرد، در آنموقع من به آتریاد گیلان مأمور بودم و آتریاد گیلان از راه سیاهکل و دیلمان بسوی قزوین عقب نشینی نمود، هنگ سوار قزاق نیز از راه لاهیجان عقب نشینی کرد.

فرمانده آتریاد گیلان در ده کبکستان مرا مأمور کرد بقزوین رفته برای آتریاد گیلان پول، ونعل و میخ برای اسبان بفرستم. برسیدن قزوین شنیدم هنگ گارد سوار قزاق

در نجف آباد بوده و یک اسواران هندی رفته و آنها را بقزوین آورده است، دوروز در قزوین ماندم دیدم هیچکس تکلیف خودرا نمیداند.

انگلیسها همه دروازه های شهر را گرفته بودند و هیچیک از قزاقان نمیتوانستند بی اجازه بسوی تهران بروند، من بر آن شدم هر طور شده بتهران بروم، عصری بود اسب خودرا سوار شده بسوی دروازه رشت رفتم، سرباز هندی مأمور دروازه پرسید کجا میروید، پاسخ دادم باردوگاه آقابابا^۱ میروم، چون رفتن بسوی رشت مانعی نداشت توانستم از شهر بیرون روم، پس از بیرون رفتن از شهر براه تهران برگشته شب را در قهوه خانه حصار ماندم، صبح زود سوار شده حرکت کردم، دیدم چند اتومبیل پشت سر هم بسوی قزوین میروند، در یکی از آنها سردار ستار و سلسکی و امیر تومان امیر موثق (سر لشکر محمد نخجوان) و در دیگری چند افسر سوئدی و در یکی سردار همایون و دوسه نفر دیگر نشسته بودند.

اندکی از حصار گذشته بودم اتوموبیلی رسید و شاهزاده محمد بیگ گرجی در آن بود، از من پرسید کجا میروی گفتم بتهران میروم، گفت برو و بکوش خودرا بمحمد حسین درخشانی برسانی، باو بگو بیدرننگ با دو توپی که همراه دارد بتهران برگردد و هیچ جا درنگ نکند.

من براه افتادم، عصری به ینگی امام رسیدم، محمد طاهر خان امیر پنجه دژبان آنجا بود، گفتم بتهران میروم، گفت پروانه داری یا نه، گفتم مأموریت ویژه ای دارم و موضوع توپهارا باو گفتم، گفت درست است درخشانی باینجا رسید و من او را برگرداندم - بمن سپرده بودند، خودرا زود باو برسان، باین ترتیب بتهران رسیدم.

سردار همایون (مرحوم سر لشکر قاسم والی) فرمانده لشکر قزاق شده بود و روسها بدستور هیئت دولت وقت باید کاررا تحویل میدادند و میرفتند، امیر تومان امیر موثق هم فرمانده اردوی قزوین بود، انگلیسها بمنجیل رفته بودند تا جلو متجاسرین را بگیرند.

دو ماه در تهران سرگردان بودم و هیچکس با افسران کاری نداشت، خسته شدم

۱ - اردوگاه آقابابا، نزدیک قزوین سر راه منجیل است، مرکز قزاقهایی بود که از رشت عقب نشینی کرده بودند، رجال انگلیس که مقدمات کودتای ۱۲۹۹ را فراهم میکردند در این محل با رضاخان میر پنجه صاحب منصب قزاق دیدار نمودند و او را برای خیالات آینده پسندیدند و با او سخن گفتند.

و در ۱۲ بهمن ماه ۱۲۹۹ با اسب بسوی قزوین روانه شدم، عصر ۱۶ بهمن بقزوین رسیدم و بامداد ۱۷ بهمن خود را بهنگ گارد سوار قزاق معرفی کردم، یک هفته در آنجا بودم، رضاخان امیر پنجه فرماندار آتریاد تهران شد و برای افسران نطق مفصلی کرد.

سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد بقزوین آمد و بامیر تومان امیر موقت ضمن صحبت پیشنهاد کرده بود که کودتا را انجام دهد و قاجاریه را براندازد ولی او زیر بار نرفته گفته بود: پدران من بخانواده قاجاریه خدمت کرده و خود من نیز سوگند یاد کرده‌ام که در نوکری پادشاه خود خیانت نکنم و اینکار از من ساخته نیست، وقتی از او مایوس شدند به سردار همایون رئیس دیویزیون قزاق دستور دادند آتریاد تهران را بتهران بخوانند، او نیز بی آنکه بشاه بگوید بقزوین تلگراف کرد که ساخلو تهران پایتخت بیایند. امیر تومان امیر موقت فرمانده قوای قزوین بمنظور اجرای امر به رضاخان امیر پنجه دستور حرکت بتهران داد.

روز ۲۶ بهمن سرتیب احمد آقاخان که فرمانده هنگ گارد سوار قزاق شده بود مرا فرا خواند و دستور داد که تا فردا باید پرچی تهیه کنم برنگ سبز و باشیروخورشید که زیر آن نوشته شده باشد، فرمانده قوای اعزامی تهران، پرچم تهیه شد و روز ۲۸ بهمن ماه ۱۲۹۹ همه آتریاد تهران از قزوین حرکت کرد و بیرون دروازه تهران کنار راه صف کشید. رضاخان امیر پنجه فرمانده آتریاد آمد و عده را بازدید کرد و بکناری رفت، در این هنگام امیر تومان امیر موقت با کلنل اسمایس فرمانده عده انگلیس در قزوین سوار اسب آمدند، سرتیب احمد آقاخان (سپهد احمدی) فرمان خبردار داد و جلو رفت و گزارش داد، آنها عده را بازدید کردند و دستور حرکت داده شد.

سرتیب احمد آقاخان مرا فرا خواند و دستور داد از سروان رضا قلی خان (سرتیب امیر خسروی) شانزده هزار تومان پول بگیرم و پس از آنکه محاسب هنگ تهران آمد حسابش را باو بدهم.

شب بقشلاق رسیدیم و همه گمان میکردند آتریاد تهران مأمور شده اشرار سیاه کوهی را که در سمت سمنان خیلی شرارت میکردند سرکوبی بنماید.

بامداد ۲۹ از قشلاق بسوی ینگه امام روانه شدیم، هنگ گارد سوار قزاق در جلو حرکت میکرد، من با اجازه پیشتر رفتم و پیش از رسیدن عده ها به ینگه امام

آمدم، خواستم بمادرم خبر دهم که تا دو روز دیگر بتهران خواهم آمد و نگران نباشد، سیم مرکز گفتگو میکرد، از اینرو بمركز قزاقخانه گفتم: پس از آنکه سیم مرکز آزاد شد بخانه من تلفن کن و بمادرم بگو که من با همه آتریاد تهران امروز به ینگه امام رسیده و تا دو روز دیگر بتهران خواهم آمد.

اندکی بعد قزاقی آمد و بمن گفت سرتیب احمد آقاخان فرمودند تلفن را توقیف کنید و اجازه ندهید کسی با آن گفتگو کند، من از این دستور چیزی نفهمیدم و سور کورانه اجرا کردم.

غروبی سرتیب احمد آقاخان مرا فرا خواند، در آنجا برای نخستین بار یک سروان ژاندارم نزد او دیدم و بعد فهمیدم این شخص کاظمخان نام دارد، سرتیب از من پرسید امروز شما بتهران تلفن کردید، پاسخ دادم بلی، او نگاهی به کاظمخان کرده بمن گفت چه گفتید، من پیغام خود را که بمركز تلفن خانه قزاقخانه داده بودم باو گفتم، سرتیب پرسید چرا تلفن کردید؟ پاسخ دادم بمن نفرموده بودید که تلفن مکن و تا کنونهم اطلاعی از وضعیت ندارم تا خود با توجه بدان میفهمیدم که نباید بتهران تلفن کنم و پس از رسیدن قزاق و ابلاغ دستور توقیف تلفن فهمیدم که نباید تلفن کرده باشم ولی موقع گذشته بود.

شاه از دستوری که سردار همایون برای آتریاد تهران داده بود آگاه شده امر کرده بود قزاقان بقزوین برگردند.

بامداد ۳۰ بهمن عده از ینگه امام بکرج آمد، اول شب با افسران گفتند انتشار بدهید که فردا بامداد بقزوین بر میگردیم، معلوم بود از تهران بآنها تلفن شده و علت حرکت خودسرانه آتریادرا بتهران پرسیده اند و دستور داده اند عده بقزوین برگردد، همینطور بقزوین هم تلگراف کرده بودند که عده را برگردانند ولی کلنل اسمایس به امیر موقت گفته بود تیری است رها شده و بر نمگردد.

بامداد یکم اسفند همه عده هنگ سوار آماده حرکت شد و فرمان حرکت بسوی تهران دادند، دسته هائی از هنگ مأمور شد یکسره براه قم، شهریار و خراسان بروند،

۱ - کلنل کاظم خان از جوانان وطن خواه و از دوستان سید ضیاءالدین بود و بعد از کودتا حاکم نظامی شد، بعد ریاست ارکان حربا سردار سپه باو واگذار ساخت.

البته اینها نباید بشهر تهران میرفتند و بایستی آنجا را دور میزدند .

پیش از ظهر بشاه آباد رسیدیم ، اسواران تبریز بقهوه خانه قلعه سلیمانخان رفت و هنگ گارد سوار در ده ورداورد منزل گرفت ، یکدسته مسلسل سبک در شاه آباد ماند و مسلسل را پیاده کرده کنار راه رو بتهران گذاشتند . عصری سردار همایون با اتومبیل آمد ، پاسداران او را نگاهداشتند و سرتیپ احمد آقاخان بملاقات او رفت ، سردار همایون پرسید رضان خان امیر پنجه کجا هستند ؟ سرتیپ پاسخ داد خدمت رئیس دیویزیون (لشکر قزاق را دیویزیون قزاق میگفتند) در « کلاک » تشریف دارند ، سردار همایون پیش خود اندیشید که اگر من رئیس دیویزیون قزاق هستم پس آنکس که در کلاک میباشد کیست و اگر او رئیس دیویزیون قزاق است من چکاره هستم ، در هر صورت پرسید که میشود بخدمت ایشان رفت ؟

سرتیپ پاسخ داد ، مانعی ندارد به کلاک تشریف ببرید .

سردار همایون بسوی کلاک روانه شد ولی با آنجا نرفت و بقراری که میگفتند از زیر ورداورد ، بتهران برگشته بود ، همانوقت سرهنگ امان الله میرزا جهانبانی (سرلشکر امان الله جهانبانی) با چند اتومبیل سواری و چند نفر از گماشتگان نصرت - الدوله که از اروپا بر میگشتند بشاه آباد رسیدند و آنها را در همانجا نگاهداشتند ، سید ضیاء الدین طباطبائی با چند نفر دیگر هم بشاه آباد آمدند و مدتی با سرتیپ احمد آقا خان و کاظم خان صحبت کردند و برگشتند .

نزدیک نیمه شب سرتیپ احمد آقا خان مرا خواست و دستور داد چهار هزار تومان پول برداشته در اتومبیل ایشان بگذارم و خود نیز همراه باشم .

دستور را انجام دادم و همراه ایشان و سروان کاظم خان بقهوه خانه قلعه سلیمان خان رفتیم ، در آنجا سرتیپ برای افسران و قزاقان اسواران تبریز نطقی کرد که مضمون آن چنین بود :

« ما کسانی هستیم که برای دفاع از آب و خاک و خانه خود فداکاری هائی کرده در جنگلهای ، دشت و مازندران گرسنه و برهنه در زیر سیل بارانهای دریای خزر سینه های خود را سپر گلوله ساختیم ، و منافع مشتی خاتان مرکز را حفظ کردیم . در عوض این گروه بیعاطفه وقتی ما را در پنجه خیانت ، افسران روسی در قزوین دیدند حاضر نشدند با ما همراهی کنند . اینها نمیخواهند ما آمایش داشته باشیم ، و وقتی تقاضای مرخصی میکردیم که برای دیدن زن و بچه خود بتهران برویم از قبول آن خودداری میکردند ،

« این خائنین کسانی هستند که تاکنون خون ملت را مکیده و بکشور خود و ماها هم خیانت کرده اند ، اینک ما میرویم تا انتقام خود را از آنها بازستانیم و برای اینکه هنگام ورود بتهران پیش زن و بچه ، و خود دست خالی و شرمنده نباشیم همین امشب با ستواران سی تومان و قزاقان بیست تومان انعام ، داده میشود . »

سپس بمن دستور داد روی کاغذ سفیدی که همراه برده بودم مهر آنها را گرفته بزنم و وجه را پرداخت کنم ، و بعد نام آنها را بنویسم و تا اینکار را پایان برسانم اتومبیل او برای برگرداندن من خواهد آمد .

بامداد روز دوم اسفند با سرتیپ احمد آقا خان و سروان کاظم خان بده ورداورد رفته کار شب پیش را تکرار کردیم و بقزاقان هنگ گارد سوار نیز انعام داده شد ، عصری عده ها بسوی تهران روانه شدند ، هنگام حرکت سرهنگ امان الله میرزا جهانبانی بمن گفت اتومبیل مرا گرفتند و هر چه گفتم من از قضایا بیخبرم و بیگانه هم نیستم و افسر همین قزاقخانه هستم اگر کاری دارید بمن هم رجوع کنید بگفته من کسی گوش نداد و من در اینجا میمانم و خواهش میکنم برسیدن تهران بسروان منصور میرزا برادرم بگوئید فوراً يك اتومبیل برای من بفرستد که بتهران بیایم .

اول شب بود بحوالی تهران رسیدیم و در آنجا راحت باشی دادند ، پس از مدتی سرود خوانان وارد شهر شدیم و یکسره بقزاقخانه رفتیم ، بیدرتنگ عده ای پشت بامها

۱ - اساس خطابه و شیوه کلی نطقهای تحریک آمیز سرکردگان مؤسس کودتا که بعد هم دریایه های سردار سپه و یایه سید ضیاء الدین نیز منعکس گردید این بود که : جمعی خائن در تهران پیداشده اند که نیگذازند مملکت اصلاح شود و اینها باشاه هم بد هستند و با قوای فداکار قزاق نیز عداوت دارند ، ما مطابق میل اعلیحضرت و طبق مصلحت کشور باید رفته این خائنان را بکیفر اعمالشان برسانیم و مملکت و پادشاه را نجات بدهیم این موضوع تقریباً همان مضامینی است که در روزنامه رعد بارها نوشته میشد و اتفاقاً در جراید خارجی هم از چندی قبل همواره یکمده خائن و مفسده که در مرکز فساد مشغولند اشاره می شد . و سرکردگان و مؤسسان کودتا نیز همین مضمون را در دست گرفتند و بعد از ورود بمركز بنا بر همین مضمون بودند که تمام رجال مشروطه و مستبد و خوب و بد و صالح و طالح را که در واقع نخبه روشن فکran و طبقه تربیت شده مملکت بودند دستگیر ساختند . و عاقبت هم در مدت بیست سال همین مضمون خطابی که سرلوح مرام شاه قرار گرفته بود خرد خرد اجرا گردید و رجال مفید و تربیت شده از بین برده شدند و جمعی از همکاران و تازه چرخان جای رجال مزبور را گرفتند !

رفتند که ناگهان صدای تیر اندازی تفنگ و مسلسل بلند شد و چندین گلوله توپ هم انداختند، رفته رفته تیراندازی کم شد و پایان یافت.

بامداد سوم اسفند در همه خیابانها قزاقان پیاسداری مشغول بودند، و جلو عمارت قزاقخانه هم یکتوپ شنیدر صحرائی گذاشته بودند و مسلسلها هم در برجهای پیرامون میدان مشق دیده میشد.

آگهی بدیوارها با امضای «رضا» چسبانده شده بود که بالای آن نوشته شده بود: **حکم میکنم**، و تا اندازه‌ای که بیاد دارم مضمون آن بشرح زیر بود:

«مشتی مردمان خائن زمام کشور را بدست گرفته و آنرا ناکنون بلب پرتگاه نیستی کشانیده‌اند، و ما قزاقان نمیتوانیم بگوئیم جسارت کرده در پایتخت کشور خود که شاهنشاه معظم محبوب ما در آنجا، و مقر دارند شمشر خود را بلند کرده آنجا را تصرف کرده‌ایم، خیر ماها فدا کاران حقیقی کشور هستیم، و برای پایان دادن باین اوضاع ناگوار کمر همت بسته و آمده‌ایم تا خائنترین را بسزای خود برسانیم و پشتیبان، حکومت نیرومندی در جور شتون و عظمت کشور شاهنشاهی باشیم، لذا حکم میکنم که مردم فقط صلاح، کشور و وطن را در نظر گرفته خود را برای خدمتگزاری آماده کنند، کاظمخان را بحکومت نظامی تهران، معین میکنم، متخلفین سخت مجازات میشوند... و مطالب دیگر.»

* * *

بدین ترتیب کودتای دوم انجام گرفت و رضاخان امیر پنجه از طرف سلطان احمدشاه قاجار بدرجه سرداری و لقب سردار سپه و فرماندهی لشکر قزاق و کل قوای ایران سرافراز گردید، کاظمخان فرمانده نظامی تهران که همان سروان کاظم خان ژاندارمری بود بدرجه سرهنگ دومی رسید و آقای سید ضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه «وعده» بنخست وزیری انتخاب شد، ازین روز ستاره بخت سردار سپه درخشیدن گرفت و در مدت بیست سال و هفت ماه زمامداری او در کشور ایران تغییرات بسیاری واقع شد و نام او در تاریخ ایران برای همیشه یادداشت گردید.

رضاخان سردار سپه در تاریخ سوم اسفند ۱۲۹۹ با در دست گرفتن فرماندهی لشکر قزاق بعرضه تاریخ ایران پا گذاشت و اعلامیه حضرت رضا شاه پهلوی در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ با استعفاي خود از مقام شاهنشاهی ایران بفعالیت خود در تاریخ ایران خاتمه داد و انگلیسها او را از بندر عباس بعنوان بردن بامریکای جنوبی بجزیره موریس در اقیانوس هند و سپس بافریقای جنوبی بردند و در آنجا نگاهداشتند، اینک برای اینکه روحیه و عقیده او

در اوایل کودتاسنجیده شود، حکم رسمی آرتش را در پائین مینگارم تا خوانندگان دریابند که چگونه در نتیجه سیاست شخص تغییر عقیده میدهد:

حکم

دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایون شاهنشاهی.

نمره ۱۹ مورخه ۸ برج حوت ۱۲۹۹.

ماده ۱:

«اینجانب از طرف قرین الشرف اعلیحضرت شاهنشاهی بمنصب سرداری و لقب، سردار سپه مفتخر و سرافراز گردیده، تشکرات غلامانه خود را بنخاک پای مهر اعتلای، ملوکانه تقدیم و از درگاه حضرت احدیت توفیق و استمداد میجویم که باتمام قوی از، عهده هر گونه خدمتگزاری و جانفشانی برآمده پاس حقشناسی را بجای آورم رضا، بطوریکه از مطلب آخر اینحکم دیده میشود شاه سابق از درگاه پروردگار خواستار شده بود که از عهده خدمتگزاری برآید و بدینوسیله پاس حقشناسی را بجای آورد.

«انتهی یادداشتهای یک افسر»

۲۱ - حکومت سید ضیاء الدین

صبح یکشنبه سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ مطابق ۱۱ جمادی الاخری ۱۳۳۹ هوای آفتابی و روشن تهران و صول فصل بهار را از یکماه قبل آگهی میداد. بعضی مردم بیشتر از سرو صدای شب گذشته ترسیده بودند و بعضی کمتر، و جمعی نیز هیچ نترسیده ولی عواقب وخیمی را در نتیجه این پیشآمد انتظار میبردند و جماعتی نیز بودند که میدانستند چه خبر است و بزندگانی بهتری امیدوار بودند.

قسمت بزرگ مردم شهر از آنهایی بودند که هراسان و دلواپس از خانها بیرون شتافته و از یکدیگر خبر میپرسیدند.

تنها روزنامه‌ایکه خبر ورود عده‌ای از قزاقها را بریاست رضاخان میر پنجه منتشر

کرده بود، روزنامه من (ایران یومیه) بود و این خبر چیز عمده‌ای در برداشت، فقط معلوم مینمود که خبریست.....

از آغاز صبح فرمان بازیگران کودتا مطابق نقشه منظم بگیر بگیر شروع شد، مأمورین تأمینات (کار آگاهی) باتفاق یک دهه قزاق بحال نظام براه افتاده بودند، مأمور پیشاپیش و دهه قزاق در قفای او، لباس قزاقان پارچه پشمی بخور پررنگ و ساز و برگ آنها نو نوار و قیافه هاشان مطمئن بود.



۲۰ - کابینه سید ضیاء الدین

هردهه از این دستجات مأمورخانه یکنفر از رجال کشور بود، که وارد خانه او شده او را دستگیر و ااثاث الیت او را اگر از اعیان بزرگ بود واری و مهر موم کرده خود او را باسیری میبردند، و احدی نمیدانست او را کجا خواهند برد و چه برسرش خواهند آورد!

هر کس که سرش بکلاش می ارزید آنروز گرفتار شد، مگر کسی که امید همفکری باو میرفت و یا از دستگیر کردن او خائف بودند و نمیشد او را بعقیده حضرات در عداد «خائنان» قرار داد و این قبیل اشخاص انگشت شمار بوده اند از قبیل صمصام السلطنه و خوانین

بختیاری و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن الملک و امثال آنها... وبالجمله در یک هفته قرب هشتاد نفر ناجور و از هر دست و هر طبقه و صنف بمحبس افتادند و غالب آنها را در عمارات قزاقخانه مشرف بمیدان مشق قدیم حبس کرده و از تنگی مکان هر دسته را در اطاقی جای داده بودند.

تلگرافخانه و تلفونخانه، شبانه مانند شهر بانی بتصرف درآمد و بازارها باز نشد و مردم حیرت زده و مبهوت باهم صحبت میکردند.

غروب دوشنبه ملتفت شدند که تلفونخانه خط قم و ساوه و عراق آزاد است و اخبار مرکز بدان نواحی داده شده است و باشکال مبهم و گوناگون در آن ولایات شهرت یافته. منجمله بقم خبر داده شد که قزاقها بالشویک شده اند و تهران را گرفته و غارت کرده اند، مردم قم ازین خبر وحشت اثر اجناس مغازه ها و دکا کین را بنحانها برده و پنهان کرده و خود در صحن حضرت معصومه اجتماع نموده بودند.

تاروز سه شنبه بعضی دوایر دولتی باز بود و مابقی بحال تعطیل باقی مانده بود، عصر سه شنبه پستخانه را هم تعطیل کردند و بسایر دوایر نیز حکم تعطیل داده شد، و در همین روز شهرت یافت که سید ضیاء الدین رئیس الوزرا شده است، و مشارالیه لباس خود را تبدیل کرده با کلاه و سرداری بدربار فرح آباد رفته دستخط رئیس الوزرائی خود را از شاه گرفت و شاه در آن دستخط اشاره به « غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دورهای گذشته» کرده بود. غروب اینروز دستخط شاه راجع بریاست وزرائی سید ضیاء الدین بولایات ایران مخا بره گردید و در همان روز دو ورقه بامضای « رضامیر پنجه رئیس دیویزیون قزاق، منتشر شد: یکی دارای دو صفحه مشتمل بر تملق از شاه و دیگری که عنوانش « حکم میکنم » بود و پس از انتشار چون بدعنوانی داشت بفوریت جمع آوری شد، قریب باینمضمون بود که: حکم میکنم ادارات تعطیل شود حتی اداره پست و تلگراف مگر اداره ارزاق، و از ساعت هشت بعد از ظهر احدی نباید از خانه بیرون بیاید و از سه نفر زیادتیر نبایستی اجتماع کنند و هر کس مغل آسایش باشد یا بنظامی و آژان (پاسبان) تیر خالی کند بیدترین مجازاتها گرفتار خواهد شد، اجتماعات سیاسی بکلی ممنوع است، تا تر و سینما و عرق فروشها و قمارخانهها هم ممنوع است^۱.

۱ - قسمتی از این اعلامیه در صفحه ۸۶ ضمن یادداشتهای خصوصی يك صاحب منصب ذکر گردید، این قسمت هم در ضمن یادداشتهای احمد شهرپور موجود بود.

چهارشنبه صورت دستخط شاه راجع بریاست وزرائی سید ضیاء الدین طبع و در شهر منتشر گردید.

هشتاد هزار تومان از خزانه دولتی و بانک شاهنشاهی دریافت شده بین افسران کودتا و قزاقان برسم انعام قسمت شد، و پیاسبانان شهربانی نیز نقری دو تومان ازین پول انعام داده شد.

شب چهارشنبه ۱۴ جمادی الاخری مطابق ۶ حوت، مصادف باشب جشن اعطای مشروطیت بود، و هنوز قانون ماههای شمسی وجود نداشت و جشن مشروطه را بحساب ماههای قمری برپا میکردند.

دولت ازین معنی غفلت کرد، و در صدد انعقاد جشن برنیامد و اسباب حرف و پاره‌ای توهمات گردید، ولی شب بعد جشن گرفته شد، و با احترام آنشب حکومت نظامی که با کلنل کاظم خان بود یکساعت دیرتر متعرض مردم شد و از سه و نیم بعد از غروب مزاحم مردم شدند.

* * *

روز پنجشنبه ۱۵ مطابق ۷ حوت، از دفتر رئیس الوزرا بمن تلفون شد و مرا بعمارت «گالاری» احضار کردند (در صفحه ۹۱ هم باین معنی اشاره کرده‌ام) رئیس الوزرا با کلاه پوست ترکی مانند، و سرداری در آخرین اطاق جنوبی مرا پذیرفت، هنوز دولتی انتخاب نکرده بود.

در ملاقات با ایشان «دست خوش!» گفته شد، رئیس دولت اظهار داشت: «اگر من کودتا نکرده بودم، مطمئن باشید که «مدرس» کودتا کرده همه ما را بدار می‌آویخت!»

سپس بیانیة طولانی خود را که روز شنبه منتشر ساخت، برای من از اول تا آخر خواند و درین بیانیة فقط یکنوبت اشاره بقانون ورژیم کشور شده بود و آن در مورد «بلدیة» بود که نوشته بود «بلدیة قانونی» ولی در نسخه چاپی بجای لفظ «قانونی» لفظ «معاصر» نوشت!

پس از قرائت بیانیة اشاره بجشن مشروطیت کرد و گفت مخصوصاً اول کاری که کردم ارباب کیخسرو را خواستم و قرار انعقاد جشن مشروطیت را دادم، بعد از آن

گفت: از فردای ورود ما بتهران همه مأمورین خارجه مرا ملاقات کردند و همه حاضرند که هرچه پول بخواهم بمن بدهند و همه قسم و عده مساعدت بمن داده‌اند.

* * *

(سه روز بکودتا مانده روزی مستر اسمارت انگلیسی مستشار سفارت، نزد من آمد و پس از آنکه شرحی در وخامت اوضاع صحبت کرد، از من پرسید که: بعقیده تو چه حکومتی در ایران ضرورت دارد؟

گفته شد: حکومت مقتدر و توانائیکه از عمر و وزید اندیشه نکند و اصلاحات را از ریشه شروع کند، و از مداخلات شما و روسها علی السویه جلوگیری نماید و بزرگتر از هر کاری بفکر امنیت و تجارت و امور اقتصادی باشد و قرار شد بار دیگر در این باب صحبت کنیم. عصر آنروز با آقا سید ضیاء الدین نیز نظیر همین صحبتها میان آمد، و من بایشان اطمینان دادم که اگر شما نقشه منظم و پخته ای داشته باشید من باشما صد در صد موافقم، دو روز دیگر هم کودتا شد!)

* * *

سپس گفت خیال دارم همه روزنامه‌ها حتی روزنامه رعد را توقیف کنم و تنها روزنامه ایران را دایر نگاه دارم و ماهی هزار تومان بعنوان کومک خرج باین روزنامه خواهم داد، و تو باید بامن همدست و همکار شوی و برطبق قولی که باهم داده ایم باهم کار کنیم.

من از ایشان گله کردم و گفتم: بنا بود قبلاً در نقشه کارها بامن صحبت کنید و مرا از اصل نقشه و مراد حقیقی خود مستحضر فرمائید، شما بدون سابقه کاری کرده‌اید و من کورکورانه نمیتوانم باشما همکاری کنم، بعلاوه میدانید که چند سال است علی التوالی کار میکنم و بسیار خسته و فرسوده شده‌ام و احتیاج بااستراحت دارم، اجازه بدهید حالا که شما مسئولیت اصلاحات را شخصاً و بدون شور دوستانان بعهده گرفته‌اید من هم استفاده کرده قدری استراحت کنم و بامور شخصی و جمع آوری آثار ادبی خود و کارهای علمی پردازم و امیدوارم در پیشرفت کارهایتان احتیاج مبرمی بمساعدت من و امثال من نداشته باشید.....

من از روی واقع و کمال خلوص نیت این صحبت را طرح کردم و یک احساس قلبی و نکته روحی نیز بالبداهه مؤید این گفتار بود و پیشنهاد ایشان ازینراه از طرف من رد شد، و خود من میرزا علی اکبر خان خراسانی را که سردبیر روزنامه «ایران» بود مدیریت آن روزنامه با آقای رئیس الوزرا معرفی کردم و رئیس الوزرا نیز بیدرنگ وبدون اینکه چانه بزند نظر مرا پذیرفت...

از فردا جمعیت زیادی هر روز درخانه من گرد میآمدند، و از آنجا برخی بیرون آمده در دفترخانه ریاست وزرا رفته وقت ملاقات از رئیس الوزرا خواسته داستانهائی ازخانه من و صحبتهای آنجا نقل مینمودند!

این قضایا را رئیس کابینه ایشان «سلطانمحمد خان نائینی» بمن اظهار داشت، وگفت: خوبست کسیرا پذیرید، گفته شد ممکن نیست، مگر دولت قزاق بگذارد و مانع ورود مردم شود، و حقیقت این بود و سوء قصدی نسبت بدولت سید ضیاء الدین در اندیشه من خطور نکرده بود و باصلاحاتی که وعده داده شده بود امیدوار بودم، اما فساد اخلاق همگنان بر کسی پوشیده نیست، و بهمین علت مراهم توقیف کردند و پس از ده روز توقیف در شهر بانی بدزاشوب فرستادند، و تارفتن سید در آنجا بودم و از انزوائی که دیری بود طالب آن بودم استفاده کردم و تصدیق دارم که سید نسبت بمن بد نمیخواست و منظور بدی نداشت ولی پیش آمد چنین پیش آورد...

حاق مطلب این بود من بارزیمیکه او در نظر داشت نمیتوانستم همکاری کنم، از بین بردن همه رجال تربیت شده ایران از خوب و بد، یعنی همان کاریکه بعدها باصبر و حوصله طبق نقشه محافظه کارانه تری صورت گرفت و آنروز باشیوه انقلابی میرفت صورت گیرد اگر هم عملی و مفید مینمود موافق سلیقه اجتماعی من نبود، و نیز نکته قلبی و احساس روحی که شرحش دشوار است، مرا از پیشنهادهای دوستانه ایشان منصرف داشت.

* * *

روز دوشنبه ۱۹ جمادی الاخره مطابق دهم حوت، رئیس الوزرا هیئت دولت را بطریق ذیل بحضور شاه معرفی کرد:

سید ضیاء الدین: رئیس الوزرا و وزیر داخله.

ماژور مسعودخان (کیهان): وزیر جنگ^۱.

نیرالملک (هدایت): معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه.

مدیرالملک (جم): وزیر خارجه^۲.

فیرزا عیسی خان: وزیر مالیه.

دکتر مؤدب الدوله (نفیسی): صحیه و خیرات عمومی.

مشیر معظم (خواجوی): پست و تلگراف.

موقر الدوله: تجارت و فواید عامه.

عدل الملک (دادگر): کفیل وزارت داخله.

منصور السلطنه عدل: کفیل وزارت عدلیه.

سید ضیاء الدین عضو حزب و جمعیت نبود که افراد علاقه مند و آزموده داشته باشد و خود او بعد از گله ای که از او کردم و گفتم: چرا قبلا از نقشه خود مسبوقم نکرده اید بمن گفت و قسم خورد که تا آنساعتیکه بطرف قزوین حرکت کردم ازین نقشه خبر نداشتم. مستر اسمارت مستشار سفارت انگلیس روزی بامن در خصوص خرابی اوضاع تهران و چگونگی حکومتی که باید در ایران بروی کار آید صحبت کرده بود و معلوم میشود سایر افراد سفارت نیز باسید از این قبیل مذاکرات کرده، اما نقشه را با او در میان نگذاشته بودند، و الا بایستی تدارکات بیشتری دیده باشد و در باب وزرا و جراید و دسته بندیهای دیگر که بی اندازه در پیرامون دولتی انقلابی ضرورت دارد قبلا فکرها کرده و باصطلاح دارو دسته را طوری جور کند که یکروز قبل از تشکیل دولت آنطور باحال تردید یا بیخبری بامن مذاکره نکرده باشد، و از آن قبیل وزرائی تهیه کند که

۱ - مسعود خان کیهان در هفتم برج حمل بواسطه اشکالاتی که در کار وزارت خود با وجود قدرت و مداخلات یحیی سردار سپه در امور نظام میدید مستعفی گردید ولی استعفای او پذیرفته نشد و سپس گفتگوهائی و فعل و انفعالاتی پیش آمد که باریگر ناچار باستعفا شد و عاقبت در ۷ برج ثور (اردیبهشت ۱۳۰۰) از کار کناره جست و سردار سپه که تا آنروز رئیس دیویزیون قزاق بود بعد از انجام جشن سلام نیمه شعبان بسمت وزارت جنگ حضور شاه معرفی گردید، و مسعود خان بسمت وزیر مشاور در کابینه باقی ماند.

۲ - روز ۲۳ ثور بمناسبت اینکه میرزا عیسی خان کسالت داشته بفرنگ رهسپار شده بود، مدیرالملک وزیر مالیه شد و معزز الدوله (نبوی) بوزارت امور خارجه بحضور شاه معرفی گردید.

توانند از توطئه‌های بدان سادگی برضد رئیس خود مانع شوند، و در بارهٔ محبوسان آن اندازه تردید ننماید که گاهی از آنها پول بخواهد، گاهی تهدید بقتل کند و گاهی اجازه دهد رضاخان رئیس دیویزیون خاتمان پسر بانوی عظمی و غیره را آنطور غارت کند!

سید ضیاء الدین دوستانی برای خود انتخاب کرده بود که هیچکدام از حیث شهامت در عرض او نبودند و در کارهای اجتماعی زبردستی و تجربه و شهامت لازمه را که خود او دارا بود نداشتند، بنا بر این همینکه سید در چنگال «کار» آنها «عمل قرطاس» دچار شد و در بین کاغذها مستغرق گردید، کسیرا نداشت که او را از حیث صلاحیت ملی و ثانیاً از لحاظ تجربه و شهامت بقدر خود مشارالیه مقدرت داشته لایق اداره کردن افکار عمومی باشد و بدین سبب بعد از سه ماه از میان رفت!

سید ضیاء الدین طبعاً مردی انقلابی و با شهامت بود، اما با اصول ثابت انقلاب و اقسام تشکیلات از سوسیالیسم و کونیزم، یا فاشیسم طبق رویهٔ علمی و از روی منطق و کتاب احاطه نداشت. و چنانکه دیدیم در حزب و دسته بندیها هم کار نکرده بود، و در امور اجتماعی (طبق قاعدهٔ هر مصنف و نویسنده ای) بیشتر بامور نظری متوجه بود نه امور عملی و با اصول رفیق‌بازی بیش از اصول فرقه بازی و کمیته‌چیزی اعتقاد داشت! لذا پس از آنکه با عده‌ای قزاق پایتخت را تصرف کرد، زیادتر خیالات دیرینه در دماغش خلعجان میکرد، و از قزوین تا تهران نیز صاحب‌منصبان قزاقرا که تا آنروز سخنانی جدی و مهیج نشنیده بودند، بسخنان هیجان آمیز آمادهٔ کار کرد و آنها را برای انتقام جوئی از رجال تهران خواه اعیان و خواه تهیدست و فقیر حاضر ساخت، و بعد حکم کرد همه را بگیرند و بگرفتند، تا اینجا در دنبال «خیالات» و ورزشهای فکری دیرینه خود عمل کرد. آنوقت ماند معطل که چه بکند!؟

چه اصل معینی نداشت، نه کونیست بود که همه را بکشد، نه فاشیست بود که با اعیان همکاری کند و تندروان و کمونیستهارا خاموش سازد و نه حزبی داشت که هم مسلکانرا کار بدهد و باقی را بیکار سازد، نه ایل و عشیره‌ای داشت که اقوام خود را که طبعاً بسته او باشند بر مردم دیگر مسلط کند، و نه هم قبلاً طبق اظهار خود مشارالیه تدارک دیده شده بود که لااقل صد نفر دوست مناسب اوضاع با خود همدست سازد که بعد از سه ماه سردار سپه نتواند زیر پایش را جاروب نماید!

اولاً اشخاصی را بدون تناسب توقیف کرد، مدرس و شیخ حسین یزدی، حاج مجد الدوله، و فرماقرما، و تیمورتاش و رهنما و دشتی و فرخی و فدائی و من و سیدهاشم و کیل و جماعتی کثیر از این قبیل همه حبس شدند، من در حبس نمرهٔ دو که شبانه بآنجا وارد شدم هنگامهٔ عجیب و غوغای تماشائی دیدم، از پیر هشتاد ساله تا پسر بچهٔ چهارده ساله که او را با زیر شلواری از خانه کشیده و آورده بودند در آنجا یاقتم و مشغول سخنرانی برای آنها شدم، چه بقدری جمعیت در آنجا زیاد بود که بصحن مسجدی شبیه‌تر بود تا محبسی و پلیس کافی نبود که مراقبت و مواظبت کند و فقط نجابت ایرانی مانع بود که پاسبانان و آقای پاشاخان را که آمد و رفت داشتند گرفته همه را خفه کنند و بیرون بیاوند!...

بالجمله رئیس دولت نظریاتی داشت، ولی جرئت نمیکرد آن نظریات را بصورت عمل درآورد، میگویند چون اعتماد قوی بخود نداشت و لااقل باصلی و مسلکی ثابت ایمان نیآورده بود کاری نتوانست بکند و جرئت نکرد مردم را که در واقع و نفس الامر در چشم خلق معلوم نبود از او بدتر باشند بقتل برساند و ازین ببرد!

جواز خروج از شهر که تا این اواخر دوام کرد و سانسور در تلگرافخانه و فرمان موقوف شدن عرق فروشی و فرمان تعطیل جمعه‌ها و اذان گفتن و هزاران فرامین دیگر کاری صورت داد، اما ریشهٔ کار دولت را نتوانست ثابت و استوار سازد.

سید ضیاء الدین در سخن ماهر بود، او ظاهراً فاشیست بود اما با اصول فاشیسم آشنا نبود! آنروزها مرض دیکتاتوری برای جلوگیری از کونیزم در دنیا مد شده بود! سید ضیاء الدین برای ضدیت با کونیزم بوجود آمده بود، و طبق مد و مرسوم عمومی دنیا سید بیکنفر فاشیست بود، لکن دوستانی که برای اینکار ذخیره کرده باشد نداشت یا از انتخاب آنان غفلت کرد، بنا بر این در کار خویش فروماند، و اتفاقاً خود مشارالیه در مصاحبه‌ای که پس از بیرون شدنش از ایران در فرنگستان با بیکنفر کرد و در مطبوعات همان وقت منتشر گردید باینمعنی اعتراف کرده و گفته است که: رفیق و همکار نداشته.

احمد شهریور در اینمورد چنین مینویسد:

« بعد از ده روز تلگرافخانه و پستخانه بکار افتاد اما با سانسور و گماشتهٔ قزاق و مأمورین خاص که مخبرات مضر واقع نشود... »

« درین ده روز رئیس دولت در قصر ایض مشغول نظم مهام و ولایات و مخایره با مأمورین خارج

بود و دستور العمل میداد. حکومت‌های قم و کاشان و سمنان و دامغان و شاهرود و قزوین و زنجان و عراق را منفصل کرد، حکومت نظامی تحت امر ادارات ژاندارمری برقرار کرد، همه عدلیه های ایران را منفصل کرد و مردم مانند عهد قدیم بحکام مراجعه میکردند.

و بتدریج مردم شروع بزمزمه کردند و نفرت عمومی برضد سید آغاز شد.

مردم آهسته آهسته از بهت زدگی و حیرانی خارج شدند و بعلت راحت حکومت نظامی از ساعت دو و نیم از شب (هشت و نیم) در کمال سختی بسر میردند، مخصوصاً کسبه لاسیما قهوهچی و خیاط و ارسی دوز و اشخاصیکه درین شب عیدی با صنایع و دست رنج خود تا ساعت چهار و پنج از شب در کارخانه و دکاکین خود برای فروش باید جنس تهیه نمایند، شبی نیست که دوست سبده نفر در کمیساریاها از کسبه و بازاری بسر نبرند درحالیکه ثلث آنها یکدست دیزی آبگوش و زیر بغل نان برای زن و بچه خود تهیه نموده اند، اینها تا صبح در سرما در اطاقهای کمیساریاها بیخوابی میکشند و صبح از بیست و پنج قران تا سه تومان بر حسب ظاهر حال از اشخاص جریمه دریافت میشود و سید روزنامه چی روی تخت خواب در اطاق ایض عمارت سلطنتی براحتی غنوده است.

ولی ما اطلاع داریم که آقای سید ضیاء الدین هم شبها براحتی نغوده بود و شب و روز در آشیانه خود بین اوراق تلگراف و دوسیه و مراسلات لول میزد و کار میکرد و بقدری گرفتار بود که از دسایس اطرافیان بیخبر ماند و بزودی او را از رصدخانه و آشیانه اش صدا زده گفتند بروید بیرون...

۲۲ - شمه‌ای از کارهای سید ضیاء الدین

الکسندر خان مدیر تجارتخانه تومانیاس مأمور شد بانک استقراضی را بموجب معاهده دولتین ایران و روس تحویل بگیرد.

در همین ماه ۲۱ حوت ۱۲۹۹ غره رجب ۱۳۳۹ - ۱۱ مارس ۱۹۲۱ تصویب نامه‌ای از هیئت دولت گذشت که اصلاحاتی در اصول محاکمات شده بود.

روز دوشنبه ۱۱ رجب - اول فروردین، شاه در شهر بسلام عام نشست، درین سلام غیر از افراد نظامی و پلیس و دولت کسی از رجال و اعیان وجود نداشت و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و سپهدار و موتمن‌الملک و غیره که آزاد بودند هیچکدام بسلام حاضر نشدند. سردار معظم خراسانی با وزیر مختار انگلیس مستر فرمان در باب کودتا و سید صحبتی کرده بود و ظاهرآ بسید خبر بردند و او را توقیف کرد.

احمد شهر یور میگوید:

« از فرما قهر ما هشت کرور تومان پول نقد خواستند و چون نداد تضییقاتی در

حق او کردند و در غذا و فرش و اسباب خواب سخت گرفتند و باز هم نم پس نداد، بنا براین در صدد برآمدند که دوسیه خیانت برایش مرتب کرده محاکمه اش کنند، ولی قبل از اینها سید رفتنی شد! ...»

در آغاز سال جدید بعد از آنکه قرارداد ۱۳۳۸ - ۱۹۱۹ از طرف دولت ایران و انگلیس هر دو لغو شد قرار شد مستشار از دول متفرقه برای وزارتخانه‌ها یساورند و انگلستان پلیس جنوبرا بدولت ایران واگذار کند و قوای قزوین را هم مراجعت بدهد و قوای خراسان نیز دیری بود بازگشته بود و روز ۱۹ رجب مطابق ۹ فروردین ۱۳۰۰ شمسی مازور مسعود خان وزیر جنگ بسوی قزوین حرکت کرد برای اینکه قزاقانی که در تحت سرپرستی انگلیسها بودند تحویل بگیرند و بعضی مهمات هم قرار بود از طرف نیروی جنگی انگلستان به وزیر جنگ تحویل داده شود و گفته شد که روز ۲۲ دیماه اوایل آوریل نیروی انگلیس ایران را تخلیه خواهند کرد و بعد قرار شد تا نیمه ماه آوریل حرکت کنند، و قرار شد ۲۵ هزار قبضه تفنگ و قدری توپ در بین النهرین بدولت بفروشند ولی این معامله صورت نگرفت.

در این ماه آقای دکتر مصدق السلطنه والی فارس مورد سوء ظن دولت قرار گرفته تلگرافاتی میانۀ او و رئیس دولت مخابره شده بود و احتمال میداد که نسبت باو سوء قصدی شود استعفا داد و از فارس عزیمت کرده وارد خاک بختیاری شد و در آنجا پناه گرفت و دست دولت باو نرسید.

اما قوام السلطنه والی خراسان تلگرافی بسید مخابره کرده بود که از مفاد بیانیه رئیس الوزرا معلوم نمیشود که دولت ایران دارای چه اصول و رژیم است. و راست هم گفته بود، بعلاوه چند روز قبل از اینکه او را توقیف کنند جمعی از معارف شهر را جمع کرده گفته بود که محتمل است بالشویکها مانند گیلان بار دیگر بخراسان روی آورند و خداوردی در خاک روسیه آرام ننشسته است و قوای موجوده خراسان کافی نیست و لازم است قوائی ملی تهیه شود و در آن مجلس صورتی تهیه شد که پولی برای تهیه ذخیره و تفنگ و لباس سرباز جمع آوری گردد و بدولت پیشنهاد کرد که قوای موجود کافی نیست و اگر دولت اجازه دهد اهالی حاضرند در حدود ۱۰۰۰ سرباز بخرج خود آماده نمایند.

روز ۱۳ نوروز والی و جمعی از رجال بقریه ملک آباد سه کیلومتری شهر مهمان بودند، عصر که در کالسگه‌ای بشهر بر میگشتند حسب الامر رئیس الوزرا مرحوم کلنل محمد تقی خان رئیس ژاندارم خراسان (که قبلاً با قوام السلطنه عهد و پیمان یگانگی بسته بودند و قوام السلطنه کمال اعتماد را بمشارالیه داشت) مصمم بدستگیری والی شد و اسمعیل بهادر صاحب‌نصب ژاندارم را مأمور کرد که والیرا دستگیر کند.

همین که کالسگه والی از دروازه ارك داخل و محاذات سربازخانه یعنی کاروانسرائی که ژاندارم‌ها در آنجا منزل داشتند رسید، جمعی ژاندارم را امر داد جلو کالسگه را گرفتند و خود جلو رفته مطلب را بوالی حالی کرد و او را پیاده کرده بداخل کاروانسرا برده در اطاقی توقیف نمود، و بلافاصله خانه او را محاصره کرد و اسبها و فرشهای او و سایر اسبابها را ضبط کردند، و هر کس از اعیان که همراه او بود و از دنبال او وارد شهر شدند گرفتار گشتند و در ظرف یک هفته جماعتی از رجال شهر را دستگیر کردند و روزنامه تازه بهار که تحت مدیریت آقای ملک زاده برادر مؤلف دایر بود نیز توقیف و خود او حبس شد، و گروهی از تجار و آزادیخواهان و دموکراتها را هم حبس کردند و بعینه همان نقشه‌ای که رئیس دولت در مرکز پیش گرفته بود او نیز در خراسان اجرا کرد و الحق که این رویه خلاف سیاست و خلاف منطبق بود چه کلنل محمد تقیخان غیر از سید ضیاء الدین بود و سوابق و لواحق ساده و وجهه روشن محمد تقیخان و ایمانی که او داشت ضرورت اجرای این نقشه را برای او و سیاست شخصی او مدلل نمیداشت، و لازم بود که محمد تقیخان از ساعت اول بعد از توقیف والی برنجانیدن سایر طبقات مشهد طبق نقشه تهران دست نزنند، این حرکت او موجب شد که سیاست او بعدها در مشهد با افکار عمومی ملایم نیفتاد و نتوانست افکار خراسانرا متوجه خود نماید و در قیامیکه بخلاف حکومت و مجلس چهارم کرد تنها ماند و موفق باداره کردن خراسان نگردید.

باری والی حبس شد و بزودی او را تحت الحفظ بتهران فرستادند و در تهران بامر شاه و دولت حبس شد، و بعد از رفتن سید ضیاء الدین حکم ریاست وزرائی او را در محبس باو دادند!

روابط خارجی سید بعد از تصمیم (خواستن مستشار از دول اروپا و امریکا)

خوب شده بود و در مجلس شام شب شنبه سلخ شعبان در وزارت خارجه که از سفرای دول متحابه بعمل آمد و بجای مشروب دوغ، سر سفره آورده بودند نطقهای خوبی از طرف سفرا بعمل آمد مخصوصاً مسیو کالدول سفیر امریکا که شیخ السفرا بود نطق مهم و عارفانه‌ای کرد و وعده‌های خوب داد.

روز شنبه سلخ رجب رضاخان در قصر قاجار مانوری داد و شاه و سفرا و درباریان حضور داشتند و شاه از رضاخان که سردار سپه لقب گرفته بود اظهار رضایت کرد.

۲۳ حمل اکبر میرزا صارم الدوله والی غرب دستگیر شد و در حین دستگیری زد و خوردی از روی اشتباه بین سواران کلهر که در دستگیری والی با ژاندارم متحد بودند در عمارت حکومتی رویداد و معلوم نشد علت فرمان شلیک کردن ژاندارم بکلرها مبنی بر چه بوده است، و خلاصه چند نفر از خانزادگان و افراد کلهر در شلیک ژاندارم بقتل رسیدند و شهرت کرد که کلرها بحمايت صارم الدوله با ژاندارم طرف شده‌اند ولی حقیقت غیر ازین است و آنها بارتیس خود بحمايت ژاندارم و برای دستگیری والی بعمارت حکومتی آمده بودند و والی را رئیس کلهر دستگیر کرده و یخه او را از پشت گرفته و کشیده بود معذک ژاندارم در صحن عمارت بطرف سواران کلهر که در دالانی گرد آمده بودند شلیک کرد و آنها خواستند از درب دیگر بیرون بروند از آن طرف هم یکدسته ژاندارم حمله کرده و از کلرها هشت نفر کشته پانزده نفر مجروح شدند!

صارم الدوله هم توقیف و بمرکز اعزام گردید.

روز ۸ شعبان اعلامیه دولت دایر بر تخلیه قزوین از قوای انگلیس منتشر گردید، و جای آنها را ژاندارم و قزاق گرفته و منجیلرا سنگر بستند.

سردار معزز حاکم بجنورد خداوردی کرد را با ۲۸ تن اتباعش که امان داده و از کلنل محمد تقیخان برای آنها امان گرفته بود خلع اسلحه کرد و بقوچان پست ژاندارم تحویل داد.

روز ۱۵ شعبان در سلام عید میلاد صاحب الزمان؛ رضاخان سردار سپه بسمت وزارت جنگ معرفی شد.

سه شنبه ۱۶ خبر انفصال رئیس دولت معلوم و فرصت برای اشخاص ناراضی که مترصد قیام بودند رسید، من هم که در دز آشوب متوقف بودم این خبر را شنیدم و خبر رفتن

سید و ریاست وزرائی قوام السلطنه محقق گردید .

صبح ۱۶ جمع کثیری از حبس‌شدگان در مسجد شاه و صحن بهارستان متینگ‌ها برضد سید دادند ، و عاظ و پیشنمازها نطق کردند .

سید یعقوب شیرازی و شکوه السادات (حضرتی) و حسین‌زاده سر دسته ناطقین بودند ، مردم در شهر بسید بد میگفتند و برضد آرامنه که سید هوادار ایشان معرفی شده بود گفتگو ها میشد ، جمعی هم بسوی خانه سید رفتند و نسبت بدو سوء قصد داشتند قوای دولتی آنها را متفرق کرد ، فردای آنروز هم باز جماعتی از جمله آقای تدین در صحن بهارستان گرد آمدند و نطقها کردند ، انقلابی نیمه طبیعی و نیمه عمومی برضد سید بوجود آمد که تحریکات شاه و وزیر جنگ و محوسین و قسمتی از مردم موجد آن بود ، و عوام فریبهای دولت فایده نبخشید !

سید ضیاء الدین روز چهارشنبه ۱۷ رمضان مطابق ۴ جوزا ۱۳۰۰ چهار ساعت بظهر باتفاق ایپکیان ارمنی که مردی نویسنده و هوشمند و از دوستان سید بود ریاست تشکیلات بلدییه را بعهده داشت و مائورمسعودخان وزیر مشاور و وزیر جنگ سابق و کلنل کاظم خان که حاکم نظامی تهران بود و اخیراً رئیس ارکان حرب شده بود با عده ای مستحفظ قزاق درسه اتومبیل بسوی قزوین حرکت کردند که از راه بغداد باروپا بروند .

* * *

دستخط شاه روز ۴ جوزا ۱۳۰۰ دایر بعزل سید ضیاء الدین بعموم ایالات و حکام مخابره گردید :

« نظر بمصالح مملکتی میرزا سید ضیاء الدین را از ریاست وزراء منفصل فرمودیم ، و مشغول تشکیل هیئت وزراء جدید هستیم ، باید کمال مراقبت را در حفظ انتظامات ، بعمل آورید و مطالب مهمه را مستقیماً بعرض برسانید . » « شاه »

غلت سقوط سید ضیاء الدین از تاریخ احمد شهریور :

۱ - نداشتن حزب و جمعیتی که فوراً وزارتخانها و دوایر را در دست بگیرد و مجلس را راه بیندازد .

۲ - نداشتن سابقه و جاهت ملی که لااقل هواداران قوی در میان صلحا ازو

حمایت کنند (من درین قسمت تردید دارم که و جاهت ملی عامل واقعی پیشرفت قائدی تواند شد - چه بمحض ریاست و جاهت متزلزل میشود پس نمی توان اینمعنی را اصلی کلی پنداشت - مؤلف) .

۳ - سوء انتخاب ، جماعتی را انتخاب کرد و بتجربه معلوم شد که چندان پای بند باخلاق نبودند و باز در میان آنها کسیرا برگزید که در سیاست و پیشرفت مقصود خود بهیچ مانع و رادعی پای بند نمیکرد ، معلوم است چگونه مرد فاضلی میتواند با این قبیل دوستان کار کند ؟

۴ - حبس کردن همه معاریف و زنده گذاشتن آنها . . . که اگر آنها را کشته بود باز امید ماندن و بقا برایش نبود زیرا سایر قسمتهای کارش خراب بود و برای قتل اینهمه مردم که نه عموماً سرمایه دار و نه عموماً کمونیست و نه عموماً دموکرات و نه عموماً آخوند بودند و مطابق هیچ مسلک و مرامی ممکن نبود آنها را یکدفعه از بین برد عذری نداشت .

۵ - رنجانیدن رضاخان ، فی المثل چنانکه احمد شهریور مینویسد :

« سید گاهگامی از در سمت شمس العماره وارد دربار شهری میشد و در مخصوصاً برای خود انتخاب کرده بود برای دخول . . . و قدغن کرده بود بدربان که کسیرا از این در راه ندهد ، اتفاقاً روزی رضاخان میل میکند از همان در وارد شود دربان در را باز نمیکند و عذر خود را هم میگوید ، این کار بر رضاخان برمیخورد و امر میکند از در دیگر جماعتی رفته دربانرا کتک مفصلی زده در را باز میکنند و فحش زیادی بسید میدهد .

رضاخان بعد از آنکه وزیر جنگ شد ، وزارت جنگی او هم زورکی بود و در هیئت وزرا بمائورمسعودخان تندی کرده بود و حتی میگویند صندلی او را تصاحب کرده بود ، و پس از وزارت جنگ دیگر بهیئت وزرا حاضر نشد و همواره در قصر قاجار میان سربازان زندگی میکرد ، فرما تهره را هم مرخص کرد که برود بفرمانیه و ملک شمیران خودش ، و روزیکه در قصر قاجار مانوری داده و شاه را مهمان کرده بود ، قزاقها بسید احترام نکردند و من خود (مؤلف اینکتاب) از یکتن از شاهزادگان شنیدم که

۱ - آقای کیهان این اخبار را تکذیب میکند .

گفت: شاه که رد شد قزاقها مارا هم که نوکر شاه بودیم راه دادند ولی سید و وزیرایش عقب ماندند و از لای صف قزاقها خود را بدنبال شاه انداختند و ابداً کسی بآنها اعتنائی نکرد!

معلوم میشود که رضاخان خود را بشاه چسبانیده بود و بسید اعتنائی نمیکرد، بدیهی است مردم و کسان محبوسین و سیاسیون همه بسید بد میگفتند، درباریان هم بسید بدگوئی میکردند و او در دربار مدافعی نداشت، و این بدگوئیها در دماغ ساده رضاخان که ذاتاً خود خواه و ساده لوح و زود باور بود چه تأثیری میبخشیده است؟

۲۳ - شاه از سید رنجیده و از او میترسید

یکی از اصلاحاتی که سید دست زد تعدیل بودجه مملکتی بود، چنانکه حقوق شهریه بگیرها تا آنوقت بالغ بر چهل و سه هزار تومان در ماه بود، و سید آنرا به بیست هزار و ششصد تومان تنزل داد، همچنین حقوق ماهیانه دربار مصوبه مجلس سوم، سی هزار تومان بود و ناصر الملک در غیاب مجلس آنرا چهل هزار تومان کرده بود، سید ده هزار تومان اضافی کسر کرد و شاه بدش آمد و اصرار کرد که همان مبلغ چهل هزار تومان دریافت دارد، سید حاضر شد اما در عوض حقوق شاهزادگان را بودجه دربار احاله داد ازینعمل که بسیار وطن خواهانه بود هم شاه رنجید و هم شاهزادگان و هم درباریان، دیگر شاهزاده خانمها و سایر شاهزادگان که برای استخلاص فرما قهر ما و عین الدوله نزد شاه میرفتند، طبعاً از سید بدگوئی میکردند و این بدگوئیها در دماغ شاه تأثیر میبخشید، شاه راجع باستخلاص بعضی و آسودگی بعضی دیگر بسید توصیه کرد و سید زیر بار نرفت و شاه رنجید.

نقشه کودتای دیگر:

سید از شاه نمیتوانست راضی باشد، زیرا قبلاً گفته ایم که طرز فکر و عمل شاه طرزی جدی و سریع و فعالیت اثر نبود و بهمین سبب با دولتهای فعال نمیساخت بلکه باهیچ دولتی نمیساخت، خاصه با دولتی انقلابی چون دولت سید ضیاء الدین، بنا بر این بعد از دو ماه شکر آب در میانه حاصل شد، اینجا احمد شهریور اطلاعی داده است که

ما با اعتماد آن مرحوم که مردی مدقق و با اطلاع بوده و قضایا را در موقع خود یادداشت کرده است باختصار مینویسیم:

« سید از حرکات رضاخان جاهل، و بی میلی شاه، ازدوام حیات سیاسی خود،
« مایوس شد و چون میل نداشت استعفا کند در فکر چاره برآمد که شاه را بردارد،
« درین باب محمد حسن میرزای ولیعهد را انتخاب کرد و با او وارد این تدبیر شد،
« ملاقاتهایی با ولیعهد کرد، راپورت این ملاقاتها به شاه و رضاخان رسید. شاه بسید امر،
« کرد که استعفا کند، سید از قبول استعفا سرباز زد و تمارض کرد، وزیر مختار،
« انگلیس باشاه ملاقات کرد ولی نتوانست شاه را راضی ببقای سید سازد، حتی با اشارات،
« حالی کرده بود که اگر سید برود از برای سلطنت شاه مخاطراتی خواهد بود، معهدا،
« شاه ایستادگی کرد،، انتهی یادداشت شهریور.

مؤلف گوید: در همان اوقات شنیدم که روابط سید با ولیعهد بشکلی غیر عادی پیش آمده است. و نیز شنیدم که شاه بولیعهد تغییر کرده و حتی گفته شد که احمد شاه سبلی بصورت ولیعهد زده است، که راست یا دروغ میرساند که در دربار کشاکش و معارضه ای بین دو برادر پیدا شده بود که در اطراف آن معارضه این اخبار تراوش میکرد و همان اوقات شهرت کرد که ولیعهد را میخواهند تبعید کنند، و اتفاقاً پس از سقوط سید چیزی نگذشت که ولیعهد عازم فرنگستان شد و از طریق بغداد و بصره عزیمت کرد و در عمره (خرم شهر) مهمان سردار اقدس (خزعل) گردید، و در همین وقت سید ضیاء الدین نیز در بصره در مهمانخانه ای منزل داشت.

شاهزاده یمین الدوله داستانی نقل میکند:

« ولیعهد بقصر خزعل در فیله وارد شد و هوا بسیار گرم بود، ولیعهد از گرما بیتابی مینمود، شبی شیخ را در باغ قصر ملاقات کردم. شیخ نسبت بولیعهد و بیتابی و عدم متانت و صبر او قیافه مایوسانه نشان داد، گفت میخواهم با ایشان در موضوع مهمی صحبت کنم و از من خواست که وسیله این ملاقات شوم، من با ولیعهد درین باب گفتگو کردم، ولیعهد میترسید که با شیخ محرمانه ملاقات کند، بهر قسم بود شبی را در یکی از حیاط خلوتها بدون آوردن چراغ میعاد نهادند، ولیعهد آنجا رفت منم در خدمت او

۱ - حسنعلی میرزا کوچکترین پسران ناصرالدین شاه است، وی در اثریش تحصیل کرده است و از همراهان ولیعهد بود.

رقم، چیزی نگذشت شیخ با عبا و قبا دراز در تاریکی نمودار گردید، خلاصه مذاکرات این بود که: «والاحضرت اینقدر از گرما متالم نباشند، وسیله دفع گرما فراهم میاید و هوا خوب میشود؛ بهتر اینست بفرمایند مملکت باشند، من چشمم از سردار سپه آب نمیخورد، شاه خوب نکرد سید ضیاءالدین را بیرون کرد. اگر والاحضرت حاضر باشند من حاضر از عرب و لر و پشتکوه قوه معتبر فراهم آورم، سید ضیاءالدین هم در بصره است، بفرستید بیاید و قوای خود را حاضر ساخته میرویم تهران را تصرف میکنیم، آنوقت میل میل مبارکت خواستید شاه را ابقا میکنید نخواستید خودت شاه میشوی.»

آنشب در این مهم بسی گفتگو شد، و بالاخره مرا مأمور کردند که باتفاق دیگری از اجزای دربار برویم و من در بصره با سید گفتگو کنم و او را با این خیال همراه سازم... من ببصره رفتم، سید در اطاقی ساده و محقر مرا پذیرائی کرد در حالیکه هندوانه‌های پاره کرده و بخوردن آن مشغول بود. صحبت کردیم و نقشه را با او گفتیم، سید سری تکان داد و گفت: شیخ راست میگوید و میتواند کاری صورت بدهد، اما من برفیق شما یعنی (ولیعهد) ابدآ اعتماد ندارم. او مرد کار نیست، و نخواهد آمد، و اگر بماند و بیاید کار ما را خراب خواهد کرد، او همه خیالاتش متوجه خانمهای پاریس است، و عجله دارد که هر چه زودتر خود را از ایران و مشرق بفرنگ برساند، من او را آزموده‌ام بدرد اینکارها نمیخورد، و ازین قبیل خیلی صحبت کرد، من دفاع کردم، اما سید اقناع نشد. ظاهراً سید ضیاءالدین در مختصر سازشی که در بالا اشاره کردیم که با ولیعهد برای کودتای دیگر کرده بود او را بمحک امتحان زده و عیار این شاهزاده جوان را سنجیده بود، و از قضا بزودی شیخ خزعل هم از ولیعهد مأیوس شد و عجله‌ای که ولیعهد در حرکت داشت و حرارت هوا را بهانه میکرد میفهمانید که کمال مطلوب او چیز دیگر است!

* * *

بالجمله سیاستمداران تهران نتوانستند شاه سرسخترا نسبت بسید نرم کنند و اطلاع داریم که رقبای شمالی آنها هم باشاه در طرد سید همدست بوده‌اند و یادداشت‌هایی هم درینباب دیده شده است که مناسبات سید ضیاءالدین برفیق «روتشتین» وزیر مختار جدید الورد

دولت ساویت خوب نبوده است، از جمله دریاد داشت «انصاری» چنین نوشته است: «پس از ورود «روتشتین» بتهران مشارالیه از رئیس‌الوزرا خواهش میکند که «نادره‌پرز» (کارگذار عشق‌آباد و مهماندار وزیر مختار که از سرحد خراسان تا تهران همراه مشارالیه بوده است) چند روز دیگر در معیت او باشد، ولی آقای سید ضیاءالدین در پاسخ میگوید که: شما منشیان خوبی در سفارتخانه دارید، خوبست کارهایتانرا بآنها مراجعه کنید، این اظهار موجب سوء ظن وزیر دولت شوروی شده دستور میدهد که فوراً عذر دو منشیان ایرانرا بخواهند»^۱.

این رنجش بعدها بیشتر میگردد^۲، و در همان یادداشت‌ها ثبت است که از طرف سفارت شوروی روزی از دولت سؤال شد که: رژیم مملکت ایران مبتنی بر چه اساسی است؟ و نیز میگوید که: وزیر مختار مذکور نزد شاه نیز رفته از رئیس‌الوزرا اظهار نگرانی و عدم رضایت کرده بود.

در اینصورت ممکن است که تهدیدهای وزیر مختار انگلستان (اگر چنانکه احمد شهریور مینویسد اساس حقیقی داشته باشد) بشاه بی اثر مانده و عدم رضایت روسها از سید با تمایل انگلیسها نسبت بمشارالیه تکافو کرده باشد، و میل باطنی شاه درینمیان بر میل وزیر مختار انگلیس چریده باشد. بنا بر این چنانکه گفتیم شاه در اواخر اردیبهشت (ثور ۱۳۰۰) بسید تکلیف استعفا نمود.

سید ضیاءالدین مردی نبود که بسهولت دست از کار بردارد، و جز وزیر جنگ باقی اعضاء دولت از هر حیث با او وفادار بودند.

چنانکه گفتیم (یعنی احمد شهریور نوشت) سید از اجرای سیاست خارجی نیز موفق باسترضای شاه نشد و غیر ممکن بود که بتواند شاه را با هر نوع تهدیدی از سید مطمئن کند، و چنانکه دیدیم شاه بسید تکلیف کرد که استعفا کند.

روز ۲۸ ثور سید ازدوام زندگانی سیاسی خود در ایران نومید گردید و مطابق

۱ - نقل از تاریخ، کودتای ۱۲۹۹، حسین مکی در روزنامه مهر ایران.

۲ - سید ضیاء صاف ورود وزیر مختار شوروی در تهران من و جماعتی از دموکراتها و آزادیخواهان را دستگیر کرد و گفته میشد که این جماعت را از خوف آنکه مبدا باستقبال وزیر مختار شوروی بروند و یا با او روز ورود ملاقات کنند دستگیر کرده است...^۱

اطلاعاتیکه یافته‌ایم دست بکار شد تا بوسایل دیگر مگر کودتائی از نو راه بیندازد و از جمله میگویند که با ارامنه داشناکسیون کنار آمد که جمعی مسلح شوند و همچنین با بعضی صاحب منصبان ایرانی ژاندارم داخل مذاکره میشود و برخی از پستهای ژاندارم نیز تلگرافاتی مخابره مینماید که بطرف تهران حرکت کنند، اما همه این فعالیتها در نتیجه مقاومت شاه و وفاداری سردار سپه و صاحب منصبان قزاقخانه با احمد شاه بی اثر ماند و سید سقوط کرد (رجوع شود بمراسله آقای ارداقی - تاریخ حسین مکی).

بدیهی است اسناد مربوط باینقسمت از تاریخ تا آندرجه زیاد و طرف اعتماد کامل نمیتواند باشد و اگر روزی این اسناد از طرف دول همجوار ما انتشار یابد یا تاریخی صحیح بقلم خود آقا سید ضیاء الدین نوشته شود میتوان بکم و کیف جزئیات پی برد. بالجمله بعد از سه ماه و چند روز در ۴ جوزا ۱۳۰۰ دولت سید ضیاء الدین ساقط گردید و بشرحی که اشاره کردیم تا سرحد مشایعت شد و از آنجا از راه بصره با اروپا رفت و در، مترو، از شهرهای سویس متوقف گشت.

۲۴ - اسناد پراکنده

۱- بیانیه رئیس دیویزیون قزاق که در روز دوم کودتا منتشر گردید و شرحش گذشت.

هموطنان :

وظائف مقدسه فداکاری نسبت بشاه و وطن ما را بمیدانهای جنگ هولناک گیلان اعزام نمود، همان میدانهای خونین مرگباری که قشون دشمن برای تسخیر ایران و تهدید پایتخت با قوای فزونتر و اسلحه مکمل تر تشکیل نموده بود.

افراد دلاور قزاق این وظیفه مقدسه را با جان و دل استقبال نمودند، زیرا تنها قوه منظم ایرانی که میتواند مدافعه وطن را ایفاء نماید همین قوه و افراد آن بودند که بدون لباس، بدون کفش، بدون غذا، بدون اسلحه کافی سینه و پیکر خود را

۱ - درین روزها اواسط بهمن ماه ۱۳۲۱ لایحه‌ای توسط مظفر فیروز، منسوب به یلانات سید ضیا، در تهران منتشر شد که هیچگونه استفاده تاریخی از آن بعمل نمی‌آمد و سراسر مبتنی بر دقایق سیاست روز و غالباً مخالف با واقع بود و برای جلب استرضای دولت شوروی و عوام تهیه شده بود.

سپر توپهای آتش فشان نمودند، غیرت و حمیت ایرانی را ثابت و دستجات انبوه متجاسرین را از پشت دروازه قزوین تا ساحل دریا راندند.

اگر فداکاری و خدمات جانبازانه اردوی قزاق نتیجه مطلوب را حاصل نکرد و نتوانستیم خاک مقدس وطن و عصمت برادران گیلانی خود را از دست دشمن نجات دهیم تقصیری متوجه ما نبود بلکه خیانت کاری صاحبمنصبان، کسانی که سرپرستی و اداره امور بآنها محول شده بود موجب عقیم ماندن نتیجه خدمات ما گردید ولی باز افتخار میکنیم که فوران خون قزاق دلیر توانست پایتخت وطن مقدس ما را از استیلای دشمن نجات دهد، اگر خیانتکاران خارجی توانستند نتیجه فداکاریهای اولاد ایرانرا ختنی نمایند برای این بود که خیانتکاران داخلی ما را باز بچینه دست و آلت شهوت خود و دیگران قرار میدادند.

هنگام عقب نشینی از باطلا قهای گیلان در زیر آتش توپ دشمنان احساس نمودیم که منشاء و مبداء تمام بدبختیهای ایران، ذلت و فلاکت قشون، خیانتکاران داخلی هستند، در همان هنگامی که خون خود را در مقابل دشمن مهاجم میریختیم بحرمت همان خونهای پاک و مقدس قسم خوردیم که در اولین موقع فرصت خون خود را نثار نمائیم تاریشه خیانت کاران خود خواه تن پرور داخلی را برانداخته ملت ایران را از سلسله رقیب مشتی دزد و خیانتکار آزاد نمائیم.

مشیت کردگاری و خواست حضرت خداوندی این فرصت را برای ما تدارک دیده اینک در تهران هستیم.

ما پایتخت را تسخیر نکرده ایم، زیرا نمیتوانستیم اسلحه خود را درجائی بلند کنیم که شهریار مقدس و تاجدار ما (۲) حضور دارد.

فقط بتهران آمدیم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت و مرکزیت حکومت بدان اطلاق گردد.

حکومتی که در فکر ایران باشد، حکومتی که فقط تماشای بدبختیها و فلاکت ملت خود واقع نگردد، حکومتی که تجلیل و تعظیم قشون را از اولین شرایط سعادت مملکت بشمار آورد، نیرو و راحتی قشون را یگانه راه نجات مملکت بداند.

حکومتی که بیت المال مسلمین را وسیله شهوترانی مفتخواران تنبل و تن پروران بی حمیت (۲) قرار ندهد.

حکومتی که سواد اعظم مسلمین را مرکز شقاوتها، کانون مظالم و قساوت نسازد. حکومتی که در اقطار سرزمین آن هزارها اولاد مملکت از گرسنگی و بدبختی حیات را بدرود نگویند.

حکومتی که ناموس و عصمت گیلانی، تبریزی، کرمانی را با خواهر خود فرق نگذارد. حکومتی که برای زینت و تجمل معدودی بدبختی مملکتی را تجویز نماید. حکومتی که بازیچه دست سیاسیون خارجی (۴) نباشد.

حکومتی که برای چند صد هزار تومان قرض هر روز آبروی ایران را نریزد و مملکت خود را زیر بار فروتنی نبرد.

ما سرباز هستیم و فداکار، حاضر شده ایم برای انجام این آمال خون خود را نثار نمائیم و غیر از قوت و عظمت قشون برای حفظ شهریار و وطن مقدس آرزویی نداریم، هر لحظه چنان حکومتی تشکیل شود و موجبات شرافت وطن، آزادی، آسایش و ترقی ملت را عملاً نمودار سازد و با ملت نه مثل گوسفند زبان بسته رفتار نماید، بلکه بمعنی واقعی ملت بنگرد (۴) آن لحظه است که ما خواهیم توانست بآتیه امیدوار بوده و چنانچه نشان دادیم و طیفه مدافعه و طنرا ایفاء نمائیم. با تمام برادران نظامی خود ژاندارم، افواج پلیس که آنها هم با دلهای دردناک شریک فداکاری اردوی قزاق بودند کمال صمیمیت را داشته و اجازه نخواهیم داد که دشمنان سعادت قشون، بین ماها تفرقه و نفاق یافکنند.

همه شاه پرست و فداکار وطن، همه اولاد ایران، همه خدمتگذار مملکت هستیم. زنده باد شاهنشاه ایران.

زنده باد ملت ایران، پاینده باد ملت ایران،

قوی و با عظمت باد قشون دلاور ایران،

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریار

و فرمانده کل قوا «رضا»

این بیانیه بقلم سحر آمیزیکه ظاهر اقلیم خود آقاسید ضیاء الدین است نوشته شده بود، اما چندان تأثیری در قلوب ایرانیان نبخشید، زیرا پیشروان این فکر و گویندگان

این ترانه «قزاقان» بودند و هنوز قزاق ایران درست يك قوه ساخته شده اجنبی و مطیع اجنبی شناخته میشد، نه يك قوه پاك و فداکار ایرانی، وشکی نیست که این قوه در گیلان و مازندران فداکارها کرده بود اما آنها در تحت نظر و مصالح سیاست خارجی بود، و اگر هم میبایست قوای قزاق ازین ببعده يك قوه ملی و مؤسس کودتاشخصی صالح و فداکار معرفی شود بدرد آنروز نمیخورد... فردارا هم کسی نمیدانست، و مانیز که ماندیم و فردارا دیدیم چندان چیزی ازین دلیران میدان نبرد نفهمیدیم!

بر ما معلوم بود و بر دیگران هم معلوم شد که هر جا سرو صدا و رنك و بوی و جلوه ظاهری فراوانتر است، حقیقت کمتر است!

❖ ❖ ❖

۲ - دو سند راجع بکودتای سوم اسفند:

این دو سند بعد از طبع کتاب تا این صفحات، بدست ما آمد.

الف - مرد موثقی اظهار داشت:

در کابینه مرحوم سپهبد اعظم نزدیک ایام کودتا شخصی از مردم انگلستان موسوم به «دکتر فرتسکیو» که در نظام بریتانیا دارای پایه سرهنگی نیز بود، وارد تهران شده بود.

آن اوقات در بین رجال سیاسی و نظامی انگلستان که در سفارت بودند صحبت از خرابی اوضاع تهران و مخاطرات احتمالی هجوم قوای بلشویک بسواحل بحر خزر و قننه جنگلیها و هرج و مرج مرکز و ضعف دولت رد و بدل میشد و همه بر این عقیده بودند که باید دولتی قوی و مقتدر بروی کار آید و از طرف دولت انگلیس با آندولت مساعدت شود، لیکن در چگونگی آندولت حرف بود. برخی معتقد بودند که باید کودتا بوسیله یکی از شاهزادگان صورت گیرد، بعضی هوادار دموکراتها و آزادیخواهان و صلحا بودند، گروهی طرفدار این بودند که باید با ژاندارمری کار کرد و جمعی معتقد بودند که قزاقهای ایرانی برای اینکار بهتر از هر کس هستند، از مخالفان این فکر اخیر یکی ژنرال «دیکسن» انگلیسی بود که بعد از قرارداد ۱۹۱۹ بریاست کمیسیون نظام وارد ایران شده بود و او بود که بعد از کودتا بابدینی شدید از ایران خارج شد و این عمل را خیانتی فرض میکرد و بدان معتقد نبود.

مخالف دیگر مستر اسفند مستشار سفارت انگلیس بود که گفتم مکرر بامن در چگونگی ایجاد حکومت مقتدری در ایران صحبت کرده بود، و مخالفان دیگری هم بودند و شاید بتوان گفت همه کارمندان سفارت با کودتائی که بدست سید ضیاء الدین قزاقخانه صورت بگیرد موافق نبودند و این عمل با موافقت صاحبمنصبان مقیم قزوین و ژنرال ایرنسايد و کلنل اسمایس و مستر هاوارد کونسول انگلیس که طرفداران جدی این فکر بودند انجام گرفت.

دکتر فر تسکیو، سابق الذکر نیز با این نظر یعنی اینکه این کار توسط قزاقخانه صورت پذیرد موافق بوده است.

شخصی موقت چنین میگوید: شبی در تهران مجلس ضیافتی از آقای دکتر و جمعی صاحبمنصب و افراد ایرانی تشکیل گردید و کلنل اسمایس نیز حاضر بود، در آن مجلس رضاخان سر تپ هم حضور داشت.

صحبت از فساد مرکز و خرابی اوضاع مکرر شد و مخاطرات روسها و جنگلیها را طرح کرده بودند و در صدد چاره جوئی برآمده، پس از مذاکرات طولانی دکتر فر تسکیو پیشنهاد میکند که باید کودتائی بدست قوای قزاق صورت بندد و حکومتی قوی تشکیل گردد و بهرج و مرج خاتمه داده شود. و در این باب از سر تپ رضاخان که حاضر مجلس بوده است عقیده میخوانند، مشارالیه میگوید: من اهل سیاست نیستم، شماها هر تصمیمی بگیرید من حاضرم آنرا اجرا کنم!

ب - شخصی از رجال که در زمان سپهدار اعظم مدیر کل و رئیس ذخیره وزارت جنگ بود، روزی بملاقات ژنرال دیکسن میرود، ژنرال از او میپرسد که شنیده ام قزاقان از قزوین بسمت مرکز حرکت کردند، علتش چیست؟
- بی اطلاع، شاید بمرخصی یا تغییر مأموریت میانند.

- چرا دو مرتبه سید ضیاء الدین درین اواخر بقزوین رفته است، مگر آنجا علاقه ملکی دارد؟

- شاید برای رسیدگی بفراریان گیلان باشد!

۱ - قبلا هم اشاره کردیم که درین اوقات جمعی فراری از گیلان و رودبار و انزلی بتهران آمده بودند و جمعی هم از اسرای متجاسرین در تهران بودند و سپهدار مبلغی پول برای اداره کردن آنها از خود داده و سید ضیاء الدین جمع آوری و نگاهداری آنها را تقبل کرده بود.

آقای رئیس ذخیره همان شب بمنزل رئیس الوزرا میرود، و داستان مذاکرات خود را با ژنرال و صحبت ژنرال را میگوید، سپهدار میگوید: خدا عاقبتش را بخیر بگذراند! ولی از شنیدن واقعه تعجب نمیکنند و معلوم بوده است که بقضایا کاملا واقف بوده است.

سومین شب (شب دوشنبه سوم اسفند) کمیسیون در وزارت جنگ خبر میکنند، این کمیسیون بی سابقه بود. امیر نظام وزیر جنگ و سالار لشکر وزیر عدلیه (دادگستری) در آن کمیسیون حضور پیدا میکنند، آن شخص میگوید: من وارد کمیسیون شدم، سالار لشکر روی نیمکت یکوری لم داده بود و رنگش پریده بود، کلنل گلر وپ رئیس ژاندارم هم آنجا بود، پیورلینگ کفیل شهربانی هم آمد، بعد از قدری صحبت وزیر جنگ بر رئیس ذخیره امر میکند، فوری ۱۰۰۰ قبضه تفنگ تحویل بریگاد مرکزی بدهید و دستور بدهید نانوائیهای قشون پخت نان روزانه را دو برابر کنند، و این کار صورت میگیرد.

سپس وزیر جنگ بکلنل گلر وپ اظهار میکند که: قوای خود را در باغشاه (آنجا مرکز اداره ژاندارم و سربازخانه بود) بجهز کنید و آماده باشید، قزاقها که میآیند هر گاه بشما تیراندازی نکردند شما هم بآنها تیر نیندازید و دوستانه رفتار کنید. گوید: از آنجا باتفاق وزیر جنگ بقزاقخانه رفتیم، وزیر جنگ محمدخان امیر تومان را خواست و گفت الساعة میروی بمهرآباد و بقوای قزاق میگوئی که امشب وارد شهر نشوند و فردا وارد شوند.

سپس باتفاق آمدم منزل رئیس الوزرا، درینموقع تلفون صدا کرد و گفتند از فرح آباد است و شاه میخواهد بارئیس الوزرا صحبت کند، سپهدار گوشیرا برداشت، ما از صحبت شاه چیزی ملتفت نشدیم، ولی سپهدار در جواب گفت: قزاقها هیچ منظوری ندارند و فقط برای دریافت حقوق و لباس بتهران میآیند!...

بفاصله کمی آقای معین الملک منشی مخصوص شاه و آقای سمیعی و کلنل هیک و ژنرال دیکسن نزد سپهدار آمدند، و سپس این هیئت بمهرآباد رفتند و قرار شد باردوی قزاق از طرف شاه و دولت بگویند که: همانجا متوقف باشند و بشهر نیایند.

آنها رفتند وقایعی رخ داد، و بالاخره معلوم شد در مهرآباد کسیکه زمام امور را در دست دارد آقا سید ضیاء الدین است که کلاه بصر نهاده و لباسش را عوض کرده است، ابلاغ امر شاهانه و رئیس الوزرا را برای عدم حرکت بشهر تذکر دادند، فرمانده قوی گفته بود تصمیمی است گرفته شده می‌آئیم اما مزاحم کسی نخواهیم شد، درین حین باز از فرح آباد تلفون شد، سپهبدار در ضمن مذاکرات گفت: سردار همایون هشتصد پنجاه هزاری از رضاخان میرپنج رشوه گرفت و فرماندهی این فوج را باو داد، تقصیر بنده چیست؟

* * *

این اسناد مندرجات گذشته تاریخ ما را تأیید میکند و میرساند که شاه و دولت و وزیر جنگ همه از حرکت اینعده مطلع بوده‌اند، مخصوصاً وزیر جنگ داخل در کار بوده و زیادتیر از باقی وزرا اطلاع داشته است.

و اما شاه، عقیده نویسنده بر اینست که احمدشاه ابتدا با حرکت قوی موافقت کرده و شاید فرامینی هم داده باشد، ولی بعد از آنکه میشنود سید ضیاء الدین دست اندر کار است، پشیمان میشود و میخواهد آنها را باز گرداند ممکن نمیشود، و حدس میزنیم که بعد از ترمز قزاقها از امر اخیر شاه و دولت که از مهرآباد پیشتر نیابند، شاه از سپهبدار توسط تلفون پرسیده است که: این صاحب منصب کیست که اینطور ترمز میکند؟ و کی او را فرمانده این فوج کرده است؟، سپهبدار آن جواب را داده که: سردار همایون رشوه گرفته و او را فرمانده کرده است.

* * *

از ناحیه موثقی خبر داریم که کلنل هیگ انگلیسی در عدم هجوم قزاقان بشهر جدیت بخرج نمیداده است و رضاخان برخلاف روایت سوم در جواب معین الملك گفته است: کسی ملتفت خدمات قزاق نیست و قدر نمیداند و ما باید بشهر بیائیم!

۳- روایت از قول آقا سید ضیاء الدین:

اخیراً مؤسس کودتای سوم اسفند خود در فلسطین با یکنفر از ایرانیان چنین گفته است - و این روایت جز بعضی قسمتها با تحقیقاتی که از آقای سمعی شده منطبق است

« بیست هزار تومان پول نقد در میان قزاقان که زیر امر رضاخان بودند قسمت شد، و دو هزار تومان بخود رضاخان دادم، زیرا بین راه حس کردم که در سرعت حرکت متأنی است و تردید دارد!

شب سوم حوت در مهرآباد بودیم، شیپورچی آماده بود که شیپور حرکت بزند، ناگاه خبر دادند که از طرف شاه و دولت جمعی برای ملاقات فرمانده دسته قزاق آمده‌اند و معلوم شد معین الملك از طرف شاه و ادیب السلطنه از طرف سپهبدار و کلنل هیگ و ژنرال دیکسن از طرف سفارت انگلیس با توافق آمده میخواهند رضاخان را ملاقات نمایند.

من با رضاخان تباتی کردم که چطور صحبت کند و نیز قرار شد اگر لازم شد که من با او مشورت کنم بعنوان اتاماژور مشارالیه را احضار خواهم کرد.

من پشت در اطاق دیگر پنهان شدم و مواظب حضرات بودم.

حضرات وارد شدند و نشستند، و از قول دولت و شاه و سفارت انگلیس پیغام دادند که نباید اینعده وارد شهر شوند دیدم رضاخان گفت: اطاعت میکنم!...

من بی اندازه متوحش شدم، زیرا کار بکلی خراب شده بود و دیدم مشارالیه پاک خود را باخته و یکباره تسلیم شده است!

فوراً رضا قلیخان (امیر خسروی) را فرستادم که برود و بارباب بگوید: اتاماژور شما را میخواهند.

رفت و گفت.

کسی از حضار گفت = اتاماژور کیست؟

شنیدم که رضاخان هم گفت: بله اتا ماژور دیگر کیست؟

ناچار من خود وارد اطاق شدم گفتم: سلام علیکم! بشیپورچی هم دستور دادم که بمحض اینکه من وارد اطاق آقایان شدم شیپور حرکت بزند، و وارد شدم.

صدای شیپور حرکت، حضرات را دستپاچه کرد و گفتند: ما از طرف دولت آمده‌ایم و فرمان شاه است که نباید قوی حرکت کند.

من گفتم = ما هم از طرف ملت آمده ایم و باید امشب این عده بشهر بروند، و بر رضاخان گفتم یا برویم!

حضرات گفتند = کجا!

گفتم = تهران!

آقایان که برخاسته بودند بنای چرخ خوردن را گذاشتند و بالاخره گفتند آقا چرا میخواهید بتهران بروید؟ گفتم: میرویم که تهران جنایت کار را بتوپ ببندیم، گفتند ژاندارم و سرباز آنجا است و خونریزی میشود.

گفتم: امر میدهم ژاندارم و سرباز را بتوپ ببندند!

گفتند: آقا دولت است امر بتوقف عده داده است، گفتم: دولت تا حالا کجا بود، و امر کردم حضرات را توقیف کردند!

رضان خان همه جا همراه من بود ولی متزلزل و مردد بود و من باو امر میدادم و او را باخود هر طرف میکشیدم که: بیا برویم!

رضان خان گفت: آخر ژاندارم دم دروازه است، گفتم: اهمیت ندارد آنها را بتوپ میندیم!

عده راه افتاد.

من در اتومبیل نشسته بودم، دستور دادم توقیف شدگان را در اتومبیل دیگر مواظب باشند و از عقب من آنها را بیاورند.

وارد شهر شدیم، کسی دست در نیاورد، وارد میدان مشق شدیم، توقیفی ها را در اطای ننگاهداشتند، و بعد از شلیک توپ و تصرف نظمیه و کیساریاها بقزاقان که مأمور شهر شدند امر کردم مواظب باشند کسی بسفارتخانها پناه نبرد.

بعد از نصف شب بود، بارضاخان نشسته بودیم، ناگاه سربازی وارد شد و برضا خان گفت: شاهزاده فرمانفرما میخواهند با شما ملاقات کنند.

دیدم رضاخان فوراً گفت: شاهزاده فرمانفرما، وازجا برخاست... یافتیم که باز خود را باخته است و الان کار خراب میشود... او را نشاندم و بقزاق گفتم، بگو چند دقیقه آنجا تشریف داشته باشند.

رضان خان با تردید نشست!

معلوم شد که فرمانفرما بعد از ورود قزاق بشهر بقصد پناه بردن بسفارتخانه انگلیس ازخانه حرکت کرده وقزاقها او را جلو گرفته اند، او گفته است صاحب منصب این عده کیست، گفته اند: رضاخان میرپنج است، دید که با این شخص آشنائی دارد بقزاقخانه آمد که او را ملاقات کند و اگر میگذاشتم شاهزاده رضاخان را ملاقات کند، کار خراب بود! چه دیدم رضاخان خیلی بشاهزاده فرمانفرما اهمیت میدهد، و هر دقیقه میخواهد که او را احضار کند، لذا دستور دادم شاهزاده را توقیف کردند!

سید ضیاء الدین گفته بود که من نمیخواستم کسی را توقیف کنم، اما بعد از توقیف فرمانفرما ناچار شدم باقی اعیان و رجال را هم توقیف نمایم! اما این ادعا تا چه اندازه مقرون بصحت است، معلوم نیست!

بعد از نصف شب بود ادیب السلطنه و معین الملک را که توقیف کرده بودند آوردند گفتم حالتان چگونه است، دیدم میخواهند چیزی بگویند ولی نمیگویند و تمجیح میکنند. معین الملک به سمعی گفت: چرا نمیگوئی؟

بعد معلوم شد قزاقها آنها را لخت کرده اند و هرچه در جیب و بغل آنها بوده ربوده اند!

به صاحب منصب گفتم: بگوئید هر چه برده اند بیاورند و آقایان پس بدهند و الا تیرباران میشوند، او هم امر کرد پول و اسبابهای آقایان را آوردند و رد کردند، بعد گفتم بسلامتی تشریف ببرید و از آنها عذرخواهی کردم و گفتم ناچار بودیم با شما این معامله را بکنیم، حالا آزادید.

میگوید: تا سه روز بانتظام امور مشغول بودم و دستور جشن مشروطه را دادم، بعد شاه مرا احضار کرد و در ضمن صحبت اظهار کرد که ارکان دولت مرا توقیف کرده اید! گفتم: دولت شما ارکان نداشت، اگر ارکان میداشت من سید روزنامه نویس با عده قزاق در شهر تهران چکار میکنم؟

سپس قرار شد ریاست وزرارا بمن واگذار کنند، گفتم بشرطی قبول میکنم که در فرمان ریاست وزرانی (حضرت اشرف) ننویسند و نیز اختیارات تامه بمن داده شود!، اتمی

* * *

بالجمله سوء اداره و رشوه خواری وقتی در کشوری از دربار تا ادارات مادون

۱ - خواننده میداند که سید ضیاء الدین از حرکت ژاندارم با توطئه قبلی و عملیاتی که کرده بودند و موافقت اولیای وزارت جنگ و غیره اطلاع داشت و میدانست که آنها تیراندازی نخواهند کرد.

رسوخ کند، نظایر این بازیهای سیاسی و توطئه ها و مداخلات بیرویه و انقلابات و انحطاط و تیره روزی که منجر بانقراض خاندانها میگردد بسهولت روی میدهد و هیچکس از هیچکس حق گله و شکوه ندارد، و لامرد لقضاء الله...!

۲۵ - مجلس چهارم باز میشود

انتخابات این دوره چنانکه بارها اشاره کرده ایم صحبتش از رجب ۱۳۳۵ آغاز شد و پس از سقوط کابینه اول وثوق الدوله در بوته تعویق ماند، تا در شوال ۱۳۳۵ قمری در زمان نخست وزیری مرحوم علاء السلطنه که از شعبان همانسال تا محرم ۱۳۳۶ طول کشید انتخابات تهران در حکومت تهران مرحوم دبیر الملک اعلان گردید. قبلاً اشاره کرده ایم که با وجود اعلام انحلال احزاب در قصر شیرین از طرف اعضاء کتبه های سابق تهران، نظر بلزوم فعالیت حزبی و افتتاح مجلس و بردن اکثریت و ایجاد حکومت مقتدر از طرف حزب دموکرات، بعد از انقلاب روسیه در صدد برآمدیم که جمعیت مزبور را بکار و جنبش جدیدی و ادار سازیم، و در این معنی من پیشقدم بودم و دوستانرا تشویق کردم و با وجود دسایسی که از همه طرف برخلاف این نیت مفید شروع شد، و حتی افرادی از فعالترین دوستان ما را بنام «ضد تشکیل» بروی ما واداشتند، و ما را توسط «حسین صبا» مدیر ستاره ایران که مردی هتاک و بی پرستی بود بیاد فحش و هتاک گرفتند، باز ما بتشکیل جمعیت موفق آمدیم و دینته محلی تهران را انتخاب کردیم، و در برابر «ضد تشکیل» تا توانستیم ببردباری و منانت رفتار نمودیم تا آن دسته خود بخود منحل گردید.

قبل از انحلال قطعی دسته مزبور انتخابات تهران اعلان شد.

دولت مرحوم علاء السلطنه، دموکرات نبود ولی ما با انتخابات موافق بودیم، و «ضد تشکیل» مخالف با انتخابات بود، و بر سر انتخابات بدولت اعتراض میکرد و میل داشت روزی انتخابات شروع شود که مهاجرین از اسلامبول و غیره بایران باز گردند و در حقیقت مخالفت با ما نیز مبتنی بر همین مسئله بود که بهواداری مهاجرین مانع از همه کارها شده بودند و از فرط تعصب و بی فکری متوقع بودند که چرخ گردش روزگار را نیز بتوانند بفتح رفقای مهاجر از حرکت باز دارند...!

انتخابات آغاز شد، کمیته جمعی را نامزد وکالت تهران کرد و ضد تشکیل هم جمعیراً از مهاجرین نامزد نمود که عده ای از آنها را ما نیز نامزد کرده بودیم.

حزب اجتماعیون اعتدالیون نیز نامزدهائی منتشر کردند، ولی باموجود بودن اختلافی بزرگ میان دموکراتها باز اعتدالیون از بردن انتخابات نومید بودند، و در تاریخ ۱۸ ذی قعدة ۱۳۳۵ اعلامیه ای در روزنامه من نشر دادند و کناره جوئی خود را از شرکت در انتخابات بتقریبی نشان دادند.

نتیجه انتخابات این شد که دوازده نفر وکیل تهران بین ما و رقیب ما «ضد تشکیل» تقسیم شد و اعتدالیون غیر از آقای مؤتمن الملک که ما نیز با ایشان رأی داده بودیم کسی نبردند و بعدها که چند تن از نمایندگان تهران یا مرده یا مستعفی شدند و من نیز وکالت شهر بجنورد را پذیرفتم مرحوم سید حسن مدرس که چهاردهمی بود دوازدهمی شد و داخل مجلس چهارم گردید.

این دومین مرتبه ای بود (پس از انتخابات دفعه ثانی تهران در مجلس سوم) که دموکراتها پیش برده بودند و وکلای تهران صد درصد از دموکراتها انتخاب شده بود، اگر دنباله نفاق ضد تشکیلی و هتاک یکی دو روزنامه که بنای آنان بر حسد و تحریکات اغیار بود نمیبود، و انتخابات سایر نقاط ایران نیز همانوقت دنبال میشد، بدون شبهه دولت و مجلس در پنجه قدرت اینحزب در میآمد، و چون مناسبات ما با شاه نیز بد نبود شاید دولت دموکرات حقیقی بوجود آمده و این دولت میتواند با پشتیبانی دولت انگلیس که در جنگ عمومی بسوی پیروزی نزدیک میشد ایرانرا بطور دلخواه اداره کند، زیرا رجالی مانند مستوفی الممالک و مشیر الدوله و مخبر السلطنه و صمصام السلطنه که آنوقت نامزد حزب دموکرات بودند نیز با ما متحد میشدند، و در ایران همه جا خاصه آذربایجان و خراسان و کرمانشاه و اصفهان و شیراز و کرمان اکثریت اهالی عضو حزب دموکرات بودند و کتبه ها همه جا دایر بود و ناگزیر فعالیت جدید و مرکزیت صالحی در ایران بوجود میآمد. اما دشمن ما متنفذ بود و در پنهان عمل میکرد!

اولاً انتخابات را دنبال نکردند، ثانیاً تزلزل در ارکان حکومتها انداختند، ثالثاً چنانکه گفتیم اختلافات میان حزب را دامن زدند، و باوجود انحلال جمعیت ضد تشکیل

۱ - جمعیت اجتماعیون اعتدالیون از تشکیلات حزبی غفلت کرده بودند و روزنامه نداشتند!

باز گروهی نقاد و تهمت زن پیدا شدند که زهر اختلاف را در مرکز و ایالات در قلوب ساده



۲۱ - عده‌ای از وکلای دوره چهارم

از چپ : نجات - ذوالقدر - سید یعقوب - ملک اشعراء بهار
صف دوم : سید حسن خان باوج - شیخ اسدالله مجلاتی - سید
محمد تقی تبریزی - سید محمد صادق طباطبائی - صدر الاسلام زنجانی
ایستاده : سید ملک‌رکن‌الملک صدری - فتح الدوله علی‌آبادی

لوحان پراکنده شدند، و عاقبت نه خودشان کاری کردند - چه منفی باف نمیتواند کاری بکند -

و نه گذاشتند ما کاری صورت بدهیم، و بدترین کاری که شد، تعویق انتخابات ولایات بود چنانکه اشاره کردیم.

نتیجه این شد که کابینه آقای وثوق الدوله چنانکه گذشت تشکیل شد و دموکراتهای تشکیلی از آن دولت بناچار هواداری کردند و مرحوم مدرس که متمایل باعتدال بود و افراد منفی باف حزب دموکرات که هنوز بحال خود باقی مانده بودند بخلاف دولت مزبور قیام کردند، تا قرارداد بسته شد و گذشت آنچه گذشت.

قسمتی از انتخابات در زمان این کابینه جریان یافت، و دولت تاحدی درین انتخابات دخالت کرد و ازین رو میگفتند که: وکلای مزبور وکلای قراردادند! هرچه بود بارفتن و سقوط دولت وثوق باز تشکیل مجلس عقب افتاد، زیرا جمعی از وطنخواهان مجلس را تصویب کننده قرارداد معرفی میکردند، تا آنکه سی و نه نفر وکیل مخالفت خود را با قرارداد اعلام داشتند، از آنروز مخالف تشکیل مجلس یکی بود و دو تا شد!!!.

تا کودتا آمد و چنانکه دیدیم رفت و مجلس چهارم بتاریخ غره سرطان ۱۳۰۰ دایر گردید، و آقای احمد قوام بریاست وزرا نامزد شد و سردار سپه وزیر جنگ او گردید.

۲۶ - چرا حزب دموکرات تشکیل نشد؟

در مجلس چهارم سی نفر از دموکراتها وجود داشتند، و میتوانستند فراکسیونی تشکیل دهند و دوازده نفر نیز از افراد منقرض در مجلس موجود بود که متمایل بدموکراتها بودند، و اگر این عده باهم ائتلاف کرده بودند اکثریت مجلس چهارم بدست حزب دموکرات افتاده بود.

عده‌ای از وکلا در عهد آقای وثوق الدوله و قسمتی دیگر هم بتدریج در عهد سپهبدان بمرکز دعوت شده بودند، و مدت دو سال این عده که قریب چهل و هفت تن میشدند با یکدیگر در برابر مخالفان داخلی و خارجی مقاومت ورزیده و باهم آمیزش کرده و مانوس بودند، و تا گذشتن اعتبارنامه‌ها نیز اتفاقی داشتند، اما بعد از گذشتن اعتبارنامه این ائتلاف بهم خورد و کیسیونی از مرحوم مدرس و آشتیانی و مرحوم سردار معظم خراسانی (تیمور تاش) و مرحوم نصیر السلطنه اسفندیاری و مرحوم نصرت الدوله

فیروز تشکیل شد و در حقیقت ائتلاف سابق را بهم زدند تا از نو اکثریت مناسب و متجانسی بوجود آورند و هسته «جمعیت اصلاح طلب» درین انجمن بعد از بیرون رفتن مرحوم نصیرالسلطنه بسته شد.

درین موقع من با آقای حکیم الملک و آقای تدین و مرحوم شیخ ابراهیم زنجانی و شاهزاده سلیمان میرزا و جمعی دیگر صحبت کرده پیشنهاد کردم که بیایند و فراکسیون «دموکرات» را تشکیل بدهند، مخصوصاً این پیشنهاد چقدر بنفع رفقای ما که در اقلیت مانده بودند و بعد حزب «سوسیالیست» را با مساعدت آقای «طباطبائی» تشکیل دادند، تمام میشد.

متأسفانه موفق نشدم بقایای عداوت و افتراقی را که بین افراد تشکیلی و دیگران متراکم در نفوس شده بود برطرف سازم، و حتی بصراحت مطلب دیگری گفتند که بعدر بیشتر شیه بود تا بحقیقت و آن این بود که رفقا گفتند که ما صلاح خود را در این نمیدانیم که از حالا اکثریت مجلس را در دست بگیریم و زمامدار مملکت شویم، و مصلحت ما در آنستکه فعلاً منتقد باشیم تا در آخر مجلس و نزدیک بدوره تجدید انتخابات اکثریت را بدست آوریم و همین کار را هم کردند ولی نتیجه مطلوبه را بدست نیاوردند. یعنی نتیجه‌ای که بایستی مملکت را از دیکتاتوری نجات دهد!

با چنین منطق چه میتوانستیم کرد؟

من این داستانرا در همان اوقات در روزنامه «نوبهار هفتگی» بعبارت موجزتر نوشته‌ام و این جمله در پایان آنست:

«... ولی بعلم و جهاتی که شرح آن لازم نیست این آرزو و امید لذت حصول نبخشید و این دعوت بلا نتیجه و عقیم ماند و فرصت بزرگی از دست دموکراتهای مجلس بیرون رفت...»^۱

بنا بر این دوستان هر یک باامیدی و اکثر فقط برای احتراز از قبول مسئولیت و علاقه بانقباد صرف و عوام فریبی زمام حکومت و کشور را بسهولت از دست دادند و خود را با اقلیت افکندند و چند تن از رفقای ما را هم با خود کشیدند و بردند مانند آقای تدین و آقای حاج امین التجار اصفهانی و آقای حایری زاده و غیره...

فعالیت کیسیون پنجنفری و ناامیدی من از اینکه برای بار آخر دموکراتها گرد آمده لیاقت اداره کردن يك سیاست مثبت و ایجاد دولت مقتدر حزبی را از خود بروز دهند، باعث گردید که اکثریتی از دموکرات و اعتدال و بی‌مسئولیت و متفرد گرد آمده و جمعیت «اصلاح طلب» را که انعقاد هسته‌اش را در انجمن پنجنفری شرح دادیم رسمیت و اکثریت بخشید، و در حقیقت کسانی زمامدار اکثریت شدند که بعد از مرحوم مدرس و معدودی، مابقی بعدها خود از عوامل عمده سقوط قوام السلطنه و قدرت سردار سپه شناخته شدند و مردمی نبودند که بنیه اجتماعی و وجهه ملی حسابی داشته باشند و باز هم میگویم که گناه زیر سر عده‌ای از دموکراتها و سوسیالیستهای عوام فریب بود که قدرت اداره کردن يك اکثریت قاطع و ایجاد دولتی مقتدر و راندن سیاستی مثبت را در خویش نمیدیدند، و میخواستند بگذارند اکثریت را دیگران بر بایند و این آقایان از برکت منقعی باقی آبروی جدیدی در جامعه کسب کنند و در اواخر مجلس اکثریت را بدست گیرند و کاری که از حالا میتوانند بکنند آنروز بکنند!

۲۷ - هیئت دولت آقای قوام السلطنه

بعد از ظهر روز ۱۴ جوزا (خرداد ۱۳۰۰) شمسی مطابق ۲۷ رمضان ۱۳۳۹ ده روز بعد از سقوط دولت نود روزه سید، قوام السلطنه هیئت دولت خود را بقصر فرح آباد برده بشاه معرفی کرد:

قوام السلطنه	: رئیس الوزرا و وزیر داخله.
محتشم السلطنه	: وزیر امور خارجه.
سردار سپه	: وزیر جنگ.
مستشار الدوله	: وزیر مشاور.
ممتاز الدوله	: وزیر معارف و اوقاف.
دکتر مصدق السلطنه ^۱	: وزیر مالیه.
مشار السلطنه	: وزیر پست و تلگراف.
عمید السلطنه	: وزیر عدلیه.

۱ - در آن تاریخ دکتر مصدق در خاک چهار محال میهمان میرزا مرتضی قلیخان بختیاری بود و بهر آن احضار شده اما هنوز نیامده بود.

ادیب السلطنه (سمعی) : وزیر فواید عامه و فلاح و تجارت .
حکیم الدوله : وزیر صحیه و امور خیریه .

* * *

دولت روز بعد از معرفی بیانیه‌ای که حاوی يك قسمت از برنامه او بود انتشار داد، و
ر مقدمه بسرعت افتتاح مجلس و لزوم توسعه قوای نظامی اشاره کرد و روح برنامه چنین بود:
۱- توجه بر فاه طبقه سوم و رفع بیکاری و اصلاح حال زارع و توجه به بهبود
امر فلاحات .

۲- براه انداختن بانک استقراضی (بانکی که دولت شوروی آنرا با کلیه
محاسباتش بایران واگذار کرده بود، بموجب معاهده) و کلیه شعب آن در مرکز و
ایالات بعنوان بانک دولتی ایران و تهیه سرمایه از منابع داخلی .

۳- بکار انداختن معادن و سایر منابع ثروت بوسیله تأسیس شرکتها و تحصیل
کار برای کارگران و سایر بیکاران .

۴- تهیه منابع و اعتباراتی برای استقراض داخلی و تحصیل سرمایه‌های کافی برای
تأسیسات ضروری مملکت .

۵- حذف مخارج غیر ضروری برای افزایش مصارف جدید، تکمیل قوای نظامی
و ایجاد موازنه و تعادل در بودجه جمع و خرج مملکتی، که حتی الامکان کسر بودجه
مملکت را از منابع و استقراضات داخلی تأمین نماید .

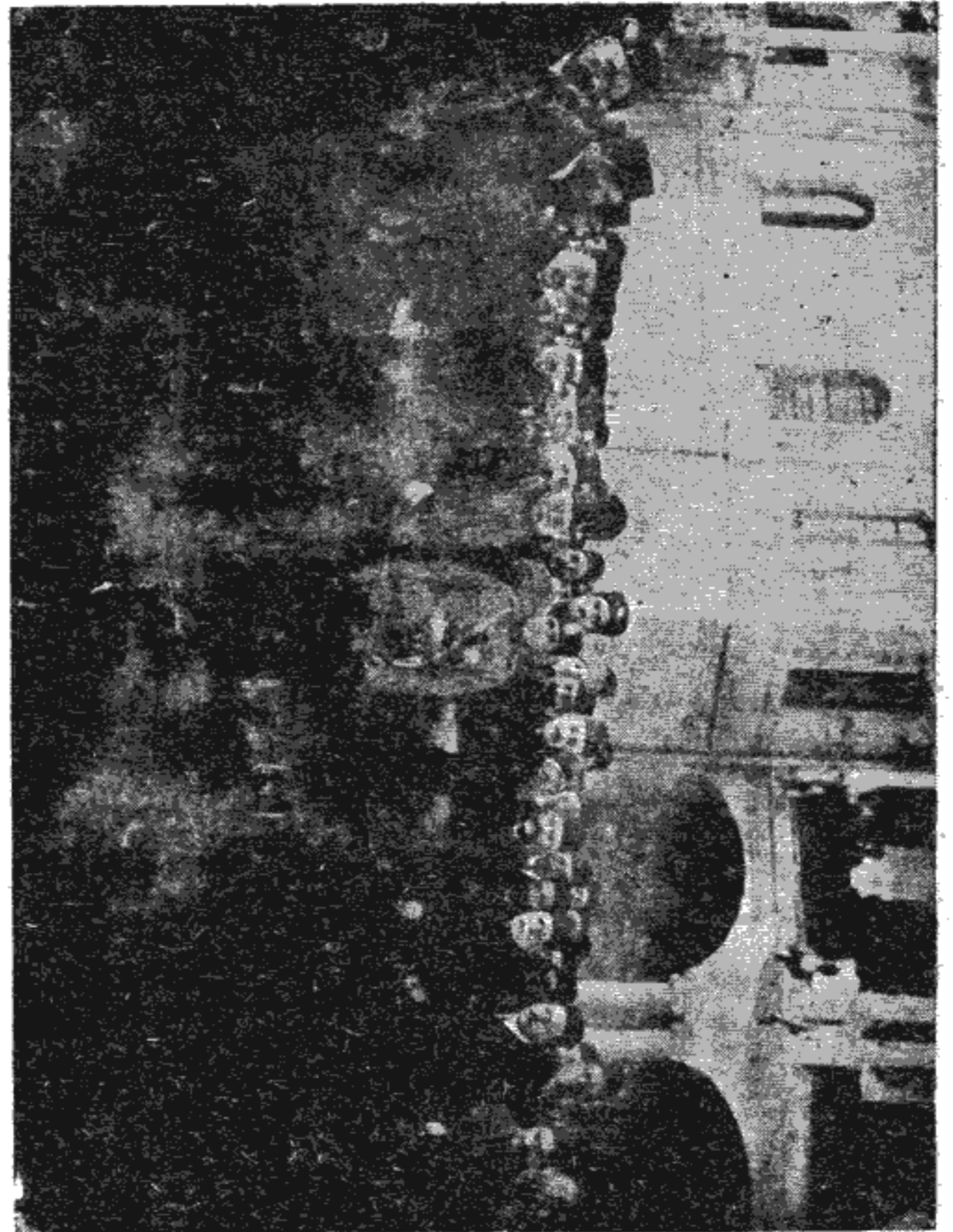
۶- توسعه معارف بوسیله دولت و توانگران که بمعارف کمک کنند .

۷- اصلاح عدلیه و نسخ کاپیتولاسیون .

۸- ایجاد تأسیسات صحی در ایالات و ولایات که فواید آن بطبقه زارعین برسد .

۲۸- هجوم بسید ضیاء الدین

بعد از سقوط سید ضیاء الدین، محبوسین آزاد شدند، و چنانکه گفتیم در مسجد شاه
و مجلس متینگ‌ها دادند، و یکی ازین متینگ‌ها روزی بود که هنوز سند عزل او منتشر
نشده بود، من در دزاشوب بودم که شنیدم حضرات در مجلس جمع شده‌اند، و یکی دو نفر
را هم نزد من فرستادند که بشهر بیایم، لیکن دل و دماغ حضور در آن مجمع برایم نبود
و نیامدم، شب بعد شنیدم که قوام السلطنه از حبس آزاد شده و فرمان ریاست وزراتی
او نشر میشود، و فرماها از فرمانیه فرستاد که نزد او بروم، او هم خبر قوام السلطنه



۲۲- عکس هیئت دولت قوام السلطنه و احمد شاه

را تأیید کرد و اصرار کرد که بشهر بروم و با آقای قوام السلطنه ملاقات کنم، در شهر آقای نخست وزیر را در عمارت شخصی ایشان دیدار کردم، و حرکت سریع و عجیبی

از فردا در شهر پدیدار گردید، و احساسات عمومی شدیداً بر ضد سید همه جا دیده میشد، خاصه در خانواده‌های محبوسین که خود اثری را بوجود می‌آورد و حاجت بتلیغات تازه نبود.



۳۳ - آقای سید ضیاء الدین

مردم از آزادی و رهائی سید ناراضی بودند، و معتقد بودند که باید شاه و دولت مسبین کودتار را و سید را محاکمه کنند، و جوهری که بحواله سید درین مدت از بانک اخذ شده و خرج گردیده (مبالغی ازین بابت صورت میدادند که اغراق بنظر می‌آید) تحت دقت و رسیدگی قرار گیرد و سند خرج از او مطالبه شود، و بیداد عصبانی بودند که چرا در حین رفتن مشارالیه بیست و پنج

هزار تومان پول دستی از محل عایدات بلدییه باو داده شده است!

ولی ظاهراً شاه نمیتوانسته است این خواهشهای عمومی را صورت بدهد، و در جواب جمعی از رجال گفته بود که: آقایان بگذارید بروم و تا همین حد هم راضی باشید که او رفت! مستر بالفور نام انگلیسی که کتابی در اوضاع سیاسی آن ایام تألیف کرده بود^۱ درین باره چنین گفته است: «فاتح این جنگ چون چنان دید حکم داد او

۱ - وثوق الدوله راجع باین کتاب در قسمت مربوط بنخورد بامستر بالفور در لندن محاکمه کرد و در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۲۲ اینطور خبر داد که: بالفور محکوم شد و بخلاف گفتار خویش اعتراف کرد.

(سید) را در قزوین نگاهدارند، ولی پس از مطالعه اطراف قضیه راضی شد حکم مزبور را لغو سازد.

در تاریخ سه شنبه ۱۴ شهریور ۱۳۳۹ مطابق اول سرطان (خورداد) بیانیه‌ای بامضای جمعی از رجال و اعیان و علما از نمایندگان مجلس چهارم تحت عنوان (بیان حقیقت) انتشار یافت که مستقیماً بسیاست آنروز دولت انگلیس حمله میکرد و ما برای تکمیل تاریخ، قسمتی از آنرا نقل میکنیم.

بیان حقیقت:

«وقایع غیر مترقبه نود روزه اخیر ایران، یعنی دوره حکومت نامشروع سید ضیاء بدرجه‌ای غیرمکشوف و مورد اشتباه واقع شده و باندازه‌ای سیاست خارجی ذینفع دزینوقایع، افکار و جرایم مشوب نموده است که کشف حقایق برای اعاده حیثیات و حفظ شرافت ملی ایران لازم آمده و رفع شبهه و موکول کردن حکمیت و قایع بافکار عمومی دنیا و جمهور ملل متمدنه از وظایف اولیه ایرانیان شمرده میشود!

• بملاحظه اینکه مبدا بوسیله نیرنگ دیگری باز آزادی شکایت از دست ایرانیان برود (چنانکه رفت و این آزادی طول نکشید! - مؤلف) اعلام میداریم..... که ایران در چه حال تأسف آوری واقع شده و بانهایت نفرتی که از مداخلات اجنبی در کارهای داخلی خود دارد بواسطه ابراز همین نفرت چگونه مورد تضییقات و سختیهای گوناگون واقع میگردد!

درک این حقیقت و پی بردن بعقل اصلی فجایع حکومت سید ضیاء محتاج بذکر تاریخچه مختصری است.

چندی پس از سقوط کابینه آقای مشیرالدوله که بواسطه درخواست سفارت انگلیس راجع بخارج کردن صاحبمنصبان روسی از دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایونی واقع شد و تعیین آقای سپهدار اعظم بریاست وزراء که این مقصود سفارت انگلیس را

۱ - این کتاب ترجمه اش در شماره‌های روزنامه کوشش بطبع رسیده است، حسین مکی میگوید: سردار سپه خدایار خانرا فرستاد که سید را از قزوین برگرداند ولی احمد شاه مانع این عمل گردید (مهر ایران مورخه ۱۳ آبان). ۲ - این بیانیه بقلم مرحوم فیروز نصره الدوله نوشته شده است.

انجام داد سفارت مزبور در شهر ربیع الاول ۱۳۳۹ هجری درین یادداشت مشروحیکه بدولت ایران داد رفتن قشون خود را از ایران در بهار وعده کرد، ضمناً تکلیف نمود که دولت ایران از حضور قشون انگلیس استفاده کرده یک دیویزیون قشون ایرانی در تحت ریاست صاحبمنصبان انگلیسی در حدود قزوین که مرکز توقف قشون دولت بریتانیا بود تشکیل دهد در صورت تخلف از این تکلیف ایران را مخاطرات انقلابی و زوال ملیت تهدید مینماید. حکومت وقت حل قضیه را بمجمعی مرکب از وجوه علما و محترمین و وکلاء و سایر سیاسین مملکت محول نمود.

مجلس مزبور در تاریخ ۱۶ ربیع الاول در عمارت سلطنتی منعقد گردید و همانطوری که قبلاً هم پیش بینی میشد حضار رد و قبول تقاضای سفارت انگلیس را از حد صلاحیت خود خارج دیده و موکول باراده مجلس شورای ملی نمودند.

با وجود مسامحه‌ای که از طرف حکومت وقت در افتتاح مجلس بعمل می‌آمد متدرجاً عده وکلا که برای افتتاح مجلس لازم بود در تهران گرد آمده و قانوناً افتتاح مجلس ایجاب مینمود.

در اینموقع اکثریت نمایندگان حاضر در مرکز در ضمن پروگرام آئینه خود انقاع قرارداد انگلیس و ایران را گنجانده و آن پروگرام را طبع و منتشر نمودند و بالتبلیغه قراردادیکه اعتبار آن فقط منوط بتصویب مجلس بود و زمامداران ایران و انگلستان بالسویه در تمام عالم این مطلب را اعلان و بعموم خاطر نشان نموده بودند باتفاق کلمه و کلای حاضر در تهران ملغی شده و خالی از هر نوع اعتباری گردید.

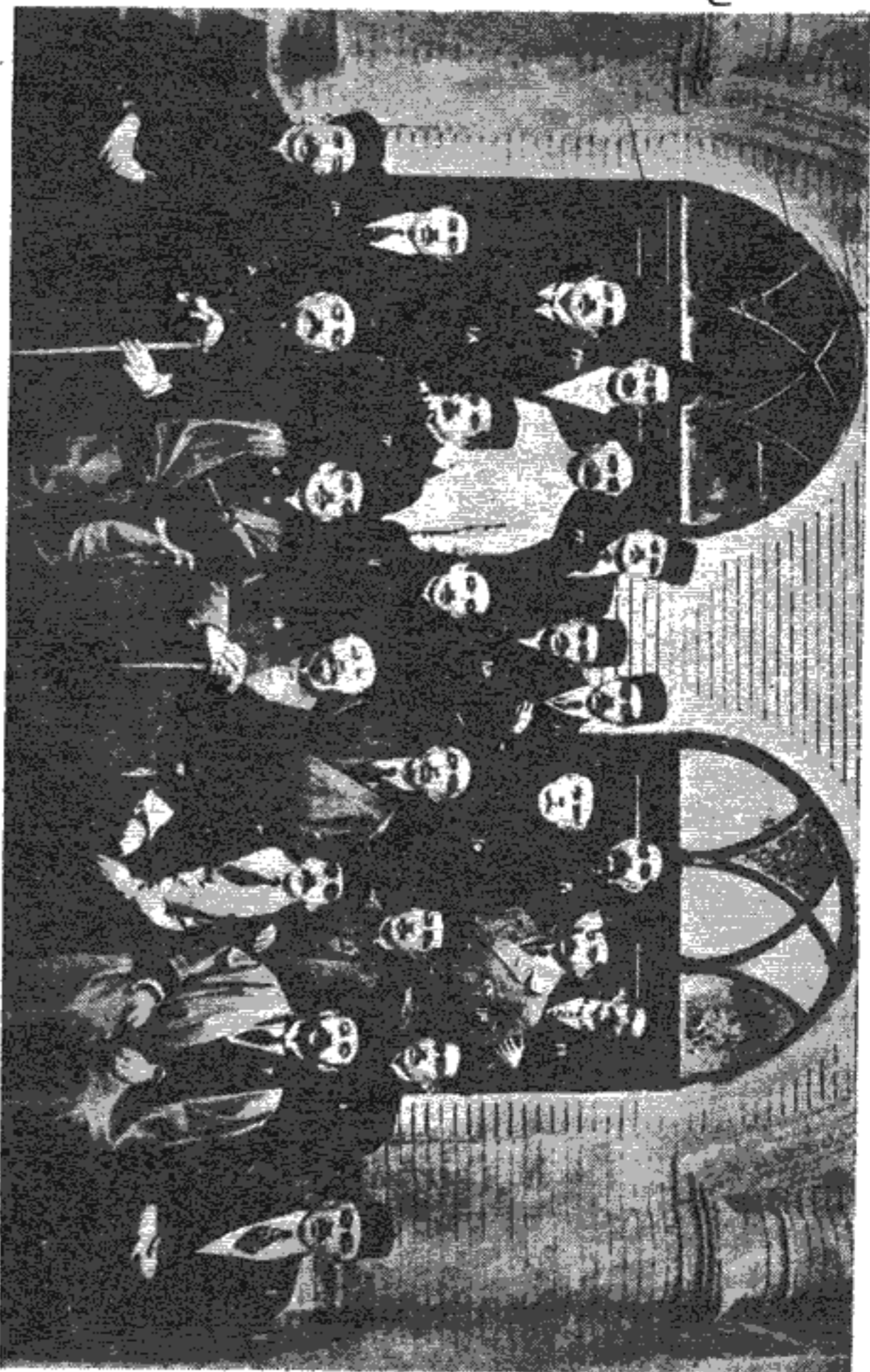
از همین اوقات یعنی پس از یأس از اسارت ایران بوسیله دسایس عادیه نقشه کودتای سید ضیاء و توسل بچبر و مشت قطعی شد. این بود که در شب دوازدهم جمادی الثانی (۲۰ فوریه ۱۹۲۱) در تحت حمایت تاریخی و مسامحه کاری عمدی و یاسهوی حکومت وقت، دست جنایتکار فرزند ناخلف ایران سید ضیاء مدیر روزنامه رعد برای سرقت دراز گردید، یکعده از دیویزیون قزاق شاهنشاهی که در قزوین متوقف و موقتاً در تحت اداره یکتقر صاحبمنصب انگلیسی (اسمایس) بودند بعنوان احضار از طرف اعلیحضرت مشتبّه نموده بطرف تهران حرکت، در نزدیکی پایتخت روزنامه نویس مزبور که معروف بمزدوری است. باین قوه الحاق، و اداره کردن سیاست آنرا عهده دار گردید.

فرمانده ایرانی این قوه - قوه خود را برای اجرای اوامر سید ضیاء حاضر نمود و سید ضیاء بوسیله دسیسه و فشار موفق بتحصیل فرمان ریاست وزرائی خود گردید. در پایتخت و سایر نقاط حکومت نظامی را بانهایت شدت برقرار نمود، مخابرات تلگرافی و پستی بین پایتخت و سایر ولایات مدتی مقطوع و بعلاوه تحت سانسور شدید واقع گردید. عده کثیری از محترمین و روحانیون و کلاء و آزادیخواهان که گناه آنها هواخواهی استقلال ایران و تنفر از سلطه اجنبی و مزاحمت در پیشرفت نقشه نامشروع او بود توقیف و در پایتخت و ولایات در زوایای تاریک محبس افتادند، قوانین اساسی مملکتی پایمال و مجلس شورای ملی که باید مفتوح میشد تعطیل گردید، خیانتکاران داخلی بهمدستی عده‌ای ارمنی و غیره و دستیاران خارجی آنها طوری گلوی ایران را فشردند که حتی قدرت بلند کردن صدای پروتست از ایرانیان سلب گردید و در هر موقعی هم که صدای ضعیف مخالفی در گوشه‌ای بلند میشد فوراً عده دیگری بر محبوسین و تبعید شدگان اضافه میشدند. با اینرویه در ایران سکوت قبرستان، خاموشی مرگ و بهت عمومی برقرار گردید و مسنین خارجی این قضایا این سکوت و خاموشی ایران را در اروپا بعنوان رضایت از استقرار حکومت مزدور اجنبی جلوه دادند و جراند را پر از اشتباه کاریهای گوناگون نمودند!

برای مزید اغفال افکار عامه و پوشانیدن عقاید باطنی خود و تقلیل سوء ظن و عدم اعتماد ملت ایران که از دیرگاهی وی را اجیر و خریده شده اجنبی میدانست، سید ضیاء شروع بانشار بیانیه‌های دروغین خود نموده در صدبرآمد که بحکومت خود رنگ حکومت اصلاح طلب، حکومت انقلابی ملی، حکومت حامی رعایا بدهد، در بیانیه‌های خود مینوشت که ایران را از شرمداخلات اجانب خلاص خواهد کرد، دشمنان خارجی و داخلی را بحساب دعوت خواهد کرد.

قرار داد انگلیس و ایران را که عملاً از درجه اعتبار ساقط شده بود صورت الفاء نمود ولی دیری نگذشت که حقایق عمل غالب بر تلفیق عبارات و الفاظ گردیده نیات سوء باطنی و تصمیمات خیانتکارانه او هویدا و مواد مضرة قرارداد مزبور عملاً اجرا گردید. (اینجا شرحی انتقاد از حکومت سید و اشاراتی بسردار سپه و شاه دارد) اینست حالت ایران در قرن بیستم که ملل عالم برای حفظ آزادی و حقوق نوع بشر

از بذل انواع مجاهدت خود داری نینمایند، این رفتاریکه با ایرانیان روا میدارند در صفحه



۲۴ - جمعی از وکلای دوره چهارم مجلس شورای ملی
 از راست : صف نخست : ۱ - احتشام الدوله - ۲ - رکن السلطنه - ۳ - مستشار السلطنه - ۴ - قوام الدوله - ۵ - سردار اقبال - ۶ - مستندالنجار - ۷ - امیر ناصر خانجلیق
 صف دوم : ۱ - عدل السلطنه - ۲ - آصف السلطنه - ۳ - مستشار السلطنه - ۴ - ملا آراه - ۵ - سید السلطنه - ۶ - سردار قاسم حکمت
 صف سوم : ۱ - محمد ولی میرزا - ۲ - سردار مظفر قزوینی - ۳ - صدرای - ۴ - میرزا کیخسرو - ۵ - سید السلطنه - ۶ - سید سلطان
 صف چهارم : ۱ - وکیل السلطنه - ۲ - سید السلطنه - ۳ - نصیر الدوله - ۴ - نصیر السلطنه - ۵ - مستند السلطنه

تاریخ مدنیت دنیا لکۀ بدنامی است که باقی و برقرار خواهد بود، ما میخواهیم که در سایه عدالت دنیا حق حیات خود را حفظ کنیم، ما میخواهیم که زیر بار مداخلات اجنبی نرفته در وطن خودمان بمیل خود زندگانی بکنیم، ما منافع کسیرا تهدید نمیکنیم و با کسی کاری نداریم ولی میخواهیم که ما را خفه نکنند و برای سلب آزادی ما ترویج خیانت و حمایت از خیانتکاران ننمایند، ما میخواهیم سید ضیاء و همدستان او را در تأسیس این خیانت ایران برباد ده محاکمه و مجازات بنمائیم و فقط میخواهیم که نسبت بقضایای داخلی ما بیطرفی محفوظ مانده حمایتهای غیر مشروع از میان برود.....

بعد از انتشار این بیانیه، افتتاح مجلس و آزادی جراید مهاجمات صریح و زنده‌ای بر ضد عمال کودتا و مسدود کردن آن و بر ضد سید ضیاء الدین در جراید پایتخت آغاز گردید، و در مجلس شورایی نیز زه زمه رد کردن اعوان و انصار مشارالیه بین اکثریت شنیده شد و در نتیجه عده‌ای از نمایندگان از مجلس رد شدند.

مرحوم میرزا علی اکبر خان خراسانی که من مدیری او را بروزنامه ایران بسید پیشهاد کرده و خود از کار اداره کردن آن روزنامه کناره گرفته بودم، پس از رفتن سید بیمناک شده از تهران بحدود عراق گریخت و در آن سامان بدرود حیات گفت، و قرار شد که بار دیگر روزنامه ایران بمن واگذار شود. ولی نظر باینکه من در مجلس بودم و خیال داشتم روزنامه ادبی هفتگی دایر کنم زیر بار نرفتم و دوستان آقای رهنما را که روزی صاحب این روزنامه بود و دولت از او منتزع داشته و برادر من سپرده بود، نامزد ریاست روزنامه ایران کردند.

بیمناسبت نیست گفته شود که مرحوم علی اکبر خان مدیر سابق این روزنامه بتقلید سرلوحه رعد، که بخط کوفی بود، سرلوحه ایران، را کوفی کرده بود و آقای رهنما مجال نکرد که سرلوحه را تغییر دهد، مرحوم شاهزاده افسر نماینده مجلس چهارم که مردی ظریف و بذله گوی و از اعداء پرحرارت کابینه سیاه بود، درین باب شعر ظریفی گفت که در مراعات النظری خالی از لطف نیست:

عراقی زاده را برسو که نادریش ناصوفی
 ضیا بگذشت از بصره چرا ایران بود کوفی

۱ - بعد از رفتن سید نام کابینه او را کابینه سیاه نهادند، و عارف بدین مناسبت گفت: قربان کابینه سیاهت باز.



در پایان این فصل عیب ندارد اشاره کنیم که هجوم بسید و بکودتا دوام یافت تا آنکه سردار سپه از بهت خارج شد و جای پای خود را بعد از افتتاح مجلس در وزارت جنگ مستحکم ساخت، سپس معاملاتی با جراید کرد که بچوب بستن و دندان شکستن و حبس و دشنام، سلام و تعارف مقدماتی بود، و بالاخره از طرف وزیر جنگ اعلام شد که: «عجب است با بودن من مردم در صدد آنند که مسبب کودتا را بدست آورند، مسبب کودتا منم...» و بالاخره حالی کرد که کسی من بعد حق ندارد در باب کودتا و علل و اسباب و موجبات آن هرزه درائی کند! و رفته رفته چنانکه بیاید فریادها خاموش گردید و خصمان حرون رام شدند!...

۲۹ - حزب سوسیالیست

درین بین حزب جدیدی از مومنان قصر شیرین یعنی دموکرات و اعتدال قدیم در تهران چنانکه گفتیم موجود شد و نام خود را «سوسیالیست» نهاد. انقلابیهای قدیم و اعتدالیهای پیشین با هم گرد آمدند و جوانانی متجدد نیز با آنها یکی شدند و این حزب تقریباً جای دموکرات قدیم را گرفت زیرا دموکرات قدیم بدست خودش خفه شده و دفن گردیده بود و این آقایان روی آن خاک ریخته بودند!

اینجا دو حزب طبعاً پیدا شد: ۱- سوسیالیزم متمایل بمسلك و سیاست کمونیزم روسیه، ۲- باقی افرادی که بعنوان نمایندگان مجلس چهارم در تهران گرد آمده بودند و سیاست خارجی و شمول در طرفداری روس یا انگلیس بنظر احتیاط نگاه میکردند، و غالب رجال سیاسی و بسیاری از نویسندگان و دموکراتها و اعتدالیهای قدیم درین دسته بودند و اکثریت مجلس را چنانکه دیدیم بنام «اصلاح طلبان» بوجود آورده و در خارج مجلس هم نفوذ حقیقی و کاملی پیدا کرده بودند.



اقلیت مجلس را عناصری از حزب تازه سوسیالیست و عده‌ای از رفقای قدیم من بوجود آورده، و اکثریت مجلس را اصلاح طلبان در دست گرفته بودند. و این

اکثریت و اقلیت هم چون پایه اش بر مسلك و مرام نبود بعد از یکسال گاهی بهم میخورد، یعنی اقلیت ببادسته دیگری سازش میکرد و از آنها مقرر میزد و از ناراضیان استفاده کرده دولت را میانداخت، باز افراد اکثریت قدیم دست و پا کرده رفقای مقرر زده سابق را جلب کرده و از افراد موافق یا اقلیت هم چندتائی ربوده دولت افتاده را بروی کار میآوردند.

تشنجی عظیم پس از یکسال در مجلس چهارم از این راه پیدا شد، نامزد اصلاح طلبان آقای قوام السلطنه و مرحوم حسن پیرنیا بود و نامزد سوسیالیستها مرحوم مستوفی الممالک یعنی لیدر حقیقی دموکراتهای قدیم و رقیب ناصر الملک بود.

خلاصه، در مجلس چهارم سال ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ حزبی بنام «سوسیالیست» از جمعی لیدرهای دو حزب دموکرات و اعتدال بوجود آمد، ائتلافی که در مهاجرت (با کمال عداوتی که این دو حزب با هم داشتند) بین آنها منعقد گردید، در این تاریخ منجر بایجاد این حزب شد.

اما چنان نبود که تمام آزادیخواهان شامل این حزب شوند، چه در آنوقت بعضی از عناصر عاقل و درس خوانده ملی طالب اصلاحات فوری اداری از قبیل قشون و مالیه و معارف شده بودند و اصول حزب سازی و فرقه بازی و جار و جنجال لیدرها و پادوها و هتاک جراید که بدترین وضعی باشاره حزب سوسیالیست براه افتاد همه را خسته کرده بود، ایجاد مرکز ثقلی برای مملکت و بوجود آوردن حکومت نافذ الکلمه مقتدر و بسط امنیت و رونق تجارت و کشاورزی منتهای آمال و مرام و وطنخواهان قرار داشت. بنا بر این آزادیخواهان بطور عموم توجهی بحزب جدید بروز ندادند و حتی سزاوار ندانستند که در قبال آن حزب یک حزب دیگری بسازند، چه اکثریت مجلس و اکثریت مردم از تجار و کسبه و طلاب و معلمان مدارس و حتی رنجبران متمایل برجالی بودند که برای اصلاحات مذکور آماده میشدند و مردم از حرکتها و ظاهر سازیهای مرامی خسته شده بودند.

اما این حقایق مانع از آن نیامد که حزب سوسیالیست تشکیل شود، جمعی از رفقا نشسته آن حزب را ساختند و سیاست خارجی خود را هم بر طبق مرامنامه مزبور تعیین کردند و بروسها نزدیک شدند و جرایدی هم راه انداختند و در مجلس نظر باینکه

در اقلیت بودند شروع با انتقاد نمودند و بدیهی است که پایه انتقاداتشان بمناسبت حزبی که ساخته بودند برخلاف «اشرافیت» بود و بدین نغمه بمخالفان خود حمله میکردند و بار دیگر ازین رو بازار جنجال و هجوم جراید گرم گردید!

در واقع دوباره دو حزب قدیم دموکرات و اعتدال پیدا شد، ولی ایندفعه طبیعی نبود، زیرا انقلاب ایندو حزرا بوجود نیآورده بود بلکه انقلاب روسیه موجب تغییر عقیده عده ای از حزب بازان قدیم شده بود و از طرف دیگر سایر ملیون از اعتدال و دموکرات هم دست از خصومت قدیم برداشته و چنانکه گفتیم بنام اصلاحات فوری که خیلی هم دیر شده بود گرد هم جمع گردیده همکاری میکردند، بهمین سبب حزب مزبور تنها ماند و درقبال او حزبی درست نشد، فقط سوسیالیست مؤسس دعوائی گشته بود که مدعی علیه واقعی نداشت، زیرا هم خود آنحزب و هم دیگران میدانستند که مطلب از چه قرار است و چه کسی گلوی مملکت را گرفته است، شاید اگر این آقایان آن روز هائیکه دموکراتها را نگذاشتند کاری صورت بدهند، (۱۳۳۵-۱۳۳۶) در تهران اینحزب را تشکیل داده بودند بجائی میرسید و همه احرار با آنها همدست میشدند، اما قدری دیر بود و در واقع اسباب و ابزار کار برای سردار سپه درست میشد...

* * *

روابط علمای روحانی و طبقه بازاری با حزب «سوسیالیست» بهم خورد و دو دستگی بزرگی در شهر بوجود آمد و پیداست که «اصلاح طلبان» از اینوضع بنفع خودشان و برزیان «سوسیالیستها» استفاده میکردند.

اینجا باید اقرار کرد که فاصله بین يك نهضت مرتجعانه (روحانی) و «اصلاح طلبی» بسیار قلیل مینمود، استعداد قسمتی از افراد اکثریت برای قبول حلیه «فاناتیسم» و استعمال این سلاح قدیمی برضد حریف خیلی شدت داشت و سهلترین وسیله ای برای شرد کردن حریف بود، اما مرحوم مدرس اعلی الله مقامه که جزء سردستگان حزب «اصلاح طلب» قرار داشت اهل این حرفها نبود، وسعت مشرب او در سیاست او را از طبقه «فاناتیسم» بکلی جدا ساخته بود، مدرس خود را مرد سیاسی و عالم برآموز تمدن میدانست، بنا براین یکبار هم اجازه نداد که رفقای او این اسلحه کهنه را بکار بزنند، نطقهای مدرس در آرشیو مجلس ملی موجود است، او هیچوقت متوسل بحربه

دین و سلاح مذهب نگردید، و کمال ملاحظه را در این باره مبذول میداشت خاصه که



۲۵ - سید حسن مدرس اعلی الله مقامه

اعتماد او در مجلس چهارم و در میان افراد اکثریت بکسانی بود که با انفکاک قوه سیاسی از روحانی موافق بودند و نمیتوانست بخلاف عقیده آنها سیاستی بدست گیرد و خودش هم چنان که گذشت اینکاره نبود، یعنی از مجلس سوم مزه مضار این سیاست را درک کرده بود...

معهدا رفقای ما «سوسیالیستها» مضایقه نداشتند که با حربه «آزادی» برضد «ارتجاع» مبارزه کنند و جراید آنها هم بیبانه هجوم به «آخوند بازی» و «کهنه پرستی» با اکثریت نیش بزنند، یا آنها را انگلوفیل بخوانند^۲.

* * *

باری دو حزب «سوسیالیست» و «اصلاح طلب» که نخستین، ترکیبی از لیدرهای دموکرات قدیم و اعتدال، و ثانی هم از دموکراتها و باقی مانده اعتدالی ها

۱ - مرحوم مدرس در نجف اشرف و اصفهان تحصیل کرده بود، و در آغاز مشروطیت در اصفهان توقف داشت و بهواداری مشروطه مشهور بود و از طرف علمای نجف جزء «طراز اول» معین شده بود. روزیکه و کلای مجلس از اصفهان بطرف تهران برای شرکت در مجلس دوم حرکت میکردند، دیده شد که سیدی ضعیف اسبابهای ساده و مختصر خود را درگاری تک اسبه نهاده و خود هم برآن مرکب ساده سوار شده بطرف تهران برای شرکت در مجلس حرکت کرد!

این مرد عجیب «سید حسن مدرس» بود!

تهران آمد و در مجلس دوم جزء حزب اعتدال بود، و دوین مجلس دوم و سوم در دیکتاتوری

«بقیه در ذیل صفحه ۱۳۱»

و بیطرفها بودند، در مجلس چهارم مشغول کار شدند و اکثریت مجلس با «اصلاح طلبان» بود که اشخاص فعال و مهمی که بعدها دیدیم مانند مرحوم «مدرس» و «آشتیانی» و «بهبهانی» و «تیمورتاش» و «فیروز» و «داور» و غیره در میانشان یافت میشد.

مرام ایندو حزب چه بود؟

چنانکه گفته شد «اصلاح طلبان» نظرشان روشن ساختن روابط ایران با روسیه شوروی و سایر دول متحابه و آوردن مستشار برای وزارت دارائی از امریکا و حفظ بیت المال از دستبرد های احتمالی و وضع قانون استخدام و نظام اجباری بود و بدین مسائل نیز موفق شدند.

این جمعیت بدون تشکیلات منظم حزبی و بدون تناسب مسلکی از افراد متفرق

«بقیه از ذیل صفحه ۱۳۳»

ناصرالملک در یکی از مجالس عمومی که دولت و نایب السلطنه بمنظور سیاسی تشکیل داده بودند سیدحسن مدرس نطقی کرد که مجلس بآن بزرگی برهم خورد و نطق او بهواداری قانون اساسی و برضد خیال ناصرالملک بود، مرحوم سیهالار تنکابنی درمجلس به مدرس حمله کرد و مدرس بتعرض از مجلس برخاست و مجلس تقی و لقی شد، وخواستند او را توقیف کنند و میر نشد.

ازینروز شهرت سیاسی مدرس شروع شد و درانتخابات تهران وکیل شد و وارد مجلس سوم گردید، درمجلس سوم باعتبار نامه من بجرم هواداری من از تربیت و تعلیم نسوان و بانکای لایحه ای که از طرف جمعی از ملاهای درجه دوم مشهد ارضد من بمجلس رسیده بود مخالفت کرد و مدت ششماه اعتبار نامه مرا معطل کرد لیکن در روز رأی نظر بمقاومت اعتدالیون و دموکراتها و بیطرفان در برابر تکفیر و حملات دینی، با آنکه رأی مخفی گرفته شد اعتبار نامه من قبول شد و مخالفان شکست خوردند.

۲ - در آغاز سقوط قاجاریه که مدرس و من در اقلیت بودیم و تقریباً سیاست رجال تهران میرفت روشن بشود من با وزیر مختار دولت شوروی رفیق «داوینیان» ملاقاتهای زیاد میکردم، و با اعضای سفارت و افراد مهم آن زمان مانند آقا بگوف و آقای چایکین و وابسته نظامی و غیر هم روابط دوستانه داشتم، شبی از سید حسن مدرس صحبت بمیان آوردیم، و من از رویه او تمجید میکردم، آقای وزیر مختار گفت:

«مدرس نوکر انگلیس است!»، گفتم شما در اشتباهید، و دلایلی آوردم که مدرس نه آخوند است نه اجنبی پرست. وزیر مختار گفت: هرکس که نوکر ما نباشد ما او را نوکر انگلیس میشناسیم!

این سخن پر معنی فقط و فقط یکی از نتایج سوء هتاکی و تهمت زدن جراید بود که اعضاء مفید مملکت را در نظر اجانب خوار کرده بودند!

و بقایای احزاب قدیم بوجود آمده بود، در مرکز و ایالات تشکیلاتی نداشت، ولی در مجلس و در تهران با کمال عقل خود را اداره کرده بود.

۳ - فکر قشون متحد الشکل

در کتاب قابوسنامه تألیف کیکاوس عنصرالمعالی نبیره شمس المعالی قابوس و شمشگیر در باب چهل و دوم در آئین پادشاهی چنین آمده است: «لشکر همه از یک جنس مدار که هر پادشاه که لشکر همه از یک جنس دارد همیشه اسیر لشکر خویش بود و دایم زبون بود. از آنکه یک جنس مشفق یکدیگر باشند، ایشانرا یکدیگر نتوان مالیدن، و چون از هر جنسی بود این جنس را بدان جنس مالیده توان داشت و آنقوم از بیم این قوم و اینقوم از بیم آنقوم نافرمانی نکنند، و فرمان تو بر لشکر تو روان باشد، و جد تو سلطان محمود ۱، چهار هزار غلام ترک داشتی سرائی، و چهار هزار هندو و رای سرائی داشتی، و دایم هندوانرا بترکان ترسانیدی و ترکانرا بهندوان، تا از بیم یکدیگر هر دو جنس اطاعت کردند...»^۱

این فکر فکریست قدیمی و در ایران همه وقت لشکریان باقسام بوده اند. در عهد هخامنشی لشکر جاویدان از سایر سپاهیان مجزی بوده است، و در عهد اشکانیان هفت خانواده قدیمی هفت قسم لشکر داشته اند و در تحت فرمان هفت خانواده اداره میشدند، و در زمان ساسانیان نیز علاوه بر خانواده ها چهار سپهبد (عهد خسرو اول) در چهار ایالت ایران چهار صنف لشکر داشته اند که عند الحاجة یکی یا دو تا از آن سپهبدان و لشکریان ابواب جمع ایشان در پایتخت حاضر میشده اند، و رقابت شدیدی بین آنان وجود داشته است، منجمله رقابت فارسیان و پهلویان در عهد «بوران» را «طبری» نقل کرده است.^۲

صفویه نیز وقتیکه دیدند طوایف و ایلات ممکن است بایکدیگر گاهی برضد شاه اتفاق کنند، در عهد شاه عباس اول. بار نخست عشیره یا بعبارت صحیح تر لشکری بنام «شاهسون» از اهالی و افراد متفرق تشکیل گردید و بتدریج بآنها اکتفا نکرده قشون

۱ - مراد سلطان محمود بن سبکتگین است که دخترش در حکم عنصرالمعالی بود.

۲ - قابوسنامه طبع تهران صفحه ۲۰۸ - ۲۰۹.

۳ - رجوع شود بمقاله «بوران ملکه ایران» در شماره اول و دوم مهر ایران سال اخیر (بقلم نگارنده).

منظم و مشق دیده‌ای مطابق اصول جدید آن عصر بوجود آورد،

همچنین نادر شاه در سالهای اخیر باین خیال افتاد و قشون خاصی از افغانان تحت ریاست احمد خان ابدالی تمشیت داد و سعی داشت که بین ایرانیان و افغانان رقابتی ایجاد کند، معروفست که روزی بصاحبمنصبان بزرگ ایرانی گفت: افغانها مثل شمشیرهای خود راستند و شما مانند شمشیرهای خود کجید!

یکی از صاحبمنصبان در جواب عرض کرد: قربان شمشیرهای کج ما افغانها را راست کرد!

و ظاهراً نادر دیر باین خیال افتاده بود، چه در همان شبی که روزش چنان گفته بود، بدست همان صاحبمنصبان شمشیر کج، بقتل رسید!

قاجاریه نیز دو صنف لشکر داشتند: یکی قشون «بنیچه» و مشق دیده و منظم. دیگر قوای چریک و سواران پایتختی و پارکابی و سواران صاحب تیول در ایالات و ولایات و سرحدات، بعلاوه قوای ایلیاتی که در نقاط مختلف بارعایت احتیاطات لازمه جایگزین بودند، و هر ایلی را بایل دیگر که در جوار او بود میترسانیدند!

بعد از مشروطیت نیز احمدشاه مرحوم قزاق را مقابل ژاندارم نگاهداشته بود، و علاوه بر این سواران چریک از عشایر بختیاری و غیره نیز در پایتخت نگاه میداشت، و از زمان مهاجرت بیعت تا وقتیکه محبویت او پس از سال قحطی چنانکه اشاره کردیم روی بفتور نهاد از ژاندارم بدگمان شد و بتدریت بریگاد قزاق همت گماشت و نیز دستور داد سربازان تازه‌ای بنام «بریگاد مرکزی» در دولت سپهسالار تنکابنی بوجود آورند، و تقریباً خیال کرد ژاندارمری را که محبویت ملی داشت از میان ببرد، و عاقبت هم باین خبط بزرگ کامیاب گردید، و بریگاد مرکزی نیز پا نگرفت، و ژاندارم هم از بین رفت!

* * *

قوام السلطنه در حکومت خود ملتفت این نکته بود، زیرا از مرز «قشون متحد-الشکل» بعد از قرارداد ۱۹۱۹ ورد زبانها شده بود، و حتی در این باره از طرف کیسیون مربوطه چنانکه دیدیم عمل شده بود، و درجراید و افکار عمومی نیز بدون آنکه ملتفت

عیب کار باشند این فکر نفوذ یافته بود، و سیدضیاءالدین هم بر آن سر بود که همین کار را انجام دهد و مجال نیافت.

بعد از افتتاح مجلس نخستین قدمی که سردار سپه برداشت این قدم بود. او میدانست که تا قوای مسلحه کشور يك كاسه و یکدست نشود و در زیر فرمان او متمرکز نگردد مقاصد عالیة او انجام پذیر نخواهد بود. بنابراین شروع باقدام کرد.

ولی قوام السلطنه که خود یکی از تقویت کنندگان ژاندارمری بود در دولت خود بنای تقویت از این اداره را گذارد، اما مثل همه کارها بی نقشه و با کندی، در عوض حریف که همه کارهایش متکی بنقشه و با جدیت پیش میرفت در این کار هم از قوام جلو افتاد، بازیهایی که فرمانده قوی برای جلب صاحبمنصبان ایرانی ژاندارم کرده زیاد است، و از قضا سرگردگان مذکور هم از بازی آگاه بودند و تا ممکن بود خودداری مینمودند، اما عاقبت ضعف دولتها و غفلت شاه و رجال و قدرت سردار سپه موجب آن گردید که بتدریج ژاندارم که یکه‌ترة وفادار و فداکار ایرانی و تربیت شده صاحبمنصبان سویدی بود جزء قزاقخانه شد، و بتدریج از لحاظ بدینی و رشکی که صاحبمنصبان ارشد قزاق بژاندارمها داشتند، آنها را نفع کردند؛ و پرورش ملی و اجتماعی این جوانهای رشید آرام آرام در ضمن پرورش جدید ضعیف گردید؛ و هر کس که توانست خود را زودتر برنگ محیط در آورد توانست زیاده‌تر دوام بیاورد و خودش را حفظ کند.

بالجمله با تحلیل رفتن ژاندارم در قزاق، فکر قشون «متحد الشکل» و ایجاد «سپاه یکدست» بنجامه رفت، و بتدریج اسم ژاندارم هم که لغتی اجنبی بود از میان رفته «امنیه» جای آنرا گرفت.

نابود شدن این قوه که قزاقها تا همه جا ازو چشم میزدند، کار فرمانده قوی را آسان کرد، و هنوز دوره چهارم مجلس شورایی به نیمه نرسیده بود که اقتدار سردار سپه فوق تمام اقتدارها شناخته شد و با از بین رفتن قننة گیلان و آشوب خراسان و انحلال اسپیار (پلیس جنوب) و تدابیری که عبدالله خان امیر طهماسبی در آذربایجان بکاربرد و قدرت دولت و فرمانده کل قوی را در شمال غرب و کردستان تا صفا مغرب ایران بسط داد، سردار سپه معناً و حقیقۀ فرمانروای مملکت ایران معرفی گردید، معیناً هنوز نسبت

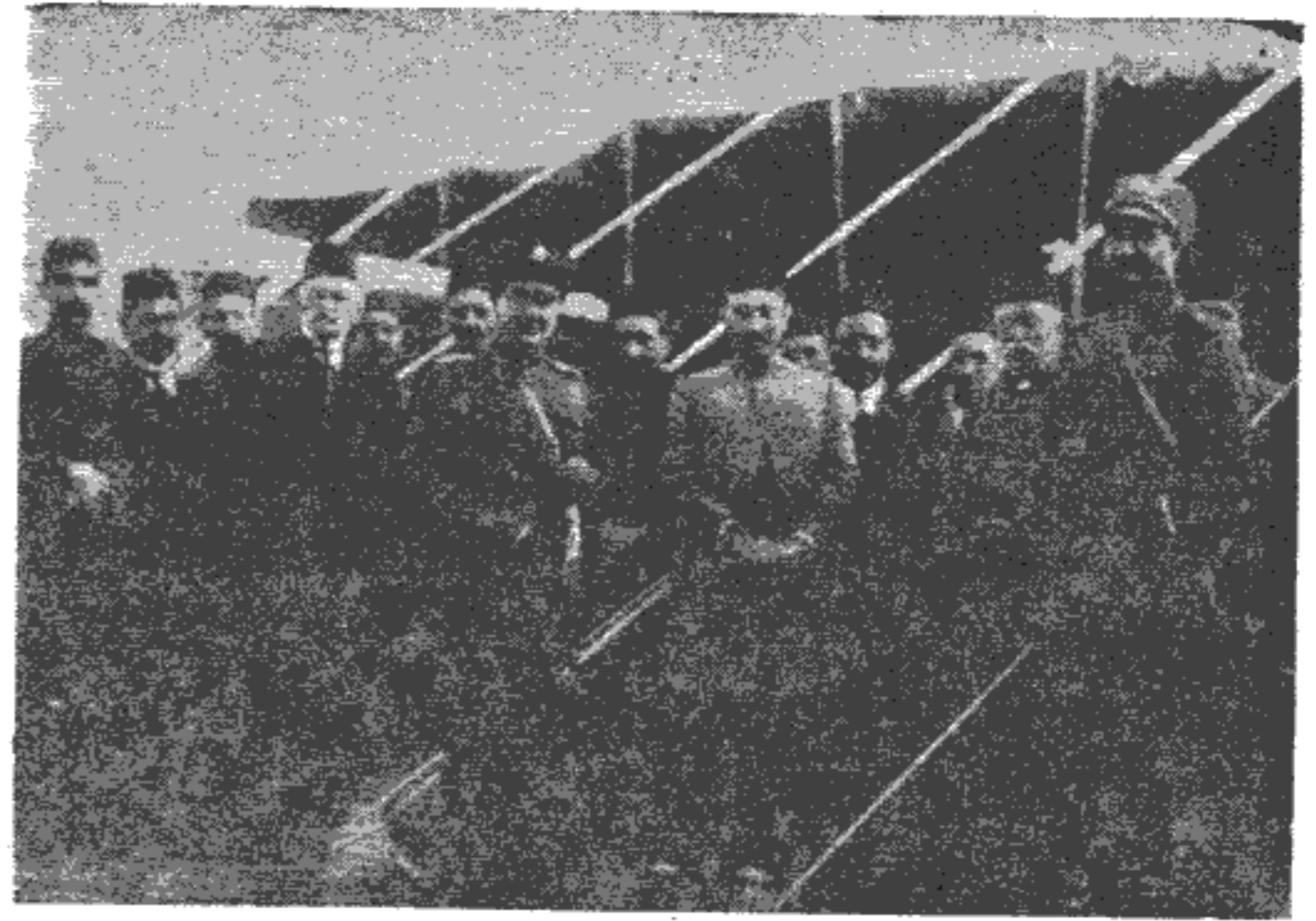
شاه وفادار است و شاه و ولیعهد هم لباس نظام پوشیده و رتبه نظامی گرفته و ظاهراً با سردار سپه میجوشند و گرم میگیرند.

۳۱ - تشنجات در مجلس چهارم

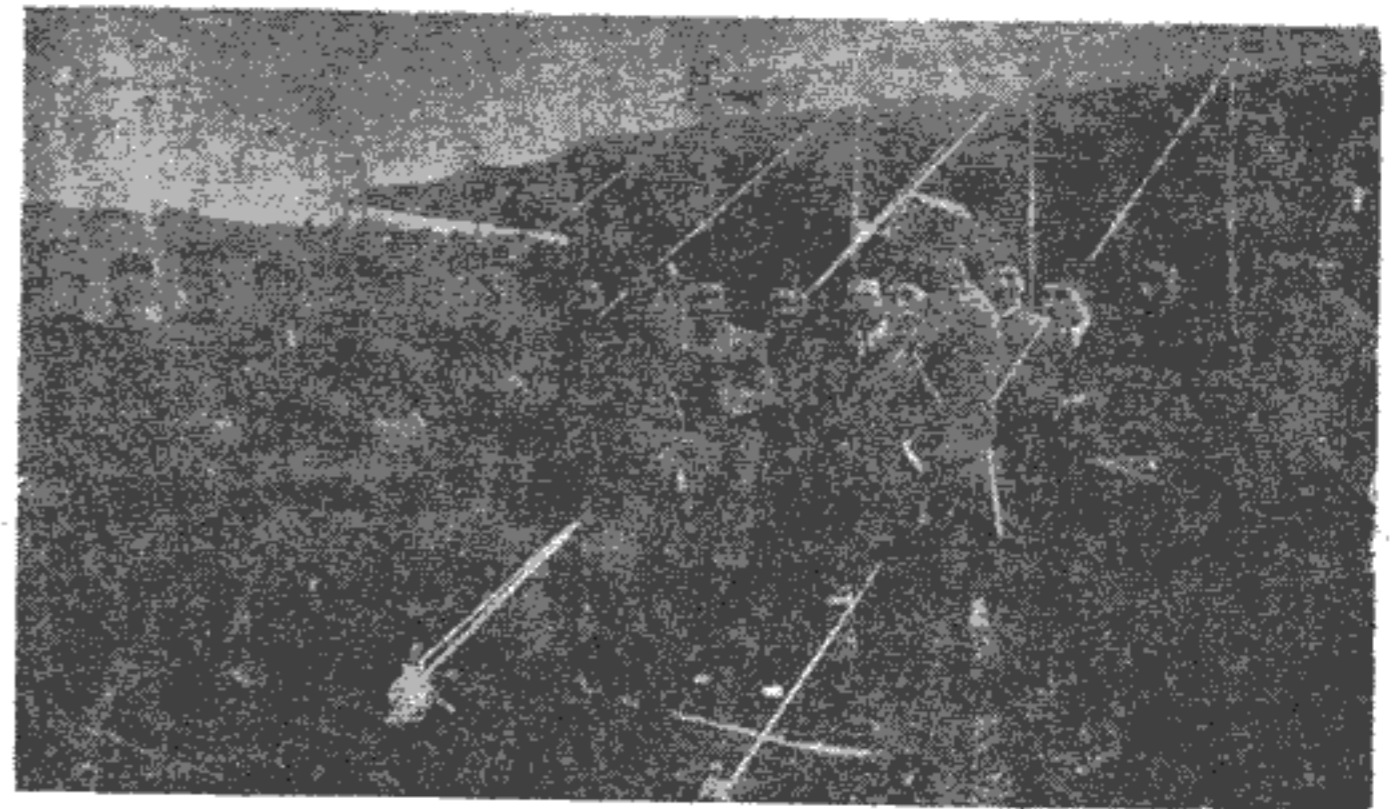
اکثریت مجلس از دموکراتها و غیرهم که بنام «جمعیت اصلاح طلبان» گرد هم آمده بودند، دارای قیافه جدی و ثابت بود و بکابینه قوام السلطنه رأی اعتماد داد، و در موقع گذشتن پروگرام دولت از او دفاع کرد.

وزیر مالیه، دکتر محمد مصدق السلطنه، ماده واحده ای بمجلس آورد و اختیاراتی خواست، و با مخالفت شدید «سوسیالیست ها» مواجه گردید، و او اولین

و آخرین وزیر است که در برابر هجوم شدید سلیمان میرزا لیدر سوسیالیست و نماینده نطق وزیر دست مجلس، بشدت بر ناطق حمله کرد و از خود و عقیده خود و دولت دفاع نمود و کاریرا که باید وکیل مجلس انجام دهد و از وزیری دفاع کند با کمال شهامت خود انجام داد ولی از فرط تأثر در پشت تریبون غشی کرد! و نیز مدتی عده ای از وکلای اکثریت بارتیس دولت شبها در خانه ییلاقی قوام السلطنه اجلاس میکردند و نخستین چهار دیواری بودجه مملکتی را که بعدها دکتر میلیسپو آنرا بصورت عمارت ساخته درآورد ترتیب دادند و بنام



۲۶ - احمد شاه و سردار سپه جلو خیمه



۲۷ - منظره دیگری از احمد شاه و سردار سپه جلو خیمه



۲۸ - دکتر محمد مصدق السلطنه

«چهار دیوارهای اعتباری برای تطبیق دخل و خرج» بمجلس بردند و باز با هجوم

اقلیت برابر افتاده از آن دفاع کردند، و نطقهای معجز آثار ناطقین اکثریت و اقلیت در آن تاریخ از جنبه دفاع مثبت و هجوم منفی جزء شاهکارهای خطابی و فنی بشمار میآید! باری بعلی که خواهد آمد، قوام السلطنه بدون دخالت مجلس افتاد و مشیرالدوله آمد و او هم افتاد و باز قوام السلطنه آمد. و فعالیت سردار سپه و سیسۀ بعضی از وکلا که بعدها از عمال سردار سپه بودند عامل این بازیها گردید.

۳۲ - کلنل محمد تقی خان

آقای وزیر جنگ بعد از راندن سید ضیاء الدین تا مدتی سرگرم قضایای خراسان بود، و تفصیل آن واقعه خود کتابی جداگانه است که شبی ناقص و ساده لوحانه و اندکی غرض آلود از آن بطبع رسیده است، و تاریخ واقعی و اسناد صحیح آنرا آقای محمد ملک زاده مدیر روزنامه نیرسمی «ایران» که بعد روزنامه تازه بهار، را در مشهد دایر کرده بود، نوشته است، و ما مختصری از آنرا نقل میکنیم،

خلاصه آنست که: مرحوم کلنل محمد تقی خان چنانکه اشاره کردیم والی خراسان را بدستور سید ضیاء الدین دستگیر و تحت الحفظ بمرکز فرستاده بود، بعد از رفتن سید و رسیدن دستخط عزل او با ایالات و سپرده شدن انتظامات مرکز و حومه بسردار سپه و رها شدن محبوسین، اندک نگرانی برای کلنل محمد تقی خان حاصل شد، در تاریخ ۲۰ رمضان ۱۳۳۹ مطابق ۷ جوزای ۱۳۰۰ دستخطی از شاه بخراسان مخابره شده کلنل را بفرماندهی قوای نظامی خراسان ابقا و از مداخله در امور حکومتی ممنوع داشت، این قضیه بیشتر او را ناراضی کرد زیرا مشارالیه منتظر چنین پیشامدی نبود، معذک از پذیرفتن او امر مرکز خودداری نداشت، تا در تاریخ ۲۳ رمضان مطابق با ۹ جوزای ۱۳۰۰ دستخط دیگری از شاه بخراسان رسید و روز بعد اشاعه یافت و آن دستخط زمامداری قوام السلطنه بود، و بلافاصله بعد از تشکیل دولت امر شد که نجد السلطنه بسمت کفالت ایالت خراسان شناخته شود، و در نتیجه این فرمان همه محبوسین مشهد آزاد شدند و نجد السلطنه در انارة ایالتی حضور یافته بانجام وظایف خود مشغول گردید.

کلنل از حکومت قوام السلطنه بیمناک شده بفکر طغیان افتاد و مصمم گردید که خود زمام امور خراسانرا در دست بگیرد. بدین نیت هنوز چند روزی از کفالت

نجد السلطنه نگذشته بود که بدون بهانه و بیمقدمه شخص نامبرده را توقیف کرده اداره حکومتی را خود در دست گرفت و جمعی از ارباب نفوذ شهر را که مغل خیالات خود میشمرد بار دیگر توقیف و برخی را تبعید نمود، و گروهی از اهالی و طبقات مختلفه شهری را در ارگ ایالتی دعوت کرد و بآنان تلقین شد که بنام اهالی ازدولت، والیگری کلنل محمد تقیخان را تلگرافاً تقاضا کنند!

در نتیجه از همان

مجلس، چند نفری انتخاب شده بتلگرافخانه متحصن شدند و تلگراف کردند که نجد السلطنه قادر نیست خراسان را اداره کند و کسی بغیر از کلنل لایق این مقام نیست.

نظر بآنکه کلنل مأمور دولت را توقیف کرده و جمعی را بدون مجوز قانونی و بی اجازه دولت حبس و تبعید کرده بود پیشنهادات حضرات را دولت رد کرد، و کلنل هم اطاعت کرده نجد السلطنه کفیل ایالت را رها ساخت، اما وضع شهر وخیم شده روز بروز هم بروخامت اوضاع شهر

میافزود و شبها صدای تیر و تفنگ اسباب توحش مردم را فراهم میساخت و عاقبت شبی



۲۹ - مرحوم کلنل محمد تقیخان (طرف چپ) و آقای اسمعیل بهادر صاحب منصب و قادار او

در یکی از محلات دو بمب محترق گردید و يك طفل هفت ساله مقتول شد و اضطراب اهالی بحد اعلی رسید^۱

باز جمعی بتلگرافخانه رفته تقاضای ایالت کلنل را تجدید کردند، و شبنامه‌ها و مکاتیب تهدید آمیز بر ضد نجد السلطنه انتشار یافت که او را امر بکناره گیری مینمودند، بالاخره نجد السلطنه بتاريخ ۲۳ ذی القعدة مطابق اسد ۱۳۰۰ دست از کار کشیده در خانه خود منزوی گردید و کلنل بدون اجازه مرکز اداره حکومتی را بچنگ آورده زیر اراده خود گرفت و بمداخلات مستقیم در امور حکومتی دست یازید... و باز تحصن و تلگرافات مذکور تجدید گردید.

درین حین دولت تصمیم گرفت صمصام السلطنه بختیاری را بایالت خراسان بفرستد و این انتصاب از طرف متحصنین تلگرافخانه رد شد و بالحنی زننده فرمانمائی کلنل را از دولت خواستار شدند و دولت دریافت که وضع خراسان از حال طبیعی بیرون رفته و در چنگ کلنل افتاده است. بنابراین بتاريخ ۹ اسد ۱۳۰۰ از طرف صمصام - السلطنه والی خراسان که هنوز در تهران متوقف بود کفالت ایالت تا ورود خود او بکلنل واگذار گردید.

اگر چه این تلگراف تاحدی باعث تسکین خاطر مرحوم کلنل شده علی الظاهر خود را تسلیم او امر دولت و اراده شاه نشان میداد ولی در باطن باین امر متقاعد نگردیده بیم داشت که مبادا بدون استقلال در فرمانمائی خراسان اسباب زحمت او را فراهم آورند، اینجا قضایائی در پرده است که دست ما با اسناد آنها نمیرسد و از تلگرافی که مرحوم کلنل به صمصام السلطنه کرده است چیزهائی استنباط میشود که حقیقت آنها بر ما هنوز پوشیده است و ما برای ادای حق تاریخ با آنکه بنای ما باختصار است تلگراف کلنل را ضبط میکنیم:

تلگراف مورخه ۱۰ اسد نمره ۴۱۴.

از مشهد بتهران،

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف آقای صمصام السلطنه والی معظم خراسان دامت شوکته، پس از تقدیم عرض بندگی و فدویت اینک عرایض خود را عرضه داشته و استدعای توجه مخصوصی را مینماید.

پس از یکرشته تلگرافات متقابله در تحت شرایط و اطمینانی با اینکه هیچ حاضر خدمت نبودم و یقین داشتم هیچ کسی در خیال استفاده از خدمات من نیست فقط و فقط با احترام امر ملوکانه در تاریخ ۱۳ جوزا از امورات حکومتی کناره گرفته و بریاست قوای نظامی خدمات صادقانه خود را ادامه دادم، اینک همانطور که پیش بینی شده بود از روز اول در هر دو مورد نامساعدتهائی منحوس که شرحش موجب اطالاه کلام است مرا از کار باز داشته و بزرگترین قسمت وقت را که بایستی با اصلاحات قوای نظامی مصروف شود بدفاع گذراندم.

کفیل ایالت با اینکه در سایه قدرت قوای نظامی فرمانمائی کرده و با کمال گرمی بعزل و نصب حکام و گرفتن تقدیمی مشغول بود از ادب و انسانیت و برد باری و اطاعت فوق العاده من سوء استفاده نموده بعنوان مختلفه زبان طعن و لعن مردم را بسوی قوای نظامی دراز نموده و از دادن راپورتهای غلط و مجعول خودداری نمینمود.

جواب پیشنهادات و مستدعیات از مرکز همه بطوری بود که هر طفل شیرخواری مخالفت تامه را احساس نموده و بایستی خود را در هر آن دوچار مخاطرات و صدمات بداند. بالاخره آنچه در مدت این دو ماه در خراسان شد همه مبتنی بر نظریات خصوصی شخص آقای رئیس الوزرا و حس انتقام بوده لاغیر، پس از یأس کامل از موفقیت در ۲۸ سرطان رمزاً استدعا کردم که یا از خدمت معاف فرموده و یا این ترتیبات را خاتمه دهند، جواب قاطعی داده نشد.

خلاصه حیثیت و شرافت خود و زیردستانم و امنیت ایالت مهمیرا در خطر دیده پس از آنهمه استغائه‌ها بر حسب تقاضای اهالی پس از کناره گیری کفیل ایالت داخل عملیات مستقیم شدم و چون بکلی از حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا و آقای کفیل تشکیلات مایوس بودم با فدویت خانوادگی که بحضرت اشرف آقای مشیرالدوله داشتم در لیله هفتم اسد توسط حضرت معظم له مراتب را بعرض خاکپای همایونی رسانده و بدبختانه بصدور دستخط جوایه نائل نگردیدم. غرض از استدعای تشریف فرمائی این است که علاوه بر اینکه عملیات دولت حاضره و شخص آقای رئیس الوزرا افلا آن قسمتی که در خراسان شده منافی با مصالح مملکتی است بنده شخصاً هیچ

۱ - یعنی حضور در تلگرافخانه برای مخایره حضوری.

اعتماد و اطمینان بحضرت ایشان ندارم و بهمین دلیل حاضر قبول هیچ خدمتی نیستم و نمیتوانم با داشتن اقتدار ظلم را دیده و چشم پوشی کنم.

از حضرات معظم استغاثه و استرحام میکنم و سایل معافی از خدمت بنده را فراهم فرموده و یا اینکه با مستدعیات همراهی فرمایند، خدا شاهد است که اینوضع پایدار نیماند و ممکن نیست که با این ترتیب امورات مملکت اصلاح شود.

من آنچه تکلیف سربازیم بود عرض کردم و در مقابل هر پیش آمد ناگواری خود را بکلی یگناه میدانم و حاضرم در هر محکمه که از روی عدالت قضاوت شود اظهارات خود را با اسناد مثبته بثبوت برسانم. محمد تقی

آنچه از خارج و غیر از تاریخ ملک زاده بدست آورده ایم و تلگراف بالا هم بدان اشارتی دارد - و حافظه هم چیزی از آن بیاد میآورد، شرحی است که از آقای امیر تیمور نماینده مجلس شنیدم و اینک نقل میکنم:

بعد از رفتن سید ضیاء الدین و قبل از وصول خبر ریاست وزرانی قوام بخراسان تلگرافی از تهران بمشهد رسیده میرزا صدرا ملقب به نجد السلطنه را نایب الایاله کرده و لکل را بسمت ریاست قوای تأمینیه و قشون نامزد مینماید.

این خبر بکلل که تا آنروز از طرف سید ضیاء الدین نایب الایاله و فرمانده قوای خراسان شناخته شده بود - میرسد، عصبانی شده رئیس تلگرافخانه و نجد السلطنه را ترقیف میکند.

بعد از این عمل جمعی از وجوه اعیان و علماء و تجار شهر را بدار الایاله دعوت میکنند و آتشب یکی از شبهای رمضان بود و کلل برای مدعوین نطفی ایراد میکند که مفادش چنین بود که: من بخراسان خدمت کرده ام و من مردی خدمتگزار دولتم و اگر یکروز قوام السلطنه را توقیف کردم بامر دولت مرکزی بوده است، و حتی بمن امر شد که او را تلف کنم - ولی من این امر را اطاعت نکردم، زیرا قوام السلطنه در هیچ محکمه رسمی محکوم بمرگ نشده بود و کشتن او را وظیفه خود ندانستم، و تحت الحفظ و یرا بمرکز

فرستادم تا خودشان هر چه میخواهند بکنند، غرض آنست که من تا جائیکه ممکن بود اطاعت امر دولت را فرض ذمه خویش دانسته و اکنون نیز مطیع دولت میباشم.

اما شنیده میشود که دولت به قوام السلطنه واگذار شده است و من سوء ظن دارم که مبادا احساسات ایشان داعی انتقام شود، و طرز رفتاریکه هم اکنون بامن شد و بدون اینکه بخود من تلگراف کنند و تکلیف مرا معین بنمایند بدون هیچ اعتنائی مرا از کار منفصل و دیگری را بجای من تعیین کرده اند، این سوء ظن مرا تأیید میکند.

آقایان بدانند که هرگاه قصد دولت توهین و آزار و تمام کردن من باشد در صورتی که من مطیع دولت بوده و هستم کمال ظلم خواهد بود، من حاضر نیستم که خونی از بینی يك ایرانی بریزد، و راضی تر دارم گلوله بسینه من بخورد تا آن گلوله بدیوار قلعه ای از قلاع ایران اصابت کند، مع هذا در صورت بی لطفی دولت و قصد انتقام و تصمیم بر تمام کردن من ناچار خواهم بود با قوائیکه در تحت اطاعت دارم مقاومت نمایم.

اکنون آقایان را از قضایا آگاه کردم، باقی خود دانید.

در همان شب کمیسیونی شش نفری از میان جمعیت برگزیده شد که عده اعضا آن اینها بودند:

۱ - حاج فاضل مجتهد، ۲ - میرزا مرتضی قلیخان، ۳ - حاج شیخ محمد کاظم تاجر، ۴ - سردار نصره (امیر تیمور حالیه)، ۵ - حاج حسین آقای ملک، ۶ - شیخ حسن پائین خیابانی. اینعده همان شب بتلگرافخانه رفتند و موضوع اظهارات کلل محمد تقیخان را با دربار سلطنتی توسط تلگراف در میان نهادند و شرایطی که کلل آنها را شرط موافقت و اطاعت قرار داده بود بعرض شاه رسانیدند و شرایط بقرار ذیل بود:

۱ - بودجه ژاندارمری خراسان مطابق آنچه فعلاً هست باقی بماند و نقصانی در آن روی ندهد.

۲ - درجات افسران ژاندارم مطابق آنچه پیش بینی گردیده و در کابینه قلی بتصویب رسیده است اعطا شود.

۳ - اسب و اسلحه شخصی قوام السلطنه که بژاندارم تعلق گرفته و اسبها داغ ژاندارمری خورده اند متعلق باین اداره باشد و مسترد نگردد.

قونسول انگلیس اظهار میدارد بندگان حضرت اشرف سفارت دولت فخریه اطمینان داده‌اید که نسبت به بنده اعتماد خواهید داشت، فدوی طرفدار جنگ داخلی نیستم و نسبت به حضرت اشرف با اینکه تا [کنون خدمت نرسیده‌ام] حضور مبارک عقیده پاک و بی‌آلایش دارم، لکن چنانچه در ضمن تلگراف حضوری عرض کردم نسبت بدولت و مخصوصاً شخص آقای رئیس الوزرا بدلائل کافی که در دست است اعتماد و اطمینان ندارم، اگر بندگان حضرت اشرف شخصاً ضمانت فرمایند که کابینه حاضره بمواعید خود وفا خواهد نمود بنام شرافت و درست‌قولی ایلیاتی که در حضرت اشرف سراغ دارم تسلیم محض خواهم شد و درین صورت استدعائی که خواهم داشت همان ابقای مسیو دبوا است و بس، و امیدوارم از بذل توجه درین موقع فدوی را مفتخر فرمایند.

۱۶ اسد ۱۳۰۰ نمره ۲۱۵ محمد تقی

وصمصام السلطنه جواب میدهد از تهران به‌شهاد:

جناب اجل آقای کلنل محمد تقیخان کفیل ایالت جلیله خراسان دام اقباله از مفاد دو فقره تلگراف مرموز و مکشوف جنابعالی مستحضر، اینکه اظهار داشته‌اید مطابق شایعات اینجانب با عده بختیاری و قوای دیگر خیال حرکت بآنصوب دارم این شایعه را بکلی تکذیب مینمایم چه که با بودن جنابعالی و عده ژاندارم مأمورین مشهد دولت و ایالت از قوای دیگر مستغنی و احتیاجی نخواهند داشت، لازم است جناب عالی باطمینان قول ایلیاتی من اشخاصیکه ازین باب دچار توهم و تشتت خیال شده‌اند بکلی مطمئن نمائید، اینجانب با کالسکه چاباری قریباً حرکت مینمایم.

اما جواب قسمتی که بخودتان اشاره نموده‌اید اینجانب بشرافت ایلیت خودم بجنابعالی اطمینان میدهم که کاملاً مورد اعتماد من هستید، از طرف دولت و اینجانب ابداً مورد اعتراض و بی‌محبتی نخواهید بود، بلکه از لازمه محبت و مهربانی درباره شما اغماض نکرده زحمات و خدمات شما منظور نظر خواهد بود.

در موضوع مسیو دبوا با اینکه قانون امور کلیه وزارتخانه‌های دولت را چنانچه میدانید مجزا و کلیه وزارتخانه‌ها در امور یکدیگر موظف بمداخله نخواهند بود مع هذا نظر بعوالم محبتی که بشخص جنابعالی دارم حتی القوه کوشش میکنم.

با اینحال ازین بیعدرشته این مذاکرات را مقطوع و با کمال اطمینان خاطر

۴ - دولت بکلنل محمد تقیخان دو ساله مرخصی با استفاده از حقوق بدهد که در فرنگستان نواقص تحصیلات خویش را تکمیل کند.

۵ - يك اسكورت ژاندارم کلنل را تا سرحد ایران مشایعت نماید... و خرده ریزه‌های دیگر که بیاد آقای امیر تیمور مانده بود.

همان شب از دربار جواب رسید که اعلیحضرت همایونی تمامت شروط کلنل را پذیرفته‌اند، جز اینکه اجازه نمیدهند که مشارالیه از ایران خارج شود و مقتضی میدانند که در سرخدمت خود با امیدواری و استظهار کامل مشغول باشد.

نزدیک سحر جواب دربار بکلنل رسید و کلنل شکر کرد و گفت: الحمدالله که باری بزرگ از دوش من برداشته شد، و بفور نجد السلطنه را احضار کرده او را مرخص نمود و شغل کفالت ایالت را بمشارالیه واگذار کرد و خود از دارالایاله بیباغ خونی خارج شهر انتقال نمود و بخدمات مرجوعه قیام کرد.

اجتماعاتی در شهر مشهد بنام کمیته ملی و غیره راه افتاده بود، بیانیه‌های دائر برانتقاد از اوضاع تهران و رئیس الوزرا انتشار مییافت و تلگرافات زننده‌ای از همین قبیل بتهران، محاربه میگردید، و در بعضی از جراید مشهد بر رئیس دولت و بمرکزبان حمله‌ها و توهین‌ها میشد، و معلوم بود که این شایعات بدون اطلاع و میل کلنل نیست، و نیز از تلگراف کلنل به مصمصام السلطنه اینمعنی روشن بود که وی از رئیس الوزرا سوء ظن بسیار دارد.

مصمصام السلطنه بنا بود با عده بختیاری حرکت کند ولی کلنل از اینمعنی ترسید و در تلگرافاتی که عین آنها در تاریخ ملک زاده موجود است مکرراً از مصمصام خواهش میکند که تنها بیاید و عده با خود برندارید و میگوید که: «اهالی از آمدن سوار بختیاری ناراضی هستند» و در تلگراف رمز مورخه ۱۶ اسد^۲ به مصمصام میگوید: «چنانچه عده همراه نخواهد بود اطلاع فرمائید تا بتوانم اهالی را خاموش و مطمئن بنمایم، ثانیاً جنرال

۱ - ظاهراً یکی از تقاضاها هم ابقای مسیو دبوا بزرگی رئیس مالیه بوده‌است که هندست کلنل بود و دولت او را معزول کرده بود.

۲ - تاریخ ملک زاده صفحه ۲۲ سطر ۱۳ - ۱۴.

و امیدواری مشغول حفظ انتظامات بوده مزید امتنان اینجانب و رضایت دولت را فراهم دارید ، ۱۸ اسد ۱۳۰۰ - نجفقلی بختیاری

و نیز صمصام باو تلگراف میکند که کلنل گلرپو^۱ برای رفع سوء تفاهات میاید و آمدنش قبل از جریان مذاکرات و معاهده بین من و شما بوده است ، تلگرافات را کلیه بایشان ارائه بدهید تا مسبق شود .

با اینمقدمات ، مرحوم کلنل اولاد مسیود بوای ، بلژیکی را که از همدستان او بود و دولت احضارش کرده بود و او تمرد کرده بریاست مالیه برگماشت و اردوی سیاری بسروقت شجاع الملک باخرزی و دیگران که خیال مخالفت در آنها میکرد فرستاد ، و روز ۱۱ ذیحجه ۱۳۰۰ کلنل گلرپو و پنجنفر صاحبمنصب را که وارد شش فرسخی شهر شده بودند فرستاده خلع سلاح کرد و بشهر راه نداد و خود با آنها ملاقاتی کرده روانه تهرانشان کرد و بطغیان علی آغاز نمود .

تصور میشود کرد که قوام السلطنه رئیس الوزرا هم با کلنل خوب نبوده است ، اما کسانی که ریاست کرده اند میدانند که هیچ رئیس دولتی حاضر نیست بصرف احساسات شخصی و حب و بغض خصوصی شش هزار سرباز مسلح را بر علیه خود و دولت خود تحریک کند ، خاصه که خبر داریم و این معنی را من از آقای بهرامی (دبیر اعظم) شنیده ام که میگفت : روزی که خبر طغیان کلنل به سردار سپه رسید در تهران هزار نفر تفنگ بدوش نداشتیم و حسین آقای خزاعی را با عده ای بی سر و ته و بی ساز و برگ بشاهزود فرستادیم .

پس اگر گفته شود که دولت امیر شوکت الملک (علم) و سردار معزز بجنوردی را بر علیه کلنل تحریک کرده است صحیح است ، اما این عملیات مربوط بزمانی است که طغیان کلنل علی شده وزیر بار هیچ مصلحتی نرفته است ، معذرا نمیتوانم درین قضیه با اطمینان یک قضیه تاریخی حکمی بکنم .

* * *

بعد از آنکه کلنل گلرپو و صاحبمنصبان ارشد دیگر در شریف آباد توسط

۱ - این شخص سویدی و رئیس ژاندارمری بود .

اسمعیل بهادر پراچین شدند و شبانه با کلنل محمد تقیخان ملاقات کردند و بمرکز بی نیل مرام باز گشتند ، دولت بخیال افتاد که جنرال حمزه خان عموی کلنل را که یکی از افسران محترم قزاقخانه بود بمشهد بفرستد تا با نصایح و اندرز کلنل را از نیاتی که دارد منع کند ، ولی حمزه خان از رفتن خود داری کرد .

در اینمورد از طرف شوکت الملک والی قاینات و سردار معزز والی بجنورد و خوانین زعفرانلوی قوچان بحماییت دولت علامات مخالفت با کلنل بروز کرد و شجاع الملک رئیس ایل هزاره و قسمتی از ایل تیموری بریاست شوکت السلطنه و سید حیدر و طوایف بربری و سالارخان بلوچ علائم خلاف آشکار کردند و دولت کلنل را در صفحه خراسان طاغی و سرکش معرفی کرد .

در تاریخ ملک زاده آمده است که درینمورد از طرف دولت بوسایل غیر مستقیم بکلنل پیشنهاد شد که :

۱ - کلنل حقوق دو ساله خود و معتصم السلطنه و مازور اسمعیل خان را برداشته و باروپا مسافرت کند .

۲ - محاسبات خود را در ظرف پانزده روز بسته و امور ایالت را بتولیت آستانه واگذار نماید .

۳ - بکلیه افسران ژاندارم و اهالی محل که با عملیات کلنل شرکت داشته اند از طرف دولت تأمین داده خواهد شد .

۴ - از طرف دولت بقوای ایلیات توصیه خواهد شد که با کلنل طرفیت ننمایند و با اسکورت مخصوص ژاندارم او را بسرحد برسانند .

و گوید این پیشنهادها مورد قبول کلنل واقع نشد .

بالجمله از اواخر اسد ۱۳۰۰ طرفین از یکدیگر نومید شدند .

کلنل خراسان را در چنگ خود گرفت ، دولت نیز او را بوسیله تلگرافات پی در پی یاغی و خود سر معرفی کرده عشایر محلی را بر علیه او بمخاصمت و ادار ساخت .

روابط کلنل با خارجیها :

کلنل محمد تقیخان مردی وطنخواه و ایران دوست و درس خوانده بود ، نه با خارجیان عداوت و دشمنی داشت و نه تسلیم و نوکر آنها میشد . اما روابط او با روسها در اوایل

حکومت سیدضیاءالدین که رفیق روثتین از خراسان بتهران میامد، کنل شبی از او پذیرائی خوبی کرد و در سرشام نطقهای مهیج و دال بر امیدواری ایرانیان از لنین و دولت شوروی که مظالم تزاریان را جبران کنند، بیان آمد.

با انگلیسها هم روابط کنل بد نبود و حتی میگویند که کونسول انگلیس در اصلاح بین کنل و دولت وساطت کرده بود و قبول نیفتاد. اما بعد از طغیان کنل و قطع روابط او با دولت بدیهی است که روابط او با کونسول انگلیس تیره شده و بتقاضای آنان واقعی نمیکداشت، تمام کسانی که با کونسولخانه ارتباطی داشتند حتی صاحبمنصبانیکه مظنون بر او بوده بودند دستگیر و توقیف کرد، تا بدینوسیله از تحریکات آنان بر علیه اوضاع جلوگیری شود، و طولی نکشید که کلیه تلگرافچیان انگلیس را که در عمارت تلگرافخانه برای مخبرات خارجی دارای اطاق و سیم مخصوص بودند از ورود بتلگرافخانه ممنوع داشت، و عملیات کونسولخانه را تحت تفتیش قرار داد.

جنگ آغاز میشود:

دولت کنل را متمرّد و مجنون معرفی میکند، کنل قوام السلطنه را خائن و مغرض میخواند و افکار مردم خراسان را بر ضد دولت و قوام السلطنه میثوراند و بهیجان میآورد!

کنل میخواهد کاری کند که دولت ناچار سقوط نماید، و قوام السلطنه از کار برکنار شود و ایالت خراسان با خود کنل باقی بماند و کسی متعرض وی نشود، دولت هم اینرا میدانند و سعی دارد او را بتسلیم و ادار سازد!

اینک قسمتی از يك بیانیه که در مشهد مصادف همان اوقات قطع مناسبات بین کنل و تهران انتشار یافته است:

قسمتی از يك بیانیه:

..... این همان قوام السلطنه است که در مدت دو سال دو کرور ثروت خراسان را بیانکهای خارجه فرستاد، با اینهمه از چند رأس اسب و یک اتومبیل که بحکم دولت ضبط شده و بسربازان رشید و مدافعین حقیقی مملکت داده شده بود نتوانست صرف نظر کند، در صورتیکه آنها از خراسان بود و بخدمت خراسان گذاشته شده بود، لکن حرص و طمع و لجاجت او را و ادار کرد که يك ایالت بزرگی مثل خراسان را فدای

غرض شخصی کند، و از هر گوشه و کنار هر چه اشار نشان دارد برانگیزد و آنها را بانواع مواعید بر ضد امنیت خراسان مسلح کند تا آنکه بغرض فاسد خود نایل شود، و اینک بمساعی آن کسیکه خود را رئیس دولت نامیده در عاشوری و در ماه حرام خون ایرانی مسلمان بدست برادر دینی و وطنی ریخته میشود زیرا که اراده حضرت اشرف اینطور تعلق گرفته.....

در قسمت دیگر این بیانیه تهران و نمایندگان و صاحبان پارك، تهدید سخت شده اند... و از کنل بسیار تمجید کرده اند و بشاه قدری تملق و مدافعه گفته اند.

بامضای: رئیس کمیته مرکزی ملی خراسان

حکم تلگرافی رئیس دولت:

از تهران به بیرجند:

جناب مستطاب اجل آقای امیر شوکت الملك حکمران قاینات و سیستان دام اقباله، البته از رفتار اخیر کنل محمد تقیخان مطلع شده و میدانید با وجود مساعی دولت در اینکه مشارالیه از طریق اطاعت خارج نشود حرکات بیرویه و مجنونانه خود را دوام داده بنای خود سری و تمرد را گذارده اسباب اختلال اوضاع خراسان گردیده است، بر حسب امر قدر قدرت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه اردوی قزاق مرکب از پنج هزار نفر رهسپار خراسان است، بدیهی است در اینموقع وظیفه دولتخواهی و شاهپرستی سرکردگان و رؤساء خراسان و سیستان جز این نیست که با تمام قوی بر ضد محمد تقیخان متمرّد اقدام و خدمات صادقانه خود را بمنصه ظهور برسانند.

لذا حسب الامر بجناب عالی مقرر میشود که محمد تقیخان نایب سرهنگ را متمرّد شناخته و بهیچوجه با اقدامات و اظهارات او اعتبار ندهید و قوای خود را هر چه ممکن شود حاضر و عملیات خود سرانه او را قویاً جلوگیری نمائید و مراقبت کامل نمائید که عمال محمد تقیخان بهیچوجه در عایدات مالیاتی حوزه حکومتی جناب عالی مداخله ننکرده و نگذارید دیناری از نقد و جنس عایدات دولتی بمشهد ارسال گردد و باید اردوی کامل از سوار و سرباز و توپخانه تهیه نموده حقوق آنها را بموجب این تلگراف از عواید مالیاتی و غیره مأخوذ داشته و يك عده کافی بنخواف فرستاده از تجاوزات ژاندارم بآن حدود قویاً

جلوگیری نمائید. از افراد ژاندارم و صاحبمنصبان هر کدام باردوی جنابعالی ملتجی شوند بآنها تأمین بدهید والا در قلع و قمع آنها اقدام نمائید، سواد این تلگراف را با سوار مخصوص بفوریت برای جناب حاجی شجاع الملك ارسال دارید.

ه سنبله نمره ۸۴۲۵ قوام السلطنه رئیس الوزرا

* * *

روابط خراسان با تهران بریده شد!

کنل محمد تقیخان فرمانفرمای خراسان، و اردوی فداکار و تمام اسلحه‌ای در زیر فرمان اوست که نظیر آنها در تهران و سایر نقاط کمتر یافت میشود، و جماعتی از اهالی خراسان نیز او را دوست میدارند زیرا خوب حرف میزند، خوشگل است، صحبت‌های وطن پرستانه را از روی احساسات میگوید و با مردم گرم میجوشد و در عوض سخت گیر و شدیدالعمل است و مخالف را حبس میکند و امان نمیدهد، و خلاصه آنکه اسباب و آلات ریاست و بزرگی برای او فراهم است.

چند تن از خراسانیان متحصن تلگرافخانه که مأیوس شده‌اند، در ادارات دولتی ریخته و گفتند روابط خود را با مرکز قطع کنید، مسیو دیوا رئیس مالیه با قوام السلطنه میانه خوبی نداشت، اکنون با کنل دوست است و مالیات خراسان را بکنل تحویل داده و میدهد.

عواید پست و تلگراف را هم از روز ۱۸ ذیحجه ۱۳۳۹ مطابق اسد ۱۳۰۰ کنل تحت نظر گرفت. و همان روز مسیو شویرک سوئدی رئیس نظمی و مازور عبدالله خان معاون او را از مشهد اخراج کرد و عالم الدوله نامی را بر ریاست نظمی برگماشت و حکومت نظامی در مشهد اعلان شد.

گفتگوی اصلاح و تدارک جنگ:

از یکطرف شوکت الملك خوانین سرحدی را بتحصید قوی و تهیه حرب و ضرب و اदार و از طرف دیگر با مشهد باب مخابرات صلح را باز کرده و تلگراف حضوری او با معتصم السلطنه

۱ - معتصم السلطنه فرخ کارگذار بمناسبت موافقت با حکومت سید ضیاء الدین از مجلس چهارم رد شد و ازین رو با کلل همدستان گردیده بود.

معاون و همدست کنل مفصل است و در تاریخ ملک زاده درج، خلاصه هر چه نصیحت و ارشاد که تصور شود از طرف شوکت الملك بحضرات گفته شد و مؤثر نیفتاد، حتی مصباح دیوان (اسدی بعد) پیشکار خود را هم برای اصلاح بخراسان فرستاد و کاری صورت نداد، ناچار جنگ آغاز شد!

کنل پنج شش هزار ژاندارم و اسلحه اعلی ده تیر انگلیسی که دولت از دولت انگلیس خریداری کرده بود و چند عراده توب و صاحبمنصبان جدی داشت، و در میان خوانین سرحدی این نظم و ترتیب و این اسلحه نبود.

فقط در قاینات مطابق بودجه‌ای که بسته شد ششصد و پنجاه نفر قوای مشق کرده و نظامی موجود بود که دو بیست نفر آنها برای انتظامات محلی لازم میشد و چهار صد نفر دیگر میتوانست بمیدان برود، دو عراده توب کوهستانی نیز زیاده تر نداشتند، تا دو بیست نفر دیگر هم میتوانستند تدارک کنند.

اما قوای چریک زیاد میشد راه انداخت، چنانکه چیزی نگذشت که شجاع - الملك محمد رضا خان رئیس ایل هزاره و سالار خان بلوچ صاحب قلعه علیک، و شوکت السلطنه تیموری و سید حیدر رئیس طایفه بربری و سالار شجاع برضد کنل و باطاعت شاه و دولت بایکدیگر متحد شده و در اندک زمانی قریب پنجاه هزار سوار چریک جنگی تجهیز کردند و بسوی مشهد در حرکت آمدند.

خود شجاع الملك در یوسف آباد نزدیک سرحد نشست ولی سایر خوانین و رؤسا را با پسرهای خود و چریک روانه کرد و این عده تا فریمان نزدیک مشهد پیش آمدند.

این اخبار برای کنل تولید نگرانی کرد و ابتدا در صدد برآمد که آنها را بطریق مسالمت آمیزی منصرف سازد و در باطن شاید قصدش پخت و پز با بعضی رؤسا و تدارکات کافی در مشهد بوده است. لذا هیئتی از محترمین مشهد و رؤسای دوایر را بترتیب جام فرستاد و مدتی گذشت و نتیجه حاصل نشد و لکن هم قوای خود را مرتب ساخته و بر ریاست علیرضاخان شمشیر باستقبال قوای چریک فرستاد.

ژاندارم قوای چریک را از فریمان دوانده و تا نزدیک سرحد آنها را عقب نشانید. در تربت حیدریه نیز طوایف قرائی سربطغیان بر آورده در مزرعه و قلعه دستگان،

قیام کردند، و سالار خان بلوچ که از فرونت با خزر و تربت جام گریخته بود، در قلعه علیک، طغیان کرد، کنل با سه عراده توپ بتربت حیدریه رفته در هر دو نقطه جنگید و هر دو قسمت را خاموش ساخت.

قرار ملاقات:

امیر شوکت الملک (علم) والی قاینات و سیستان که از طرف رئیس دولت با اختیارات کافی دستور دفع کنل محمد تقیخان را با اعمال قوه قهریه داشت و برای احتراز از جنگ و خونریزی بوسیله تلگرافات حضوری و دادن پند و اندرز میخواست کنل را از خیالاتیکه در سر دارد مانع شود و برای این منظور نماینده خود محمد و اینخان اسدی (مصباح السلطنه) را بمشهد فرستاده بود، قرار ملاقاتی با کنل محمد قی خان داد.

در این هنگام که مصادف با اوایل برج میزان ۱۳۰۰ بود مرحوم آیه الله زاده خراسانی^۱ و حاجی حسین آقای ملک در بیرجند توقف داشتند و کنل برای سرکشی باردوهای ژاندارم بگناباد رفته بود و مصمم شد که امیر شوکت الملک را در گناباد ملاقات کرده و او را از مخالفت با خود که از آن خیلی بیمناک بود باز دارد، با این مقصود تلگرافی بشوکت الملک مخابره کرد و او را بگناباد دعوت نمود. امیر شوکت الملک نیز از موقع استفاده کرده مصمم شد که باتفاق آیه الله زاده و حاج حسین آقا بول خاک قاینات در نقطه معروف به گدار سلیمان رفته با کنل ملاقات نمایند تا شاید او را متقاعد سازند که از راه سیستان به هندوستان برود. بنابراین دعوت کنل را پذیرفته و تاریخ حرکت خود را تلگرافاً بکنل خبر داد.

در همین هنگام شورش اکراد قوچانی که بدستور سردار معزز حاکم بجنورد^۲ تهیه دیده شده بود شروع شد و خبر آن در گناباد بکنل رسید و قبل از دریافت تلگراف شوکت الملک، گناباد را ترک گفته بمشهد حرکت کرد و در تاریخ ۷ میزان ۱۳۰۰ ضمن تلگرافی که به امیر شوکت الملک از گناباد مخابره نمود از ملاقات عذر خواست.

کشته شدن کنل:

کنل بسرعت بمشهد بازگشت. در این موقع مائر محمود خان نوذری فرمانده

۱ - میرزا محمد فرزند آخوند ملا محمد کاظم خراسانی پشورا و مقلد عظیم شیعه رحمة الله علیهما.

۲ - در این باب سندی بدست نیامده است.

و حاکم نظامی قوچان که بعذر کسالت و معالجه بمشهد آمده بود در غیاب کنل کفالت امور را در عهده داشت.

خواتین قوچانی از غیبت محمود خان نوذری در قوچان استفاده کرده در اواخر ماه محرم ۱۳۴۰ فرج الله خان حاکم شیروان و عزیز الله خان باقوای محلی خود و ککی که از طرف سردار معزز بجنوردی بآنها میشد بقوچان حمله کرده ژاندارمها را خلع سلاح نموده قوچان را متصرف شدند.



۳۰ - سردار معزز بجنوردی

کنل که بمشهد رسید و از واقعه قوچان اطلاع کامل حاصل کرد نخست پریشان خاطر گشته صلاح خود را در این دید که محمود خان را بمشهد گذاشته و خود بدفع شورش قوچان قیام کند و شبانه با عده قلیلی صاحب منصب و ژاندارم که در مشهد موجود داشت راه قوچان را

پیش گرفت تا قوای هزیمت یافته ساخلو قوچان را نیز در بین راه جمع آوری کرده قوچان را از دست اکراد باز گیرد.

کنل با همراهان معدود خود تاجعفر آباد دوفر سنگی قوچان پیشرفت، ژاندارمهای فراری بعضی باو ملحق شده و برخی بدون اعتنای باو بمشهد مراجعت نمودند. در جعفر آباد مصادمه بین کنل و کرد های قوچانی شروع شد و کنل شخصاً در

۱ - از شخص موثقی شنیدم که کنل از تربت بمشهد آمد و بمحمود نوذری تکلیف کرد که باوریت بسمت قوچان حرکت کند. محمود نوذری عذر آورد که خانم من تازه از تهران رسیده است اجازه بدهید که امشب مانده فردا حرکت کنم! کنل ازین سخن رنجیده خود بامعدودی قلیل ژاندارم حرکت کرد....

تپه های جعفرآباد با تفنگ و شصت تیر میجنگید. این جنگ در روز دوشنبه اول آصف ۱۳۴۰ (۹ میزان ۱۳۰۰) واقع شده تا عصر آنروز ادامه داشت و در نتیجه نیمی از قوای ژاندارم کشته و نیمی فرار کرد، و کلنل یکه و تنها در حالیکه محاصره شده بود تا آخرین فشنگی که داشت جنگید تا کشته شد و جنگ جعفرآباد خاتمه یافت.

پس از پایان جنگ، کردهای قوچانی حین تصادف بنفش کلنل از قرینه و علامات نظامی او را شناخته سرش را از تن جدا کرده بقوچان بردند.

حوادث بعد:

روز ۱۲ میزان ۱۳۰۰ خبر کشته شدن کلنل در شهر مشهد اشاعت یافت، محمود خان نوذری بلافاصله باتفاق آیه الله زاده که تازه از بیرجند وارد مشهد شده بود بتلگرافخانه رفت و دولت را از قتل کلنل آگاه ساخت و خود نیز اظهار اطاعت از اوامر دولت نموده کفالت امور موقه از طرف دولت باو واگذار شد.

روز ۱۵ میزان جنازه و سرکلنل محمد تقی خان باتجلیل و احترامات نظامی بمشهد وارد شد. یکمده از صاحب منصبان و افراد ژاندارم و جمعی از اهالی شهر جنازه را با ابراز احساسات و ایراد نطقهای پرهیجان مشایعت مینمودند.

چون حین عبور جنازه در شهر، از طرف محمود خان نوذری و بعضی از هواخواهان مرحوم کلنل نطقهای پرحرارتی ایراد و احساسات شدیدی بروز داده میشد دولت مرکزی را نگران ساخته دستور داده شد قوای نظامی دولت از شاهرود و قوای چریک سرحدی بمشهد نزدیکتر شوند.

همانروز جنازه کلنل در مقبره نادرشاه دفن و ظاهراً غائله کلنل محمد تقیخان خاموش شد و چندروز بدین منوال گذشت. قوای نظامی دولت بسرکردگی حسین آقا خان خزاعی میر پنج از شاهرود بطرف مشهد حرکت کرد. اردوهای ژاندارم خراسان نیز متدرجاً از محاصره و قتل کلنل آگاه شده دست از عملیات خود در میدانهای جنگ برداشته شروع بعقب نشینی نمودند، بعضی از این اردوها متفرق و بعضی منظملاً بمشهد بازگشتند.

قیام اسمعیل بهادر:

ماژر اسمعیل خان بهادر یکی از افسران صمیمی و جدی و باوفای مرحوم کلنل بود (صفحه ۱۴۱) که در آن موقع ریاست اردوی ژاندارم مأمور سبزوآر را، در مقابل قوای قزاق دولتی متوقف در شاهرود، عهده دار بود. پس از قتل کلنل اردوی سبزوآر را حرکت داد، چند روز بعد وارد قصبه طروق دو فرسنگی مشهد شده عده خود را در طروق متوقف ساخته و خود بمشهد آمده مستقیماً بآرامگاه کلنل شتافت.

اسمعیل بهادر که روحاً از قتل رئیس محبوب خود سخت متألم و نسبت باوضاع بی اندازه خشمناک و بدبین بود بر سر قبر کلنل و در حضور جمعی از اهالی بیانات تند و شور انگیز ادا نمود بقسمی که باقوائی که در اختیار داشت شهر را بطور خطرناکی تهدید میکرد!

بیانات متهورانه او باشناسائی که مردم نسبت با احساسات تند و رفتار خشن وی داشتند اهالی را مضطرب ساخته و از قیام جسورانه او که بصورت انتقام و خونخواهی کلنل داشت بروز میدرد در بیم و وحشت فوق العاده گرفتار آمدند.

این طرز رفتار بهادر دولت را نیز نگران ساخت و از جانب وزیر جنگ به محمود خان نوذری کفیل ایالت تلگراف فوری رسید که هرگاه در ظرف ۴۸ ساعت اسمعیل بهادر از خراسان خارج نشود حکم اعدامش صادر خواهد شد.

این تلگراف در مزاج اسمعیل بهادر اثر معکوس بخشید، و عوض اینکه او را بجای خود بنشانند بیشتر از جای برانگیخت، تا بدینقرار:

شب ۱۵ ماه صفر مطابق ۲۴ میزان ۱۳۰۰ از طروق اردوگاه خود بایک عده ژاندارم مسلح ساعت پنج از شب گذشته غفلاً بشهر وارد شد.

محمود خان نوذری کفیل ایالت را در دارالایاله دستگیر و بار دوگاه طرق اعزام و توقیف نمود.

صبح روز بعد مجدداً با پنجاه ژاندارم بشهر آمده بخانه آیه الله زاده رفت و او را مورد تهدید و تغییر قرار داد، بقسمی که گفته شد خیال دستگیری او را نیز داشته است.

جمهوری خراسان، نیز مانند جمهوری گیلان بود، آقای سید محمد تدین که از طرف حزب دموکرات از مرکز بملاقات میرزا کوچکنخان زعیم جنگلیان برشت رفته بود، در ضمن سخنانی که از زعیم ملی شنیده بود این بود که: «ما تا هر جا که بتوانیم جلو میرویم و قصد جزم نداریم که ایران را بتصرف آوریم».

از حرکات میرزا و همچنین از طرز رفتار کلنل پیدا بود که قصدشان تصرف ایران و ایجاد حکومت مرکزی صالح نبوده بلکه بهمان ولایاتی که در کف داشته‌اند قانع بوده‌اند!

اگر مرحوم میرزا در سال ۱۳۳۶ که تهران بین دولت‌های سست و شیرازه در رفته دست بدست میگشت و نوبهار فریاد میزد که: «دولت مرکزی و ثابت و مرکز ثقل لازم است» و برخلاف آمال ما هر دو ماه یکدولت میافتاد و دولت دیگر می‌ایستاد، اگر مرحوم میرزا در این سال بتهران حمله کرده بود، بدون هیچ شکی دولت ایران مانند موم در دست او و اتباعش نرم شده و بمیل آنها ساخته میشد، و همان کاری که موسولینی بعدها در ایتالیا کرد و از شمال حمله کرد و باسازش سری امانی پایتخت شهر رم را بدست گرفت و پادشاه ایتالیا نیز بدو تسلیم شد، میرزای ما هم کرده بود...

عین این مطلب را باید دربارهٔ مرحوم کلنل محمد تقیخان اذعان کنیم، چه من در تهران بودم، راست است هنوز سردار سپه بدنام نشده بود، اما محمد تقیخان بسیار نیکنام بود، ژاندارم از قزاق وجیه‌تر و محبوب‌تر بود، علاوه ازینها تهران قدرت دفاع نداشت، بقول آقای فرج‌الله بهرامی وزارت جنگ نتوانست عدهٔ هزار نفری با اسلحه همراه حسین آقای خزاعی بشاهرود بفرستد و بسبب صورت خود را سرخ نگاه میداشت!... درینصورت هرگاه کلنل شش یا هشت هزار ژاندارم رشید و مسلح و فرمانبردار خود را بجای پنخس کردن در جام و باخزر و تربت حیدریه و قوچان گرد آورده عده‌ای برای حفاظت شهر گذاشته مابقی را مثل فشفشه بروی خزاعی در شاهرود میانداخت، و از آنجا بی‌معطلی خود را بتهران میرساند کاری صورت میداد، سردار سپه و قسمتی از نمایندگان گریخته و شهر باسلام و صلوة بدو تسلیم شده بود، و شاه را هم توسط مشیرالدوله و مستوفی و صمصام و سایر ریش‌سفیدان میتوانست نگاه بدارد

اخراج اسمعیل بهادر:

در همین احوال محمودخان نوذری که در طرق توقیف بود صاحب‌منصبان ارود را دور خود جمع کرده و رفتار متهورانهٔ اسمعیل بهادر را بآنان یاد آور شده آنها را مطیع خویش ساخته و متفقاً بطرف شهر حرکت نمودند.

اسمعیل بهادر چون از این واقعه آگاه شد، و قوای خود را از دست رفته دید در خانهٔ آیه‌الله زاده بحالت تحصن درآمد و عاقبت در نتیجهٔ مذاکرات بادولت اجازه داده شد که از ایران خارج شود و خارج شد.

ورود والی جدید و قوای دولت بمشهد:

در تاریخ ۲۷ صفر ۱۳۴۰ نظام السلطنه مافی بفرمانفرمائی خراسان برقرار و روز ۲۹ صفر قوای نظامی دولت که مرکب از ۷۰۰ قزاق و ۳۰۰ ژاندارم و ۳۰۰ سوار امنیه بود بسرکردگی حسین آقاخان خزاعی میرپنج بمشهد وارد شدند.

انتقال جنازه:

شب ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۴۰ بنا با اجازهٔ مقامات مرکزی جنازهٔ کلنل محمد تقی خان که در مقبرهٔ نادرشاه دفن شده بود از خاک بیرون آورده شده و شبانه در قبرستان کوچکی بیرون دروازهٔ سرآب جنب باغ منبع (این قبرستان در دورهٔ حکومت پاکروان از بین رفته و جزء خیابان شده است) بخاک سپرده شد

آمال کلنل:

کلنل محمد تقیخان برخلاف آنچه که مشهور بود قصد حملهٔ بتهران و در دست گرفتن زمام امور کشور را نداشت، بلکه آرزو مند بود خراسان را استقلال بخشد و خود بریاست جمهوری خراسان برقرار گردد، سندی که این مطلب را ثابت میکند تلگرافی است که در اوایل مخالفت باحکومت تهران بمحمودخان نوذری مخاברה کرده و عیناً در زیر نقل میشود:

«آقای مازر محمودخان راپورت تلگرافی نمرد... را ملاحظه کردم همانطوریکه سابقاً هم دستور داده‌ام در راه شیروان پست بگذارید و کلاً اقدامات و عملیات سردار بجنوردی را بتوسط قاصدین مخصوص تحت نظارتش آورید، تا بحال که کلیهٔ امور بروفق مرام گذشته، امیدوارم بیریق جمهوری خراسان را من بردوش بکشم، محمود و اسمعیل هم جناحین او را محافظت بکنند همهٔ روزه منتظر اقدامات شما هستم، محمد تقی»

و مطمئن کند، و حکومت را در دست بگیرد... اما او هم این همت و دل و گرده را نداشت و بی سبب خود را با خراسانیان که از هفتاد نقطه با مرکز سر و کار داشتند مشغول ساخت و پنداشت که میتواند دولتی بنام **جمهوری خراسان**، در مشرق ایران مستقل و مجزی بریاست خود ایجاد نماید!

شخصیت او:

اینجوان بدون شک یکی از افراد وطنخواه و صمیم و صاحب دل و هوش و فکر بود، و از آن مردمانی بود که حاضرند خود را در راه ترقی و تعالی هموطنان و عظمت وطن و عزت نژاد فدا سازند.

من کلنل را یکبار دیدم.

پیش از آنکه او را دیده باشم صیت شجاعت و صاحب دلی و بزرگواری او را از مردمی بیغرض شنیده بودم.

اوقاتی که مأمور خراسان شده بود، بوسیله آقا شیخ حسین تهرانی که در مهاجرت با او دوست شده بود ملاقات مرا خواست، و من روزی نهار در خانه آقای تهرانی با او بسر بردیم و باهم غذا خوردیم و گفتگو کردیم، آنروزها من و رفقای ما از اوضاع راضی نبودیم، چه همان اوقاتی بود که بحران فکری بسبب نزدیک شدن قوای شوروی بسرحدات و سواحل ایران، در آزادخواهان و متفکران پیدا شده بود و همین بحران فکری موجب واکنش محرمانه ای گردید که بکودتا و ضربت سوم حوت ۱۳۲۹ - ۱۲۹۹ منجر شد!

بسبب غلیان فکری مذکور، من و آقای تهرانی که هر دو دموکرات بودیم و مرحوم کلنل نیز باینحزب متمایل و بررؤسای این جمعیت معتقد بود، آنروز با کلنل از تهیه قوه ای در خراسان و ایجاد هسته جمعیت نظامی و ملی سخن رانیدیم و او را در این معنی تشویق کردیم.

او هم سرش برای این کارها درد میکرد!

با خوشروئی فراوان، نصایح ما را پذیرفت، این بود آخرین دیدار من با این مرد که بقدر لیاقت و بزرگی که داشت نتوانست کاری بکند و در حقیقت یکی از هزارها افراد مفید ایرانی بود که بشوخی شوخی نغله شده اند!...

نمیدانم چه میشود که اینها نغله میشوند؟

مثل آنست که در ایران کرمی باشد که او را **کرم آدم خورک**، مینامند، بعضی جوانها که بوی خاصی میدهند، یعنی بوی غیرت و شعور و لیاقت از آنها استشمام میشود، این کرم آنها را زیر نظر میگیرد، همه آنها را پی میکند، گاهی در آنها نفوذ میکند و زهر میریزد و هرگاه بی اثر ماند - در طرف آنها، رئیس آنها، همکاران آنها، رفقای آنها زهر میپاشد، آنها را بر علیه اینجوان مسموم میکند، خلاصه اینجوان را تا آخر عمر و روزگار پیری دنبال میکند، تا او را بگور کنند یا از کار بیندازد!...

محمد تقی خان هم دنبال شد، در مهاجرت لیاقت او معلوم گردید. از آنوقت پی او را گرفتند، در ضمن دسته بندیهای حزبی که در کرمانشاه رویداد و دموکراتها را هو کردند و گرفتند و از کار دور کردند، **محمد تقی خان** هم از طرف همقطاران ناجور خود بزحمت افتاد، تا ناچار گردید از کار خارج شود و برلین مسافرت کند.

پس از بازگشت از مهاجرت، باز پی او گرفته شد، بقول خود او (در صورتیکه در رژیمان اصفهان و رژیمان نمره ۲ تهران محل خالی بود و من از رؤسائیکه برای آن رژیمانها تعیین میشدند قدیمتر و عالیرتبه تر بودم) با آنکه در تهران جای خالی بود، مخصوصاً او را مأمور خراسان کردند!

در آنجا وسیله نغله شدن او فراهم آمد و نغله شد!

فلسفه **بقای انساب**، در تنازع بقا نیز علت کلی است، اغلب رؤسا و مدیر کلها حسودند و بیهنر، یعنی از آنان نیستند که **کرم آدم خورک**، آنها را پی کرده باشد، یا از آنهائی هستند که زهر آن کرم فاسد و تباهشان کرده است!

این افراد حسود بیهنر با افراد باهنر که بوی خاصی میدهند و طعم مخصوص دارند حسد میبرند، اتفاقاً خود خواهی و مناعت و کله شقی و گردن کشی جوانان غیرتمند مذکور نیز بحسد و بدجنسی رؤسا میفزاید، آنان را از تناسب میانندازد... و این معانی باعث میشود که با آنها کارهایی رجوع شود که نغله شوند، یا آنقدر در کار آنها کار شکنی میشود که این بیچارها یاغی میشوند، از جامعه میرنجند، حس انقلابی و شورشگری در آنها پیدا میشود و ازینراه باز نغله میشوند!

۱ - نقل از تاریخچه آقای ملک زاده صفحه ۱۷۹.

کلنل مردی شاعر و نویسنده نیز بود، هر کس بنوشته‌های او نگاه کند، قوه تخیل و قدرت تجسم معانی و ابراز هیجانهای درونی و شرح تأثرات قلبی را از قلم او خواهد یافت.

محمد تقیخان از خاندان مهاجران آذربایجان شمالی است که بعد از عهدنامه ترکمان‌چای بایران آمده‌اند، این طوایف عموماً جز معدودی داخل خدمات نظام شدند. خود کلنل میگوید: پدران و پدر بزرگان من همه سوگلیهای رجال نامی ایران مثل «میرزا تقیخان امیرکبیر» و «حسنعلیخان امیرنظام» و غیره بوده‌اند.

کلنل در ۱۳۰۹ در تبریز متولد شده و در سنه ۱۳۱۷ شروع به تحصیل کرده و در ۱۳۲۳ به تهران آمده داخل مدرسه نظام شده و مدت پنجسال در آن مدرسه تحصیل کرده است و از آن تاریخ بعد در چوگان قضا و حوادث جهان چون گوی، گاه مطیع بوده چپ خورده و راست رفته و هیچ نگفته‌است و گاه طغیان کرده و برجسته و سرکشی آغاز نهاده تا عاقبت فرمانده هشتزار سرنیزه از بهترین سربازان دلیر ایران گردیده است!

اما فلسفه «بقای انب» که امثال سیدضیاءالدین و رضا شاه را با بی‌اسبابی کامیاب میسازد، کلنل را با دارا بودن هشتزار سرنیزه و صدها هزار قلوب موافق، محکوم بمرگ مینماید!

گمان نکنید کلنل را قدرت یادسیسه قوام السلطنه میتوانست از میان بردارد، بلکه بخت و طالع عجیب و غریب آن کسیکه بعدها صاحب تخت و تاج ایران شد و فلسفه «بقای انب و فنای نامناسب» کلنل را نفله کرد!

۳۳ - کامیاب‌های سیاسی

دولت قوام السلطنه با همکاری صمیمانه که بین نخست وزیر و وزیر جنگ و شاه و اکثریت مجلس حاصل شده بود علاوه بر واقعه کلنل محمد تقیخان کامیابی‌های دیگری هم بدست آورد.

مهمترین آن کامیاب‌ها ایجاد حسن مناسبات بین ایران و روسیه شوروی بود که در نتیجه آن، دولت مذکور از مداخلات بیرویه و ارسال مهمات و سایر ضروریات برای جنگلیها خود داری کرده و آنطور که وعده داده بود، در انقلاب گیلان دخالت ننمود.

قبلا اشاره کردیم که قوای روس چگونه بعد از شکست دادن روسهای سفید و از میان بردن کلچاک و دنیکن و ورائنگل، و تصرف قفقاز و ارمنستان بارها بنخاک گیلان حمله کرده و با قوای قزاق و مؤتلفه - انگلیس و ایران - نبردهای سخت در رشت نمودند.

در واقع باید گفت اگر قوای بریتانیا در مقابل نمی بود مختصر قوای قزاق دولت نمیتوانست در مقابل هجوم متجاسرین مقاومت نماید، و بدون تردید پایتخت بدست جنگلیها که روسها بنام حمایت از آنها وارد رشت شده بودند فتح شده و دولت جمهوری انقلابی سوسیالیست در ایران بوجود آمده بود - فقط قوای انگلیس بکار خورد و عاقبت هم بمدد این قوی بود که قزاق شکست خورده ایرانی عوض اینکه محاکمه شود بترغیب و راهنمایی سیدضیاءالدین کودتا کرد!

بعد از دایر شدن مجلس چهارم دولت ایران در سه نقطه دچار زحمت گردید و در سه نقطه نیز کامیاب شد:

- ۱ - خراسان که بطریقیکه دیدیم دولت مرکزی فاتح و کامیاب گردید.
- ۲ - واقعه هجوم یکدسته «آشوری» بریاست «مارسیمون» بود بارومیه که از چند سال قبل آنجا را چاپیده و قتل و غارت کرده بودند و جوانی از خانوادهگان ابرار «شکاک» موسوم به «اسمعیل آقا» معروف به «سمیتقو»^۱ موفق شده بود مارسیمونرا در قلعه «چهریق» بقتل برساند، و بتدریج آشوریه را ضعیف شدند ولی خود اسمعیل آقا قوتی گرفته بارها دست تعدی بجان و مال رعایا دراز کرده و سالها بود که در حدود ارومیه بفساد مشغول بود و بارها دولت در صدد قلع و قمع او بر آمده و کامیاب نشده بود، در این اوقات سمیتقو با پسر شیخ عبیدالله کرد سازش کرده و بر عده خود افزوده بود و دولت نیز قوای بریاست شاهزاده امان الله میرزا جهانبانی بسرکوبی افرستاد^۲، این

۱- روسها مطابق اصطلاح خودشان اسمعیل آقا را سمیتقو خوانده و گفته و شهرت یافته بود.

۲ - داستان اسمعیل آقا طولانی است. و درین جنگها یکمرتبه یک فوج ژاندارم را که بریاست «ملکزاده» بود محاصره و نابود کرده بود، ولی امان الله میرزا موفق شد که اسمعیل آقا را در چهریق محاصره کند. و عاقبت کسی که موفق به خاتمه کار اسمعیل آقا شد اول تدابیر امیر لشکر طهماسبی است که او را جلب کرد و سپس چنانکه بیاید توسط سرهنگ مقدم از میان رفت.

قوی در سال اول افتتاح مجلس در ماه سرطان ۱۳۰۰ شمسی قوای اکرادرا در نقاط مختلف آذربایجان شکست میدهند.

۳- وقایع گیلان و اتحاد میرزا کوچک خان و احسان الله خان و خالو قربان بود که هنوز یاری دولت شوروی امیدوار بودند، و در گیلان صاحب نفوذ و قدرت شده و بیم آن بود که ناگاه بتازند و کار مرکزبان را بسازند.

حکومت قوام السلطنه مواظب همه این قضایا بود و وزیر جنگ جوش فعالیت و پشت کارش را درین روزها نشان میداد و اتفاقاً سیاست بریتانیا نیز در این کامیابها ذینفع بود و بنابراین کارها خوب پیشرفت داشت.

رفیق روتشتین در تهران با سیاسیون ملی و دولتی گرم گرفته بود و امیدوار شده که قرارداد روس و ایران بهمین زودیا از مجلس خواهد گذشت و عملیات دیپلوماسی وی در ایران آغاز خواهد شد - بنابراین از مساعدت جدی دولت شوروی با انقلاب گیلان ساعت بساعت می‌بست. چنانکه بتاريخ سرطان ۱۳۰۰ باقی مانده قوای سرخ که در رشت موجود بود از ایران خارج گردید - این عده عبارت بودند از دو فوج یکی موسوم به «۲۴۴»، بالغ بر هشتصد نفر. دیگر موسوم به «یادگار» ۲۶ نفر از شهدای بلشویک، بالغ بر ششصد تن، و این دو فوج از روسهای قفقازی و ارمنه و گرجی و قفقازی تشکیل شده و دو توپ صحرانی هم داشتند - رئیس این دو فوج «کیکاتو» نام در سبزه میدان رشت نطقی کرده و عده داد که باز هم اگر ضرورت پیدا کند یاری انقلابیون خواهیم آمد، بالجمله این عده رشت را تخلیه کرده بیا کو باز گشتند.

قوای انقلابیون تنکابن و رشت را تا حدود خلخال و طارم در دست داشتند - و قوای دولتی چنانکه گفتیم آنها را از مازندران تا این حدود رانده بودند و احسان الله که داعیه ریاست کل داشت در تنکابن بنای مقاومت را نهاد ولی در تنکابن هم بین قوای قزاق و چریک با نفرات احسان الله خان، جنگ شد و قوای انقلابی پراکنده گردید. از طرف دیگر بین دولت و انقلابیون مذاکرات صلح نیز جاری بود، زیرا میرزا کوچک خان و خالو قربان از حرکات احسان الله خان که قدری بیفکرانه بنظرشان رسیده بود رنجش داشتند خاصه میرزا از این رفیق معربد چندان خوشش نمی‌آمد و او را مخالف سلیقه خود و حکومتی که پیش خود طرح آنرا ریخته بود، میدانست.

بعد از متفرق شدن قوای احسان الله خان در تنکابن مشارالیه عازم شد که بروسیه رهسپار گردد. لیکن باردیگر میرزا و خالو قربان با او کنار آمده قوائی بعد از دو هزار نفر ابواب جمع وی کردند و نقشه مقاومت و طرح جنگ جدیدی کشیدند - و درین محاربه هم که با اردوی قزاق و قوای محلی تنکابن کردند و جبهه جنگ از لاهیجان تا سفید رود بود بار دیگر شکست

بقوای انقلابی راه یافته و پراکنده گردیدند و نتیجه این شکست آن شد که احسان الله خان بیا کو فرار میکند و بین خالو قربان و میرزا نزاع شده خالو از میرزا جدا میگردد و حیدر خان عمواوغلی که از احرار دموکرات بود بدست میرزا کشته میشود و قوای دولتی در میزان ۱۳۰۰ وارد شهر رشت میشوند و میرزا به «پسیخان» عقب مینشینند.

درین حین کابینه قوام السلطنه در مجلس دچار تشنج گردید و

نزدیک شد اکثریت بهواداری مشارالیه میرزا حسنخان بوجود آید، اما مقاومت سردار سپه و فعالیت رئیس دولت باردیگر اکثریت تامی بوجود آورد و دولت بریاست



۳۱ - میرزا کوچک خان

خود قوام السلطنه دایر گردیده و سردار سپه برای فیصل دادن بکار انقلاب گیلان، خود عازم مسافرت میشود.

آقای فرج الله خان بهرامی درین سفر همراه سردار سپه بوده و داستانهای از فعالیت و رشادت و پشت کار سردار سپه نقل میکند.

در ۲۳ میزان ۱۳۰۰ قوای دولتی وارد رشت شد - و بلا فاصله هم سردار سپه وزیر جنگ بشهر مزبور ورود کرد، خالوقربان فوری تسلیم گردید. و میرزا باقوای دولتی جنگیده به پسی خان و از آنجا بصومعه سرا عقب نشست، و بتدریج قوای انقلابیون دچار سستی و فتور شده و میرزارا تنها میگذارند و میرزا با معدودی بقصد خلخال عقب نشینی میکند و قصدش آنست که خود را بنخلخال و عشایر آنسامان برساند، زیرا از چند سال قبل بارو ساسی قبایل مذکور سازش در میان آورده بود و در صدد بود که از گیلان تا خلخال و از آنجا تا تبریز رشته اتحادی متصل سازد و کشته شدن شیخ محمد خیابانی این خیال را برهم زده بود. اما ارتباط با خوانین خلخال بجای بود.

بقراری که گفته میشود بعد از ورود سردار سپه برشت و تسلیم خالوقربان به مشارالیه، پیغامی بمیرزا نیز میدهند که خوبست با دولتیان سازش کند - او هم باین سازش و التیام بی میل نبوده است و سفرائی فیما بین رفت و آمد میکرده اند - اما گویا هر دو طرف بقصد فریب یکدیگر بوده اند - سردار سپه منتظر ورود کسی از تهران بوده و میرزا نیز انتظار وصول کمک از باکورا میبرده است. اما کمک تهران برشت میرسد و کمک باکو نمیرسد و میرزا آخرین سنگر خود را تخلیه کرده بکوه میزند.

سردار سپه ترتیب دنبال گیری میرزا کوچک خان را داده بمرکز باز میگردد و میرزا نیز در گردنه بین طالش و ناحیه خلخال با یکنفر آلمانی با وفا که از دوستان او بود شب از سرما هلاک میشوند و سر او را بریده برشت نزد وزیر میبرند!

۱ - میرزا کوچک خان جوانی بود از طلاب علوم دینی و ادبیات و در مدارس رشت بتحصیل مشغول بود و عمایه بر سر داشت - بعد از انقلاب مشروطه در سنه ۱۳۲۶ قمری هجری که در گیلان برضد محمد علی شاه و استبداد صغیر قیامی بزعامت آزاد پخواهان از قبیل معزالسلطان (سردار محیی) و برادران او براه افتاد که بعدها سپهسالار و فرم خان ارمنی هم بآنها پیوستند - جمعی از طلاب و جوانان هم بسردار محیی قول داده با احرار یارگشتند که یکی از آنها مرحوم میرزا کوچک خان بود.

(بقیه در ذیل صفحه ۱۶۷)

۳۴ - آغاز ضعف دولت قوام:

دولت قوام در مجلس چهارم نقشهای بزرگی بازی میکند که از آن جمله واگذاری امتیاز نفت شمال ایران بکمپانی «استندار اویل» امریکائی است، که یکی از شاهکارهای بزرگ دولت بشمار میرفت و ممکن بود باب سعادت بروی ایران باز شود، و شکی نبود که این عمل در دل دو همسایه تأثیر خوشی نخواهد بخشید!

هر چند در ازاء آن معاهده روس و ایران را هم از مجلس ملی گذرانیده بود،

(بقیه از ذیل صفحه ۱۶۶)

میرزا با اردوی احرار از گیلان بقزوین و از آنجا بطهران آمد و در دوره افتتاح دوره دوم مجلس در طهران جزء مجاهدین اطراف سردار محیی و سپهسالار بشمار میرفت و در واقع جزء حزب اعتدالیون و در جرگه هواداران آن حزب محسوب میگردد - و بعد از آنکه ناصر الملک نایب السلطنه اولتیماتوم روس را در ۱۳۲۹ قمری هجری پذیرفت و در مجلس را بست و دموکراتها را بقم و غیره تبعید کرد - جمعی هم از اعتدالیون را که از آنجمله مرحوم سردار محیی و میرزا کریمخان و ناصر الاسلام ندامانی باشند بقم فرستادند و آنجا محترمانه توقیف شدند و میرزا کوچک خان در این سفر هم بسردار محیی و یاران او همراه بود - و پس از چندی این جماعت بتهران بازگشتند و مرخص شدند، درین اثنا دو نفر از دعاة ترك بهاء یک و روشنی یک بعنوان دعوت به تحاء اسلام وارد تهران شدند - و بادموکراتها که از دولت وقت ناراضی بودند بهم درساخته لژی شبیه به دستگاه فراماسون دایر کردند و مردم را جلب نموده در آن نقطه با چشم بسته حاضر کرده و باتحاد اسلام و فداکاری درین راه دعوت میکردند، مؤسس دو نفر ترك و مرحوم سید محمد رضا مساوات بود و میرزا کوچک خان هم جزء اعضاء مؤسس این جمعیت داخل کار گردید و از سردار محیی و حزب اعتدال جدا شد و دعوت اتحاد اسلام را پذیرفت.

این حزب بعد ها بهم خورد و در ایران کونه نکرد و بار دیگر دموکراتها تشکیلات سیاسی خود را از سر گرفتند و در جنگ بین الملل نقشهای تازه چنانکه اشاره کردیم بازی کردند تا کار بمهاجرت کشید، اما میرزا کوچک خان با عقیده «اتحاد اسلام» بگیلان رفت و در جنگ بین الملل تشکیلاتی در شهر و در جنگل فومن بنام «اتحاد اسلام» راه انداخت و مقداری نیز اسلحه توسط دعوات ترك و آلمان بدو رسید و در اواخر جنگ بین الملل عده او معتنی به شد و بعد از جنگ کار او بجائی رسید که توانست جلو بازگشت ستونهای قوای روس را که بعد از انقلاب روسیه میخواستند بیاکو باز کردند بگیرد و حتی برای عبور قوای انگلیس از انزلی بیاکو اسباب خیال شود و کاری کند که با او ناچار شوند کنار آیند و عاقبت کارش بجائی رسید که میتواند بیابخت حمله کند و مورد امید آزاد پخواهان ناراضی ایران قرار گیرد، بالجمله مرحوم میرزا مردی بود مذهبی و قدری وغالباً استخاره میکرد و نظرش محدود بود چنانکه بارها اشاره شده است.

از طرف دیگر رفیق، روثشتین، نماینده شوروی هم در زیر نفوذ حزب سوسیالیست و روزنامه‌های تند شهری و رجالی مانند مرحوم مستوفی و سلیمان میرزا و طباطبائی و غیرهم کاملاً مستهک شده بود، و مقالات باحرارت جراید سوسیالیست را که همه بر ضد قوام السلطنه و طرفداران او انتشار مییافت و تهمت «نوکر انگلیس» و «خائن!»، بیت القصیده نوشته‌های ایشان بود خواننده و ترجمه کرده بمسئو میفرستاد و هرچه ممکن بود از سخت‌گیری و اشکال تراشی درباره دولت مضایقه نمیدرد و این مقدمات مورد ضعف قوام و رفقای او گردید!

۳۵ - سردار سپه چه میکند؟

سردار سپه درین بینها بجلب دوستان تازه مشغول بود، اما هنوز کسی از سر-زندگان حاضر نشده بود بمشاریه نزدیک شود ولی او بار خود را میکرد و تفنگ و توپ دست و پا مینمود و جای پایش را در جلو رفتن محکم و محکم تر مینمود و گاهی هم طاق و طرمبی راه می انداخت!

پیش از همه کار مشغول تکمیل قوای نظامی و استقرار امرای لشکر در ایالات و بسط قوه شخصی خود بود - و اداره ژاندارمری را نیز رفته رفته تحلیل برده و جزء قوای متحد الشکل خود در آورده بود - واقعه محمد تقیخان در خراسان و واقعه لاهوتی در آذربایجان نیز این داستان یعنی انقراض ژاندارم ایرانرا تکمیل نمود.

ماژور لاهوتی پسر الهامی، پدر و پسر هر دو شاعر و از آزادیخواهان بودند، لاهوتی در انقلابات صدر مشروطیت داخل احرار بود و اشعار او از قصیده و غزل و تصنیف در جراید سال ۱۳۲۷ تهران درج بود. پروفیسور ادوارد براون نیز در تاریخ مطبوعات و ادبیات مشروطه فصلی از اشعار لاهوتی نقل کرده است. این جوان بعد از افتتاح مجلس دوم و استخدام ژنرال یالمارسن، خداوند ژاندارمری ایران بعشق خدمت بوطن داخل اداره ژاندارم گردید و تا پایه یاور ترقی کرد. در سنه ۱۳۳۰ که ناصر الملک دموکراتها و جمعی از اعتدالیون آزادیخواه را بقم تبعید کرده بود افکار پریشان و عدم

لیکن از مراسلات و اعتراضات حضرات شمالیا عدم رضایت آنها آشکار میگردد، و جنویان نیز باطناً از این عمل خوششان نیامد. مسائل پیاپی دیگری نیز روی میداد که دلالت برووجود برودت و عدم رضایت در مناسبات خارجی قوام مینمود.

بعد از واقعه خراسان، قضایای انحلال پلیس جنوب پیش آمد و ادعای دولت بریتانیا دایر بمطالبه مبلغی از بابت وجوهی که بتناوب بمصرف امنیت جنوب رسید و بدولتها متناوباً داده شد مثل صد و سی هزار لیره‌ای که در موقع انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ توسط وزیر مالیه «صارم الدوله»، اخذ و بین وثوق الدوله و صارم الدوله و نصره الدوله تقسیم شده بود و پولهای دیگر کلاً بمبلغ دو میلیون و کسری لیره از دولت ایران مطرح گردید و دولت اینمراسله را نپذیرفت و نیز نتوانست طوری با حضرات کنار آید که مطابق وعده‌ای که کرده بودند مهمات پلیس جنوب را بایران واگذار نمایند و یا از وجوهی که در حین جنگ بمصارف سیاسی رسانده بودند صرف نظر کنند، و خلاصه این بود که دولت بریتانیا بدولت قوام السلطنه بنظر صمیمانه نگاه نمیکرد و علت آنها بعقیده ما عدم دقت کامل و خطبهای مربوط با احساسات شخصی مأمورین انگلیس در ایران بود و شاید احساسات شخصی مستر نرمان و مسترها وارد بانی این سوء مناسبات محسوب شود و گویا آقایان از تحت تأثیر شکستی که از بیرون رفتن آقا سید ضیاء الدین بر آنها وارد آمده بود بیرون رفته بودند و پاره انتقادات که در جراید انگلستان و محافل سیاسی در این مسائل از آنها میشد مزید انگیزه روحی ایشان شمرده میشد... البته عین این اعتراض بر رئیس الوزرای ایران و بعضی از نمایندگان اکثریت وارد است، و میتوان باور کرد که آنها هم هنوز از تحت تأثیر حبس و مخاطراتیکه بزعم خود مربوط بنمایندگان سیاسی مزبور میدانستند بیرون نرفته و بحضرات بادیده خصومت نگاه میکردند... در نتیجه این دو تأثیر و تحریک مختلف بود که دوات نتوانست از مهمات و ساز و برگ پلیس جنوب استفاده کند - نه آنها را طبق پیشنهاد دولت انگلیس خریداری کرد و نه هم آنها حاضر شدند بما و اگذار نمایند و همه چیز حتی چهارواهای مزبور را نابود کردند و یک قبضه تفنگ و یک قاطر بایران ندادند!

رضایت شدیدی بین آزادیخواهان خاصه افراد ژاندارم برضد دولت پیدا شد و هرج و مرج فکری خطرناکی که اساسش یأس از حسن رویه دولت و نایب السلطنه بود در میان جوانان خاصه دموکراتها ایجاد گردید.

پارمحمدخان کرمانشاهی شجاع معروف و مسیب‌خان و حسین‌قلی‌خان خلخالی (پدر رشیدالسلطان عامل کیته مجازات) و جمعی دیگر از دموکراتها به سالارالدوله که در غرب رایت خلاف برای بدست آوردن تخت و تاج افراشته بود، ملحق شدند که بوسیله او ناصرالملک را از میان بردارند و حکومت ملی بروی کاربیاورند، در همین احوال بود که بعضی از صاحبمنصبان خونگرم و غیور ژاندارم از قبیل مرحوم علی اصغر خان قربان زاده تبریزی که مأمور پستهای قم تا عراق بود برضد دولت مرکزی قیام کرد و پستهای ژاندارم بین خط تهران، قم را خلع سلاح کرد و بسالارالدوله پیوست ولی توانستند کاری صورت بدهند و نتیجه اینعمل کودتای این شد که علی اصغر دستگیر گردید و در محاکمه محکوم باعدام و مردانه تیر باران شد!

لاهوری رئیس قسمت قم بود و میانهاش با سویدیها بهم خورد و غیاباً محکوم باعدام گردید ولی بدست نیامد و بنخاک ترکیه گریخت و در مهاجرت بایرانیان پیوست و در زمانی که حاج مخبر السلطنه والی آذربایجان بود (از حکومت مشیرالدوله تا زمان کودتا و بعد از آن و این واقعه در آغاز سال ۱۳۰۰ خورشیدی روی داده است) بشفاعت والی مزبور وارد آذربایجان شد و بسمت یآوری داخل خدمات اداره ژاندارمری گردید و جزو عده سرهنگ محمودخان فولادی درآمد، و بالاخره در همان سال (اواخر سال ۱۳۰۰) این شخص باتفاق عده‌ای از صاحبمنصبان ژاندارم بعد از شور با ملیون و دموکراتهای تبریز برای قیام برضد استبداد سردار سپه همعهد شده و بتبریز حمله کردند، ما تفصیل این واقعه را از تاریخ حسین مکی بنقل از یادداشتهای يك افسر ارشد ژاندارم با شرحی که همان افسر بخود ما نگاشته است با اختصار یاد میکنیم:

زمستان ۱۳۰۰ خورشیدی^۱

مقدمه:

و آقای سید ضیاءالدین اداره عمل کودتارو بروی دواصل استوار کرده بود و آن

۱ - نقل از یادداشتهای یکی از افسران ارشد ذیمدخل در قضایای، کتر کودتا در تبریز.

عبارت از اصل سیاسی و اصل نظامی میباشد که با اصطلاح دارای يك کور دیپلماتیک و يك کور میلیتر بود.

چون این قسمت از تاریخ مربوط به کور میلیتر (هیئت نظامی) است از اظهار نظریه کور دیپلماتیک «هیئت سیاسی» صرف نظر نموده فقط اسامی سرانی که در امور نظامی و سر نوشت اردوی آذربایجان دخالت داشتند ذکر مینمائیم.

ناگفته نگذاریم که غیر از تبریز در خراسان نیز بدست مرحوم کلنل محمد تقی خان کنتر کودتائی بعمل آمد و شاید در بعضی نقاط دیگر هم همین نیات بود منتهی موفقیت حاصل نمیکردند چنانکه تهران نیز بدستور قوام السلطنه کیته‌ای تحت ریاست سردار اتصارعلم و سروان عبدالصمد فقید نصری و سروان علی اکبر معتضدی تشکیل گردید که غفلتاً عملیات آنها خنثی و مدتی در سال ۱۳۰۲ در حبس بودند.

آقایان ماژور مسعود خان کیهان (استاد فعلی دانشگاه تهران) و ماژور حبیب‌الله خان شیانی (سرلشگر شیانی که از خدمت ارتش خارج و فعلاً در اروپا میباشد) و سلطان کاظم خان سیاح که فعلاً در وزارت پسته و هنر میباشد، (عناوین نامبرده عناوینی است که در آن تاریخ عیناً با افسران ژاندارم اطلاق میشده است) اینها دوستان صمیمی آقای سید ضیاء بوده و واقعاً میتوان گفت کور میلیتر کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ خورشیدی را تشکیل میدادند.

در آن تاریخ سرهنگ اسمایس انگلیسی بالباس ژاندار مری با چند نفر افسر انگلیسی که بعضی از آنها هم اونیفورم قزاق و برخی اونیفورم ژاندارم را میپوشیدند در اردوهای ایرانی مقیم جبهه گیلان در برابر کمونیستهای روسی و ایرانی که آنوقت دولت آنها را متجاسرین لقب داده بود سمت بازرسی را داشتند، با همین سمت هم آقایان ماژور مسعود خان و ماژور حبیب‌الله خان و کلنل کاظم خان با آنها همکاری میکردند.

اولین قدم آقای سید ضیاءالدین برای عملی شدن نقشه کودتای خودش این بود که با اعمال نفوذ، ماژور حبیب‌الله خان را بسمت فرماندهی هنگ دوم ژاندارم باغشاه بجای سرهنگ عبدالعلیخان اعتماد مقدم که فعلاً سر تیپ اداره شهر بانی میباشد منصوب نمود.

کابینه سپهدار باتمام معنی خواب و بکللی بی اطلاع از این فعالیت های سیاسی و رفت و آمدهای نظامی بین تهران و قزوین و ملاقاتهای وقت و بی وقت بود (در یادداشتهای

آقای م. م. الف هم در این مورد نوشته است: اجرای نقشه کودتا کورکورانه بدست سپهدار عملی شد باین معنی که سپهدار برای قزاقهای قزوین میخواست مبلغ یکصد هزار تومان بفرستد آقای سید ضیاءالدین به سپهدار اصرار کرد که این پولها را توسط ماژور مسعود خان بفرستد که در ضمن نظارت آنرا هم عهده دار باشد و باصرار کاغذی هم از سپهدار بعنوان ریاست قزاقهای قزوین میگیرد که او امر شفاهی ماژور مسعود را اطاعت کنید)

پهلوان میدان فعلا سه نفر از افسران نامبرده ژاندارم در بالا هستند که در آن تاریخ هیچ اسمی از رضا خان میر پنج نبود، اینها بودند که تحت فرمان آقای سید ضیاءالدین دستورات مشارالیه را بموقع اجرا میدناردند، کودتای سوم حوت نقشه اش عملی شد، بزرگترین و بهترین قوایی که در آن تاریخ در سر راه کودتا چی ها بوده همان هنگ ژاندارم باغشاه بنظر میرسد که تحت فرماندهی ماژور حبیب الله خان و با اسلحه نسبتاً خوب و نیروی دوگردان پیاده، سه اسواران سوار، دوگردان مسلسل، هشت عراده توپ صحرائی و دو عراده توپ کوهستانی بود که در موقع ورود عده کودتا چی ها کوچکترین مقاومتی را از خود نشان ندادند!

اصل مطلب:

در زمان ریاست وزرائی آقای سید ضیاءالدین اولین عده ای که از لحاظ نظامی تجهیز و با مراسم نظامی آن عده قوی را آقای سید ضیاءالدین سان دید و قوای نامبرده در برابر ایشان رژه رفتند از هنگ باغشاه سه گروهان ژاندارم به ارشدیت سلطان تورج- میرزا که پیش رو و جلودار یکت اردوئی بود که بتبریز میرفت روز شانزدهم حمل ۱۳۰۰ خورشیدی در قسمت شرقی و خارجی باغشاه صف بسته آقای سید ضیاءالدین که به همراهی سه نفر از افسران نامبرده و سردار سپه و یکی دو نفر دیگر آمده بودند پس از سان دیدن عده نامبرده نطقی مبنی بر این کرد که متجاسرین تانقله وز (بین قزوین و رشت) آمده اند اوضاع گیلان چنان و آذربایجان چنین کردستان آنطور خراسان اینطور است فارس در آتش ناامنی میسوزد خوزستان حال تجزیه بخود گرفته شماها باید در مقابل این ناامنی ها دامن همت بکمر زده فداکاری بکنید بالاخره از این قبیل بیانات شمه ای گفته و سپس خدا حافظی کرده با همراهان خود برای صرف چای بداخل باغشاه رفتند.

این عده دوروز بعد یعنی صبح ۱۸ حمل ۱۳۰۰ خورشیدی بطرف تبریز حرکت کرده پس از ورود بقزوین برای سهولت در امر حرکت هر واحد علیحده بزنجان رهسپار شد و بعداً در زنجان يك اسواران سوار و يك آتشبار توپخانه صحرائی و يك دسته توپخانه کوهستانی و يك گروهان مسلسل تحت فرماندهی ماژور محمود خان فولادی باین عده که از تهران اعزام شده بود ملحق گردید و تمام این عده تحت فرماندهی کلنل انبرک سویدی بمعاونت ماژور لاسن دانمارکی بطرف تبریز حرکت کردند. ناگفته نگذاریم که بمحض ورود عده نامبرده بزنجان خبر سقوط کابینه سید ضیاءالدین رسید.

ورود به تبریز:

اهالی تبریز از ورود عده ژاندارم که در آن روزها دارای وجهه ملی فوق العاده بودند تجلیل و پذیرائی فوق العاده بعمل آوردند و حاج مخبر السلطنه هدایت که در آن موقع والی آذربایجان بود خوش باش گفته از آنها میهمانی نمود.

شهرت و عصیان اسمعیل آقا معروف به سمیتکو بعد اعلی رسیده بود و چنان زهر چشمی از آذربایجان و آذربایجانی گرفته بود که همه را مرعوب خود ساخته بود. بالاخره پس از يك استراحت چند هفتگی و تکمیل نواقص ساز و برگ اردوی نامبرده باقطار راه آهن بطرف شرف خانه حرکت و پس از الحاق قوای چریک مرحوم ساخان سردار عشایر قره داغی که خدمتگزار دولت بود بخوری رهسپار شده و با تشریک مساعی قوای قره داغی چند ضربه سخت بسمیتکو زدند که مورد تقدیر دولت و آذربایجانیها واقع شد.

مقارن همین ایام یاور ابوالقاسم لاهوتی که سابقاً افسر ژاندارم و بکناهی قبل از جنگ بین المللی مورد تعقیب دولت و بقول خودش مورد حسد دشمنان واقع شده بود از ترس اینکه تاتریاق از عراق آرند مار گزیده مرده باشد قبل از بازداشت ضمن تعقیب باسلامبول فراری و بعدها با جنگ بین الملل مصادف و جزو میسیون آلمانی بکرمانشاهان آمد، پس از شکست مو تلفین مجدداً روزگاری را در ترکیه میگذارند.

بالاخره از راه تبریز وارد و مورد توجه و وساطت حاج مخبر السلطنه قرار گرفت و باهمان درجه یابوری وارد ژاندار مری شده بسمت معاونت عده سرهنگ فولادی منصوب شد.

از تبریز هم اظهارات خود او مثنوی بر استماعات اردو بود و در عوض متانت و هدایت افرادش ببرد باری و چاره جوئی خود را منسوب با افسران قزاق دانسته پیوسته زیر دستان خویش را تهدید مینمود و اظهار میداشت که با مناسبات نزدیکی که خود و پدرم با سر لشکر امیر فضلی داریم در حق شماها چنین و چنان خواهم کرد تا اینکه در یکی از جلسات یکنفر از افسران روشن فکر گفت که ما تابع قانون مشروطه و حکومت قانونی هستیم مشارالیه بر آشفت و گفت بایستی ماهمه تابع نیت سردار سپه باشیم و بما اطلاع دادند که او مشغول است که زمام حکومت را از هر حیث بدست بگیرد^۱.

فشار بی پولی و اخبار واصله از تهران و تأیید ملیون تبریز بر قانون شکنی سردار سپه موجب آن شد که شبی سه نفر از افسران اردو، سلطان تورج میرزا، سلطان میرزا علی اکبر خان، سلطان عبدالصمد خان گرد هم جمع شده پس از مذاکرات زیاد قرار شد یکنفر منتخب و نزد ملیون تبریز فرستاده و بعمل کنتر کودتائی در تبریز مبادرت نمایند و در مرحله اول تبریز را اشغال و سپس بطرف مرکز تهران حرکت نمایند و بخیال خود شاید موفق شوند که رفع این بدبختی را از ملت ایران و هموطنان خود بنمائیم (حوت ۱۳۰۰) پس از اجرای مراسم سوگند مبنی بخدمت بوطن داخل عمل شده و ستوان سید ابوالفضل خان سجادی را برای ملاقات با ملیون به تبریز مأمور کردیم، سپس شروع بجلب نظر افسران ژاندارم نموده سه نفر از آنها را دعوت و پس از خاتمه مذاکرات هر سه نفر مأمور مذاکره و ملاقات با سه نفر دیگر میشدند بطوریکه در ظرف سه چهار روز موفق بجلب نظر واقعی همه شدیم و برای انتخاب يك رئیس ارشد مذاکره شد پس از مذاکرات زیاد بالاخره یاور لاهوتی خان را انتخاب و باو مراجعه کردیم مشارالیه هم بلافاصله قبول و استقبال نمود.

خط این سه نفر افسر از همین جا شروع شد زیرا لاهوتی خان آن قدرت و لیاقت را برای اداره کردن و ریاست يك چنین انقلابی نداشت زیرا بعد از مجروح شدن سلطان تورج میرزا (پاسیار يك فعلی در شهر بانی) نتوانست عده نام برده را اداره بنماید و بکلی شیرازه عمل از دست رفت.

در هر صورت کار شروع شده بود، چاره ای هم نداشتیم شب سرد برفی و تاریکی

۱ - اینجا شرحی دیگر در خصوص محمود خان پولادین داشت که حذف کردیم، این مرد بواسطه نیتی که در راه وطن دوستی بروز داد شایسته تقدیر است.

جنگ با سمیتکو با شدت درگیر، وزد و خورد هر روز ادامه داشت تا اینکه بر حسب خیانت اطرافیان سردار عشایر بدست نوکرهای خودش کشته و اردوی او که مأمور حفظ جناح چپ اردوی ژاندارم بود در يك روز متواری و حتی جسد سردار عشایر بطور ناشناس يك روز در دست تصرف اتباع سمیتکو بود!

در این موقع که کردها قوای سردار عشایر را در هم شکستند ناگهان با تمام قوای خود بر سر عده ژاندارم تاخته کار آنها را هم ساختند (قوس ۱۳۰۰ خورشیدی). عده ژاندارم با تلفات سنگین به شرفخانه عقب نشسته دفاع خوی را به عهده اهالی خوی و قوای چریک آنجا واگذار کردند.

شدت سرما و زیادی برف موقتاً آتش جنگ را فرو نشاند و طرفین با حالت سکوت و استراحت در مواضع و سنگرهای زمستانی خویش با استراحت پرداختند.

ماژور حبیب الله خان سال پیش (باین معنی که در سال پیش درجه سرگردی داشته است) ناگهان بدرجه سرتیپی ترفیع یافت و برای قلع و قمع اکراد مأمور آذربایجان شده با قوای زیادی از تهران بطرف تبریز حرکت نمود، با وجود صدور احکام و متحدالشکل شدن ارتش ایران معهداً بر اثر هم چشمی قدیم رقابت شدیدی بین افسران و افراد ژاندارم و قزاق حکمفرما بود. ورود سرتیب حبیب الله خان شیپانی به آذربایجان بسمت فرماندهی کل قوای آذر بایجان نیز موجب تکدر اسمعیل آقای امیر فضل امیر لشکر آنجا شد، از طرفی هم اخبار واصله از مرکز حاکی از تباین نظر و اختلاف شدید بین مجلس و ملیون با نظر و روش سردار سپه دائماً بتبریز میرسید، و این اخبار افکار اردوی ژاندارم را پریشان میکرد مخصوصاً افسران آنها که بمرخصی تبریز میرفتند از ملیون خبرهائی می شنیدند و جرائدی که از تهران میرسید همگی تأیید بر قانون شکنی سردار سپه مینمود و دلیل بر اجرای روحیه و نیت دیکتاتوری او بشمار میرفت اینمعانی بیش از همه چیز افکار اردوی ژاندارم را پریشان کرده بود.

اردوی ژاندارم که قسمت عمده افرادش از اصفهانها تشکیل شده بود مدتها از وطن دور و بدتر از همه چندین ماه حقوق هم به آنها نرسیده مختصر و جبهی هم که پس از مکاتبات زیاد میرسید مقدار عده آن را ماژور محمود خان بعنوان حقوق عقب افتاده و حتی مبلغی هم مساعده برداشته به تبریز رفته مشغول عیاشی میگشت. در مراجعت

اول شب عده با ترتیب فوق از صوفیان حرکت کرده سحرگاهان بکنار شهر تبریز رسیدند جنگ بین مدافعین شهر و اردوی ملی در گرفت مدافعین شهر تاب مقاومت نیاورده ارتفاعات و پلها و بالاخره ارگ دولتی و تمام شهر باستثناء باغ شمال بتصرف اردوی ملی درآمد و حاج مخبر السلطنه نیز توقیف و سرهنگ شهاب نیز زندانی گردید. اهالی و ملیون و آزادیخواهان تبریز با یک روح صمیمیت اردوی نامبرده را استقبال نمود، دسته دسته مسلح و بار دو ملحق میشدند حتی قسمت عمده ای از افراد مسلح چریک اردوی «خالوقربان»^۱

اردوی ملی به کمک ملیون تبریز مشغول تکمیل سازمان شده بوسیله بخشنامه‌های تلگرافی و کتبی تا آنجا که ممکن بود، سایر شهرستانهای کشور و ملت ایران را از نیات خودشان مستحضر مینمودند و اثرات تبلیغات بزنجان و قزوین تأثیر کرده سران ژاندارم اردوی دولتی بخیال الحاق بما افتاده حتی عده قوای ژاندارم زنجان تلگرافاً از رئیس اردوی ملی تبریز پرسش و کسب دستور نمودند. غیر از مدافعین باغ شمال که قسمت مختصری بود و در خارج شهر همیشه آماده فرار بودند عده دیگری هم که قریب ده هزار نفر بودند در ساوجبلاغ تحت امر سر تیپ حبیب‌الله خان بودند ناگزیر بطرف تبریز حرکت کردند اردوی ملی هم در تبریز مشغول جمع آوری و تهیه جنگ گ گردید، ولی در عین حال هم بوسائلی باخود سر تیپ حبیب‌الله خان داخل مذاکره شده بود که از جنگ خودداری نماید و فرماندهی اردوی ملی را عهده دار شود و ریاست این کنترا-کودتارا داشته باشد اما افسوس که در این موقع يك اتفاق غیر مترقبه و يك حادثه غیر منتظر تمام نقشه را برهمزد و اینجاست که بایستی اعتراف کرد که:

قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گردند و کور

و همینجاست که باید گفت ملت ایران بحکم قضا و قدر بایست محکوم به ۲۰ سال رقیت بشود و تحت سلطه و استیلای دیکتاتوری بماند و بالنتیجه باین وضع فجعی دچار و پایان یابد.

این اتفاق غیر منتظر بشرح ذیل بوده است:

۱ - خالوقربان کرد از یاران مهم و عمده میرزا کوچک خان و جزء حزب اتحاد اسلام جنگل بود و بعد از رفتن سردار سپه بگیلان تسلیم شد و بعد او را با عده اش بزنجان فرستاده بودند و از آنجا به تبریز.

است و نباید قضیه آفتابی شود مرکز کیمته و ستاد را در میدان قریه شرفخانه قرار داده بلادرنک مازور محمود خان فولادی و آجودانش (نایب مهدی خان) را باز داشت نموده سپس دستور احضار فوری گردان سوار مقیم قریه تیل را دادیم (تیل قریه ایست در چهار کیلو متری شرفخانه) و همان شبانه هم عده سوار بطرف شبستر و صوفیان بعنوان جلودار حرکت کرد و به آنها مأموریت داده شد که در هر چند کیلو متر راه آهن و سیم های تلفون و تلگراف را قطع نمایند و این مأموریت کاملاً بطور دقیق صورت عمل بخود گرفت.

عده از شبستر عبور کرده مقارن طلوع آفتاب وارد صوفیان شد، نایب سجادی که بتبریز رفته بود با اخذ موفقیت و موافقت با ملیون بطرف ما مراجعت کرد و از ملیون کسانی را که ملاقات کرده بود عبارت بودند از اعتمادالتجار - فیوضات - سرتیپ زاده - آقا زاده - میرآب و غیره فقط در مراجعت کم و بیش شهربانی تبریز از نیات و عملیات او بوئی برده بود و مشارالیه بامهارتی که از خود بروز داد موفق بخارج شدن از شهر تبریز گردید و خود را بایک درشکه بصوفیان باردورسانید.

قطع سیم و گزارش مبهم شهربانی تبریز حاج مخبر السلطنه را به شک انداخته کلنل لنبرک و مازور لاسن را که در آن موقع در تبریز بودند و قرار بود تهران حرکت کنند با اتومبیل بصوفیان فرستاد تا از قضیه اطلاعاتی بدست آورند و موضوع روشن و کشف شود منتهی به محض رسیدن به صوفیان این دو نفر افسر تحت باز داشت درآمدند.

عدم مراجعت و علامات شرطیه که بین آنها و حاج مخبر السلطنه والی آذربایجان قبلا پیش بینی و مذاکره شده بود والی را از خطر حمله به تبریز آگاه نموده دستور داد قوای زیادی از ژاندارم و قزاق به پلهای آج چائی و ارتفاعات خارج شهر برای دفاع شهر تبریز رفته دفاع از شهر را بعهده گیرند.

عده صوفیان و دوا سواران سوار بجلو بسمت تبریز حرکت کرد و بآنها دستور داده شد که هر یک نفر سوار یک نفر پیاده را ترك خود بگیرد و خود را بعجله باطراف شهر تبریز برسانند.

ستون دومی عبارت از بقیه توپخانه و پیاده و مسلسل بود و ستون سوم بنه وزندانان و محافظین آنها بودند.

آتریاد اردبیل قزاق بمنظور غارت کردن یکی از محلات مجاور شهر غیر منتظر وارد و خود سرانه بحمله پرداخت و مدافعین ملی شهر تبریز برای جلوگیری از غارتگری آنها ناچار بشلیک مبادرت نمودند و این تیراندازی مقدمه جنگ بزرگ و خونینی را پیش بینی نمود زیرا در اثر این اتفاق توپخانه طرفین بصدا درآمد و جنگ رسمی را اعلام نمود و مقارن ظهر بود که آتش جنگ بشدت خود مشتعل گشته دیگر هیچ عملی برای صحبت و چون و چرای طرفین باقی نگذاشت.

سلطان تورج میرزا که شخصاً مسئول و رئیس اداره جنگ بود برای باز دید محل و اطلاع از چگونگی قضیه بطرف محله شش گیلان حرکت نموده خودش واسبش مورد اصابت گلوله های مسلسل اردوی دولتی واقع شده از پا درآمد.

عدم لیاقت و مرعوب شدن لاهوتی خان هم باعث انهدام و تزلزل روحیه اردوی ملی شد که تا آنساعت توانسته بود قریب ۷۵۰ نفر در آن روز باردوی دولتی که تحت امر سرتیپ حبیب الله خان و مشغول حمله بشهر بودند ضایعات و تلفات وارد سازد و حتی کار بجائی کشیده بود که اردوی دولتی نقشه تخلیه باغ شمال و عقب نشینی را میکشیدند. با این ترتیب بدون هیچ دلیلی که مربوط بشکست اردوی ملی باشد لاهوتی خان وعده ای دیگر از افسران بدستور لاهوتی خان اول شب از شهر تبریز فرار و بدون آنکه کوچکترین دستوری بمدافعین شهر بدهد بطرف روسیه روانه گردید و سلطان تورج میرزا نیز باحالت زخمی دستگیر شد.

روز بعد اردوی فاتح دولتی بشهر ریخته تبریز را غارت کردند و تنها غارتیکه از بازار تبریز برده بودند بالغ بر نیم میلیون تومان آنروز میشده است.

پایان یادداشت يك افسر

ببالجمله لاهوتی بروسیه رفت، و سران نهضت مذکور دستگیر و در محاکمه ای که بریاست سرتیپ بصیر دیوان (سرلشکر زاهدی) و دادستانی سرهنگ متین الملک

۱ - لاهوتی با عده ای مسلح بخاک آذربایجان ففاز پناه بردند و مدتی با همان حال و با اجتماع مسلحانه باقی بود ولی بالاخره اسلحه را تحویل داده در شمار رفقای کومونیست داخل شد و اکنون در تاجیکستان مشغول خدمت میباشد.

قریب تشکیل گردیده بود نه نفر از افسران اردوی ژاندارم را با سلطان تورج میرزا تحت تعقیب و محاکمه قرار داده و آنان را بمرگ یا حبس ابد محکوم کردند. ولی آزادی خواهان تبریز قضایا را بمرکز اطلاع دادند و معتمدالتجار و فیوضات از دموکراتهای تبریز و وکیل مجلس شورای ملی نیز وارد مرکز شده و جمعی از احرار مجلس را باخود همدست کردند و بسردار سپه فشار آوردند که حضرات را بتهران احضار نماید و در اینجا تجدید نظر در محاکمه آنان بعمل آید.

نتیجه این شد که سرتیپ شیبانی فرمانده قوای آذربایجان صاحب منصبان بازداشته را طلب کرده و مورد توجه قرار داد و حقوق عقب افتاده آنانرا حتی فوق العاده و همه مزایائی که تعلق میگرفت با خرج سفر در باره آنها منظور داشته آنها را بشیخ لینسکی سرهنگ سپرد که باخود بتهران بیاورد عجب اینست که اجازه دادند زندانیان مزبور اسلحه نیز همراه داشته باشند و بقول یکسفر از صاحب منصبان مذکور: «اگرچه آقای شیخ لینسکی ظاهراً مأمور بدرقه افسران زندانی بوده است ولی در معنی افسران نامبرده که مسلح بودند مأمور حفاظت جناب سرهنگ و اموال غارتی از طلا و جواهرات شهر تبریز که همراه داشته بوده اند ۱۱۱»

در هر حال زندانیان را بطهران آوردند و تحویل گردان حمله مقیم قصر قاجار که ریاستش باسلطان کریم آقا (سرلشکر بوذرجمهری) بود دادند. و از آن ببعد سخت گیری شروع شد تا آنکه بزندان شهری نظمیه احاله داده شدند.

اینجا يك نکته تاریخی داریم که برای ذکر آن نکته ناچار دنباله شرح حال زندانیان نامبرده را امتداد میدهیم.

وکلای آزادیخواه دنباله شفاعت خود را درباره زندانیان ترك نگفتند تا آنکه روزی سردار سپه در اواخر ذی الحجه ۱۳۰۱ خورشیدی خود بزندان شهربانی رفته و عنوان آنرا بازرسی محبس نهاد و درین بر رسی خود مدتی با زندانیان مذکور گفتگو کرده سپس دستور آزادی آنها را صادر نمود. ما درین کتاب اشاره کرده ایم که سردار سپه میخواهد مراکز قوه و فعالیت را يك کاسه کند، از طرفی ژاندارمری را منحل و بنام اتحاد شکل قشون، او را در قزاقخانه تحلیل ببرد. از طرف دیگر میل دارد نظمیه (شهربانی) را زیر دست قرار دهد. چنانکه انبار گندم را زیر دست خود قرار داد

و خالصجات و تحدید تریاک را هم ضبط نموده خدایارخان را بریاست آن برگماشت... اینک سردار سپه بیهانه بازدید محبس شهربانی که عبارت بود از زندان نمره يك و زندان نمره دو و زندان عمومی مردانه و زنانه و بازداشتگاه موقتی وارد شهربانی شده است. درین بازدید حرکات سوجدیان رؤسای شهربانی بنظر وزیر جنگ و فرمانده کل قوی خوش نیامد و بمشارالیه متغیر شد که در حضور وزیر جنگ چرا با ادب تر از این نمی ایستد! جوابی که مسیو وستداهل رئیس شهربانی داد مناسب نبود و برخشم وزیر جنگ افزود از همان جا کلك حضرات معناً کنده شد و چیزی نگذشت که سوجدیهای نظمیہ مرخص شدند! اینها مرخص شدند و سرهنگ محمدخان درگاهی رئیس دژبانی (قلعه بیگی) بسمت ریاست کل تشکیلات شهربانی کشور ایران نامزد گردید.



۳۲ - سر تیب محمدخان درگاهی رئیس شهربانی

گفتیم که سردار سپه توفیق یافت که اداره ژاندارمری را بتدابیر و با صبر بسی نظیری که داشت بقزاقخانه ملحق سازد، و این صاحبمنصبان غیور و شجاع و وطنخواه را با تکرار و اصرار و زبات بازی و ادار کنند که بطمع دنیا و استفاده از نعمای جهانی داخل و همقطار با کسانی شوند که بخون آنها تشنه اند و از بدنام ترین و کم حس ترین طبقات ایرانی بشمار میروند.

سردار سپه توانست باتدبیر و صبر و حقه بازبیاثیکه بلد بود و برای فاسد کردن افکار عمومی و آلوده ساختن مردم پاکدامن آنها را پی در پی بکار میبرد - ژاندارم را قزاق کند، از ژاندارم فداکار و وطنخواه که زیر دست «یالمارسن» آنمرد بزرگوار

سویدی تربیت یافته بودند، قزاق بی حیت و فرومایه و مداخل کن که زیر دست لیاخوفها و افسران وحشی و جاهل روس بار آمده بودند و «تزار» را بر شاهنشاه ایران رجحان مینهادند بسازد!

قبلاً میدانستیم که قوام السلطنه مایل بمحو اداره ژاندارم نبود و در این يك سال و چیزی کمتر که با وزیر جنگ در سال ۱۳۰۰ شمسی کار میکرد متصل مشغول کشاکش و زد و خورد بود، ولی بدبختانه وقایع خراسان و واقعه لاهوتی و سستی احمدشاه که باطناً قزاقها را بر ژاندارمها رجحان نهاده و بیشتر دوست میداشت - کار رئیس دولت را سست میکرد، خاصه که باز احمدشاه بخيال خوش گذرانی و رفتن بفرنگ افتاده بود و میخواست سردار سپه را رو بخود کند، زیرا دولت و مجلس و مردم بارفتن او موافق نبودند.

بنابراین مقدمات بین سردار سپه و قوام السلطنه شکرانی پیدا شد، بدگوئی و مذمت از نخست وزیر در عمارت وزیر جنگ آغاز گردید، بدگویان و جاسوسان نیز در میان افتادند و آب را گلآلود تر کردند.

در همین اوقات سردار سپه موفق شد بوسیله نشر بیانیهها و ایراد نطقها اداره ژاندارمری را منحل کند و صاحبمنصبان ژاندارم را بمتحدالشکل شدن قشون و پوشیدن لباس واحد و اختلاط ژاندارم با قزاق و برداشته شدن این هر دو اسم و ادار سازد. اینکار در زمستان سال ۱۳۰۰ شمسی قبل از مسافرت احمدشاه (بار دوم) بفرنگستان عملی گردید.

بعد ازین عمل شاه و ولیعهد را نیز و ادار پوشیدن لباس متحدالشکل نظام که خود اختراع کرده بود نمود و آن هر دو برادر با شوق مفرطی باین لباس که عبارت از نیم تنه و چکمه و کلاه پوستی لبه دار که نوع نظامی «کلاه پهلوی» محسوب میگردد بود ملبس شدند و برای اولین بار بنای کار شکنی را بر ضد نخست وزیر گذاشت، و چنانکه اشاره کردیم بین سردار سپه و قوام السلطنه بهمخورد.

شاه مختصر سعی در اصلاح ایندو بخرج داد، ولی مؤثر نیفتاد و قبل از عزیمت شاه بفرنگ، دولت قوام السلطنه بعد از کارهای بانامی که کرده بود مانند دادن امتیاز استخراج نفت شمال بکمپانی «استندارد اویل» با زبردستی و مقدمات جلب مستشار از امریکا و بتصویب رساندن معاهده دولت شوروی و ایران و معاهده دولت

افغانستان و ایران و غیره، در برابر عدم صمیمیت اکثریت مجلس و دسایس اجنبی که از امتیاز نفت شمال جداً ناراضی بودند مستعفی گردید و مرحوم مشیرالدوله پیرنیا روز ۲۵ جمادی الاولی مطابق پنجم بهمنماه ۱۳۰۰ در حضور شاه و وزرای خود را معرفی کرد.



۳۳ - احمد شاه و ولیعهد محمد حسن میرزا

در خلال سقوط کابینه آقای قوام السلطنه و تشکیل کابینه مرحوم پیرنیا مشیرالدوله، سردار سپه موقع را مناسب دیده برای تحصیل نفوذ بیشتری دستور داد تا مرحوم محمد طاهر خان میرپنج که از صاحبمنصبان قزاق بود انبار غله دولتی را

که تا آنروز در تحت نظر وزارت مالیه اداره میشد تحت اختیار خود در آورد و آنرا تحت نظر وزارت جنگ قرار دهد یعنی مستقیم زیر نظر خود سردار سپه اداره شود، تا بدینوسیله بتواند رشته حیات مردم تهران را در دست داشته باشد و در مواقع مقتضی و هنگامی که سیاست اقتضا کند در نان شهر و گندمی که بنجیازها داده میشود اعمال نفوذ نماید و چنانکه بعدها خواهیم دید این مسئله در ریاست وزرائی بفتح او تمام شد^۱

عزاداری سردار سپه :

روز دهم محرم «روز قتل» دسته قزاق ها بایک هیئت و نظم و تشکیلات مخصوصی بازار آمده و چند دسته موزیک در حالی که آهنگ نوا و عزا مینواختند و اسب و یدک همراه داشتند بازار آمده و خود سردار سپه نیز در حالیکه سر خود را برهنه کرده بود و گاه روی سر خود می پاشید در جلو دسته دیده میشد سایر افسران قزاق هم عقب سر مشارالیه بعزاداری مشغول بودند دسته ای از قزاقها بسر و صورت خود کل و لجن زده عزاداری میکردند پرواضح است که مشاهده این حال در مردم خالی از تأثیر نبود و شخص وزیر جنگ از این پس بین عامه مردم یک شخص مذهبی و پابند بعزاداری که ایرانیان خیلی به آن علاقمند هستند معرفی شد و ایشان تنها بمجالس روضه اصناف میرفتند و در مجالس روضه آنان شرکت می جست بعضی از وعاظ و روضه خوان ها هم روی منبر از او تعریف و او را دعا میکردند و مردم متوجه میشدند که وزیر جنگ بروضه آمده است.

روز عاشورا هم پس از بهم خوردن دسته عزادار قزاقها عده ای از آنان که معلوم نبود بچه منظور اینکار را کرده اند بزندان شهربانی ریخته متجاوز از ۳۰۰ نفر از مجوسین را به زور مستخلص کردند که بلا فاصله از طرف رئیس شهربانی وقت به دستگیری آنها مبادرت شد.

همچنین شب یازدهم دسته قزاقخانه بازار آمد و شام غریبان گرفته بودند و خود سردار سپه سر و پا برهنه شمع بدست گرفته و در مسجد جامع تهران و مسجد شیخ عبدالحسین که از بزرگترین مجالس روضه آن روز بود آمدند و یک دور دور مجلس گردش کردند

۱ - از تاریخ مکی - مهر ایران.

این تظاهرات نشان میداد که سردار سپه فوق العاده نسبت بمقدسات مذهبی اهمیت میدهد و تا دوسه سال هم همه ساله این تظاهرات برقرار بود تا اینکه رئیس الوزراء شد و از آن پس رفته رفته بکلی روضه و سینه زنی و دستجات آنها را قدغن کرد.^۱

تعیین مسبب کودتا :

در آغاز دوره مجلس چهارم، روزنامه ها در پیرامون، کودتا، و مایه و منشاء و علت و بانی آن بحث میکردند، و قضایائی جسته گریخته بیرون میآمد و اسراری فاش میشد (همان اسرار که بالاخره با همه مهارت در پرده پوشی آنها امروز بر همه کس مکشوف میباشد) و این کار مایه ناخشنودی و پریشانی حواس وزیر جنگ می شد. درین اوان، شاه، چنانکه بگوئیم بسفر دوم فرنگستان عزیمت کرده بود و روابط وزیر جنگ با قوام السلطنه نیز صورته اصلاح شده و آغاز قدرت نمائی وزیر جنگ در کار بروز و ظهور بود.

بنا بر این بتاريخ ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۴۰ برابر سوم حوت ۱۳۰۰ خورشیدی ابلاغیه رسمی ذیل را صادر کرد و با مهارت کامل که نویسنده در این ابلاغیه بکار برده است توانسته اولاً مسبب کودتا را خود سردار سپه معرفی نماید، و سید ضیاء الدین را که در حقیقت مسبب و نقشه کش کودتا بود عاریتی و بی اهمیت جلوه دهد و چنین وانمود سازد که سید ضیاء الدین چیزی نبود. و تنها سردار سپه و رفقای قزاق او بودند که چون در کوه و بیابان صدماتی کشیده بودند و نالایقی زمامداران وقت آنها را تحریک کرده بود، به حس شدید وطن دوستی و احساسات ایرانیت تکیه کرده شبانه به پایتخت ریخته آنها را تصاحب نموده اند!

و نیز میگوید: این يك فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد، این يك عقیده نبود که در تحت تأثیر افکار دیگران بمن تحمیل شده باشد... و نیز میگوید: برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج قشون را از بیوه زنهای فقیر کرمان و بلوچستان دریافت و تأدیه نموده آن وقت یک نفر دزد ده سال در اطراف قم و کاشان و تا دروازه طهران مشغول شرارت و راهزنی بود و بعضی از مرکزبان هم شریک دزدان باشند!...

اینک ما با آنکه ارزش وقایع تاریخی از این ابلاغیه انتظار نداریم و اغلب عباراتش عوام فریبانه و هوچیانه تنظیم گردیده است و بعین مضامین مقالات افراطی بعضی از جراید است برضد رجال مشروطه خواه - و از انصاف نباید گذشت که رجال دولت آنروز بهمان دلیل که پانزده سال با وجود وقوع ایران در جنگهای شدید داخلی مثل هجوم محمد علی شاه و سالار الدوله و رحیم خان و غیر هم و با وجود وقوع در جنگ بین الملل و مداخله قوای مسلح روس و ترک و انگلیس در اصقاع کشور و با وجود قحطی طبیعی و شدید ۲۶ و ۲۷ و هزار گربه رقصانهای خارجی از دخالت روس و دسایس انگلیس - این مملکت را براه برده و با دست تپی چرخ دوایر را گردانیدند و يك و جب خاک از کف ندادند و يك سند خلاف مصلحت امضا نکردند - هیچوقت استحقاق آنها نداشتند که آقای سردار سپه اینطور نسبت با آنان بدگوئی کند و بگوید که خیانت کاری این رجال باعث تحریک حس غیرت و وطنخواهی ایشان شد و این مرد قزاق نیمه وحشی را بنجات ایران برانگیخت!

اینک متن ابلاغیه وزیر جنگ :

از آنجائی که اثرات دوره انحطاط مفهوم و معانی عقاید را از اغلب سلب کرده و يك رشته کلمات و الفاظ خالی از معنی را قائم مقام حقایق قرار داده است و از آنجائی که بواسطه همان تأثیرات تدنی و انحطاط، اغراض انفرادی بالمره جای گزین سعادت جماعت شده است اینست که در بعضی از جراید مرکزی پس از یکسال تمام که از مدت کودتا گذشته تازه دیده میشود که مسبب حقیقی کودتا را موضوع مباحث خود قرار داده و در اطراف آن قلمفرسایی میکنند.

من اگر میدانستم که جرائد مذکوره فائد عقاید جمعیت و پیشوای افکار امت شناخته میشوند و از روی منطق و برهان، میخواهند وارد در فلسفه ظهور کودتا بشوند فوق العاده مشعوف میشدم که اصل سبب را بمرض افکار عمومی گذارده و حقایق را بی پرده آشکارا سازم اما چون از ارتباط مدلول بعضی از جرائد با افکار ملی و عمومی مردم هستم و بعلاوه بطور قطع و وضوح می بینم که این موضوع مهم رسیده استفاده اریاب جرائد مزبور و بروز اغراض و حملات شخصی آنها و تحریک باطنی ایادی سائره شده است اینست که بدو از استفهام و ذکر این سؤال ناچارم.

آیا با حضور من مسبب حقیقی کودتا را جستجو کردن مضحک نیست؟؟؟

اگرچه من بهفای نیت و خلوص عقیده و احساسات ایرانیت و ایران پرستی خود تکیه داده خدای بصیر و وجدان بی آرایش را سرلوحه رفتار و عقاید خویش قرار داده ام و هرچشم بینا و گوش شنوایی را بمعکمه قضاوت دعوت میکنم و باضافه مستشرقان اوراقی را که ارتباط بهم مسلک و جمعیتی مطرود و نماینده

مربوط نیست و اگر اندکی قوه مخیله خود را حکم قضیه قرار دهید میدانید که اضمحلال وطن داریوش بر اثر حرکات ناخلفان داخلی و اعمال نفوذ خارجی در شرف تثبیت و فقط مشیت خداوند متعال بود که هویت ناخلفان و زمامداران بی عرضه دون همت را در پیشگاه عموم ملت آشکار و باز با مشیت خدای ایران است که در تحت تاثیر همین اقدام میرویم حیات از دست رفته خود را بجهانیان ثابت نماییم .

من از اقدامات خود در پیشگاه عموم ابدآ شرمنده نیستم و با نهایت مباهات و افتخار است که خود را مسبب کودتا بشما معرفی می‌کنم .

این يك فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد . این يك عقیده نبود که در تحت تأثیر افکار دیگران بمن تحمیل شده باشد !

بدبختی نوع ایرانی مخصوصاً نفرت قشونی را من از چندین سال قبل حس کرده بودم و اشخاصی که لیاقت شیدن آن را از من داشتند همه میدانستند که تحمل تفاوت کاری خارجیان و مملکت فروشی پست فطرتان داخلی برای من امری بس صعب و دشوار بود و در تمام میدانهای جنگ دفاع مرا در مقابل این شدائد میدیدند من نمی توانستم تحمل نمایم که نفوس بیچاره ایرانی و هموطنان بدبخت من به معرض بیع و فروش اجانب درآمده و پست فطرتان تهران هم اسناد این مباحثه را امضاء مینمایند .

من نمیتوانستم مشاهده کنم که يك ایالت مهمی مثل گیلان در آتش یداد جمعی بنماگر مشغول سوختن است و زمامداران مرکز تمام این خانه خرابیها را اسباب تفریح خود در هیئت و سایر مجالس فرار داده و بجای قلع و قمع و سرکوبی آنها در مشارکت به اعمال بنماگران نیز بر وجاهت ملی خود می افزایند .

برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج قشون را از ییوه زندهای فقیر کرمان و بلوچستان دریافت و تادیه نموده و آنوقت يك نفر دزد ده سال در اطراف قم و کاشان تادروازه تهران مشغول شرارت و راهزنی شود و سپس بعضی از مرکزبان را هم در تمام دزدیها شریک و ارباب بینم .

هیچ ذیحسی تصدیق آنرا نمیکرد که لشکریان بیچاره از صاحب منصب و تاین در تمام جنگها آگدکوب خارجی و داخلی گشته فوج فوج قربانی بدهند و در مرکز دولت بلع حقوق آنها را اولین وظیفه خود قرار داده برای مناصب و درجات با شرف نظامی چوب حراج در دست گرفته و هر روز يك عده سردار و صاحب منصبان خود رو بیرون یاندازند و آبروی ملت را در نزد اجانب ریخته و خون هر نظامی فداکاری را در عروق آنها منجمد نمایند . قشون برای هر مملکتی لازم و همه این حرف را من باب هوس و برای کسب وجاهت ملی میسرودند ولی در همان حین با تمام قوی با فنا و اضمحلال قشون کوشیده جیب خود را پر و قلب هر نظامی و وطنپرستی را میشکافتند و دنباله را با کمال بی آزر می و یشرمی بجائی ممتد کردند که کلمه قشون (همان کلمه که در تمام عالم با قید شرف و افتخار تلقی میشود و به پاسبانی حقیقی ملت و مملکت معرفی می‌گردد) جز تخفیف صاحبان آن رسم دیگری را متضمن نبوده و در مقابل تمام صنوف و طبقات ملوب الاعتبار شده بودند .

احساس ساختگی (نه فکر) يك فرد واحد شناخته میشوند در درجه صدم از اهمیت تشخیص خواهم داد . معهذا صاحبان همین اوراق هم خوبست بجنبه فکری خود اگر متکی يك معلوماتی است مراجعه کرده عمداً اشتباه نکنند که موضوع مهم کودتا در دسترس اقدام هر کسی نبوده اشخاصی میتوانند مبادرت باین اقدام نمایند که ظلم خارجی و بی لیاقتی زمامداران داخلی را از روی قلب و عقیده تشخیص داده باشند ! کسانی مسبب این اقدام میشوند بشرند که تمام عمر خود را در جزو صف و قشون صرف کرده اغراض حقیقی مستشاران خارجی را از هر طبقه و صنفی بودند در خرابی بنیان این مملکت عملاً استنباط کرده باشند .

اشخاصی نمیتوانستند در مقام اجرای این مقصود برآیند که مدت العمر در کوه و یابانها جان خود را در راه این مملکت برکف دست گرفته و تشخیص داده باشند که زمامداران نالایق پست فطرت تمام آن فداکاریها را بهیچ شمرده و تمام زحمات صاحب منصبان و افراد قشونی را فدای صد دینار منفعت خود نموده اند !

آری هرکس نمیتوانست پرده این شامت کاریها را دریده دست های خارجی را از گریبان این مملکت بیچاره قطع و بخود سری و بی لیاقتی و منفعت طلبی مزدوران داخلی خاتمه دهد . این يك فکری نبود که از اثر گردش در باغ و گلستان و اطافهای گرم انشاد شده باشد کسی را در این مورد یارای اقدام و عمل را بود که بدبختی و بیچارگی نفرت زحمت کش قشون را در جلو چشم بطور عزت دیده و تمام آن بیچارگیها را با تعیبات لا ابالیانه و هیولاهای غریب و عجیب کرسی نشینان تهران موازنه کرده باشد . بی جهت اشتباه نکنید و از راه غلط مسبب کودتا را تجسس مینمایید با کمال افتخار و شرف بشما میگویم که مسبب حقیقی کودتا منم و با رعایت تمام معنی این راهی است که من پیموده ام و از اقدامات خود ابدآ پشیمان نیستم امر علی الظاهر یکی دوهتر را دیدید که چند صباحی عرض اندام کردند و سطحاً راهی پیمودند نه این بود که اعماق قلب آنها در نظر من مخفی و مستور باشد همه را می دانستم و استنباط کرده بودم فقط احتیاجات موقع مرا ملزم میکرد که موقتاً دست خود را بر سینه آنها آشنا سازم تا زمانی که ایران را آئینه فداکاریهای خود قرار داده و نامحرمان را از محفل انس خارج سازم چنانکه دیدید و شنیدید !

اینک اگر بمسبب حقیقی کودتا اعتراض دارید بجای آنکه هر روز در اوراق جرائد بمقام تفتیش و قحص برآئید بدون اندیشه مستقیماً بمن مراجعه کرده با نهایت مهربانی اعتراضات خود را از من جواب گرفته و آنچه را که خودتان هم میدانید و قلباً تصدیق میکنید دوباره از من بشنوید و چنانکه گفتم اثرات دوره انحطاط متأسفانه الفاظ و لغات را قائم مقام معانی و حقایق قرار داده و کمتر کسی است که بخواهد وارد در مرحله حقیقت گشته سپس در مقام تثبیت عقیده خود برآید ولی باید دانست که يك سلسله الفاظ مجوف چسبیدن و از محیط فکر و حقیقت دوری جستن کار خردمندان نیست .

در این صورت از جمله باشخاص غیر متجانس اگر بفلسفه کودتا اعتراضی دارید علی التحقیق فرع سبک مغزی شما خواهد بود و این يك نوع بروز احساسی است که ابدآ به جنبه های فکری و تعقل شما

آری تحمل این شدائد و مظالم برای من و هرکس که خود را پرورده این آب و خاک میداندگمر شکن و طاقت فرسا بود و بالاخره با حقوق بشریت من مخالف بود که به بینم و مشاهده کنم يك جمعی هست فطرت دون همت نالایق رشته ارکان مملکت را گسته و در صدد آن هستند که بحیات استقلال مملکت و ملت خانمه داده و در تمام موارد مختصر نفع شخصی را بر ارکان يك مملکت سه هزار ساله ترجیح و مرجع سازند .

مسبب حقیقی کودتا همین عواملی هستند که هزار يك آنرا در ضمن این ابلاغیه ملاحظه میکنید و در تحت تأثیر همین عوامل بود که من بطف خداوندی پناه برده و با عقیده راسخ و عزم جازم در صدد برآمدم که بآن دوران سیاه خانمه داده آبروی از دست رفته نظام را عودت و با شهادت همان ها حیات مملکتی را تجدید نمایم .

من پیشرفت منظور و مقصود مقدس خود مطمئن و در تمام موارد از خدای ایران و روح ملیت خود استمداد میجویم زیرا غیر از این دو نقطه انکار هیچ نقطه متکی نبوده و نخواهم بود ، در این صورت بنام ارباب جرات و صاحبان احساس پیشنهاد می کنم که پس از این ابلاغیه و معرفی مسبب حقیقی کودتا و سابقه ای که به احوال من حاصل کردند دیگر هر عنصر غیر مافوقی را سبب حقیقی این امر عظیم تشخیص نداده بجهت مبارزه با عوامل مؤثره جراز قلوبی که قابلیت تأثیر را داشته باشند تراوش نخواهد کرد .

باز هم اشتباه نکنید بعضی از اشخاص کوچکتر از آن بوده و هستند که يك اراده منظم نظامی را با اراده و عقاید خویش مربوط ساخته و ببلایه مقام نظامیان فداکار نیز والا تر از آن بودند که با اراده های خفیه متحرک باشند .

اکنون اگر بساده لوحی خود در انتشار این افکار تردیدی نداشته باشید می توانید قطعاً بدانید که اشخاص آلوده بفرض و عناصری که بدست دیگران متحرک باشند در دنیای تاریخ هرگز دوام و بقائی را همراه نبوده و حقایق معنوی را حتماً به القای شبهات نمیتوان برای همیشه مستور و مکتوم داشت .

اینک در پیشرفت مقاصد ملی خود قلباً از حی ذوالجلال استعانت جست و به تمام هموطنان عزیز عموماً اطلاع میدهم که با مسبب حقیقی کودتا هرکس اعتراض و اشتباهی دارد بخود من مراجعه نموده و چون در ضمن تمام گرفتاریهای دیگر برای من غیر مقدور است که هر روز در جراید بمقام رفع شبهات خصوصی برآیم صریحاً اخطار می کنم که پس از این برخلاف ترتیب فوق در هر يك از روزنامه ها از این بابت ذکری بشود بنام مملکت و وجدان آن جریده را توقیف و مدیر و نویسنده از راهم هر که باشد تسلیم مجازات خواهم نمرد . دوم برج حوت ۱۳۰۰ وزیر جنگ - رضا

سردار سپه درین ابلاغیه که بوسیله نویسنده زبردستی برای خود تهیه دیده است

۱- از مهربانان بقلم حسین مکی نقل شد.

بجراید سخت تاخته و در آغاز و انجام ابلاغیه بآنها توهین روا داشته است ، و نیز چند جا بمسبب و موجد حقیقی کودتا ، آقا سید ضیاء الدین ، که مشارالیه را مانند سربازان مزدور قرون وسطی اجیر کرده و با وجود تردید و تأنی و مسامحه فراوان او را با خود بمرکز کشیده بود ، بد میگوید . . . بعضی اشخاص کوچکتر از آن بوده و هستند که يك اراده منظم نظامی را با اراده و عقاید خویش مربوط ساخته و . . . این معنی را چندین بار تکرار میکنند - و میخواهد بگوید که آقای رضاخان میرپنجه بوده است که نقشه کودتار را طرح ریخته و سید ضیاء را اجیر کرده و فریب داده بمرکز کشانیده است !

هر چند من تردید ندارم که سردار سپه قبل از کودتای سید ضیاء با خارجیان ارتباط داشته است و ما شمه ای از آن را نگاشتیم و بنا بروایت تلگرافچی اردوی قزاق مقیم منجیل سردار استاروسلسکی روسی بمشارالیه در ضمن شکوه از دسایس انگلیسها بر ضد خودش گفته است که : هر شب این صاحب منصب بعد از صرف شام که اردو استراحت میکنند سوار شده باردوی انگلیسها میرود و تا سحر یا تا پاسی از شب آنجا میماند لذا حق نبود برفیق دیپلمات خود که پایه و اساس حکومت و ریاست و پادشاهی او را با هوش و جسارت و زیرکی خود بنیاد نهاد این اندازه اهانت روا دارد !

۳۶ - مسافرت دوم احمد شاه بفرنگ :

شش ماه از افتتاح مجلس چهارم گذشته بود که سلطان احمد شاه بنیال مسافرت بفرنگستان افتاد .

اینجا شرحی است که در تاریخ مکی درج شده و ما عین آنرا بدلیل اهمیت پاره از موارد او نقل مینمائیم ۱ :

« از روز ۱۳ ربیع الاول ۱۳۴۰ مرحوم احمد شاه بفکر مسافرت اروپا افتاد چه روز بروز در اثر رفتار و حرکات سردار سپه و سوء نیت او نسبت بمشارالیه این

۱- متأسفانه آقای مکی نوشته است که مأخذ و مدرک این روایت خاصه قسمت سفیر روس از کجاست .

فکر را تقویت میکرد و چاره ای هم بخاطرش نمیرسید که بعدها مورد ملامت و خرده گیری واقع نشود جز اینکه موقتاً باروپا مسافرت نماید و در این بین شاید افق سیاسی تغییر نماید و ملت بتواند سرداز سپهرا کنار بگذارد، رفته رفته خبر مسافرت شاه باروپا در تمام محافل پیچیده شد. رشتین نماینده سیاسی دولت شوروی بر اثر این شایعات نزد مرحوم احمد شاه رفته مدتی مذاکره نمود و هرچه خواست شاهرا متقاعد نماید که این مسافرت صلاح نیست موفق نگردید حتی بشاه از نظر خیر خواهی و دوام سلطنت اطمینان داد که دولت روسیه استثنائاً از ماده عهد نامه ترکمان چای راجع بحمايت خانواده عباس میرزا استفاده خواهد کرد و از شما کاملاً حمایت خواهد نمود معهدنا مفید واقع نگردید زیرا شاه مرعوب شده بود و هم از اظهارات سفیر شوروی اطمینان قطعی نداشت.

لذا رشتین هم در میهمانی که در سفارت افغانستان بر پا بود نزد بعضی از رجال ایران از مسافرت شاه و تفصیل ملاقات مفصل خود مذاکره و در پایان از شاه گله مینماید. درست يك ماه از این مقدمه گذشت و هرچه بمرحوم احمد شاه اصرار کردند که فعلاً مسافرت صلاح نیست نشنید و میخواست تصمیم خود را عملی نماید و بنا بر این روز ۱۳ ربیع الثانی عده ای از وکلاء مجلس شورای ملی راجع به حرکت شاه باروپا اظهار نگرانی کرده با آقای مؤتمن الملك رئیس مجلس مذاکره نمودند که شخصاً شاه را ملاقات و باو نصیحت نماید که از این مسافرت منصرف شود و اگر متقاعد نشد هیئتی رسماً از طرف مجلس انتخاب و نزد شاه بروند و مخالفت مجلس را بشاه متذکر شوند و اگر باز متقاعد نشد آنوقت مجلس در انتخاب نایب السلطنه و ترمیم کابینه نظر خواهد داشت.

همچنین عده ای از آقایان علمای تهران بشاه پیغام دادند که این مسافرت صلاح نیست و متوقع هستیم که از آن منصرف شوید. و سردار سپه بوسیله قائم مقام الملك بعلمای تهران پیغام داد که با مسافرت شاه مخالفت ننمایند ولی اغلب از آنها جواب دادند که نمی گوئیم شاه نرود ولی میگوئیم ملت ایران راضی نیست و صلاح مملکت و شاه هم در اینست که این اظهار عدم رضایت بشود و اگر سوء ترتیبی بر این مسافرت مترتب شد میتوان گفت این مسافرت بتحریرك اجنبی بوده است.

همچنین عده نسبتاً زیادی از نمایندگان مجلس شورای ملی هم تصمیم گرفتند که در صورت تحقق مسافرت شاه اظهار عدم اعتماد بکابینه قوام السلطنه نموده خویش را مبرا و مسئولیت را بگردن هیئت نمایندگان مجلس بگذارند.

خلاصه هرچه اظهار نارضائی و نصیحت بمرحوم احمد شاه کردند نتیجه نبخشید، و خیال مسافرت را از مغز خویش خارج نمی کرد، حتی عده ای از درباریان و نزدیکان و منسوبان شاه هم نزد مشارالیه رفته هرچه خواستند که او را از این تصمیم منصرف نمایند موفق نگردیدند و این مذاکرات همین طور دوام داشت تا روزی که از طرف شاه رسماً دستخط ذیل صادر گشت که روز ۲۶ جمادی الاولی بواسطه کسالت و برای معالجه باروپا خواهد رفت و تا مراجعت ولیعهد (در این هنگام مرحوم محمد حسن میرزا ولیعهد باروپا رفته بود) نیابت سلطنت بمعهده اعتضاد السلطنه خواهد بود.

دستخط احمد شاه:

از چندی قبل نظر بکسالت مزاجی و لزوم معالجه بمسافرت اروپا تصمیم گرفته بودیم لیکن علاقه مندی بامور مملکت ما را مترصد داشت که پس از استقرار نظم و تأمین آسایش عمومی این تصمیم را بموقع اجرا گذاریم. اینک که به عون الله تعالی انتظام کامل برقرار و نگرانیهای سابق مرتفع و امور دولت با موافقت مجلس شورای ملی قرین جریان است، ضرورت معالجه سرعت مسافرت را ایجاب نموده روز چهارشنبه ۲۶ جمادی الاول ۱۳۴۰ از تهران از راه بغداد بطرف اروپا حرکت خواهیم کرد و تلگرافاً مقرر داشته ایم برادر کامکار ولیعهد مراجعت پایتخت نماید و در غیاب ما مراقب امور مملکت باشد و قریباً وارد خواهد شد، تازمانی که ولیعهد وارد نشده است برادر خودمان اعتضاد السلطنه مقرر فرموده ایم که باتفاق جناب اشرف رئیس الوزراء مطالب مهمه را بعرض ما رسانیده و ما را از مجاری امور مطلع سازند، از خداوند متعال سعادت اهالی مملکت را مسئلت می نمائیم و اطمینان داریم در غیبت ما موجبات نظم و آسایش عمومی کاملاً محفوظ و برقرار خواهد بود و امر و مقرر میفرمائیم که عموم ادارات از قشونی و کشوری با حس شاه پرستی و وظیفه شناسی که در هر مورد از خودشان بروز داده اند طوری مراقب و ظایف خدمت باشند که در مدت غیبت ما وجهاً من الوجوه خلاف نظم و خلاف انتظاری در امور مملکت حادث نشود انشاء الله

تعالی پس از شش ماه خودمان هم بمملکت و پایتخت مراجعت خواهیم نمود.

۱۵ ماه جمادی اول ۱۳۴۰ - شاه

پس از نشر دستخط مرحوم احمدشاه روزنامه اتحاد مقاله ای تند بر علیه مسافرت شاه منتشر کرده و سردار سپه هم از این بابت عصبانی شده روزنامه را توقیف کرد.

* * *

بالاخره روز ۶ دلو ۱۳۰۰ دو ساعت قبل از ظهر موبک همایونی از تهران از طریق بغداد عازم فرنگستان گردید. معین الملک و حکیم الدوله و معیر السلطنه تا اروپا با شاه همراه بودند. و وزیر جنگ تاسرحد خانقین و موثق الدوله وزیر دربار تا کربلا شاه را مشایعت کردند.

ولیعهد باسلامبول احضار شده و شاه قول داده بود که او را روانه ایران سازد و از بغداد توسط تلگراف احضارش کند و شاهزاده اعتضاد السلطنه برادر شاه بسمت نیابت سلطنت در تهران معرفی گردید.

سردار سپه درین سفر خیلی حسن خدمت نسبت بشاه بخرج داده بود.

فعالیت های سیاسی :

در غیبت شاه فعالیت های سیاسی آغاز شد. از آنجمله مشار الملک در مجلس بتوسط بعضی از دوستانش عمل میکرد که حکومت قوام را ساقط کند و خودش رئیس الوزرا شود.

لیکن این دسیسه از پیش نرفت بلکه بضرر مشار الملک نیز تمام شد. چه چیزی نگذشت که مشارالیه را بجرم توطئه قتل سردار سپه و قوام السلطنه دستگیر و بخارج ایران تبعید کردند و تفصیل آن بقرار ذیل است :

کشف کمیته سری :

روز ۲۲ محرم عده ای از رجال و محترمین را بنام اینکه کمیته سری به منظور سوء قصد نسبت به دو نفر از اعضای کابینه سردار سپه و قوام السلطنه داشته جلب

و در تحت توقیف و بازپرسی در اداره قزاقخانه در آمدند و جمع کثیری را بنام اعضاء کمیته نامبرده بشرح پائین بازداشت نمودند :

- ۱- آقای ظهیر الاسلام، ۲- ضیاء السلطان، ۳- میرزا احمد خان برادر سالار فلاح، ۴- عون السلطنه، ۵- میرزا اسحق خان رهبر، ۶- سالار منصف و رزویینی، ۷- هشترودی، ۸- میرزا احمد خان تنکابنی، ۹- معدل الملک شیرازی، ۱۰- مشاور اعظم، ۱۱- مشار الملک (موقعیکه برای دستگیری مشار الملک میروند مشارالیه بدربار سلطنتی متحصن میگردد ولی بعد در تحت بازداشت در میآید)، ۱۲- نیر السلطان، ۱۳- نصیر الملک، ۱۴- معزز السلطان، ۱۵- منتخب السلطان و چند نفر دیگر که گویا از نظامیان هم در بین آنها بوده است.

برای بازپرسی از اعضاء این کمیته کیسیونی در اداره قزاقخانه در تحت نظر نمایندگان وزارت دادگستری و شهر بانی و قزاقخانه منعقد گردید ولی در بازپرسی اولیه برخی از این عده با خشونت جواب داده بودند. بالاخره روز ۱۴ میزان در اثر بازپرسی برائت عده ای از آقایان حاصل گردید و آنها را در روز نامبرده آزاد کردند.

ابلاغیه حکومت نظامی :

برای استحضار خاطر عامه اعلام میدارد که در تعقیب اقرار اشخاصیکه مأمور سوء قصد بدو نفر از اعضاء محترم هیأت دولت حاضر بودند کشف توطئه و دسته بندی مفصل و خطیری گردیده و مباشرت و ریاست ظهیر الاسلام و مشار الملک در این دسته بندیها و اقدام باین سوء قصد بموجب دلایل و امارات کثیره و اقرار صریحه خود ظهیر الاسلام محقق گردیده است، هیأت استنطاقیه برای تکمیل این امر در صدد جلب مظنونین و استنطاق آنهاست البته پس از ختم استنطاق احاله امر بمحکمه و وسایل استحضار عامه کاملاً فراهم خواهد گردید.

سرتیپ دوم محمود آقا انصاری

رئیس کمیته نامبرده گویا چنین تصمیم داشته که پس از مبادرت و اجرای منظور خود از طرف عموم اعضاء کمیته یک نفر را بریاست وزرانی انتخاب کند و زمامداری را بعهده گرفته بقیه بعملیات خویش ادامه دهند.

بالاخره پس از مدتی مشار الملک و عده ای را تبعید و بقیه را پس از مدتی از زندان قزاقخانه آزاد نمودند ولی مشار الملک روز ۱۲ میزان که بین النهرین تبعید شده بود از آنجا تلگرافاتی بمجلس و سایر مقامات مخایره کرد و رسماً نسبت ببازداشت خود اعتراض

نمود و پس از مدتی اجازه داده شد که بتهران مراجعت نماید و چنانکه بعداً خواهیم دید در کابینه ایکه سردار سپه تشکیل داد عضویت پیدا میکند .
ضمن این بازپرسی و یا متعاقب آن کشف میشود که گویا تروریست‌هایی که میبایستی مبادرت بعملیات تروری نمایند از نظامیان بودند (معلوم نیست این عده تروریست جزو کیمته سری در بالا بوده و یا بشخصه قصد ترور کردن سردار سپه را داشته اند) دستگیر و بعنوان اینکه این نظامیان برخلاف دیسیپلین و مقررات رفتار کرده اند بنا بر حکم محکمه نظامی امر بتیر باران میدهد و ابلاغیه نیز برای گرفتن زهر چشم نظامیان و اشخاص ذی نفوذ صادر مینماید و سه ساعت بظهر مانده روز ۵ میزان چهار نظامی را تیر باران میکنند .^۱

۳۷ - امتیاز نفت شمال

در فصول پیشین اشارتی بامتیاز نفت شمال شد و نشان دادیم که در نتیجه این عمل چگونه دو دولت مقتدر همسایه از دولت قوام السلطنه که بانی این بنای شگرف بود ناراضی گردیدند .
اکنون ضروری میدانم که فصلی خاص در این موضوع باز کنیم . هر چند اگر بنا باشد داد معنی در مبحث نفت شمال داده شود باید کتابی مفصل در این باره نوشته شود ، بلکه کتابها هم نخواهد توانست داد این مطلب را کاملاً بر حق بدهد !
همین قدر باختصار باید بگوئیم که این عمل هر چند از پیش نرفت و با دسایس بزرگ اجانب و فریب خوردن بلکه حماقت بعضی از رجال کشور و خیانت برخی دچار شد . اما همانند که ایرانی در یافته است که باید جل و گلیم خود را بتوسط سرمایه دولت امریکای شمالی از آب بیرون کشد و مصلحت خود را در آن دیده است که با همدستی دولت اتازونی خود را از گرداب فقر که پیانی او را در آن هل میدهند نجات دهد !
شاید حس رقابت شدیدی که در بین دول ذینفع همه وقت موجود است در این وهله باعث بر آن شد که نگذاشتند ما (یعنی جمعیت اصلاح طلبان و مرحوم مدرس و قوام السلطنه) سال نخستین مجلس چهارم را بیابان رسانیم . . .

دولت قوام بوسیله مأمور امین خود ، میرزا حسین خان علاء ، در امریکا و بتوسط «هرنگان شوستر» ، مستشار سابق مالی امریکا در ایران و مصارف هنگفتی که آن زمان بدویست هزار تومان سر میزد - توانست امتیاز کلیه معادن نفت شمال کشور ایران را بکمپانی معروف «استاندارد اوویل» امریکائی واگذار نماید و پس از ختم عمل که البته بعضی از نمایندگان که محرم تر بودند مطلع شده و اکثریت بی اطلاع بودند مطلب در جلسه خصوصی مجلس روز شنبه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۴۰ قمری برابر ۳۰ عقرب ۱۳۰۰ شمسی در پنج ماده بفوریت مطرح گردید و همان روز بعد از احساس موافقت نمایندگان در جلسه آشکار که در عصر تشکیل گردید امتیاز نامه مطرح شد و تقاضای فوریت آن خواسته شد و همانروز بکمیسونیتهای مربوطه (کمیسئون خارجه - فوائد عامه - تجارت) احاله گشته در مدت تنفس موافقت کمیسونیتهای مزبور حاصل و بعد از تنفس باصل امتیاز نامه که مبتنی بر پنج ماده بقرار زیر بود رأی گرفته تصویب گردید :

متن امتیاز نامه :

- ۱- مجلس شورای ملی ایران واگذاری امتیاز حق استخراج نفت ایالات مفصله الاسلامی شمال ایران را بکمپانی «استاندارد اوویل» امریکائی تصویب مینماید نقاط مزبور شامل ایالات : آذربایجان ، استر آبان ، مازندران ، گیلان ، خراسان خواهد بود .
- ۲- مدت این امتیاز پنجاه سال خواهد بود .
- ۳- حقوق دولت ایران زائد بر صدی ده از کلیه نفع و مواد نفتی مستخرجه از چاهها قبل از آنکه هر گونه خرجی باو تعلق بگیرد خواهد بود .
- ۴- شرایط دیگر امتیاز از قبیل تسعیر سهم دولت و پرداخت آن و طرز نظارت دولت در عواید کمپانی و شرایط ابطال کشته این امتیاز و سایر شرایط دیگر را دولت پس از مذاکره تهیه و برای تصویب بمجلس شورای ملی تقدیم خواهد نمود .
- ۵- کمپانی مزبور حق نخواهد داشت این امتیاز را بدولت یا شرکت خارجی واگذار نماید و در صورت تخلف از این ماده امتیاز مزبور ملغی خواهد بود . . .

امتیاز مزبور بعد از صحبت‌های مختصر با توافق کامل مجلس بتصویب رسید و

مثل بمب ترکیب و آواز انفجارش را دنیای آنروز شنید، و مخالفت از طرف دو همسایه
بفور شروع گردید!

۳۸ - وجه خارجی امتیاز نفت

یادداشت های دولت شوروی :

روز ۲۳ ربیع الاول ۱۳۴۰ قمری برابر دوم قوس ۱۳۰۰ خورشیدی دو فقره
یادداشت اعتراض آمیز که یکی از آنها تقریباً لحن اولتیماتوم را نیز داشت از طرف
سفارت دولت شوروی بوزارت خارجه ایران فرستاده شد که اولی راجع بواگذاری
امتیاز نفت شمال بکمپانی استاندارداویل امریکائی و مفادش بقرار ذیل بوده است :

«بموجب فصل سیزدهم معاهده اخیر ایران و روسیه مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ دولت
ایران نباید امتیازات شمال را که دولت جمهوری روسیه بایران واگذار میکند بدیگری
بدهد و چون امتیاز نفت شمال را یکی از کابینه های ادوار فترت به خوشتاریا که تبعه
گرجستان است طبق ورقه ای که صورت امتیازنامه داشته داده است بنا بر این معادن نفت
شمال ایران چنانچه خود ملت و دولت ایران استخراج ننماید باید زیر خاک بماند.»

یادداشت دوم راجع بتسریع تصویب مجلس شورای ملی ایران در معاهده دولتین
ایران و شوروی بوده است.

قبل از اینکه جواب دولت ایران را ذکر نمائیم با توجه باین نکته و سوابق امر لازم
است گفته شود اصولاً چنین امتیازی (امتیاز خوشتاریا) از نخستین روز تحصیل بدون
رسمیت بود و صورت قانونی نداشت زیرا یکی از کابینه های ادوار فترت در نتیجه فشار
و تهدید و انواع ناملایمات و ناچاری با اطلاع باینکه امتیاز بدون تصویب مجلس شورای
ملی برخلاف اصل ۲۴ قانون اساسی است و از درجه اعتبار ساقط است اجباراً به
خوشتاریا واگذار نمود.

پس از آن کابینه های بعد عدم اعتبار آن مراسله و امتیاز را بسفارت روس و سایر
سفارتخانه های مقیم تهران اعلام نمودند حتی یکبار دیگر که همان کابینه روی کار آمد
خوشتاریای مزبور هرچه تقاضای تجدید امتیاز نامه لغوشده را نمود کابینه مزبور حاضر نشد
و الغای آنرا رسماً بسفارت دولت روسیه تزاری و بخود خوشتاریا اطلاع داد.

خوشتاریا پس از آنکه کاملاً از طرف دولت ایران مأیوس شد باروپا مسافرت

کرد و ابتدا با یک کمپانی نفت هلندی داخل مذاکره فروش این امتیاز نامه شد. کمپانی
مزبور بوزیر خارجه ایران مراجعه کرد، وزیر خارجه ایران نیز عدم اعتبار امتیاز مزبور
را بکمپانی هلندی اعلام نموده او را از خرید این امتیاز نامه بی مصرف منصرف کرد
خوشتاریا از این مرحله هم مأیوس شد و بفرانسویها برای فروش مراجعه کرد.

آنها نیز بوزیر خارجه ایران مراجعه کرده همین جواب را شنیدند و صرف نظر از خرید
آن کردند. تا بالاخره خوشتاریا بانگلیسها متوسل شد. لرد کرزن مراسله ای بوزارت خارجه
ایران نوشت همین جواب را شنیده ساکت ماندند. پس از چندی یکمرتبه معلوم شد که
کمپانی نفت جنوب این امتیاز را که اصلاً مراحل امتیازی را طی نکرده و بکلی از درجه
اعتبار ساقط بود خریده و بدولت ایران هم اطلاع دادند. دولت ایران پس از استماع
این موضوع فوراً همان جواب را بآنها داده حتی آخرین یادداشت سفارت انگلیس در
موضوع امتیاز خوشتاریا که بکمپانی نفت جنوب واگذار شده بود در اوایل کابینه اول
آقای قوام السلطنه بدولت ایران رسید و دولت هم با صریح ترین عبارتی عدم اعتبار آن
را بسفارت انگلیس خاطر نشان نمود.

با این کیفیت دولت شوروی یادداشت مذکور را داد و دولت ایران هم بوسیله
یادداشت ذیل جواب اعتراض دولت شوروی را داد :

جواب یادداشت های دولت شوروی :

روز ۲۸ ربیع الاول از طرف وزارت امور خارجه مراسله ای بسفارت دولت
اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شد مشعر بر اینکه چون نوشته مزبور به هیچ وجه مدارج
قانونی را طی نکرده و بتصویب مجلس شورای ملی نرسیده است قانوناً باطل و از درجه
اعتبار ساقط و کان لم یکن بوده است و بهمین نظر بوده است که در موضوع اظهارات
کمپانی نفت جنوب بعنوان اینکه معامله با خوشتاریا نموده دولت علیه مکرر باطل بودن
نوشته را که در دست خوشتاریا بوده خاطر نشان ساخته و اعلام کرده است.

در جواب اظهار مراسله دومی مبنی بر اظهار تکدر از تاخیر تصدیق عهد نامه
ایران و روس وزارت خارجه مراسله ای بسفارت دولت شوروی فرستاد حاکی از اینکه
دولت بهیچوجه مایل بتاخیر انجام مطلب نبوده است و بمحض اینکه مجلس شورای ملی
از ترتیبات داخلی خود و تصویب پروگرام هیأت دولت فراغت حاصل نمود عهد نامه

تقدیس و ابراز احساسات نمودند و فرقه دموکرات ایران که از احزاب نیرومند و درجه اول آنروز به شمار میرفت اعلامیه ذیل را در تاریخ ۹ قوس ۱۳۰۰ خورشیدی در تهران منتشر ساخت:

يك قدم عملی یا کتیرات فقط شمال باکامپانی امریکائی
دولت ایران و آقای قوام السلطنه رئیس الوزراء حاضر در سنه ۱۳۴۰ هجری يك قدم رو بسعادت این مملکت برداشته و اتفاق آراء نمایندگان مجلس شورای ملی دوره چهارم آن قدم را عملی دانسته و منافع آن را نسبت باین آب و خاک سنجیده و رای اعتماد در این موضوع دادند.

سفارت جمهوری شوروی روسیه و نایب سفیر دولت بریطانی اظهار تکدر از این اقدام دولت نموده بالحان مختلفه یادداشت بدولت ایران میفرستند.

از شرح تاریخ گذشته این مسئله و بطلان دعوای پوسیده خوشناریا و ناحق گونی نمایندگان شمال و جنوب هم صرف نظر نموده و قضاوت این قضیه را بافکار عمومی باید واگذار کرد هیئت نمایندگان حزب دموکرات تهران با آنکه قبل از انتخاب نقطه ثقل حقیقی خود موظف بمداخله در سیاست مملکتی قانوناً نخواهد بود ولی از بابت اهمیت موضوع مهمترین خدمتی که از هیئت محترم دولت وقت بنفع این مملکت بعمل آمده ناچار است که اولاً اظهار عقیده نموده و علناً بگوید که بهترین اقدامی که در دوره مشروطیت برای سعادت ایران شده همین است.

و در ثانی هیئت محترم دولت را تهنیت گفته و خاطر نشان مینماید که پیاداش يك چنین خدمت مهم جمعیت دموکرات تهران تا آخرین دقیقه امکان حاضر است قوای خود را صرف پیشرفت این مقصود عظیم کرده و رسماً نسبت زیاد داشت های همسایگان در این موضوع اظهار تکدر قوی بنماید.

هیئت نمایندگان فرقه دموکرات ایران

۳۹- امیر مؤید سواد کوهی

یکی از نمایندگان دوره سوم مجلس شورای ملی امیر مؤید سواد کوهی بود. این مرد یکی از روشن فکران و کد خدامنشان و از رجال محترم و از خانواده

۱- از تاریخ حسین مکی - مهر ایران.

مذکور بمجلس تقدیم و از طرف مجلس بکمسیون خارجه ارجاع گردید در کمسیون اختلافاتی بین نسخه فارسی و روسی عهدنامه مشاهده گردید و نیز يك دو فقره اشکالی در متن عهدنامه بنظر کمسیون رسیده بود و چون کمسیون خارجه با اساس عهدنامه موافقت داشت برای ابراز کمال موافقت و نظر بعلاقه مندی که بحسن روابط دولتن داشت میخواست راپرتی بدهد که کاملاً موافق باشد این بود در صدد برآمد بوسیله مذاکرات خصوصی اختلاف ترجمه بین نسختن فارسی و روسی را اصلاح و رفع اشکال را نماید آنوقت راپرت خود را بمجلس تقدیم دارد و بهمین جهت از طرف دولت با سفارت روس برای رفع چلد فقره اختلاف راجع بعهدنامه مذاکرات شروع گردید نظر باینکه تأخیری که بملاحظات فوق پیش آمده بود حمل بر عدم میل دولت بتسریع انجام مطلب شده بود کمسیون حاضر گردید برای رفع این توهم راپرت خود را هرچه زودتر بمجلس تقدیم دارد.

اتمام حجت انگلیس:

متعاقب یادداشت های سفارت دولت شوروی یعنی روز ۲۵ ربیع الاول ۱۳۴۰ قمری دو مراسله شدید اللحن هم راجع باعطای امتیاز نفت شمال بکمپانی استاندارد. اوایل از طرف سفارت انگلیس بوزارت خارجه ایران واصل گردید مبنی بر اینکه چون خوشناریا امتیاز خود را بکمپانی نفت جنوب که از اتباع دولت انگلیس است فروخته بنا بر این دولت ایران حق ندارد که آنرا بکمپانی امریکائی واگذار نماید. عصر همین روز رئیس الوزراء (آقای قوام السلطنه) نمایندگان مجلس را برای تشکیل جلسه خصوصی و علنی خبر کرده و تا پاسی از شب در اطراف یادداشتهای اخیر دولتن روس و انگلیس مذاکره نموده بالاخره قرار بر این شد که دولت جواب یادداشت های دولت انگلیس را نیز هر طوریکه صلاح میدانند تهیه و ارسال دارد و چون مذاکرات طولانی شده بود جلسه علنی تشکیل نشد و این مذاکرات در آن جلسه مطرح نگردید.

تظاهرات عمومی برله امتیاز نفت شمال:

پس از آنکه امتیاز نفت شمال در مجلس تصویب و مفاد آن بوسیله جرائد منتشر گردید اغلب از ایالات و ولایات ایران بوسیله تلگراف این اقدام دولت و مجلس را

در راست پی، بود و ظاهراً این طایفه باقیمانده قوم و طایفه «پالانی»، که یکی از طوایف قدیم سوادکوه بوده اند محسوب میشد و با رضا خان دیکتاتور ایران خویشاوندی داشت.

امیر مؤید پسران رشید و زیبا داشت و خود نیز مردی رشید و صاحب داعیه بود، اما داعیه او داعیه شرافتمندانه و وطن خواهانه بوده است، بهمین سبب هیچوقت دست از پا خطا نمیکرد، مگر درین اواخر که تهران در معرض هجوم قوای جنگلی قرار گرفته و مازندران نیز مغشوش گردید و بیم آن میرفت که بوسیله قوای سرخ تصرف گردد، امیر مؤید در قلعه «خرش» استحکاماتی بنا نمود و محرك او نیز جمعی از احرار بودند مانند مرحوم حاج آقا شیرازی و مرحوم مستعان الملک لیدرهای اعتدالی و و اتفاق و ترقی که بمازندران رفته و امیر مؤید را بقیام مزبور برانگیختند.

لیکن پس از فتوحات قوای دولتی در مازندران و افتتاح مجلس امیر مؤید نیز کناره گرفته و پس از آنکه بار دیگر مستعان الملک و دیگران او را بتسلیم اندرز دادند تسلیم بقشون شده با خانواده اش وارد مرکز گردید و دو پسرش (.....) و (.....) که رشیدترین اولاد او بودند وارد نظام شدند و بقسمت گرگان مامور گشتند و امیر مؤید نیز در تهران بی تکلیف ولی صورت آزاد میزیست، تا آنکه سردار سپه بریاست وزرانی رسید و روزی شنیدیم که بامر سردار سپه دو پسر امیر مؤید را در گرگان دستگیر کرده اند و بسوی مازندران آورده و بلافاصله خبر آمد که آندو را بدون محاکمه و رسیدن بین راه که می آورده اند بقتل رسانیده اند!

این فاجعه علاوه بر اینکه مانند صاعقه بر امیر مؤید و ارد شد و چیزی طول نکشید که او را از پای در انداخت - در مسا و مردم نیز تأثیر سوء بخشید و یکی از علل استیضاحی که بعد ها اقلیت هجاس از سردار سپه کرد هرك این دوتن جوان رشید بود که بدون محاکمه و بزور و قلدری صورت گرفته بود!

بالاخره امیر مؤید در تهران بدرود حیات گفت!

۴ - سقوط قوام السلطنه

دولت قوام السلطنه پرکارترین و لایق ترین دولتهائی بود که بعد از کودتا

بوجود آمد و نظر بهمین صفت او دسایسی برضداو آغاز شد و درین دسایس هر دو همسایه ایران شرکت کردند، انگلیسها بگناه اعطای امتیاز نفت شمال و روسها بتحرک سوسیالیستها بر ضد دولت قوام قیام کردند، و جراید دست چاپ در فحاشی و هتاکی را بروی دولت مزبور گشادند و هنگامه عجیبی بر پا کردند... . شك نیست که وزیر جنگ هم ازین آشوبها پریشانی میآمد و شاید او هم دستی در کار داشت.

۵۵۵

قوام السلطنه چند کار عمده دیگری هم کرد که یکی عقد قرارداد رسمی بین دولت شوروی و ایران و دیگر معاهده افغانستان و ایران و چین بود. عهدنامه روس و ایران در ماه قوس ۱۳۰۰ خورشیدی در مجلس طرح شد و روز ۲۳ ماه شوردوم آن بعمل آمد سپس باتفاق تصویب گردید.

معاهده افغانستان و ایران هم در ۱۴ قوس شور دومش بعمل آمده تصویب گردید - و این دو معاهده بصحة شاه رسید و در تهران و پایتخت های دول مذکور مبادله شد. و معاهده ایران و چین در جلسه ۱۶ عقرب ۱۳۰۰ گذشت.

هنوز شاه حرکت نکرده بود که بدون علل ظاهری و بدون اینکه اکثریت «اصلاح طلب» که تحت سرپرستی مرحوم مدرس و مؤلف این تاریخ و فیروز و تیمور و قریب سی و هفت نفر ثابت و ده دوازده تن متفرقه تشکیل شده بود راضی باشند دولت متزلزل گردید. روزنامه نوپها در شماره اول صفحه ۱۴ درین باب چنین مینویسد:

« اکثریت دارای يك قیافه ثابت و جدی بود و بکاینکه آقای قوام السلطنه رای اعتماد داد و در مورد گذشتن پروگرام دولت و ماده واحده آقای مصدق السلطنه وزیر مالیه و تخمین های بودجه (چهار دیواری های اعتباری برای تطبیق دخل و خرج) و غیره مذاکرات عملی و جدی بروز میداد ولی بعد از کناره جوئی آقای قوام السلطنه که اکثریت و اقلیت مجلس هیچکدام با آن کناره جوئی همراه و موافق نبودند این قیافه تقریباً روی بزوال نهاد .

آنچه میتوان حدس زد اینست که قوام السلطنه اینجا هم کتک شاه و رفقای خود را نخورده است - زیرا دیدیم که دولت و مجلس و مردم از مسافرت احمدشاه راضی نبودند - و شاه اصرار بر رفتن داشت - میتوان احتمال داد که دست شاه درین

سقوط با سردار سپه یکی بوده است. و نیز فیروز و تیمور در میان اکثریت دستی درین کار داشتند و دیدیم که تیمور در کابینه بعد وزیر عدلیه دادگستری است!

بالاخره روز چهارشنبه ۲۹ دیماه ۱۳۰۰ در مجلس بین وزیر مالیه و بعض و کلا مشاجره در میگردد و با سوابقی که هنوز بر ما مستور است دولت قوام مستعفی میگردد. پس از کناره جوئی قوام شاه که هنوز حرکت نکرده بود به مشیرالدوله تکلیف قبول زمامداری مینماید و او پذیرفته کابینه خود را روز پنجم بهمن ۱۳۰۰ در قصر فرح آباد بشاه معرفی میکند.

۴۱- مشیرالدوله و بحران :

اشاره کردیم که مشیرالدوله پیرنیا دولت را معرفی کرد. و نیز میدانیم که شاه نیز بسفر رفت.

مطالب مهمی در جریان است :

دولت انگلیس مدتی است اقساط «موراتوریوم» یعنی وجوه استهلاکی قروض دولت را که بعنوان استمهال ماه بهماه بخود دولت میپرداختند از عمل گهرکات جنوب برداشت کرده و بدولت پرداخته بود. ولی اینک بانک شاهنشاهی حاضر شده است بدولت جدید پردازد. و نیز صحبت از قرضه ایست که گویا امریکائیا قصد دارند بدولت بدهند.

امتیاز نفت شمال در میان است، و تازه آغاز بحث و انتقاد و سوء نیت و خیال چرچر مداخل چیان در کار است.

بنابراین شکی نیست که مشیرالدوله مرد این میدان نیست، اینست یاد داشتی که روزنامه «نوبهار» در شماره اول صفحه ۱۵ تحت عنوان مسائل جاریه مینویسد:

«کابینه آقای مشیرالدوله يك اتحاد و ائتلافی را از تمام نمایندگان تقاضا نمود انتخاب يك کمیسیون دوازده نفری را از سه دست اصلاح طلب و اقلیت (سویالیست ها و ورقای ائتلافی آنها) و بپطرف که تازه تشکیل شده بود برای شور در قضایای مملکتی و موافقت عمومی مجلس با دولت تقاضا کرده و از طرف نمایندگان پذیرفته شد.

این ائتلاف غیر طبیعی و تظاهراتی که در ضمن آن از طرف دستجات میشد حزب اصلاح طلب را ضعیف نموده و حملات جراید که چندی ترك شده بود از نو شروع گردید و بالاخره قیافه مجلس بصورت بسیار بدی تبدیل یافت و طاقت منجر به ضعف دولت و کناره جوئی آقای مشیرالدوله گردید.

قیافه جدید و هیئت متحبه :

بعض حدیث بحران وقایعی در مملکت رویداد که مجلس ناچار شد دوباره يك قیافه جدی بخود بگرداند آن عبارت بود از شکست قوای دولتی در آذربایجان در برابر اکراد و سبیتو و هجوم الوار و زلایها بنواحی بروجرد و ملایر و محلات و خمین و عراق و غارت قره و حتی شهرهای آن نواحی و این قضایا بنمایندگان حق نداد که ساکت نمانند و نمایشی منظره کشی گیری و زور آزمایی خطبا و لیدر های مجلس شوند. این بود که يك جماعت چهل و هشت نفری از میان سه دست اصلاح طلب و اقلیت به مستقل و هنرمند جدا شده و در يك جلسه مذاکرات کرده و متحد شده تصمیم گرفتند که باسرع ارفاق با آقای مشیرالدوله را که پس از کناره جوئی حاضر برای کار شده و دوباره در نتیجه حملات جراید و متینگ توبخانه و سایر قضایا بکلی مستکف شده بود در راضی کرده و یا رئیس دیگری برای دولت انتخاب کنند.

بالاخره قوام السلطنه با اکثریت چهل و هشت نفر هیئت متحبه و دوازده نفر بپطرف و عدای منفرد بریاست دولت انتخاب شده و بشاه اطلاع داده شد.

در شکم ایجاز فوق حکایاتی است. و آن چنین است که گذشته از اغراض خارجی آقای وزیر جنگ نیز بوسیله حکومت نظامی بجان جراید افتاده و آنها را اذیت میکرده است. انبار غله را ضبط کرده و مالیات غیر مستقیم و خالصجات را نیز توسط خدایار خان تحت نظر میگیرد. بر اثر این حرکات فرخی مدیر طوفان و جمعی دیگر از روزنامه نویسان و آزادیخواهان جوان در سفارت روس و شاهزاده عبدالعظیم بست میشینند و الفسای حکومت نظامی و اجرای قانون اساسی را خواستار میشوند.

مرحوم مشیرالدوله درین مورد اقدامی میکند که بآنتیجه جمعی از احرار در مجلس برای همین تقاضاها متحصن میگردند.

حسین مکی در این مورد چنین مینویسد :

این اقدامات ظاهراً در سردار سپه اثر کرد و شب ۲۱ رجب عده ای از علما و روضه خوانها را بمنزل خود دعوت نموده شرحی در باب خدمات خود بیان کرد و در خانه اظهارات خویش گفت حال که عده ای مفسده جو نمیگذارند که من برای کشور کار کنم استعفا خواهم داد.

۱- معروف است که الوار در این نواحی گردوی کال را از درخت چیده با پوست گاز میزدند و میگفتند آیش گه. و لرها ایشان لک را با جوجه های آنچوان روی سر نهاده در بازار میگردانیده و جار میزدند که: آی بلبل باغی باخاموش!

روز ۲۲ رجب هم رشتین نماینده سیاسی دولت شوروی با سردار سپه ملاقات نمود برای الغای حکومت نظامی و رفع تضيیقات مردم و سردار سپه بمشارالیه وعده صریح داد که بزودی حکومت نظامی ملغی خواهد شد.

ولی سردار سپه برای شانه خالی کردن از زیر بار قوی که بسفیر روس در مورد الغای حکومت نظامی داده بود پی بهانه میگشت و منتظر بود که انقلابی در شهر ایجاد شود و آنرا دستاویز قرار دهد و حکومت نظامی همچنان استوار بر جای خود بماند. روز ۱۲ شعبان در محله کلیمیه نزاع مهمی بین یهودیها و مسلمانها برخاست باین معنی که سه نفر مسلمان در حین عبور از محله کلیمیه در حالیکه با یکدیگر مشغول صحبت بودند یک نفر یهودی بآنها اهانت مینماید و مسلمانها با وی مشغول نزاع میشوند، یهودی هم کمک میخواهد فوراً عدهای یهودی بسر آن سه نفر میریزند رفته رفته عده مسلمانها زیاد میشود و کلیمیه هم زیاد میشوند و هنگامه ای برپا میگردد، مردم هم از محلات تهران با چوب و چماق به محله کلیمیه میریزند پاسبان دخالت میکند ولی از عهده برنمیاید بالاخره عدهای در حدود دو بیست نفر قزاق بانجا فرستاده غائله رفع میگردد، این موضوع بهانه ای بدست سردار سپه داد که اگر حکومت نظامی ملغی شود امنیت از مردم سلب خواهد گردید و حاضر نشد که حکومت نظامی ملغی شود. در ضمن سردار سپه روز ۱۶ شعبان سردار معظم (تیمور تاش) را بسفارت روس میفرستد که با زبان ملایمی متحصنین را از تحصن خارج نماید ولی موفق نمیشود زیرا هر چه بفرخی و یمن السلطنه و دیگران اصرار مینماید و وعده میدهد آنها حاضر نمیشوند و قضیه بصورت اولیه باقی میماند.

تزلزل کابینه

بر اثر این وقایع و تحریکاتی که سردار سپه برای ایجاد يك بحران طولانی بمنظور اشغال پست ریاست وزرائی خود مینمود کابینه مرحوم مشیرالدوله دچار تزلزل شد و در جلسه خصوصی مجلس هم دوسه نفر از نمایندگان از رئیس الوزراء سؤال کردند که میگویند اعلیحضرت احمد شاه مقدار زیادی از جواهرات سلطنتی را با خود با اروپا برده است در صورت تحقق این امر رئیس الوزراء مسئول خواهد بود، مرحوم مشیرالدوله هم جواب داد بهتر اینست که کمیونی از طرف مجلس و دولت برای رسیدگی معین

شود تا حقیقت امر معلوم گردد بالاخره پس از مذاکرات زیاد در اطراف این مسئله کمیونی مرکب از مرحوم سید محمد رضای مساوات که از احرار معروف تهران بود و شیخ اسدالله و شاهزاده شهاب الدوله و ارباب کیخسرو نماینده زردشتیان ایران و مفتاح الملك و مرآت الممالک از وزارت دارائی تشکیل میشود، پس از چندین جلسه معلوم میشود که این خبر عاری از حقیقت بوده و شاه کوچکترین چیزی از جواهرات سلطنتی را با خود نبرده و هیاهوی برخی از نمایندگان و عدهای از مردم بر اثر تحریکات مفسدین بوده است که برای بد نام کردن احمد شاه و تزلزل کابینه اصرار داشته اند. روز ۱۸ شعبان ضیاء الواعظین در قرائت خانه جمهور (يك قرائت خانه ای که جنبه سیاسی داشت باین اسم در تهران دایر بود) بر ضد دولت و مجلس و شاه سخنرانی کرده مردم را بانقلاب بر علیه دولت دعوت نمود.

انتشاراتی هم در شهر داده بودند که احمد شاه از سلطنت ایران استعفا داده است و روزنامه ستاره ایران هم که طرفدار سردار سپه بود چند سطر ترجمه از روزنامه انگلیسی مبنی بر خیال استعفای شاه ایران ترجمه نموده بود و مقصود تمام هیاهو و جار و جنجال ها آن بود که مشیرالدوله استعفا بدهد و سردار سپه زمام اختیار و ریاست وزرائی را بدست بیاورد ولی در این موقع نماینده دولت شوروی با سردار سپه موافق نبود و انگلیسها هم بیطرفی نشان داده و طوری از وی حمایت نمیکردند که موجب سوء ظن همسایه شمالی واقع شود.

خلاصه کابینه بحال تزلزل باقی بود و سردار سپه برای جاب نظر متحصنین سفارت روس روز ۱۹ شعبان شخصاً بسفارت روس رفته مدتی با فرخی و سایر متحصنین مذاکره نمود و قولهایی بانها داد که تقاضای شما را انجام خواهم داد، بعداً قرار شد متحصنین درخواستهای خودشان را بنویسند و نزد سردار سپه بفرستند ولی روز ۲۱ شعبان سردار سپه کاغذی بانها نوشت که مخالف مذاکراتی بود که قبلاً با آنها بعمل آورده بود زیرا نوشته بود که بدو شما از سفارت خارج شوید تا بعد بمطالب حقه شما رسیدگی شود، متحصنین هم قبول نکردند ولی، مابین متحصنین در سفارت نزاع در گرفت و شیرازه جمعیت آنها بهم خورد و عده ای از آن جا خارج شدند.

روز ۲۲ شعبان ۱۳۴۰ قمری برابر سیام حمل ۱۳۰۱ خورشیدی در صحن وزارت دادگستری هیاهویی برپا شد باین معنی که سیدی که نامش سید نصرالله بود با يك خورجین بالای درختی رفته شروع به نطق و داد و فریاد کرد و کم کم مردم اطراف وی جمع شدند. ابتدا سپه خرابی شهر تهران را پیش کشید و خود را وکیل محله چاله میدان معرفی نمود و بنای بدگویی را بر رئیس الوزراء گذاشته سپس موضوع تنظیف آن محله را بیان آورده برای نمونه کثافات جنوب شهر را از خورجین بیرون آورد و يك گربه مرده ای که همراه داشت پس از قدری نمایش بصحن دادگستری پرتاب کرده گفت من بعوض آنکه سفارت روس متحصن شوم در این وزارت خانه میمانم تا تکلیف کابینه معلوم شود.

پاسبانها هرچه خواستند او را با زبان ملایم پائین بیاورند موفق نشدند و سید به پاسبانها میگفت من مثل رئیس الوزراء وجیه المله ترسو نیستم و مردم هم از وی حمایت میکردند و او حرف خودش را میزد.

این تظاهرات کاملاً میرسانید که منظور از این عملیات تحریک افکار عمومی بر علیه کابینه میباشد و مقصود اینست که مشیرالدوله استعفا نماید. همچنین در سایر نقاط تهران نیز تظاهراتی از طرف هواخواهان سردار سپه بوقوع میپیوست که از مجموع آنها استنباط میشد سردار سپه باطناً آنها را تحریک و ترغیب بمخالفت با مشیرالدوله و سقوط کابینه نموده است و از نطق هائی هم که برده او ایراد میشد کاملاً تأیید مینمود که سردار سپه موجبات نزول و سقوط کابینه را فراهم مینماید تا زمینه برای ریاست وزرانی خود آماده کند.

تحصن آزادیخواهان در مجلس شورای ملی

گفته شد که سردار سپه در همه جا نفوذ و قدرت خود را توسعه داده تسه از کرده همه کشیده بود و هر کار میخواست بدون آنکه ملاحظه ای از قانون انجام میداد و هر کس بر علیه او اقداماتی مینمود فوراً مورد مواخذه قرار میگرفت. رفته رفته این عملیات برای عناصر حساس و آزادیخواه خطرناک شده ارکان آزادی آنها معرض تهدید دیکتاتور بازی و خود مختاری واقع گردید.

جرائد مخالف هم جرأت اظهار عقیده و اعتراض شدید نداشتند و اغلب آنها هم در توقیف بودند، مرحوم مشیرالدوله هم از جریان امور ناراضی بود و مایل نبود سردار سپه اینطور اعمال نفوذ نمایندولی نمیتوانست کاری کند و شاه و ولیعهد هم در اروپا بودند و سردار سپه بیست و دو سه نفر در مجلس طرفدار پیدا کرده بود.

بالاخره عده ای در حدود شصت و یا هفتاد نفر از آزادیخواهان و معاریف تصمیم گرفتند که بمجلس شورای ملی رفته تحصن اختیار نمایند.

این تصمیم عملی شد و روز ۲۰ شعبان ۱۳۴۰ قمری نامبرده بقیادت و سرپرستی آقایان موسوی زاده یزدی مدیر روزنامه پیکار، یمن السلطنه، یمن الملك، سید مهدی نبوی و دیگران بمجلس ریخته پس از نطقهای مهیج اجرای قانون اساسی را خواستار شدند و سپس در مجلس تحصن اختیار نمودند.

این عده همچنان در تحصن بودند و مدتی هم از این مقدمه گذشت تا اینکه از طرف سردار سپه نقشه کشیده شد و محرمانه بعضی از آنها را بوسیله پول و از برخی دیگر ملاقاتهایی بعمل آمد و با آنها وعدههایی داده شد که اگر دست از مخالفت بردارند با آنها کمک و مساعدت های زیادی خواهد شد و آنها را مجبور کردند که در مجلس بین متحصنین اختلاف و نفاق ایجاد کنند و آنها را بجان يك دیگر بیاورند تا خودشان خسته گشته و از مجلس و تحصن خارج شوند. این نقشه عملی شد و بین آزادیخواهان نزاع در گرفت. مصلحین قوم محرمانه بر رئیس الوزراء و رئیس مجلس چگونگی را گزارش دادند بالاخره شب قبل از استعفای کابینه، مرحوم مشیرالدوله عده ای از آنها را که عبارت از آقای موسوی زاده و یمن السلطنه و یمن الملك و آقای سید مهدی نبوی بودند بمنزل خود محرمانه احضار میکنند و میگویند من فردا استعفا خواهم کرد و وسیله خروج شما را بطرز آبرومندی بوسیله کابینه قوام السلطنه که نامزد این پست است فراهم مینمایم و بالاخره همین قسم هم از تحصن خارج شدند باین معنی که پس از چند روز که از تشکیل کابینه قوام السلطنه گذشت روزی بمجلس آمده و کاغذی رسمی بر رئیس مجلس نوشت که قانون اساسی را اجرا و منظور متحصنین را تأمین نماید.

عصر روز ۲۶ شعبان ۱۳۴۰ قمری در قرائت خانه جمهور بنا بر معمول سخنرانی بود، ضیاء الواعظین که سمت نمایندگی مجلس را داشت بر علیه مشیرالدوله و تقریباً

بر له سردار سپه سخنرانی میبندد، ولی مجدداً اسلام نامی از مشیرالدوله دفاع و بسردار سپه بدگویی میکند، بالنتیجه کار از مناقشه بمشاجره و زد و خورد میکشد و پاسبانان در قضایا مداخله میکنند. ناگهان جمعیت قرائت خانه که در حدود صد نفر بودند بنا بر توطئه قبلی بطرف مجلس حرکت مینمایند. مستحفظین مجلس از بیم اغتشاش در مجلس را می بندند. سید نصرالله که در صحن وزارت دادگستری هم سابقه بالای درخت رفتن داشت، پشت در مجلس شروع به نطق میدند و بالاخره اولتیماتوم میدهد که اگر تا پنج دقیقه دیگر در مجلس باز نشود سفارت روس پناهنده خواهیم شد، فوراً در باز میشود مردم بداخل مجلس میریزند و پس از تظاهرات و نطقهائی که بر علیه کابینه مرحوم مشیرالدوله ایراد میشود از مجلس خارج میگرددند.

این تظاهرات ظاهراً بنظر میرسد که ساده و طبیعی و خالی از شایبه سیاسی باشد و عده نامبرده با مشیرالدوله مخالف و با سردار سپه موافق باشند ولی باطن امر این بود که سردار سپه میخواست بمرحوم مشیرالدوله بفهماند که اگر رئیس الوزرا و رئیس مجلس مردم را بر علیه او تشریح بمتحصن در مجلس میکنند، سردار سپه هم عاجز نیست که مردم را بر علیه کابینه و مجلس بشوراند.

(این عقیده مورخ دمکی، است و ما اطلاعی داریم که دست سفارت شوروی نیز در این قضایا بمناسبت تحمیل عضوی بکابینه دخالت داشته است) .

تظاهرات در مسجد

از روز دوم ماه رمضان که معمولاً مردم برای گذراندن وقت در مسجد شاه تهران و مسجد سپهسالار جدید جمع میشدند عده ای از موقع استفاده کرده میخواستند که در مسجد شاه نطقهائی بر علیه کابینه ایراد نمایند ولی پاسبانان مواظب بودند و جدا در قضیه دخالت کرده و هر کس صحبت میکرد فوراً جلب و بکلانتری فرستاده میشد تا اینکه روز هفتم ماه رمضان در مسجد سپهسالار جدید سردار متعصر . . . که جزء طرفداران سردار سپه بودند گویا بر علیه مشیرالدوله میخواستند سخنرانی کرده و تظاهراتی بنمایند ولی مردم موضوع را دریافته ههوه و صلوات از اطراف بلند میشود و نمیگذارند که حتی يك كلمه حرف آنها را کسی بشنود.

دو روز قبل از این واقعه یعنی پنجم رمضان آقای مؤتمن الملك (رئیس مجلس)

بلوآ به متحصنین مجلس میگوید که در عملیات خودشان تظاهرات نکنند و سپس خواهش مینماید که متحصنین صبر نمایند تا چند روز دیگر که رئیس الوزرا استعفا میدهد مطالب آنها را با رئیس الوزرا جدید قطع و حل و فصل نماید .

استعفای مشیرالدوله

روز دهم ماه رمضان ۱۳۴۰ قمری برابر هیجدهم ثور ۱۳۰۱ خورشیدی ناگهان کابینه مشیرالدوله سقوط میدند و رئیس الوزرا استعفای خود را تلگرافاً بعرض احمدشاه میرساند. سردار سپه هم بدون آنکه سمتی داشته باشد کلیه معاونین و زارتخانها را احضار میکند و بآنها امر میکند که کافی السابق مشغول کار باشند و گزارش امور را بوی اطلاع دهند و خودش هم شب بمجلس میرود!

علت استعفا

روزنامه حقیقت شرحی از اختلاس های سردار اعتماد رئیس قورخانه را در روزنامه خود مینویسد و نسبت بیعضی افسران که از موقعیت خود سوء استفاده کرده بودند اعتراض مینماید، این موضوع بگوشه قبای سردار سپه بر میخورد و از رئیس الوزرا تقاضای توقیف روزنامه نامبرده را مینماید، مرحوم مشیرالدوله هم قبول نمیکند. سردار سپه هم ابتدا به وسیله سالار نظام و در دفعه ثانی به وسیله محمود آقا حاکم نظامی تهران به مشیرالدوله پیغام میدهد که: یار روزنامه حقیقت را توقیف کنید یا میسپارم که دیگر بدربار راهتان ندهند.

با این ترتیب مرحوم مشیرالدوله هم چاره ای جز استعفا بخاطرش نمیرسد و کابینه با این کیفیت سقوط مینماید.

مجلس استعفای مشیرالدوله را قبول نکرد و آخرین تدبیری که مشیرالدوله برای رفع تحریکات و ایجاد قدرت دولت بخاطرش رسید این بود که در غیبت شاه و ولیعهد از مجلس مدد بخواهد.

نمایندگان هر سه فریق نیز بمشاریه قول موافقت دادند و روز ۲۱ شعبان لایحه ای بمجلس تقدیم و تقاضا کرد مجلس بوسیله انتخاب کمیونی از هر سه دسته

مقام محترم مجلس مقدس شورای ملی شید الله ارگانه

در بدو تشکیل کابینه حاضر در مجلس اظهار کردم که دولت همان پروگرام مصوب مجلس را تعقیب و مواد آن را متدرجاً بموقع اجرا خواهد گذاشت و در این مدت دو ماه و اندکی سعی دولت مصروف بهمین مطلب بوده است. در این طریق از طرف دولت اقداماتی بعمل آمده است که در موقع خود پس از بدست آمدن نتیجه قطعی بعرض مجلس شورای ملی میرسد. همچنین در باب اصلاح ادارات چه بوسیله جلب مستخدمین خارجی که دولت مشغول تهیه کردن موجبات آن میباشد و چه بوسیله تقلیل بودجه در حدود اغتبارات مصوبه و پیشنهاد لوایح قانونی بمجلس اقدامات مقتضیه را کرده و بعضی مسائل در دست اقدام است از قبیل بودجه عایدات و لایحه راجعه بخالصجات انتقالی و غیره که نتیجه آن بمجلس قریباً عرضه خواهد شد تعقیب مسئله امتیاز نفت شمال و اقدامات مقتضیه در باز کردن بازارهای تجاری برای امتعه داخلی و مسئله ترانزیت و تهیه وسائل حمل و نقل و مطالعات لازمه برای بستن مقاولات تجاری مسائلی است که در باب آنها اقدام کرده و امیدوار است که با مساعدت دول مربوطه موفقیت حاصل شود. بنا بر آنچه در فوق گفته شد خط مشی دولت معین بوده و اگر مقتضیات خاصی نبود تصدیح نمایندگان محترم لازم نمی آمد ولی اوضاع عمومی و لزوم اصلاحات اساسی داخلی در مملکت، ملاحظه فقر عمومی ملاحظه بیکاری و پریشانی ملاحظه تعقیب اصلاحات شروع شده و تعیین مقدرات مملکت در آتیه اتخاذ خط مشی ثابت تری را فعلاً الزام مینماید. البته مؤثرترین عامل اصلاحات عام المنفعه است. این مقصود نیز میسر نخواهد شد مگر بوسیله وحدت نظر که ما بین مجلس شورای ملی و دولت حاصل شده و هر دو هادی افکار عمومی گردند بنا بر این لازم ترین چیزی که بنظر می آید تعیین و تعقیب خط مشی واحدی است ما بین مجلس و دولت. البته محتاج بذکر نیست که با اوضاع فعلی اتخاذ خط مشی معروضه باید با مطالعه و با سنجش وسائل موجوده مملکتی و در نظر گرفتن مصالح عمومی باشد. نباید فراموش کرد که خوب و بد مملکت متوجه همه بوده و در مسئولیت پیش آمد ها همه شریک و متهمیم میباشیم برای اینکه دولت بتواند در مسائل

مهمه مملکتی با ملاحظه اوضاع کنونی تصمیمات مقتضی اتخاذ بکنند لازم است این خط مشی با موافقت نمایندگان محترم اتخاذ و تعقیب گردد و چون لازم است که برای پیش بینی آتیه در رؤس مسائل مملکتی و در جریانهای فعلی اطراف کار سنجیده شده و مطالعات عمیق از طرفین بعمل آید لهذا مطابق اصل ۴۴، قانون اساسی از مجلس شورای ملی تقاضا میشود که کمیسیونی مرکب از دوازده نفر نمایندگان محترم انتخاب بشود که با دولت داخل مطالعه و تبادل نظر شده خط مشی آتیه مملکت و تهیه موجبات اصلاحات لازمه با سنجیدن اطراف کار معین گردد که پس از تبادل نظر و تصویب سایر نمایندگان محترم بموقع اجرا گذارده شده و موجبات وحدت عملیات مجلس شورای ملی و دولت یش از پیش فراهم آید. مشیرالدوله - رئیس الوزراء.

در نتیجه کمیسیونی از زعمای مجلس از هر فراقسیون گرد آمده و با سردار سپه و مشیرالدوله ملاقاتهایی کردند و سردار سپه چند بار در کمیسیون حاضر شد و در خصوص توهینی که بر رئیس الوزرا کرده بود از ایشان جویا شدند و مشارالیه انکار کرده گفت من چنان پیغامی نداده ام و سوء تفاهم شده است. من پیغام دادم که اگر جراید هتای کنند ما را بدر بار راه نخواهند داد.

نمایندگان با مشیرالدوله ملاقات کردند و هر چه خواستند رفع کند و تأثر از ایشان بشود میسر نگشت و باستغفای خود بساطی مانند و غیر استغفار را بشاه تلگرافاً اطلاع داد.

این وقایع در سومین ماه تشکیل دولت مشیرالدوله در اواسط برج ثور ۱۳۰۱ واقع شده است و در همین تاریخ از طرف شاه تلگرافاتی به مؤتمن الملک و خود مشیرالدوله و سردار سپه مخابره میشود و از تمام آنها عقیده مجلس را پرسیده و از رئیس مجلس استمراج مینماید.

بالاخره با زهم مجلس رأی اعتماد قطعی خود را به مشیرالدوله اظهار و شب ۱۶ رمضان مطابق ۴۵ ثور در جلسه خصوصی در اینکه باید این رأی را بشاه اطلاع دهند موافقت حاصل گردید و روز بعد ۲۵ ثور تمایل مجلس بشاه مخابره شد و روز پنجشنبه ۲۱ رمضان تلگراف از طرف احمد شاه مخابره گردید:

جناب اشرف مشیرالدوله - رئیس الوزراء

مراتب اعتماد من نسبت بشما محتاج باظهار و بیان نیست بطوریکه در تلگراف

سابق گفته بودم اظهار کناره جوئی شما موجب کمال تأسف و نگرانی بوده احساسات مجلس شورای ملی هم که تلگرافاً اظهار کرده اند نظریات مرا تأیید مینماید تصور میدهم وظیفه مخصوصی که در دولت خواهی دارید مقتضی است بدون تأمل از استعفای خودتان صرف نظر نموده و جداً بادی تکالیف خدمت بمملکت مداومت نمائید امیدوارم انشاء الله با مساعدتی که از طرف مجلس شورای ملی مشهود است کاملاً با اجرای مصالح مملکت و موجبات عمومی موفق باشید. شاه

مشیرالدوله بعد از وصول این تلگراف و اصرار نمایندگان که بخوبی بمنویات سردار سپه پی برده و حاضر بکناره جوئی مشیرالدوله نبودند برای قبول زمامداری حاضر شد - لیکن نتوانست با وزیر جنگ کنار بیاید و ظاهراً بهانه ای که وزیر جنگ داشت عدم توافق با تعیین وزرا بود و این از عجایب است که يك وزیر بعد از استعفای رئیس دولت بر سر کار باقی بماند و حتی در تعیین افراد دولت با رئیس الوزرای بعد چون و چرا آسند!

باری این حرکات بار دیگر مشیرالدوله بیچاره را وادار باستعفا کرد و روز دیگر خبر کناره جوئی آنمرد پاك و عالی مقام نمایندگان مجلس را قریع سمع داد!

۴۲ - قوام السلطنه :

بحران آغاز شد و قریب یکماه طول کشید!

فراکسیونهای اصلاح طلب و اقلیت (سوسیالیستها و آزادیخواهان) و یطرفان که اکثریت قاطع مجلس با آنان بود هرچه سعی کردند و هرچه رفتند و آمدند و مشیرالدوله را بارها بمجلس کشانیدند - فایده نبخشید و طوری از میدان در رفته بود که امید رجوع و کروفری در آنمرد باقی نمانده بود!

بالتیجه در جلسه خصوصی که روز ۱۶ جوزای ۱۳۰۱ تشکیل گردید قرار شد رئیس الوزرای دیگری در نظر گرفته بشاه اطلاع دهند.

اصلاح طلبان طرفدار قوام السلطنه و اقلیت طرفدار مستوفی الممالک بودند و عاقبت از هشتاد نفر عده ای که در مجلس بودند شصت و پنج نفر بقوام السلطنه رأی اعتماد دادند و پانزده نفر بمستوفی الممالک و عقیده اکثریت بشاه تلگراف شد.

ورود ولیعهد

درین بینا محمد حسن میرزای ولیعهد که در موسم کودتا مسافرت کرده بود از طریق بغداد وارد ایران شد و روز ۱۴ جوزا وارد تهران گردید.

تلگراف احمد شاه:

جناب اشرف قوام السلطنه

۱۰ ژوئن از پاریس

مسرور هستم که بار دیگر موقع خدمتگذاری شما رسیده و نظر با اعتمادی که بشما داشته و دارم شما را بریاست و وزراء منصوب میداریم که هرچه زود تر کابینه را تشکیل نمائید امیدوارم که انشاء الله تعالی موفقیت کامل در خدمات بمملکت حاصل کنید. شاه

تلگراف فوق روز ۲۱ جوزا برابر ۱۱ ژوئن به آقای قوام السلطنه ابلاغ شد و روز ۲۶ جوزا عهده دار مسئولیت گشت و پس از ۵ روز مطالعه وزرای کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی نمود.

بیانات رئیس الوزراء پس از معرفی کابینه

در این موقع که بر حسب تمایل مجلس شورای ملی و اعتماد آقایان نمایندگان محترم از طرف اعلیحضرت شاهنشاهی مامور تشکیل دولت شده ام زاید میدانم که خاطر آقایان نمایندگان را متذکر نمایم که موفقیت در رفع مشکلات و اجرای اصلاحات فقط در صورتی مقدور است که موافقت صمیمانه کامل بین مجلس و دولت موجود باشد خوشبختانه پس از اعتمادی که باین موافقت صمیمانه حاصل نموده ام بار دیگر برای قبول مسئولیت حاضر شده و امیدوارم با بقای این موافقت بتوانم بوظایف مسئولیت عمل نمایم.

آقایان نمایندگان محترم مستحضر هستند که پروگرامی را که در کابینه سابق خود بمجلس مقدس پیشنهاد کرده بودم مورد تصویب و تصدیق مجلس واقع شده و کابینه سابق نیز با موافقت مجلس همان پروگرام را تعقیب نمود چون در کابینه سابق بحرانهای متوالی مانع از اجرای تمام مواد آن گردید و عملیاتی که نسبت ببعضی از مواد آن شروع شده بود ناقص و ناتمام ماند لذا دولت حاضر در نظر دارد همان

پروگرام را که در دونوبت بتجویب مجلس رسیده است تعقیب و تکمیل نماید و بیش از پیش سعی خواهد بود که روابط حسنه را با کلیه دول متحابه محفوظ و برقرار دارد. قبل از هر اقدام بوسیله شورای نیرومند نظام که برای استقرار امنیت و نظم کاملاً قادر است آسایش عمومی را در تمام مملکت بعون الله تأمین خواهد نمود و نیز در اسرع اوقات برای ادارات مخصوصاً وزارت مالیه متخصصینی را که اقدام باستخدام آنها نموده بودند دولت سابق نیز اقدامات سابقه را تعقیب کرده بود هر چه زودتر لایحه استخدام آن بمجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد شد.

بعلاوه چون اصلاح امور اقتصادی حتی الامکان تعدیل موازنه صادرات و واردات مملکتی و همچنین وسائل تهیه کار برای اشخاص بیکار از اهم مقاصد است دولت حاضر در نظر دارد از بدو شروع بکار بتهیه موجبات آن اقدام نماید و نیز تسویه کار فقط شمال که یکی از وسائل بهبودی اوضاع اقتصادی است در اولین قدم با موافقت مجلس شورای ملی شروع خواهد شد.

ضمناً خاطر آقایان نمایندگان محترم را متذکر میسازم که چون متأسفانه عده‌ای از جرأتدازان قانون هیئت منصفه سوء استفاده نموده و رویه‌ای را اتخاذ کرده‌اند که بالتیجه موجب هرج و مرج و تزلزل دولت است لذا برای جلوگیری از تدرار این وضعیات انتظار دارم هر چه زودتر قانون هیئت منصفه بتصویب مجلس شورای ملی رسیده و وسائل محاکمه مطبوعات مطابق قانون فراهم گردد.

در خاتمه از خداوند مسئلت می‌کنم با معاونت مجلس شورای ملی و موافقت صمیمانه‌ای که از آقایان نمایندگان محترم احساس نموده‌ام با اجرای تمام مواد پروگرامی که از تصویب مجلس گذشته است موفقیت حاصل نمایم.

۴۳ - نفت شمال از میان میرود

مسئله نفت شمال رو بخوابی گذاشته بود.

اینست آنچه در شماره ۲ نوبهار هفتگی ۹ میزان ۱۳۰۱ در این معنی نوشته و از خلاصه عملیات مربوط بنفت شمال تا حکومت دوم قوام السلطنه حکایت میکند.

در جلسه ۳۰ عقرب ۱۳۰۰ بفوریت قانونی دارای پنج ماده مربوط باعطای امتیاز مادن نفت ایالات شمالی ایران در مجلس طرح و تصویب گردید.

امتبار معادن
نفت شمال

مذاکرات این امتیاز پس از اعزام هیئت سیاسی ایران پاریس از زمان حکومت آقای وثوق الدوله بین هیئت مزبور و نمایندگان «استندارد اویل» کمپنی امریکائی مطرح شد ولی از طرف دیگر مسئله قرار داد ایران و انگلیس موضوع مزبور و سایر مذاکراتی را که بین هیئت اعزامی ایران و سرمایه داران امریکا و وزیر خارجه «لانسنیک» شده بود عقیم نمود. ولی بعد ها باز دنباله آن مذاکرات از طرف مامورین دولت ایران ممتد و بطور خیلی محرمانه با تهران بمیان گذارده شده بشکل معلوم بمجلس آمده تصویب گردید.

مذاکرات بعدی دولت ایران با کمپانی «استندارد اویل» طولانی و تلگرافات و مذاکرات زیادی رد و بدل شد و بالاخره معلوم شد که کمپانی مزبور می خواهد کمپانی نفت جنوب را هم درین امتیاز دخیل یا او را بقرار صد پنجاه یا صد چهل در سهام خود شرکت بدهد.

این قضیه باعث تحریک احساسات مجلس شد، با اینکه دولتها و عقلا مطمئن بودند که میتوانند این نظریه را با تمدید مذاکرات اصلاح نمایند درین بحران یا نبودن هیئت دولت در ۲۵ جوزای ۱۳۰۱ قانون مزبور را در مجلس تغییر دادند، و بالاخره دو پیشنهاد یکی از طرف «استندارد کمپنی» و دیگری از طرف نماینده «سینکلمر» کمپنی امریکائی در تهران بدولت تقدیم شده و از طرف دولت در یک کمیسیون مخصوصی از وکلاء هر دو پیشنهاد مطرح گردید، و مدتی وقت کمیسیون بقرائت و مطالعه و تشخیص معایب و مضاری که در هر دو پیشنهاد بالسویه و دوش بدوش ملحوظ شده بود، تلف گردیده و عاقبت قسمتی از معایب مشخصه بامریکا مخابره و قسمتی بنماینده سینکلمر ارائه شده و از هر دو طرف اصلاحاتی که باز هم قابل اقباع نبود تدارک و بدولت تقدیم شد، و بالاخره دولت هر دو پیشنهاد را بدون اتخاذ عقیده بمجلس تقدیم داشت و از طرف مجلس پذیرفته نشده تقریباً بعنوان اینکه دولت خود باید عقیده ثابت را اتخاذ کرده در مجلس از آن دفاع بنماید آنهر دو پیشنهاد بدولت مسترد گردید. در اینجا، هم مجلس محق بود و هم دولت، زیرا مجلس در برابر آن لواحق مدافعی لازم میدید. و دولت برای دفاع از هیچکدام حاضر نبود و این خلاف اصول پارلمانی بود. دولت هم در نتیجه هرج و مرج فکری و جنجالهای هوچیانه‌ای که در اطراف پیشنهادات بوقوع پیوسته خاصه اتهامات سیاسی که در مورد پیشنهاد استندارد-

کمپنی « از طرف طرفداران » سینکلمر « باین و آن زده میشد و حتی رئیس دولت را هم درین اتهامات جریحه دار ساخته بودند و بعلاوه مضاری که در هر دو پیشنهاد بتدریج گنجانیده شده بود - دولت راضی نشد جانب یکی را بر دیگری ترجیح دهد . بالاخره وجه حل بالنسبه بهتری که دولت در نظر گرفت این بود که يك لایحه متقابل (کونتر پروژه) که حاوی قسمتهای صحیح هر دو پیشنهاد بود تدارك دید و بنام عقیده دولت آنرا بمجلس تقدیم داشت . و اکنون آن لایحه در کمیسیون خاصی تحت شور و مطالعه است و معلوم نیست کی و بچه صورت نتیجه بدهد . خلاصه باید تصدیق کرد که پیشنهاد ۲۵ جوزا در غیاب يك دولت مسئول با آنهمه هیاهو و فحش و تهمت که کارکنان و دوستان نماینده « سینکلمر » بدر و دیوار پرانید و بعضی جراید هم متأسفانه بیش از حد با آن فریادها همراهی نمودند و اغراض خصوصی که دخیل در این قضیه گردید - بزرگترین عامل بفرنج این مسئله حیاتی شده و شکل کار را دگرگون نمود ! ...

۳

مکی در یادداشتهای خود چنین مینویسد :

مسئله نفت شمال

« از طرف کابینه اول قوام السلطنه در قوس ۱۳۰۰ خورشیدی پیشنهادی راجع باعطاء امتیاز نفت شمال بمجلس شورای ملی تقدیم گردید . در همان جلسه هم سه کمیسیون ، خارجه ، فوائد عامه ، مالیه متفقاً يك جلسه واحد تشکیل و پیشنهاد دولت را تحت مطالعه در آورده با تشخیص ملیت صاحب امتیاز که باید حتماً امریکائی باشد مواد پنجگانه که شرح آن گذشت بتصویب رسید .

ولی متعاقب تصویب امتیاز فوق الذکر یادداشتهای شدیدی ابتدا از طرف روسها بخیال اینکه انگلیسها در این امتیاز شرکت خواهند داشت و پس از آن یادداشتی هم از طرف سفارت انگلیس بدولت وقت واصل گردید .

دولت ایران امتیاز خوشتاریا را ملغی و خالی از اعتبار میدانست بعلاوه رئیس دولت وقت هم یکی دو هفته قبل از اعطاء امتیاز فوق در مقابل سؤال یکی از نمایندگان مجلس در خصوص حق خوشتاریا صریحاً اظهار نمود که ورقه خوشتاریا خالی از اعتبار و ملغی شده است .

در همان موقع نه از طرف روسها مالک اصلی و نه انگلیسها مالک ثانوی اظهاری نشد دولت نیز باستناد گذشته و اختاریه های مکرره ای که از طرف دولت ایران راجع به ملغی بودن امتیاز خوشتاریا و باستناد بسایر دلائل دیگر جواب یادداشتهای مزبور را داده در این قضیه حیاتی جداً مقاومت کرد .

دولتین روسیه شوروی و انگلیس نیز ناگزیر جوابهای دولت ایران را پذیرفتند پس از چندی از تعقیب موضوع صرف نظر کردند . مدتی بعد هم کابینه قوام السلطنه از کار افتاد و کابینه مشیرالدوله روی کار آمده و جداً موضوع را تعقیب نموده تلگرافات مؤکدی در این خصوص و اتمام عمل نماینده ایران در امریکا متخبره کرد . در ضمن یکی از تلگرافات وارده از امریکا این مسئله تذکر داده شد که کمپانی استاندارد اویل پیشنهاد شرکت دادن کمپانی انگلیسی را به دولت مینماید . پیشنهاد مزبور فوراً از طرف مشیرالدوله رد شد و در همین اثنا هم نماینده ایران در امریکا علاء بدولت تلگراف کرد که يك میلیون دلار قرضه که مقدماتش در کابینه قوام السلطنه تهیه شده بود حاضر است .

مشیرالدوله به علاء تلگراف کرد که ما این مبلغ را قبول میکنیم ولی چون دولت ایران و مجلس شرکت دادن کمپانی انگلیسی را با کمپانی امریکائی نمی پذیرد اگر قبول وجه مبنی بر قبول شرکت مزبور باشد دولت نمیتواند آن وجه را بگیرد . نماینده ایران جواب داد که این وجه بهیچ وجه مربوط و دلیل بر قبولی شرکت کمپانی انگلیسی نخواهد بود .

روی همین مذاکرات کابینه مشیرالدوله مبلغ يك میلیون دلار را قبول و دستور داد که بوسیله بانک شاهی تهران برسانند .

متعاقب وصول وجه مزبور تهران از طرف دولت معادل همان مبلغ حواله بوزارتخانه ها داده شد اما در همان موقعیکه این حواله ها صادر شده بود ناگهان از طرف سفارت انگلیس به مشیرالدوله اطلاع داده شد که قبول این وجه رضایت ضمنی و تقبل شرکت کمپانی انگلیسی میباشد . بمجرد وصول این خبر مرحوم مشیرالدوله فوراً این مسئله را رد کرد و از طرف دیگر حواله را توقیف نموده دیناری از آنرا نگرفت و به علاء هم تلگراف کرد که چنین اظهاری از طرف سفارت انگلیس شده دولت ایران این وجه را قبول نمیکند و با آنکه صریحاً شما اظهار داشته اید که قبول این قرضه

دلیل بر شناختن مشارکت کمپانی انگلیسی نمیباشد، پس چطور سفارت انگلیس چنین اظهاری را مینماید.

در خلال این احوال گویا از طرف سفارت اندلیس هم بلندن و امریکا مراجعه شد که دولت ایران این وجه را خارج از مشارکت کمپانی نفت جنوب و استاندارد-اوایل قبول میکند. پس از دو روز هم جواب دولت ایران و هم جواب سفارت انگلیس رسید که این وجه مربوط به مشارکت کمپانی اندلیسی نمیباشد لذا دولت ایران یک میلیون دلار را دریافت نمود.

خلاصه پیشنهادات کمپانی استاندارد اوایل دایر بر مشارکت کمپانی نفت جنوب از طرف دولت و کابینه مرحوم مشیرالدوله صریحاً رد شد زیرا گذشته از نظریاتی که ممکن بود دولت نسبت به ملیت صاحب امتیاز داشته باشد، وجود ماده پنجم امتیاز نامه مجلس انتقال امتیاز را به دیگری، هر کس و هر کمپانی باشد یا مشارکت دادن دیگری صریحاً منع نموده و موجب فسخ امتیاز میدانست بنا بر این دولت ایران نمیتوانست پیشنهاد کمپانی استاندارد اوایل را قبول کند.

پس از رد صریح قطعی دولت راجع به مشارکت کمپانی انگلیسی، باز از طرف کمپانی استاندارد اوایل مجدداً پیشنهاد شد که دولت و مجلس شورای ملی ایران اجازه دهند معادل نصف سهام یا کمتر که پنجاه یا چهل سهم خواهد شد بکمپانی انگلیسی داده شود.

مجدداً دولت ایران با اشاره بماده پنجم اجازه نامه مجلس شورای ملی این پیشنهاد را نیز رد کرد و حتی بمجلس هم نیاورد زیرا مخالفت نمایندگان با این پیشنهاد قطعی بنظر میرسید.

بنا بر این دولت های وقت: (کابینه اول قوام السلطنه و کابینه مشیرالدوله و کابینه دوم قوام السلطنه) با آن همه جدیتی که بانجام این عمل داشتند بواسطه پیش-نهادات کمپانی استاندارد اوایل دایر بر مشارکت کمپانی نفت جنوب نمیتوانست آن را قبول کند و از طرف دیگر چون در تصویب نامه مجلس شورای ملی مخصوصاً قید شده بود که در موضوع واگذاری نفت شمال فقط با کمپانی استاندارد اوایل داخل مذاکره بشود از این رو دست دولت در مذاکره با کمپانی های دیر امریکائی کاملاً بسته شده بود و نمیتوانست رسماً با کمپانی امریکائی دیر ولو آنکه هر قدر هم شرایط

و پیشنهاد آنها مفید و مساعدتر باشد داخل مذاکره شود. از این لحاظ دولت در محظور غریبی گیر کرده و عبارت دیر در کوچه بن بست گیر افتاده بود و نمیتوانست راهی برای خروج از این وضعیت غیر عملی برای خود بیاندیشد و این محظور فقط همان مواد مصوبه مجلس بود که مخصوصاً ذکر شده بود که دولت با کمپانی استاندارد اوایل داخل مذاکره شود. از اینرو امتیاز نفت شمال بکمپانی استاندارد اوایل دچار وقفه گردید و تقریباً در حدود شش ماه بطول انجامید و ممکن بود مدت های دیگری هم ادامه یابد و چون کشور در نتیجه فقر و عدم بنیه مالی روبانحطاط میرفت دولت ایران ناچار بود که هر چه زودتر در ضمن اصلاح اوضاع اقتصادی مسئله نفت شمال را هم که به حالت انحصار در آمده بود صورت عمل دهد. بدانه راه نجات و چاره ایجاد رقابت بین این کمپانی با سایر کمپانی ها بود و بس و تنها دولت میتواند باین وسیله از محظور و مانع خلاص شود و متاعش را یا بکمپانی استاندارد اوایل یا بدیگری بفروشد و واگذار نماید. این بود که پس از سقوط کابینه مشیرالدوله پیشنهادی بامضای ۴ نفر از نمایندگان راجع به تعدیل ماده اول اجازه نامه مجلس و برداشتن انحصار مذاکره با کمپانی استاندارد اوایل تقدیم مجلس شد و بوسیله تصویب آن بدولت اجازه داده شد که با کمپانی استاندارد اوایل یا کمپانی معتبر و مستقل دیگر امریکائی در خصوص واگذاری این امتیاز داخل مذاکره شود و هر چه زودتر این عمل را تصفیه نماید.

بهمین مناسبت دولت (کابینه قوام السلطنه) با کمپانی دیر امریکائی که گویا کمپانی سینکالر بود با شرایط و منافع بهتر و بیشتری وارد مذاکره شد و قرار داد آنرا تهیه و بمجلس هم پیشنهاد نمود. اما افسوس که برخی از نمایندگان نفع پرست دندان تیز کرده توقع و انتظاراتی داشتند و چون کمپانی نامبرده یکصد هزار سهم از آنرا بعنوان کمیسیون برئیس الوزراء وعده داده بود، قوام السلطنه هم برای آنده قرار داد کمپانی مزبور بگذرد رسماً در مجلس اظهار کرد که کمپانی یکصد هزار سهم بمن داده و من هم آنرا به مجلس تقدیم میکنم... انتهی

حقایق امر:

ما آنروز میل نداشتیم روشتر ازین در موضوع این بازی عجیب و غریب که در

۱ - در باره این کمپانی نظریات مولف این تاریخ بعد ازین مراجعه شود.

پیرامون «نفت» راه افتاده بود، سخن بگوئیم - اما امروز بحکم آزادی تاریخ و لزوم تذکار حقایق میتوانیم مختصر پرده‌ای از روی کار برداریم - ولی باز هم مطمئن نباید بود که هر چه هست میشود گفت زیرا بسیار مطالب است که با آنکه گوینده بحقیقت آنها ایقان دارد از نوشتن و اثبات آن عجز دارد.

آنچه بصورت موجب تزلزل بنیان امتیاز نفت بکمپانی استندارد اوایل (تنها) کمپانی بزرگ و معتبری که میتوانست با کمپانی نفت ایران و انگلیس رقابت کند (گردید) این بود که کمپانی مذکور برای استحکام و عملی شدن این امتیاز کمپانی ایران و انگلیس را هم در کار خود دخالت داد - و حق آن است که این تدبیر بهترین تدابیری بود که کار را عملی میکرد و میتوانستند با این اتفاق برابر تعرضات دولت شوروی مقاومت نمایند.

بسی هر گاه ممکن بود در مقابل مخالفت دولت شوروی مقاومت نمود تنها بدین وسیله بود لا غیر اما اینجا غفلت یا خبط بزرگی از طرف دولت و مجلس شد و آن سخت گیری راجع بر عایت ماده پنجم امتیاز نامه بود.

آقایان بعنوان اینکه کمپانی استندارد اوایل بخلاف قرار داد خود کمپانی ایران و انگلیس را شرکت داده است امتیاز مزبور را لغو کردند! من یکی از کسانی بودم که بمحض شنیدن این سخن در دلم گذشت که این زمزمه کلک امتیاز نفت شمال را خواهد کند!

من هنوز از وجود کمپانی تازه رسیده ای بنام «سینکالر» که بعدها معلوم شد مشارالیه اسباب کار مخالفین این امتیاز بوده و حقیقتی ندارد اطلاع نداشتم - و فردای آنروز شنیدم که شخصی بنماینده گی این کمپانی تازه وارد تهران شده است - بالجمله من و جمعی از رفقای اکثریت در مقابل سایرین مقاومت کردیم و باور نداشتیم نصرت الدوله فیروز و سردار معظم تیمورتاش و اکثریت رفقای مجلسی ما با این فکر یعنی با النای امتیاز نفت شمال استندارد اوایل موافقت دارند.

من نمیتوانستم زیر بار این خبط بزرگ و خطای فاحش بروم، زیرا من یقین داشتم که این بازی مقدمه خراب شدن کار است!

بنابراین با آنکه عضو اکثریت بودم - مخالفت صریح و جندی خود را با تصمیم مزبور اعلام داشتم - و بلافاصله معلوم شد که دوسه تن دیگر از رفقای ما نیز با من هم

خیالند - و فرا کیسون اقلیت آقایان سلیمان میرزا و حاج امین التجار و حایری زاده و افراد سوسیالیست و غیر سوسیالیست که مجموع عدده آنان پانزده تن میرسید نیز با ما درین موضوع هم فکر بودند.

بنابراین بسرعت دوتیپ در مجلس بوجود آمد - اکثریت مخالف با استندارد - اوایل و طرفدار «سینکالر» و اقلیت هوادار عدم الغای امتیاز مذکور - و جنگ از همان ساعت آغاز گردید!

درین بین بحران رفع شد و قوام السلطنه دولت خود را مستقر ساخت و قانون امتیاز را اصلاح کرد.

در نوبهار هفتگی شماره ۶ مورخه سه شنبه ۸ عقرب ۱۳۰۱

اصلاح در امتیاز نفت شمال
در جلسات ۲۳ و ۲۵ جوازی ۱۳۰۱ اصلاح قانونی در مواد ۱ و ۵ قانون ۳۰ عقرب ۱۳۰۰ راجع به امتیاز نفت شمال بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

در ماده اول بدولت اجازه میدهد که با کمپانی معتبر مستقل امریکائی دیگری غیر از «استندارد اوایل» میتوانند داخل مذاکره شده و در صورت صلاح امتیاز نفت شمال را واگذار نماید.

در اصلاح ماده پنجم قید میشود که هیچ کمپانی امریکائی حق ندارد امتیاز مزبور را بهیچ دولت یا کمپانی یا شخصی انتقال دهد و هم چنین شرکت با سرمایه داران دیگر مربوط بتصویب مجلس شورای ملی است.

اصلاح دیگر:

بار دیگر هم اصلاحی در این قانون بعمل می آورند و با اعتراض مکرر دولت شوروی برخورد میکنند!

روز یکشنبه ۲۹ عقرب ۱۳۰۱ کمیسیون نفت باصرار و جدیت رئیس الوزرا صبح از چهار ساعت قبل از ظهر تشکیل و آقای قوام السلطنه در کمیسیون نام برده حاضر شده و ظهر هم اعضاء کمیسیون نهار را در مجلس مانده و بعد از ظهر مجدداً جلسه کمیسیون تشکیل و تا مقداری از شب گذشته دائر بود بالاخره مواد امتیازنامه دولت از طرف کمیسیون تصویب گردید.

پس از کشمکشهایی که بین طرفداران استندارد اوایل و کمپانی سینکالر پیدا

شد و پس از آنکه کمپانی استاندارد اویل با اصرار دولت و افکار عمومی ناچار شد که مواد پیشنهاد قطعی خود را تلگرافاً اطلاع دهد و کمپانی سینکالر نیز بنوبه پیشنهاد خود را داد. بالاخره دولت يك پیشنهاد ثالثی^۵ محنوی مواد خوب دو پیشنهاد مزبور بعلاوه مواد دیگری بود در ضمن ۲۵ ماده در تاریخ ۱۹ سنبله ۱۳۰۱ بمجلس شورایی ملی تقدیم نمود. این پیشنهاد ثالث بتصدیق متخصصین این موضوع از هر دو پیشنهاد سینکالر و استاندارد اویل بهتر و برای ایران مفید تر بود.

دولت این پیشنهاد را بدون آنکه نامی از کمپانی ببرد بمجلس فرستاد و حاوی مواد مفیدی بود که هر کمپانی امریکائی آنرا قبول کند با اطلاع مجلس شورای ملی بآن کمپانی داده شود و در صورتیکه دو کمپانی امریکائی هر دو قبول کنند انتخاب یکی از آنها را باز بنظر مجلس شورای ملی واگذار کرده بودند.

از تاریخ ۲۹ سنبله که روز تقدیم پیشنهاد مزبور بود تا ۱۹ عترب ۱۳۰۱ خورشیدی مجلس به این موضوع خاتمه داد و آنرا بطریق ذیل تصویب نمود.

کمیسیون مربوط مواد امتیاز نامه را بدو قسمت تقسیم نمود:

۱ - مواد اصلی

۲ - مواد فرعی

مواد اصلی عبارت از آن موادی است که بدولت حق تغییر آن داده نشده است. مواد فرعی عبارت از آن موادی است که دولت بنا بمقتضیات بتواند آنرا تغییر دهد ولی تغییر مزبور را بمجلس شورای ملی پیشنهاد نماید و پس از تصویب بموقع عمل گذارند. و نیز گیرنده امتیاز هر کمپانی باشد باید با تصویب مجلس شورای امتیاز باو داده شود.

بالاخره بنا باصول فوق امتیاز نامه نقط شمال از کمیسیون گذشت و قرار شد در جلسه علنی مجلس مطرح و مورد مذاکره و تصویب قطعی قرار گیرد.

این مسئله یعنی تصویب امتیاز نامه نقط شمال با کفایتی که در فوق ذکر شد يك قدم جدی بود که مجلس و دولت میتواند با يك سرعت فوق العاده بطرف اصلاحات وضع مالی و اقتصادی کشور بردارد.

ولی بلافاصله پس از انتشار این موضوع از طرف رادیوی مسکو اظهار مخالفت مجدداً آغاز گردید باین معنی که در روز ۲۲ عترب ۱۳۰۱ خورشیدی خبر ذیل را

رادیوی مسکو انتشار داد که اینک عیناً آن خبر را ذیلاً ذکر مینمایم:

از بی سیم مسکو:

مسئله امتیازات

«ولادیوستک - در محافل امریکائی راجع بمسئله امتیازات در شرق و بخصوص امتیازات نفت در ایران صحبت زیادی میشود. از قراریکه اطلاع میدهند در امریکا این عقیده را دارند که گرفتن امتیازات نفت شمال ایران که بافقاز هم سرحد است بدون شرکت روسیه که مستقیماً در خود نفت علاقه مند نیست قضیه صورت ناپذیری است همانطوریکه این امتیازات بدون اعطای حق ترانزیت از طرف روسیه صورت پذیر نخواهد بود زیرا مسئله ترانزیت ممکن نیست سوء ظن و جنبه ماجراجوئی مداخله نظامی اجانب را در تحت لوای امتیازات در همسایگی روسیه بر طرف - ساخته و حقیقتاً يك صورت و اهمیت متین استخراجات منابع تحت الارضی باین کار بدهد. عموماً تصور میکنند که روسیه حق دارد نسبت باین قبیل امتیازات ظنن گردیده و آنها را مصنوعی و تهاجمی تصور کند و اگر این امتیازات بدون اطلاع و موافقت او انجام گیرد بدیهی است که روسیه این قبیل مؤسسات خارجی را که تولید سوء ظن میکند در آن حدود راه نخواهد داد.»

باری این کشمکش در مجلس چهارم آغاز و تا مجلس پنجم طول کشید و کار خراب شد و هیچک از دو کمپانی حاضر پذیرائی پیشنهادات مانسند و ظاهر مخالفت روسیه و عدم شرکت کمپانی ایران و انگلیس کار را طوری ضایع کرده بود که برای هیچ کس ممکن نبود دارای این امتیاز گردد.

وراه بیرون بردن و استخراج نفت برای هیچکدام موجود نمی شد - و اینجا بود که مجلس گز نکرده پاره کرد و چنان اقدام بزرگی رایباده احساسات داد!

نتیجه چه شد!

نتیجه همان بود که ما پیش بینی کرده بودیم - استاندارد اویل از میدان در رفت، جلسه ها بدفنگوی نفت صرف شد و عاقبت الامر آقای سینکالر هم گذاشت و رفت. بعقیده مردم بدبین و سوء ظن دار کمپانی مذکور وظیفه خود را خوب انجام

۱- از تاریخ حسین مکی، مهر ایران .

داده بود، امتیاز را خراب کرده و مبلغی هم خرج کرده و دست آخر خودش را کنار کشیده بود! کسانی که بنخواهند معتقدات سیاسی و اجتماعی خود را از گرده مقالات جراید و اتهامات روزنامه نداران مشرق ترتیب دهند و رجال کشور را از روی اوراق جراید بشناسند غالباً دچار این قبیل کوره راهها و اشتباهها خواهند شد!

۴۴ - ایران در جامعه ملل

در جلسه ۹ جدی سنه ۱۳۰۰ ماده واحده ای که عضویت مملکت ایران را در جامعه ملل تصویب مینمود از تصویب مجلس گذشت و راپورت تعهدنامه جامعه ملل و دارای يك مقدمه و ۲۶ اصل و ۲ ضمیمه از طرف کمیسیون خارجه مجلس تقدیم مجلس گردیده طبع و توزیع شد.

روزنامه نوبهار هفتگی در شماره ۳ در این باره چنین نوشت:

«آیامی توانیم حدس بزنیم که اقدامات رقابت آمیز مللی که در جامعه مزبور عضویت دارند و قضایای ملالت خیزی که در این اواخر از طرف فرانسه و انگلیس و ایتالیا و یونان نسبت به آلمان و عثمانی بوقوع پیوسته و مسئله اسلامبول چه تأثیری در روح جامعه ملل خواهد بخشید؟ آیا راست است که جامعه مللی وجود دارد؟

این جامعه ملل که ۳۲ دولت بعنوان عضو اصلی معاهده صلح را امضا کرده اند و ۱۲ دولت هم بلا فاصله بعد از امضا کردن معاهده صلح در جامعه مزبور دعوت شده و بعضویت پذیرفته شده اند آیا قادر است صلح عمومی را در این زمستان محافظت نماید و از وقوع جنگ یعنی از اثر فطری و طبیعی فشارها و مظالم حریمانه فاتحین بر مغلوبین و اختلاف بین فاتحین بر سر منافع جلوگیری کرده چند صباحی صلح را در عالم آشفته و خونچکان امروزی صیانت نماید؟ ...»

مؤلف میگوید: دیدیم که جامعه ملل جز لفاظی هیچکاری نتوانست صورت دهد و یکی یکی اعضای اواز هم متلاشی گردیدند و عاقبت جنگ عمومی که نتیجه منطقی معاهده بیرویه صلح بود با این شدت در گرفت و دنیا را طوری در خون و آتش فرو برد که تا یک قرن دیگر عالم بشریت سوگوار و خونچکان و زخم دار خواهد بود!

۴۵ - حمله مجلس بوزیر جنگ!

بتاریخ میزان ۱۳۰۱ در کابینه آقای قوام السلطنه هجوم و حمله ای بوزیر جنگ صورت گرفت.

وزیر جنگ شروع کرده بود بمداخله در امور مالیه و شهربانی و خالصجات و در رهگذر هم چند بار مردم را کتک زده بود و اخیراً مدیرستاره ایران «حسین صبا» را در میدان مشق بجرم مختصر انتقادی که از مشارالیه کرده بود بیهوده پایبسته بود! بار دیگر دندان آقای فلسفی مدیر حیوة جاوید را با مشت شکسته و ایشان را با سردیر روزنامه مزبور در دژبان حبس کرده بود! من در شماره اول نوبهار در این باب چنین نوشتم.

نقل از شماره اول مورخه ۴ میزان ۱۳۰۱ خورشیدی صفحه ۱۶:

عالم مطبوعات در تهران معلوم نیست در تحت چه تأثیری جراید مرکز یکدفعه به مجلس و بدولت هجومهای زیادی نمودند در این بین ها یکی از جرائد به آقای سردار سپه نصایحی داده و مدیر جریده بحضور آقای وزیر جنگ احضار و از مشارالیه سؤال میشود که: مقصودت چیست؟ میگوید: میخواهیم که شما نادر بشوید.

در مقابل این جواب که مربوط به اصل مسئله نبوده کتک میخورد و به محکمه نظامی گسیل میشود!

ما همان اندازه که از این قبیل تعرضات نازیبا که بد بختانه بواسطه نبودن قانون «منصفین» در مرکز روی میدهد متأسف هستیم همانقدر هم تأسف داریم که چگونه سیاسیون و احرار ما غافل از اینند که در قرن بیستم کسی نمیتواند نادر یا بناپارت بشود و جریان ترقیات اجتماعی این اصل را محو نموده و بجای نادرها و بناپارتها (واشنگتن) میپروراند و صلاح بزرگان و رجال ما در نادر، شدن نیست زیرا نادرها در محیط امروزی قابل دوام نخواهند بود و روزنامجاتی که بخواهند نادر، درست کنند مستحق همین معاملاتند!

در نتیجه این قضایا در مجلس از طرف فرا کسیون «سوسیالیست» که در اقلیت بودند و تا امروز فقط بدولت حمله میکردند، ناگاه حمله بوزیر جنگ شروع شد.

روزنامه نوبهار در شماره ۳ مورخه ۱۶ میزان ۱۳۰۱ این داستان را بایجاز چنین نگاشت:

نقل از نو بهار هفتگی صفحه ۴۷
در این هفته

مجلس و وزیر جنگ
مانا گزیر آقای وزیر جنگ علاقه داریم و نمیتوانیم بیک ایرانی قوی الاراده ای که وجودش در اجتماع شاهد منتهای لیاقت ایرانی میتواند بود علاقه نداشته باشیم .
بهین دلیل قضایای وارده بر آقای وزیر جنگ در تاریخهای نو بهار همه وقت یاد داشت خواهد شد .

روز پنجشنبه ۱۳ صفر ۱۲ میزان جاری در مجلس ملی ، آقای معتمدالتجار نماینده تبریز لایحه‌ای قرائت کرده و از ظهور ارتجاع در تبریز ورشت و خرابی اوضاع و نقض قوانین شکایت نموده ، منجمله از کارهای حکومت‌های نظامی هم شکوه کرده بمجلس هم اعتراضاتی وارد ساختند و بالاخره گفتند : باید حکومت‌های نظامی ملغی بشود و خیلی تقاضاهای ملیه دیگر ...

بر اثر این خطا به ، آقای سید حسن مدرس نماینده تهران نطقی در چگونگی مجلس چهارم و خدمات آن بیان نموده ، قدرت مجلس را گوشزد کرده ، قضایای تاریخی مجلس دوم را در ضمن شمرده و گفتند : اگر وزیر بد است مجلس باید او را تغییر بدهد . و ضمناً اسمی از آقای وزیر جنگ بردند و گفتند که منافی و مضاری دارد که منافع او اساسی و مضار او فرعی است .

وزیر جنگ ، از این قضیه دل‌تنگ شده روز جمعه بوالا حضرت ولیعهد استعفای خود را اظهار و روز شنبه پست‌های نظامی را از در مجلس و در خانه رئیس الوزراء و سایر نقاط احضار نموده و در شورای نظامی خدمات و بالاخره استعفای خود را وانمود ساخته و میگویند که من از وزارت جنگ مستعفی ولی از فرماندهی استعفا نداده و با علیحضرت این استعفای تلگرافاً معروض خواهم داشت - بالنتیجه در وزارت جنگ نطقها شده و (متینک مانند) حرارت‌هایی از طرف بعضی صاحب منصبان بروز کرده و طبعاً مقاومت خود را برای خاطر آقای وزیر جنگ در برابر هر چه که هست ابراز میدارند! و بقراریکه شنیده شد تلگرافی هم از مقام فرماندهی کل بنظامیان خارج

پایتخت منخابره میشود . محمود آقا خان حاکم نظامی هم فوراً استعفا میدهد .

مجلس قبل از ظهر شنبه ، باخون سردی مفتوح و بمناسبت ۱۴ میزان رئیس خود را که آقای مؤتمن‌الملک بودند انتخاب می نماید عصر هم مجلس بریاست آقای مؤتمن‌الملک تشکیل و نواب رئیس (آقای مدرس) و میرزا محمد صادق طباطبائی با کثرت ۶۲ و ۵۱ رأی انتخاب میشوند .

بعد از ظهر همان روز والا حضرت ولیعهد خبر استعفای وزیر جنگ را بر رئیس مجلس میگویند ، جلسه یکشنبه هم با سکوت بر گذار میشود .

صبح یکشنبه ۱۵ یکدسته نظامی باتوپخانه از جلو مجلس چند دفعه دفیله داده ورد میشوند ! و از شهر هم همین طور !! ، آقای وزیر جنگ هم دیروز و امروز کاغذ های وزارتت را امضا میکرده اند !

ما از استعفای آقای وزیر جنگ همانقدر متأسفیم که از بعضی کارهای ایشان و مأمورین ایشان ، ما و هر ایرانی میل داریم ، که وزیر جنگ ما ، از حدود وزارت جنگ و فرماندهی کل تجاوز نکرده و حتی الامکان در خزانه قشونی بیشتر دقت نموده بعملیات مستخدمین لشکری زیاد تر دقیق شوند و زیاد تر خزانه عمومی ملت را مراعات نمایند !

ما می خواهیم که در کار های وزارت داخله و مالیه بهیچوجه دخالت از طرف لشکریان به عمل نیاید ، تا کمتر مضار فرعی برای این اداره لشکری فرض شود ، ما دوست داریم که حکومت های نظامی با بودن مجلس لغو شود تا بیجهت کسی حق حمله بمجلس و بوزارت جنگ نداشته باشد .

ما آرزو داریم که نظامیان خانه مردم را برخلاف قانون محاصره نکرده و در مسائل حقوقی ، ولو بحق - متعرض کسی نشده ، دندان روز نامه نویس را - که میتوان زبان اور بحکم قانون بست - بامشت تعصب خرد نمایند و بالاخره ما امید داریم ، وزیر جنگ بدانند که در ایران قوه ای فوق قوای ملت و مرکزی قوی تر و صالح تر از مجلس شورای ملی وجود نداشته و یک وزیر هر قدر قوی و صالح باشد ، باید با مجلس

کار کرده و از مجرای همکاری با مجلس هر فکری که دارد و هر خدمتی که در نظر گرفته بموقع اجرا بگذارد.

تا اگر میگویند بگویند: که منافع او اساسی و همه کار او متناسب با حکومت ملی است... و مطمئن باشند که وطن پرستی در کناره جوئی یا استعفا نبوده، بلکه در سعی و اقدام و آشنا شدن با ضروریات و لوازم قوانینی است که وطن داری آن قوانین و تشنه اجرای آنهاست... آقای وزیر جنگ خود را در صفحات تاریخ ایران داخل کرده اند چقدر خوبست که این صفحات طولانی تر، درخشنده تر و با سعادت تر باشد و حکایت «سولون حکیم» و «گروزوس» در اینجا تجدید نشود...

این مقاله من که در نو بهار نشر شد موجب ملایمت و نرمی سردار سپه شد و بصلاح خود ایشان هم بود - اما داستان قوانین و رعایت مصالح و قصه سولون و گروزوس خوب نتیجه نداد! مکی در یادداشتهای خود مینویسد و ما با آنکه اختصار نقل میکنیم:

اولین اعتراض مجلس نسبت به عملیات سردار سپه

رفته رفته قدرت وزیر جنگ سردار سپه بحدی رسیده بود که در عموم کارهای لشکری و کشوری و مالی مداخله میکرد. حکومت نظامی را هم که قوام السلطنه (رئیس الوزرا) در بدو تشکیل کابینه دومش به متحصنین مجلس سند سپرده بود که بردارد بواسطه مخالفت سردار سپه نتوانست منحل و از بین ببرد بعلاوه سردار سپه در بعضی از شهرهای آذربایجان و غیره هم بامراء لشکر دستور داده بود که حکومت نظامی را بر قرار نمایند. عواید اداره مالیات مستقیم و در آمد اداره کل خالصجات مملکتی و مالیات ارزاق تهران را هم که ریاست آن با امیر لشکر خدایار خان بود از مردم اخذ و بدون آنکه بخرانه داری کل وارد شود مستقیماً سردار سپه بابت بودجه وزارت جنگ دریافت مینمود. کتک زدن مدیر روزنامه وطن^۱ و حبس و توقیف

۱ - در روزنامه وطن اعتراضاتی بکارهای وزارت جنگ نشر شد - روزی مرحوم میرزا ماشم خان محیط مدیر وطن در اداره اش نشسته بود که ناگهان چند فراق ریک صاحب منصب وارد شده او را از پشت میز بیرون کشیده با تفنگ کتک زیادی زده کتک زنان او را اداره فواقعه میرند و حبس میکند و چون حس میشود که بیچاره مشرف بمرگت او را رها مینمایند - من او را در خانه اش میان بستر دیدم که از حفاقت گاه تا برین مانند مرکب سیاه شده بود و دیری بماند بود و عاقبت قتل شد.

غیر قانونی اشخاص و توقیف غیر قانونی جرائم و سایر قلدری های او هم برخی از نمایندگان را بوحشت انداخته زمینه را برای انتقاد از اوضاع و اعتراض در مجلس خصوصی و جلسه رسمی فراهم میساخت منتهی اشکالاتی در کار بود که نمیتوانستند او را استیضاح نمایند باین احوال فشار اوضاع بقدری بود که بالاخره آقای معتمدالتجار طاقت نیآورده در لفافه بیانات بسیار مؤثری که ذیلاً ذکر میشود در مجلس قرائت نمود:

نطق معتمدالتجار در مجلس:

در جلسه ۵ شنبه ۱۲ میزان ۱۳۰۱

مجلس بریاست مؤتمن الملک تشکیل شد معتمدالتجار بر حسب وقتی که قبلاً خواسته بود پشت تریبون رفته اظهار داشت:

حقیقه خیلی تنگ آور و باعث تأسف است که پس از ۱۷ سال مشروطیت و آن همه قربانی ها که در راه آزادی داده شده مجبور شویم که در عوض اصلاحات اساسی از نقض قانون اساسی و اجرا نشدن سایر قوانین شکایت کنیم خطوطی که از آذربایجان میرسد ما را عصبانی و وادار بعرض این عرایض نموده است..

در ضمن عرایضی که راجع پاره ای قضایای آذربایجان سابقاً بعرض مجلس رسانیدم شرحی هم از کلیه اوضاع آن ایالت عرض و ضمناً درخواست کردم نمایندگان محترم که برای حفظ حقوق این ملت منتخب شده اند عطف توجهی بفرمایند از آذربایجان که بقصد تهران عازم بودیم بانهایت ذوق و شوق می آمدیم و خیال میکردیم بمجرد تشرف در مجلس با مساعدت آقایان برای جبران مافات اقداماتی خواهیم کرد متأسفانه بعد از ورود و مطالعاتی که در این مدت کرده ایم می بینیم نسبت بامورات اساسی مملکت و حملاتی که باساس و ارکان آزادی و مشروطیت در این پایتخت میشود مجلس سناکت و نمایندگان محترم توجه مخصوصی نمی فرماید جلسات گران بهای مجلس تمام صرف جزئیات شده و اوقات ذقیمت نمایندگان تلف می شود دشمنان آزادی و استقلال مملکت لاینقطع در کار، اتصالاً نقشه های خودشانرا توسعه میدهند و قسریاً روزی میرسد که نه سر می مانند نه دستار بساط مشروطیت که بر چیده می شود سهل است استقلال مملکت را هم می برند.

ترتیبات حالیه بنده را حق میدهد که نسبت باوضاع حاضره بدین وظنین باشم مجلس که حامی و ناظر قوانین اساسی است دلسرد، شاه که حافظ و نگهبان قانون

اساسی و اصول مشروطیت است در خارج، دیگران در حالت بی تکلیفی، اهالی و موکلین بخیال اینکه و کیلشان در مجلس است و برای آن ها کار میکند رفته بفرغت خاطر برای نتیجه اقدامات منتظر نشسته يك در تبه ملتفت خواهند شد که خاک بر سرشان شده است مادامی که قانون اساسی این قدر زیر پا انداخته شده و ابدأ نشانی از او دیده نمی شود ما و شما وضع قوانین را برای کئی میکنیم و کدام هیئت دولت مجری آن خواهد بود مگر ملاحظه نمی فرمائید در خارج نمایندگان و این مجلس تا چه درجه موهون شده اند بهر محفل و اجتماعی که میرویم و با هر کس که ملاقات می کنیم از سکوت مجلس و مجلسیان شکایت میکند از تبریز در این مدت کم که وارد شده ایم خطوط متعدد رسیده از وضع مجلس و نمایندگان و هیئت دولت استفسار کرده اند و میکنند نمیدانم چه جوابی بنویسم و حقیقه در حیرت هستم اوضاع حاضر را قطعاً نمیتوان مناسب و لایق و سزاوار اطلاق يك حکومت ملی دید در حقیقت نمایشاتی میشود که خیلی اسباب وخشت و پریشانی و نگرانی است. عملیاتی در مرکز مملکت میشود که بنظر بنده ممکن است در آتیه خیلی نزدیک برای مملکت و ملت خطراتی را متوجه سازد.

بدون مجوز قانون جرائد رامی بندند و مدیران آنها را توقیف - حبس - تبعید و زجر میکنند و میزنند چرا؟ برای اینکه از کثرت ظلم و تعدی و انتخاب اشخاص بد سابقه برای ماموریت ها و اختلاس ها و هزار مظالم دیگر تنقید کرده و دولتیان را براه راست دلالت و نصیحت مینمایند، اینها عوض اصلاح احوال و مفاسد خودشان متشبث به نقض قوانین میشوند آیا برای جلوگیری از خطرات متصوره نمایندگان ملت چه تصمیمی اتخاذ مینمایند. قانون اساسی اعمال را تقسیم و هر وزیری را در کار خود مسئول کرده است آیا حالا در اینجا رعایت میشود؟ خوبست برای مراعات سوگندی که آقایان نمایندگان در مجلس یاد کرده اند عجبالتاً از بعضی کارهای جزئی صرف نظر فرموده و اوقات عزیز و پر بهای خودشان را صرف مذاکرات مهمه اساسی بفرمایند، از قانون اساسی که بغیر از لفظ و يك کتابچه مطبوع آنهم در کتابخانه ها و در خانه ها عجبالتاً چیز دیگری نیست همان مظالمی که در ادوار فترت میشد همان خلاف قانون ها که در آن اوقات مرتدب میشدند حالا هم میشوند و این مظالم و نقض قوانین باز زمینه هائی برای انقلابات در مملکت تهیه کرده و میکند. معلوم میشود ما ها عمرمان را باید در انقلاب صرف نمائیم و همیشه در زرد و خورد باشیم ترتیبات و اوضاع حاضر و این لایقیدی در

مراعات اصول قوانین اساسی است که اتصالاً در مملکت باعث تولید قیام ها و نهضت ها میشود قیام تجددیون تبریز برای چه بود؟ آیا بغیر از عدم رضایت از اوضاع پریشان و اسف آور مملکت بود که می خواستند دولت را و ادار به اجرای کامل اصول قوانین اساسی بکنند؟ آیا اولیای امور تجربه حاصل کردند و يك قدمی برای اجرای قانون اساسی برداشتند و یا برای آسایش اهالی این مملکت اقدامی کردند؟ فرداست که از کثرت ظلم و تعدی در سایر نقاط مملکت نیز قیام ها میشود و باینطور همیشه این مملکت در جزر و مد انقلاب و همیشه مردم در رحمت بوده روی راحت نخواهند دید لازم است مجلس شورای ملی هر چه زود تر بهیئت دولت و زمامداران وقت و مسئولین امور رجداً اخطار کند که قوانین اساسی مملکت را که با خون پاک جوانان وطن و مجاهدین با غیرت تحصیل شده است مراعات و هر يك از وزرا در اداره و حدود اختیارات خود با جدیت مشغول اصلاحات بشوند حالا اگر آقایان نمایندگان بخواهند از وزارت خانه های داخله و مالیه و غیره سؤال و استیضاحی فرمایند آیا جواب مسکت می شنوند؟

بعقیده بنده خیر زیرا در حدود اختیارات آنها مداخلاتی میشود که نایستی بشود و این هم در واقع هرج و مرج است و ابدأ شایسته يك دولت مشروطه و حکومت ملی نیست ایرانیان با غیرت که جمع شده و بیرق استبداد را سرنگون و به تحصیل مشروطیت نائل شدند گمان نمی کنیم دیگر زیر بار استبداد بروند و قطعاً کار منجر بانقلاب و خون ریزی خواهد شد تا زود است باید مجلس چاره ای بکند و بانقلاب میدان ندهد حکومت های نظامی باید از مرکز و سایر نقاط مرتفع بشود بوزراء تذکر داده شود که بوظائف یکدیگر مداخله نکنند عواید دولتی باید از هر منبعی که باشد توسط مامورین مالیه به خزانه دولت وارد و از آنجا مطابق تصویب مجلس بمصارف برسد وزراء باید هر يك در حدود اختیار و مسئولیت خود مشغول اصلاحات باشند دولت را باید تذکر داد و وادار کرد که جدأ مراعات قوانین اساسی مملکت را نموده و در اجرای قوانین موضوعه مصوبه از طرف مجلس مراقبت نماید.

در مرکز و ولایات کسانی را که تحریکات برجسته بر ضد آزادی و مشروطیت قلما و لساناً و عملاً می نمایند شدیداً تعقیب و بمجازات برسانند در حیرتم چطور میشود در جلو چشم مامورین دولت مشروطه علناً بر ضد مشروطیت و قوانین اساسی

قیام و بدگونی میکنند! چرا دولت آن طور مامورین و وظیفه‌ناشناس را تحت مسئولیت در نمی‌آورد و مؤاخذه و تنبیه نمی‌نماید در تبریز که مهد آزادی است و مرتجعین قدرت نفس کشیدن نداشتند حالا در ظرف این یکی دو ماه وضع آنجا طوری شده که بعضی از مفت خورها علناً نفوذ هائی بر علیه قانون اساسی و مشروطیت اعمال میکنند و مامورین دولت هم ابداً حرفی نمی‌زنند و ساکت نشسته‌اند معلوم میشود حکومت نظامی آنجا با سایر نقاط فقط برای جلوگیری از اجتماع آزادیخواهان و مذاکرات آنها و بالاخره خفه کردن آنها برقرار شده است و الا علت ندارد که از آزادیخواهان جلوگیری بشود که حرفهای خودشان را نگویند ولی مرتجعین در اظهار عقاید مضر خود آزاد باشند حقیقتاً وضع و حالت ما و این دوره تقنینیه چیز غریب و مضحکی است ما نباید اینطور و تا این اندازه در مقابل نقض قوانین و هزار بی‌قاعدگی‌های دیگر ساکت و صامت باشیم و اوضاع حاضر را با کمال خون‌سردی تلقی نماییم باید قسمی را که در حفظ قانون اساسی و نظارت در اجرای اصول آن و مواد سایر قوانین موضوعه مصوبه یاد شده است همیشه در مد نظر بگیریم و بوظیفه خود عمل کنیم والا نزد خدا و خلق مسئول و در تاریخ مفتضح خواهیم شد و ~~اعقاب~~ ما مارا مورد طعن و لعن خواهند کرد با آنکه آقای رئیس‌الوزراء با آقایان متحصنین مجلس چندی قبل قول داده و تعهد کرده‌اند که حکومت‌های نظامی را رفع و انجمنهای ایالتی و ولایتی را مفتوح و در اجرای اصول قوانین اساسی جداً مراقبت فرمایند جای بسی تعجب و تأسف است که دایره حکومت نظامی تا آخرین نقطه شمالی مملکت توسعه می‌یابد آیا ب مردم نباید حق داد که بهیچیک از اقوال دولت اعتماد و اطمینان نکنند، مملکت ما وضع غریبی بخود گرفته است که هیچ نمیتوان یکی از اشکال حکومت‌های دنیای امروزه تشبیه کرد، معلوم می‌شود اولیای امور ما به کلی در خواب غفلت بوده و ابداً اطلاعی از دنیای امروزه ندارند در نتیجه همین اوضاع حاضر است که اتفاقات این چندروزه در تهران رخ داده است. البته دشمنان استقلال مملکت هم از این مواقع استفاده خواهند کرد اگر در پایتخت از نهائی که بر ضد اساس مشروطیت و قانون اساسی علناً صحبت میکنند جلوگیری میشد در ایالات و ولایات هم مرتجعین از بیغوله‌ها سر بیرون نمی‌کشیدند تا پایتخت اصلاح نشود عادات و اخلاق در سایر ولایات خوب نخواهد شد هر وقت اساس در پایتخت محفوظ ماند در اقطار مملکت محفوظ است. در خاتمه عرایضم بنده پیشنهاد میکنم که

هیئت از طرف مجلس معین و راجع با اوضاع حاضره مملکت با وزراء داخل مذاکره و تعیین تکلیف بکنند والا باین وضع و ترتیب مملکت اداره نخواهد شد.

نطق مدرس

فرمایشاتی که نماینده محترم نمودند مشتمل بر چند فقره بود یکی وجود معایبی بود که همه تصدیق میکنیم زیاده از آن حدی که فرمودند.

اما اینکه فرمودند بعضی اظهار بدبینی بمجلس میکنند بنده اینرا نفهمیدم و اگر چنین چیزی هم باشد بغیر حق است. در سه دوره تقنینیه که من بوده‌ام و اغلب آقایان هم بوده‌اند، این مجلس از اول تشکیل خدماتی که بمملکت کرده است بنده کم سراغ دارم در دوره‌های سابق چنین خدماتی شده باشد. یکی از عملیات مهم این مجلس لغو شدن قرار داد است که بواسطه وجود این مجلس رد شد، قراردادی که همه میدانیم چقدر برای مملکت مضر بود و آثارش تا موقع انعقاد مجلس باقی بود (از طرف بعضی قرارداد يك کاغذی بود ولی تحمیلاتش عملاً هست) پلیس جنوب که از آثار مشومه قرارداد بود ملغی شد و مستشار که تا موقع انعقاد مجلس در خانه من و شما و همه بودند لغو گردید. اینها تمام بیرکت وجود این مجلس بوده است چرا خدمات را قدردانی نکنیم؟

و اما در کارهای دیگر هم که همیشه شب و روز مشغول بوده‌اند اما عجله امنیت در دست کسی است که اغلب ماها خوشوقت نیستیم!

شما مگر ضعف نفس دارید این حرفها را می‌زنید و در پرده سخن می‌گوئید ما بر هر کس قدرت داریم. از رضا خان هم هیچ ترس و واهمه نداریم، ما قدرت داریم پادشاه را عزل کنیم رئیس‌الوزراء را بیاوریم سؤال کنیم استیضاح کنیم، عزلش کنیم و همچین رضا خان را استیضاح کنیم، عزل کنیم، می‌روند در خانه‌شان مینشینند.

قدرتی که مجلس دارد هیچ چیز نمی‌تواند مقابلش بایستد، شما تعیین صلاح بکنید مجلس بر هر چیزی قدرت دارد.

مجلس بمنزله سی‌ و نهم است، آقایان بیکه در این مجلس بودند و آن وقایع بزرگ را دیده‌اند از قبیل آمدن محمد علی میرزا و سالارالدوله با سی هزار نفر تا ۶ فرسخی تهران دیگر از این چیزها نمی‌ترسند، بنده عرض میکنم مقاومت با این مجلس غیر ممکن است فقط چیزیکه هست اینست که باید تعیین صلاح را نمود.

آقای وزیر جنگ منافع دارد و مضاری هم دارد اینها را باید سنجید دید منافعش بیشتر است یا مضارش والا برای مجلس که سلطنت تغییر میدهد و کارهای بزرگتر میکند تغییر دادن وزیر جنگ کاری ندارد شما بنشینید تعیین صلاح و فساد را بکنید.

بنده میخواستم این عرایض را در اطاق تنفس بکنم ولی حالا عرض میکنم که: دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

هی لایحه بخوانید، حائری زاده هم بگوید احسن است، اینها کار نیست صلاح و فساد را بسنجید و عمل کنید، بنده تقدیس میکنم این مجلس را که از اول خدماتی کرده اند و لااقل ضرری نرسانیده اند.

اما در مسئله ای که طرف دولت است دو هفته قبل عرض کردم که **قوام السلطنه** را بیاورید از او سؤال نمائید، قدما گفته اند که چند کس دعایشان مستجاب نمیشود: یکی کسیکه نفرین کند در حق نو کرش زیرا وقتی از او راضی نبود بایستی اخراجش کند.

یکی هم کسی که در حق زرش نفرین کند بجهت اینکه او را هم وقتی مطابق سلیقه اش نبود طلاق میگوید، حالا ما هم اشخاصی هستیم که نفرین می کنیم. پیشترها باخوندها میگفتیم نفرین میکنند حالا خودمان آن کار را میکنیم. قدرت مجلس در تمام مزاحمات، خیلی زیاد تراست، خیلی آقایان در این مجلس بودند وقتی سالارالدوله با سی هزار نفر آمد تاشش فرسخی شهر ما نرسیدیم و با دو بیست نفر لات از آنها جلو گیری کردیم و این جلو گیری بواسطه تقویت مجلس بود، ما اگر اتفاق داشته باشیم هیچ قوه در مقابل ما که برای صلاح مملکت کار میکنیم نمیتواند بیس انجام کند (صحیح است).

با وجود این عقیده من در باب وزیر جنگ اینست که منافعش اساسی و مضارش فرعی است بایستی سعی کرد که مضارش رفع شود تا منافعش عاید مملکت گردد.

آقای رئیس - آقای مدرس در ضمن فرمایشاتشان بواسطه حرارت فوق العاده نسبت بمقام سلطنت فرمایشاتی فرمودند که بنده گمان نمیکنم مطابق قانون اساسی باشد. زیرا سلطنت هم در قانون اساسی حقوقی دارد و مذاکراتی که مجلس با مقام سلطنت می کند البته موافق مواد قانون اساسی است.

آقای مدرس - توضیح دادند که من منکر سلطان مشروطه خواه نیستم و غرضم این بود که هر سلطانی که بر خلاف قانون اساسی و مشروطه باشد بر میداریم.

تعرض و استعفاي سردار سپه وزير جنگ

پس از نطق مفصل و مشروح معتمدالتجار نماینده آذربایجان و اظهارات مدرس لیدر اکثریت در پاسخ معتمدالتجار انعکاس غریبی در مجلس و خارج از مجلس پیدا کرد و توجه تمام طبقات و محافل را بخود جلب نمود. وزیر جنگ را که تا آن موقع چنین انتظاری نداشت سخت دچار نگرانی نموده او را برانگیخت که در مقابل مجلس عکس العملی نشان بدهد و چنین وا نمود کند مقتضای وقت ایجاب چنان عملیاتی که مورد ایراد مجلس است مینموده و برای همیشه مجلس را تهدید کند.

از این رو سردار سپه روز شنبه ۱۵ میزان ۱۳۰۱ بنا بر اطلاع قبلی که داده بود کلیه افسران نظامی را برای ساعت ۹ صبح بوزارت جنگ احضار نموده شخصاً نطق مفصلی بمنظور تهدید مجلس و ذکر خدمات خود ایراد کرد که خلاصه آن در همان روز در یکی از جراید طرفدار وی درج و انتشار یافت. اینک برای ضبط این تاریخ عیناً متن آنرا بدون کم و زیاد ذکر مینماید:

نطق و زیر جنگ

من در این مدت آنچه در قوه داشتم برای خدمت پاین مملکت سعی کردم و نظام ایران را مرتب و منظم نموده و فتنه ها و اختلالاتی که در اغاب نقاط حکمفرما بود بواسطه قوه نظامی رفع و مملکت را منظم و امن کردم (و سایر خدمات خود را نیز بیان نموده) آنگاه اظهار داشت که همواره دبایس اجتناب بر ضد نظام و تنسیق قشون ایران در کار بود اینک هم بعضی زمزمه ها در داخله بلند شده معلوم است کسانی که سعادت این مملکت را طالب نیستند و عده مدودی هم بیشتر نیستند آلت تحریک ایجاب واقع میشوند، و چنانکه سابقاً منید از مدتهای قبل پلیک خارجی در این مملکت حکمفرما و برای اثبات همان پلیک در اداره نظامی در این مملکت تشکیل دادند که یکی از آنها قزاقان بود دیگری ژاندار مری بود برای تمام اشخاصی که مطلع بودند نردیدی نبوده که هیچ يك از این در يك اداره حقیقی ایرانی شناخته نمی شد و هر يك برای پیشرفت مقاصد مخصوصی مانعاً تشکیل شده بود چون احتیاجات مملکت بوجود يك اداره قوی نظامی واضح بود و حفظ موقعیت ایران هم در مقابل دنیا لازم شده بود به این مناسبت من بایک نظر خالصانه و از روی حقیقت مایت و ایرانبیت ادارات فوق الذکر را با تمام مشکلات منسوره منحل و بيك وزارت جنگ ایرانی تبدیل کردم.

چون این اقدامات مخالف با منافع ضدایرانی شناخته میشد و از همان روز اول از هرگونه مشکلات فروگذار نکرده و با هزار زحمتی که بود موقعیت مملکت را از نظر خود دور نداشتیم و خدمتانی که در ظرف این مدت کم از طرف همین قوای جدید التأسیس در پیشگاه مملکت ظاهر شده شاید بر احدی پوشیده نباشد و جز مغرضین نتوانند حقیقت آنرا کتمان کنند.

نظر باینکه تحریکات مزبور غالباً با دست و زبان عده معدودی داخلی بمورد نمایش گذارده میشود چندیست که پاره‌ای اعتراضات نسبت بشخص من شده است اگر هیچکس از خدمات من سابقه نداشته باشد زحمات فوق‌الطافه‌ئی که در راه مملکت کشیده ام برخوردار من مجهول نیست در پایان تمام این تصورات چون اعتراضاتی که میشود بشخص من میکنند من در هیچ حال مملکت را از نظر خودم فراموش نمیکنم و برای اینکه همه بدانند که من هیچوقت مملکت را فدای اغراض شخصی نکرده‌ام و نخواهم کرد برای اینکه راه‌رگونه عذری مسدود شده باشد از امروز از کار کناره می‌کنم و بحضور اعلیحضرت هم تلگراف مخصوصی عرض کردم چون فرمائید کل قوا باشخص اعلیحضرت اقدس همایونی است باین مناسبت من هم بایستی استعفاى خردمرا حضور اعلیحضرت عرض کنم. شما صاحب‌منصبان نظامی هم تذکر میدهم که باید هیچ وقت انتظامات مملکتی را از نظر خود فراموش نکنید و مثل سابق با کمال صمیمیت مشغول خدمات خودتان باشید و در ضمن همیشه باید متذکر باشید که برای تمام مردم مخصوصاً طبقه نظامی افتخار و شرف بالا ترین وظیفه آنهاست.

پس از نطق وزیر جنگ یکی از افسران ارشد اظهار میکند، که چون تمام افتخارات نظامی ما مدیون بشخص شما است کناره‌گیری حضرت اشرف با مرگ ما برابر است، در هر نقطه‌ای که شما باشید و بهر طرفی که شما بروید ما شما را ترک نخواهیم نمود. سپس یکنفر دیگر از افسران ارشد گفت؛ که چون پدر من جزو مهاجرین قفقاز بوده و فقط از روی احساس ملیت ترک آن نقطه را کرده و با یران آمدم باین مناسبت برای من هم زحمتی نخواهد بود که با بی افتخاری ترک این مملکت را بکنم و مهاجرت اختیار نمایم ولی یک چیزی را باید در نظر داشت که ملت ایران همیشه خدمات نظامیان را تقدیس کرده است.

بعد یکی از افسران ارشد دیگر اظهار داشت که کناره‌گیری شما مربوط بخود شماست و ما نمی‌بایستی تکلیف برای سرپرست خود مان معلوم کنیم شما پدر و سرپرست بزرگ ما هستید چون تمام افتخارات ما مربوط بشخص شماست و ما هم از اهل این مملکت هستیم در مقابل یک مردم حق شناس ما هم حق زندگانی را بر خودمان حرام میدانیم وقتی که نباشد در مقابل آنهمه افتخارات و مقامات و خدمات

شما اینطور حق شناسی‌ها بشود تکلیف ما در آینده کاملاً معلوم خواهد بود با این ترتیب ما هم به خدمات خودمان خاتمه میدهیم و ممکن نیست بگذاریم شما بکناره‌گیری خودتان دوام بدهید. اگر بایست کناره‌گرفت اول تمام ما ها کناره میگیریم بعد حضرت اشرف عقیده خودتان را تعقیب کنید.

بعد چند نفر دیگر هم از صاحب‌منصبان جزء قریب بهمین مضامین نطق و اظهارات کرده آقای وزیر جنگ تمام را سکوت کرد و سپس گفت؛

و تاسف دارم که اظهارات شماها برخلاف نیت من است من شماها متذکر شدم که مملکت برای ما مقدس است و هیچوقت نباید آنرا فدای اغراض شخصی بکنیم برای اینکه هیچ عذری برای اعتراض کسندۀ نمائند نیست که باز بنام منافع مملکت و برای حفظ مملکت من کناره‌گیری از کار می‌کنم.

چون صاحب‌منصبان باز با شدت هرچه تمامتر مذاکرات اولیه خودشان را تعقیب میکردند و عنقریب بود که هیاهویی برپا شود آقای وزیر جنگ با طاق خودشان مراجعت کرده بفاصله یکربع ساعت به منزل شخصی خودشان رفتند. در ضمن مذاکرات حاکم نظامی تهران نیز استعفا داد.

تهدید مجلس و مانور نظامی

پس از این جریان نزدیک ساعت ۸ صبح همان روز ۱۵ میزان ۱۳۰۱ خورشیدی، دستجات نظامی از سواره و پیاده و توپخانه و دستجات موزیک در خیابان‌های شهر مانور و دفیله رفته مخصوصاً خط سیر تمام این دستجات را از جلوی در بهارستان معین کرده بودند و دستجات نامبرده پس از عبور از میدان جلوی بهارستان بمسیر خود ادامه میدادند.

در همان روز پستهای نظامی اطراف شهر و مأمورین ساخلوی دوائر دولتی را احضار و در سربازخانه‌ها تمرکز دادند.

چون سردار سپه دریافته بود که خبر استعفاى او برای مردم ایجاد خوشوقتی خواهد نمود و ممکن است پس از استعفاى وی مجلس هم دیگر او را بخدمت نگمارد و بدین وسیله دستش از خدمت کوتاه و موفق نگردد که خیالات درونی خویش را بمعرض اجرا بگذارد چنانکه قبلاً پیش بینی شده بود مخفیانه در صدد اختلال امور شهر برآمد.

تولید اختلال در امنیت شهر

سردار سپه برای آنکه بفهماند وجود وی در امنیت شهر تا چه حد مؤثر و در ضمن شهربانی هم فاقد ایجاد امنیت و آسایش مردم است محرمانه بچند نفر از قزاقها دستور داده شد که در شهر و خارج شهر و پشت دروازه شهر تهران، تولید اختلال نموده بقتل و غارت پردازند و عده ای را بقتل رسانیده تا استعفاى او برای مجلس و مردم ایجاد وحشت و نگرانی نموده بهر قسمی هست ترضیة خاطر او را فراهم کنند.

مقتول مفقود

شب شنبه ۱۵ میزان دو نفر مقنی که در انتهای خیابان امیریه که در آنموقع بیرون شهر تهران واقع شده بود، مشغول تنقیة قنات بوده اند بطرف شهر آمده یکنفر از رفقای آن دو نفر نیز در بیرون شهر مانده منتظر آمدن رفقاییش میشود چون شب گذشته بود آن یکنفر در همانجا خوابیده نزدیک صبح در تعقیب دو نفر رفیقش حرکت میکند که آنها را پیدا نماید. در حوالی دروازه جسد یکی از رفقاییش را مشاهده میکند که روی زمین افتاده و بوسیله طناب او را خفه نموده اند از رفیق دومی سراغ میگیرد او را نمی یابد ولی کلاه و گیوه او را یافته معلوم میشود که دومی را هم در چاه انداخته اند.

شب بعد از این واقعه نیز در شهر نو مابین عده ای نزاع میشود و کار منجر بزد و خورد میگردد در این منازعه نیز یکنفر مجروح و یکنفر کشته میشود در این زمینه تحقیقاتی بعمل آمد معلوم شد ضاربین و قاتلین از نظامیان بوده که موقتاً لباس سویل برتن کرده بودند.

همچنین شب بعد یکنفر دیگر را در شهر بقتل میرسانند و جسد او را در خندق انداخته قاتل معلوم نمیشود ولی بطوریکه در تحقیقات شهربانی استنباط میکند در جسد مقتول جای چند ضربه سر نیزه نظامی مشاهده میشود و از این قرار کلیة این عملیات معناً معلوم میشود که از ناحیه قزاق ها بوقوع پیوسته بود.

از این عملیات گذشته در چندین نقطه شهر هم سرقت و زد و خورد هائی بوقوع می پیوندد که از مجموع آنها نتیجه گرفته میشود که وضع امنیت شهر کاملاً خراب و در مردم تولید اضطراب و نگرانی نموده است. ۱.

۱ - مسئولیت این اطلاعات که بسیار مهم است با خود آقای مکی است زیرا ما از این جزئیات بی اطلاعیم.

تعطیل حکومت نظامی

بمناسبت کناره گیری حکومت نظامی تهران از روز شنبه ۱۵ میزان تا روز ۱۷ میزان اداره حکومتی نظامی تهران تعطیل گردید.

خبر تعطیل حکومت نظامی از يك طرف و انتشار خبر قتل های پی در پی در شهر و حوالی آن و عدم امنیت مالی و سرقت های متوالی از طرف دیگر، چندین شب در شهر اضطراب و نگرانی غریبی در مردم تولید کرده بود و انتشاراتی هم بود که کابینه بواسطه استعفاى وزیر جنگ و تزلزل آن سقوط خواهد کرد ولی چون رئیس - الوزراء شخص قرص و صاحب استخوانی بود جدا مقاومت کرده در صدد ایجاد امنیت برآمد و بر رئیس شهربانی «وستد اهل» دستورات مقتضی داد که برای برقراری نظم و آسایش اهالی مساعی لازمه را بعمل آورد.

خبر استعفاى وزیر جنگ در شهرستانها

پس از استعفاى وزیر جنگ بلا فاصله با مرآه لشکر و افسران قزاق بوسیله تلگرافات رمز خبر استعفا داده شد ضمناً اشاره هم شده بود که در قبال وصول خبر استعفاى سردار سپه تظاهراتی بنمایند.

بر اثر این دستور در برخی از شهرستانها منجمله گیلان - انزلی (بندر پهلوی) بروجرد و لرستان - گیلپایگان - قزوین و بعضی نقاط دیگر بر حسب اشاره رؤسای قشونی تعطیل عمومی نموده در تعقیب آنها تلگرافات مشروح و مفصلی بمجلس و رئیس الوزراء و ولیعهد مخابره کرده در تمام این تلگرافات پذیرفتن استعفاى سردار سپه را درخواست کرده بودند.

بر اثر این تلگرافات و سایر موانع و مشکلاتی که در کار بوده و همچنین بی تصمیمی اکثریت مجلس در قبال این موضوع و تبانی و پشت هم اندازی و کلای طیفدار سردار سپه مجلس ناگزیر گردید که قضیه را بصورت خوشی خاتمه دهد باین معنی که با سردار سپه از در صلح در آید و بعد از خواهی و اظهار انقیاد او نسبت بقانون اساسی و مجلس قناعت نموده سردار سپه مشغول کار شود.

در عمارت گلستان

بر اثر ظهور این وقایع و پیش بینی های دیگری که در اطراف این وقایع میشد عصر روز یکشنبه شانزدهم میزان ولیعهد محمد حسن میرزا از قصر صاحبقرانیه

بعمارت گلستان آمده ابتدا رئیس الوزراء را احضار و مدتی در اطراف و قایع جاریه مذاکره نموده. سپس سر دار سپه را نیز احضار کرده و مدتی هم با حضور قوام السلطنه با وی بمذاکره پرداخت، بالاخره قرار شد که سر دار سپه بمجلس برود و در پشت تریبون اظهار کند که بعدها برطبق قانون اساسی رفتار خواهد کرد و حکومت نظامی را نیز الغاء خواهد نمود و دوائر تابعه وزارت دارائی را هم که تحت نظر وزارت جنگ اداره میشد بوزارت دارائی واگذار نماید. تا بدین ترتیب هم رفع سوء ظن مجلس را نموده و هم بمجلس وا نمود کند که او متواضع بقانون بوده مجلس شورای ملی را نیز محترم بشمارد.

با این کیفیت سر دار سپه روز بیستم میزان بمجلس رفت و در جلسه خصوصی با رئیس مجلس و سایر نمایندگان ملاقاتی بعمل آورده اظهار اطاعت کرد.

از این ملاقات نتیجه گرفته شد که سر دار سپه روز بیست و چهارم میزان بمجلس بیاید و در جلسه رسمی نیز حاضر شود و راجع بالغاء حکومت نظامی و واگذاری دوائر مالیه بوزارت دارائی در پشت تریبون رسماً اظهاراتی بنماید.

اولین مرتبه سر دار سپه در پشت تریبون مجلس

روز ۲۴ میزان ۱۳۰۱ مجلس در ساعت شش بعد از ظهر بر یا ست آقای مؤتمن الملک تشکیل گردید سپس رئیس مجلس اظهار داشت که گویا وزیر جنگ اظهاراتی دارند:

وزیر جنگ برای اولین مرتبه پشت تریبون رفته لایحه ای از جیب خود بیرون آورده بشرح ذیل شروع بقرائت نمود:

«چنانکه خاطر نمایندگان محترم سابقه دارد در تاریخ ۱۳ شهر صفر یکی از نمایندگان محترم آذربایجان لایحه اعتراض آمیزی در مجلس قرائت نمود که خلاصه آن محتوی بر عدم تطبیق اصول مشروطیت با اوضاع جاریه بود و در پایان خطابه مذکور یکنفر دیگر از وکلای محترم مدلول لایحه سابق الذکر را که بطور کلی نوشته بود تاویل بشخصیات کرده و این جانب را مخاطب قرار دادند که البته از نظر نمایندگان فراموش نشده است و بالاخره منافع و مضاری را در مورد عملیات بنده قائل شده بود که لازم است مطلب از ید دیگر تفکیک شده حقایق امر در پیشگاه جامعه روشن گردد.

آن قسمت از منافع عملیات این جانب که نماینده محترم هم اقرار کرده اند چون هیچوقت خودپرستی آنرا نداشته ام که نظریات شخصی را قائم مقام عملیات ملی خود قرار دهم بکلی از این موضوع صرف نظر نموده هر چه هست بفکر و نظر و حکومت و حکمیت مجلس واگذار میکنم اگر خوب بوده یا بد دیگران بهتر میتوانند قضاوت نمایند.

امادر قسمت راجع به مضار که موجب تصورات و توهمات شده بدیهی است اگر خلاصه اعتراضات مغرضین را تفکیک کرده و بفضول جدا گانه تجزیه نمائیم زیاده از دوسه موضوع نخواهد بود:

اول موضوع حکومت نظامی است که اعتراض نمایندگان را ایجاب کرده است. اکنون با احساساتی که از طرف نمایندگان محترم مشاهده میشود حکومت های نظامی من بعد علی الاصول ملغی خواهد بود.

اعتراض دوم راجع به نظارت وزارت جنگ است در اداره مالیات غیر مستقیم و خالصجات که در این جا من نمیخواهم وارد جزئیات شوم زیرا مطالبی مبادله خواهد شد که شاید از نقطه نظر موقعیت مملکت مقتضی نباشد و از همین امروز تجزیه این دو اداره را از وزارت جنگ رسماً اعلام میدارم (کفزدن تماشاچها)

نطق رئیس مجلس

پس از نطق وزیر جنگ آقای مؤتمن الملک اظهار کرد:

لایحه ای که آقای وزیر جنگ قرائت فرمودند اصفا فرموده از مضامین او ایل این لایحه بنده چنین استنباط میکنم که ایشان یک نوع دلنگی داشته باشند ولی بنده گمان میکنم هیچ جهت ندارد که آقای وزیر جنگ دلنگ و افسرده شوند. چندی قبل در مجلس يك مذاکراتی شد بنده هم در خارج يك توضیحاتی به ایشان دادم ولی حالا هم موقع را مغتنم میدانم که در مجلس علنی در حضور آقایان نمایندگان همان توضیحات را بطور اختصار تکرار کنم بایشان عرض میکنم که اولاً مجلس شورایی نسبت بشخص شما به هیچ وجه نظر سوئی ندارد (صحیح است) برای اینکه مجلس شورای ملی منکر بدیهیات و محسوسات نیست (صحیح است) خدمات و مجاهدات شما و قشون رشید ایران يك خدمات برجسته و محسوسی است که هیچکس نمیتواند تردید نماید و این امر بهیچ کس مشتبّه نخواهد شد مجلس هم حیاتی دارد و قدر اشخاص خدمت گذار را میداند (صحیح است) شاهد این امر هم مدرر در مجلس مشاهده شده مگر نه این بود که در موقع فتح قلعه چهریق جمعی از نمایندگان در تحت

يك تأثیرات شدیدی بایک بیاناتی که حاکی از صمیمیت بود در پشت همین کرسی خطاب از شخص شما و قشون فداکار مملکت اظهار امتنان و مسرت کردند (صحیح است) مگر نه این بود که در اغلب مذاکراتی که راجع بقوانین بود اشاره میشد بفعالیت و فداکاری قشون و مساعی جمیله آن شخص که مربی آن قشون است (صحیح است) اینها همه دال بر این است که حس قدرشناسی در ما هست منتها اگر يك سوء تفاهمی شده باشد باید آن را مرتفع ساخت. اینجا در مجلس چه گفته میشد، گفته شد که مسئولیت مجلس را باید طوری کرد که با مسئولیت وزارتخانه‌ها منطبق شود.

مجلس شورایی مطابق مقررات قانون اساسی وظایفی دارد که آن وظایف معلوم و برای مجلس تولید مسئولیت میکند و همین طور وزارت جنگ با سایر وزارتخانه‌ها هم تکالیف و مسئولیت‌هایی دارند تمام سخن اینجاست که چه باید کرد باید طوری کرد که هم مجلس بدون اینکه قصوری کرده باشد وظایف خود را انجام داده باشد و هم وزارت جنگ و سایر وزارتخانه‌ها تکالیف خود را انجام دهند هیچ قصد و غرضی غیر از این نبوده است و نمیتواند هم باشد اینکه عرض کردم نمیتواند باشد برای اینست ما که اینجانشسته‌ایم آمال و آرزوئی نمیتوانیم داشته باشیم غیر از اینکه يك امنیت مادی و معنوی برای مملکت تحصیل کنیم امنیت مادی بوسیله قشون تحصیل میشود و با وجود آن ما بسیار اصلاحات مشغول میشویم زیرا امنیت معنوی بعهده ما میباشد. بحمد الله با مساعی جمیله آقای سردار سپه وزیر جنگ قشون و قوای تأمینیه مملکت در شرف تکمیل و روبرقی است. (صحیح است) ما هم باید خواهان و طالب باشیم که این قشون در حدود مقررات خود قدرت و نفوذ داشته باشد و همچنین مربی قشون بتواند با دلگرمی و قدرت کامل وظایف خود را انجام دهد.

حالا بعد از این عرایضی که بنده کردم و میبینم طرف تصدیق مجلس واقع شده است و این صحیح است های زیاد که از طرف آقایان نمایندگان گفته میشود این صحیح است. برای من نیست برای آقای وزیر جنگ است و حاکی از حسیات قدرشناسی نسبت بایشان است بعد از این عرایض گمان میکنم اگر سوء تفاهمی هم بوده است رفع شده است.

در پایان عرایض خود این را باید عرض کنم که این دو محل یعنی خالصه و مالیات غیر مستقیم که تا حال در تحت نظارت وزارت جنگ بود و جوهری که از آنجا عاید میشد

این وجوه اقل و جوهری بود که برای اعاشه یومیه قشون لازم بود حالا که بوزارت مسالیه تسلیم میشود و مجلس شورایی هم به وجود قشون اهمیت تمام میدهد این همراهی و مساعدت البته نباید بحرف باشد باید مساعدت فعلی و عملی باشد (صحیح است) باید و جوهری که میرسد کافی السابق بوزارت جنگ برسد (صحیح است) (انتهی)

این بود نخستین جنبش که بر ضد خود سری و دیکتاتوری از طرف نمایندگان صف اقلیت مجلس بروز کرد و چون هنوز قدری زود بود و شاه و رجال کشور بخدمات رضاخان سردار سپه امیدوار بودند و گمان داشتند که میتوان ویرا تعدیل نمود، جنبش مزبور بی نتیجه ماند و از طرف خود اقلیت مجلس و جراید هوادار ایشان نیز حرارتی بکار نرفت و بیشتر از همه جراید جریده نوبهار که يك روزنامه ادبی و هفتگی بود درین خصوص تنیدی و صراحت بخرج داد چنانکه ملاحظه گردید و از قضا مقاله نوبهار بانصاحی که آقای دبیر اعظم بهرامی رئیس دفتر وزارت جنگ و ناصح با وفای سردار سپه در محفل با حرارت سرداران و صاحب منصبان بحضرات کرده بود موافق و برابر افتاد.

آقای بهرامی اطلاع میدهند که در جلسه صاحب منصبان حرارت‌های زیادی اظهار میشد و حتی سردار سپه را بحمله بردن بمجلس و بستن پارلمان و جراید تشویق میکردند، ولی بهرامی آنها را ساکت میکند و میگوید که صلاح آنست که با مجلس و قانون همراهی و صمیمیت بخرج داده شود.

بالجمله چنانکه دیدید مجلس با وزیر جنگ صلح کرد و رجال مملکت و حتی ولیعهد و رئیس مجلس و سایر بزرگان با این صلح و سازش همراه شدند و موقع بدین دلیل از کف رفت و آن فرصت فوت شد!

نوبهار هفتگی در مورد آشتی وزیر جنگ و مجلس چنین نوشت:
قضیه آقای وزیر جنگ تقریباً امیداست که مطابق صلاح ایشان و امید مجلس حل شده دیگر شکایتی از طرفین باقی نماند. همینقدر اطلاع میدهم که آقای وزیر جنگ از پیش آمد هفته گذشته خشنود و راضی نبوده میل دارند زیاد تر با مجلس کار کنند.

وزیر جنگ ما ثابت کرده است که همان اندازه که عزم و شهامت دارد، عقل و درایت و وطن دوستی هم دارد. بنابراین تصورات بود که مشارالیه چند دفعه به مجلس آمده با رئیس مجلس و با کمیسیون از نمایندگان اجلاساتی کرد و برای انجام وظایف قانونی خویش اشکال و عایقی ندیده و حاضر شده اند در مجلس علنی انجام تقاضاها و آمال ملت را بضمیمه نیات حسنه و خدمات ماضیه و منظوره خود بیان نمایند.

قضایای مربوطه مانحن فیه از سه قسمت تجاوز نمینماید:

اول - حکومتی نظامی است که بایستی الفا شود و اگر در يك نقطه وجود حکومتی نظامی لازم شود با اطلاع مجلس و وزارت داخله تعیین آنرا سمت قانونی بدهند.

دوم - مداخله وزارت جنگ در مالیاتهای غیر مستقیم و خالصجات است. باید اعتراف شود که این اقدام يك اقدام بی رویه بوده و برای نیکنامی نظامیان هم مفید نبوده است.

مخصوصاً در عالم تمدن نظامیان را از کارهای پلتیکی و مالیاتی محروم مینمایند برای اینکه در این دو قسمت حب و بغض های خصوصی و عدم رضایتها و تهمت‌ها و فریادها و عرض تظلمها شده و بتدریج افکار عمومی از نظام متنفر میشود و این تفر مردم از قوای جنگی که بایستی در حدود مملکت جانفشانی نمایند برای مملکت پسندیده نبوده و مضر واقع میشود.

بهمین دلیل و بدلائیل دیگر باید بفوریت وزارت جنگ از این دوایر خلع ید کرده تصور نکند که نان و گوشت نظامیان در صورت این خلع ید بزمین خواهد ماند، مجلس و دولت و ملت میدانند که حیات آنها بسته بوجود سربازان مطیع و صاحب منصبان وطن پرست است و اگر هر جا باشد بودجه سربازتأمین خواهد شد، عده نظامیان باید در رأس دوایر مالیاتی مزبور باقی نمانده و در قراء و قصبات نیز پس از این سربازان - و با اصطلاح، قزاقها - مباشر جمع مالیات و متعرض مردم نشوند مگر بتقاضای حکومت یا اداره مالیاتی محل و این ترتیب برای حفظ محبوبیت سرباز و وزارت جنگ بسیار مفید است.

(اینجا شرحی در زیاد شدن بودجه اداره مالیات غیر مستقیم بعد از فسخ اجاره تو مانیانس و بعد از عهد مشیرالدوله بمیزان سیصد و پنجاه هزار تومان شرح داده

شده و مدلل شده است که دخالت نظامیان از لحاظ اداری نیز دارای صرفه نبوده است، نوپار شماره ۴ صفحه ۶۴ ستون اول از سطر بیستم یا سطر بیست و چهارم).

سوم - شکایات است که از ولایات پی در پی میرسد و از مأمورین مالیاتها شکایت میکنند، تا بحال يك شکایت مهم از خود دوایر قشونی و امرای لشکر نرسیده و پیدا است که نظم و ترتیب لشکر مطلوب و طرف توجه مردم است ولی دخالت لشکر در امر کشور است که باعث شکایات شده و کمیسیون عرایض مجلس شورای ملی و دفاتر جراید ملی پراست از این قبیل شکایات و بایستی وزارت جنگ قراری در رفع شکایات عمومی بدهد.

امیدواریم در نتیجه الغای حکومتی نظامی و خلع ید از دوایر مالیاتی و خالصه جلو تیرگیها و شکایات گرفته شده وزارت جنگ هم مستقیماً بتوسط شخص وزیر و یا بتوسط يك معاون کاردان پارلمانی طوری بمجلس و بقانون و بالتیجه بمردم و جماعت نزدیک شود که دیگر شکایاتی از هیچ نقطه و از هیچ کس در تیجه اتفاق و مساعی عمومی مجلس و دولت بگوش نرسد.

(نوپار هفتگی شماره ۴ مورخه ۳ شنبه ۲۴ میزان ۱۳۰۱)

بالاخره چنانکه اشاره شد وزیر جنگ با مجلس آشتی کرد ولی حکومتی نظامی در واقع از میان نرفت اما تدریجاً از دوایر مالیاتی و خالصجات خلع ید شد تا روزی که میلسپورا رانندند و هر چه بود بچنگ وزیر جنگ آمد!

دولت و مطبوعات

زمرستان سال ۱۳۰۱ خورشیدی

در دولت دوم قوام السلطنه بچند جهت تحریکات ممتدی در روزنامه‌های مرکز بعمل آمد و لحن جراید نسبت بدولت و شاه و مجلس تند شد.

یکی مربوط بقضیه نفت شمال بود، دیگر مربوط باقدمات محرمانه ای بود که دولت های وقت در استخدام مستشاران امریکائی برای امور مالی ایران توسط مأمورین خود در واشنگتن بعمل آورده بودند.

دیگر مربوط به سردار سپه بود که میل داشت برضد احمد شاه مقالاتی در جراید نوشته شود و همچنین میخواست انتقام شکستی که خورده بود و آنرا از تحریکات قوام میدانست بکشد و جراید را بصدیت دولت تحریک میکرد.

دیگر مخالفت حزب سوسیالیست بود که اقلیت مجلس را داشتند و بالطبع جراید هوادار آنها بدولت فشار میآوردند، این را هم باید دانست که بلافاصله بعد از خوانده شدن خطابه معتمد التجار در مجلس چنانکه اشاره کردیم سردار سپه طوری جا زد و ترسید که بیدرنک بر آن شد که با حزب سوسیالیست کنار بیاید، بنابراین در این مورد بحران مطبوعات این دو قوه - قوه وزیر جنگ و حزب سوسیالیست - دارند بهم نزدیک میشوند و در مقاله نوبهار که خواهد آمد نیز اشاره ای بدین معنی شده است!

سرو صدای جراید روز بروز شدت میگیرد!

در واقع جز چند روزنامه بالنسبه ضعیف که از طرف دولت و اکثریت مجلس مساعدت گرفته و از دولت حمایت میکردند باقی جراید چه جراید منفعت طلب و چه جراید عصبانی که از اوضاع راضی نبودند و چه جراید مربوط بسفارت خانها و احزاب تند رو - بدولت و بمجلس و گاهی بسردار سپه و گاهی باحمد شاه حمله میکردند و بیشتر از همه روی حملات جراید بشخص قوام و دولت او بود.

دولت درصدد برآمد قانون هیئت منصفه ای تنظیم کند و بمجلس ببرد. روزنامه هفتگی نوبهار که تنها روزنامه ای بود که حقایق را عریان و بدون پرده پوشی و ملاحظه دولت یار عایت عوام فریبی مینوشت، در شماره سوم صفحه ۴۸ بعد از داستان وزیر جنگ چنین نوشت:

« یکی هم از علل پیش آمد این قضایای اندوه بخش (مراد داستان وزیر جنگ هیئت منصفین است) نبودن قانون منصفین است، اخیراً بهمین قیل جهات و بعلم اینکه بایستی قانون منصفین قدری زیاد در زیر و روی افکار عمومی صابون بخورد و قهراً گذرانیدن آن از مجلس مدتی بالنسبه مدید لازم دارد، از طرف دولت قانونی موقت تهیه و بشور فراکسیونها گذاشته شده و امید میرود از طرف نمایندگان محترم با گذشتن آن قانون موقت، مساعدت با دولت بعمل آید،

قانون موقت در مجلس زدوخورد شدیدی بین اقلیت و اکثریت راه انداخت و جراید بر فشار خود افزودند و در باطن سازش و ارتباط بین سوسیالیست ها و وزیر جنگ شروع گردید، و دست بنغمه سقوط کابینه زدند!

من که این تاریخ را مینویسم در آن روزها هم مثل حالا فکر میکردم و اگر قسمتی

از افکار آنروزی خود را اینجا بنویسم گمان نشود قصدم خود نمائی است. بلکه مرادم اینست که در ایران اشخاصی بودند و زیاد هم بودند که درست فکر میکردند و آینده را خوب میدیدند - ولی عنصر فساد طوری تقویت شده بود که فریادهای من و امثال من بجائی نمیرسید.

من در شماره ۴ - ۵ نوبهار هفتگی دو مقاله در سیاست داخلی و خارجی ایران نوشتم که چون مفصل است بعضی قسمتهای آنرا برای نشان دادن طرز فکر طبیعی نقل میکنم:

نوبهار شماره ۴ صفحه ۶۱ - ۶۳ - ۶۴

مورخه سه شنبه ۲۴ میزان ۱۳۰۱

« هر چه هست اینجاست و اینجاست هر چه هست. مرگ و حیات ما سیاست داخلی در زندگانی داخلی و سیاست عمومی رجال و زعما و پیشوایان سیاسی و روحانی و اجتماعی ماست. اینست آن حقیقتی که ما ازان غفلت داریم ولی مخالفین سعادت و بزرگواری و حشمت ما ازان غفلت ندارند و هر ضربتی که عمقاً بروح ما وارد میشود ازین راه و ازین جنبه و تهیگاه خواهد بود!

یکی از امهات سیاست داخلی که باید منظور نظر سائین دولتی و ملتیی واقع گردد «قاعده کار» یا «پرنسیپ» عمومی است.

(شرحی درباره ناصرالدین شاه نوشته است دایر بر اینکه نظر بطول مدت استبداد يك قاعده عمومی منظمی در کار بود - لذا کارها خوب از پیش میرفت، هر چند با ظلم و جور توأم بود....)

ولی در عهد مشروطه یکباره آن قواعد و پرنسیپ ها تغییر کرد و جای خود را با اصول و قواعد دیگری که بایستی فوراً تعقیب شود نسپرد.... در شانزده هفده سال عمر مشروطه نه ملت نه دولتهای متناوب هیچکدام قادر بر اتخاذ يك اصل و قاعده ای در کارهای مملکتی نگردیده و بالاخره يك پرنسیپ معینی پیش روی خود نگذاشتیم که در نتیجه آن شاه و صدر اعظم و ورزها و علماء و سیاسیون و احزاب و سایر مردم هر کدام تکلیف قطعی و جدی خود را مثل اینکه نماز گزار تکلیف خود را در اوقات پنجگانه نماز میدانند بدانند و بدان عادت کرده و انس گرفته و نسبت بدان خاضع بوده و قوانین ثابت و لازم الاتباعی ضمیمه آن شده روی هم رفته قاعده کار و پرنسیپ عملی ملی و مملکتی ما را نشان بدهد!

راست است ممکن است بگویند، اساسی که در چندین قرن بتدریج چیده شده و مطابق ناموس وراثت طبیعی و تعلیمات ادبی و علمی و غیره در دماغها جای گرفته باشد در ظرف چند سال محال است از مغزها خارج شده، پرنسیپ و قواعد دیگری جای آنرا بگیرد، این اعتراض در صورتی وارد است که يك ملت بحکم احتیاج و استعداد طبیعی داخل يك حیات تازه ای نشده و بهمان حکم از يك زندگانی و حیات کهنه ای کنده نشده باشد ورنه ملل و دول راقیه که موفق بتجدید حیات سیاسی و اجتماعی خود شده اند اول استعداد و احتیاج آنرا در خود حس کرده و در نتیجه همان قوای طبیعی بر تمدن و اصول پوسیده ای که قهرآحمات و قهرمانان دلبسته و فداکار و صاحب عقیده ای داشته است فایق و غالب آمده اند، و در این صورت اول شناوری آموخته و سپس خود را در بر که یا گرداب انداخته اند و از این رو بمحض دخول در يك شکل حکومتی پرنسیپ و قواعد آنرا بکار بسته و خود را اداره کرده اند.

باز هم خواهید گفت: ایران از تیپ و طبقه اول است و احتیاج يك اصلاحی داشته است ولی نه باین درجه تند و مفرط

با تصدیق باین امر، ناگزیریم که جلو برویم، زیرا خیلی جلو آمده ایم و برگشتن ما دیگر محال است.

راست است روزی که مشروطه گرفتیم، احتیاج ما به مشروطه قطعی نبود ولی حالا که ۱۷ سال از عمر مشروطه میگذرد و در همسایگی ماحکومت اشتراکی اعلان شده و در پایتخت ما، احزاب که ونیزم و سوسیالیزم ایجاد شده است ناچاریم که بمشروطیت واقعی و حقیقی اعتراف نموده و احتیاج خود را بدان اصول و پرنسیپ اذعان کرده، تازه با اصول مشروطیت آشنا شویم. ورنه بواسطه ضعفیکه از نداشتن پرنسیپ بر ماطاری است قادر بر عقب رفتن نبوده حالت توقف هم که طبیعی نیست پس لامحاله جلو افتاده همانقسم که بواسطه ضعف پرنسیپ دربار مظفرالدین شاه، قبل از حصول استعداد مشروطه، مشروطیت و انقلاب عملی شد، حالهم جمهوریت و بلکه اصول «ساوویک» یا اصل دیر جلو آمده و عملی میشود و بیست سال دیگر ناچاریم بدون پرنسیپ و قاعده و استعداد دستخوش انقلابات ذره بینی و مخفی که مثل تهای مخفی بدن ملیت ما را کاسته و خون جماعت را کم کرده و قوت عمومیرا بضعف عمومی

بدل میسازد، واقع کردیم! چه باید کرد؟

بعقیده «اوانتوریه ها» که خودشان را بهتر از جامعه و مملکت میدانند، آنهاستیکه میل ندارند و برایشان سختست دودقیقه هم بطور حقیقی در احتیاجات واقعی و معنوی ملت فکر کنند، و آنهاستیکه نمیخواهند یافی الواقع قادر نیستند که يك فکری داشته باشند؛ بعقیده آنها باید بطور روزمره گذران کرد و روز بروز میزان ناله داد و فریادهای غیرطبیعی و تقلیدی افزوده هر صباح نمونه نئی برای فحش خوری ساخته و يك سنخ فحش و هجوم ادبی و غیر ادبی بسازند و با آن حرفها صفحات آنکاغذها تیرا که با قیمت گران - بقیمت چیت و متقال - از فنلاند یا هلاند یا هندوستان وارد این سر زمین شده و میشود سیاه نموده و این معجون مضعفرا خواه نا خواه بنام دارو و درمان بخورد مردم بیچاره لخت و عزیزان که فقط به لقب «ملت» نوازش دیده و ازو یاد میشود بدهند!

بعقیده آنها آن مستبدین مشروطه صغیر، آن اعتدالیهای دوره دوم، آن دموکراتهای بعد از مهاجرت، آن سوسیالیستهای پارسال و کمونیستهای امسال و آنارشیستهای سال دیگر (مراد ما اشخاص است) هیچوقت نباید بفکر عمل و قاعده کار و پرنسیپ ثابت و روشنی در چگونگی اداره کردن این مردم لخت و پریشان بود، و باید متصل بدگفت و بدشنید و احساسات فرومایه شخصی را که هیچوقت مقام قدسیت و علو مرتبت عواطف و احساسات حقیقی احرار و آدمهای متعارفی را احراز نکرده و نخواهد کرد بجای هر دارو و درمان و فکر و اندیشه و تعمق و تأملی بکار بست و بکار برد! . . .

نه تنها ایندسته فکر ندارند زیرا باز این جماعت مسکین و ثوربائی، که اگر قابل انجام باشد چیز مفیدی تواند بود دارا هستند ولی بینیم سایر دستجات چه!

آیا آنهاستیکه رئیس دولتها میشوند، آنهاستیکه وزیر میشوند، آنهاستیکه وکیل هستند آیا فکر میکنند که از چه راه باید یقاعده گنها را اصلاح کرد؟

آنها که در برابر چشمشان اینهمه بر رعیت ستم میشود، آنها که از کثرت دیدن و شنیدن مظالم نوکرها و مأمورین و قلدلرهای کشوری و لشکری نسبت بر رعیت بکلی سنگدل و قسی القلب و بی اعتنا شده و مثل کسانیکه يك آواز را مکرر شنیده باشند

۱ - عبارت «بیست سال و بیان حالت انقلاب مخفی، با حقیقت واقع مصادف گردید»

دیر اهمیت به آواز داد خواهی رعیت نداده و آنرا ناشنیده میا نگارند، آنها چه فکر میکنند؟

هیچ از این اخبار و از این بیقاعدگیها عصبانی شده و دل آنها تکان میخورد، و هیچ در موقعیکه در پشت میز صدارت یا وزارت یا امارت یا کالت نشسته اند مثل علی بن ابی طالب ع از ترس خدا - یعنی از ترس باز پرس خدا - نسبت بر رعیت - بر خود لرزیده و یکقطره اشک میریزند؟! ..

نه! باز هم نه و هیچوقت نه!

بعقیده اینها هم باید بطور روز مره گذران کرد!

در این میانه آنها تیکه بی علم و قلدر و بیفکرند فقط قصدشان اینستکه جیب آنها پر باشد، پارك، خانه بزرگ، اتوموبیل، برات لندن و پاریس و تأمین آتیه غایت منظور و کمال مطلوب و «ایده آل» آنهاست!

اینها برای خر کردن مردم بعض عوام فریبها و حقه بازیهای دارند که یاخورد بلدند و یا بادمجان چینهای اطراف بآنها یاد میدهند، راه و چاه را نشان داده آنها را به يك «دما گوژی» و صد قدم استفاده رهبری میکنند. گور پدر رعیت!

و آنها تیکه فلسفه دیده بعلم الاجتماع آگاهی یافته تاریخ و فلسفه تاریخ خوانده و بارها مصدر کار شده اند بیبانه اینکه این مملکت نفرین کرده است، مشروطه عملی نیست، مردم آرام نمیگیرند، هوچی ها کارها را خراب میکنند، اجناب مانع از اصلاحاتند و امثال این ترهات بار گران مسئولیت وجدانرا بدوش خود گرفته، خدمتی نکرده و کاری ننموده، از دوش انداخته، مواجیبی گرفته، کس و کار خود را بکار واداشته، چرچری کرده، خودی در محیط یادآوری نموده، جای مهری برای روز دیگر بر جای گذارده معلق زده میروند!

اینها غالباً اشخاص متمول و ملیونر و ملاکی هستند که فقط برای حفظ ثروت خود گاه بگاه مصدر کار شده و متصل «دما گوژی» و ملاحظه کاری بخرج داده عنوان خود را در پیش داخله و خارجه حفظ مینمایند! ...

پس باز چه باید کرد؟

آیا با دیکتاتوری - چنانکه تشویقاتی در اطراف این امر از دیر باز در کار است میتوان این مفاسدرا رفع نمود و يك دیکتاتور غمخوار برای این مردم از چوب تراشید؟

این فکر زود تراز همه برای نویسنده آمد و آنها بر اثر جنایات ادبی و اجتماعی يك محیط کثیف و خونینی بود و در عین حال ما گفتیم که چاره جز مرکز نقل نیست، یا مجلس یادیکناتور. ولی دیده شد که نه مجلس و نه دیکتاتور - قادر بر صیانت نوامیس ملی و اجتماعی نیست. زیرا دیکتاتور (قلچماق) در عصر حاضر قادر بر دوام و بقا نیست، تا چه رسد به انجام خدمت و اصلاح خرابیها - و مجلس هم بواسطه عدم پیروی از يك پرنسیپ متین و اخلاق ساده و حقیقی امتحان داده و میدهد که دردی بدوا نمیرساند و اگر مردان اقلیت مدار ما هم بتمام آمال خود موفق شوند تازه هیچ کاری نخواهند کرد!

علت العلل همان نبودن پرنسیپ و عادت کردن بحیات روز مره و اجرای تفتنات خصوصیه و دخالت احساسات کوچک شخصی است که مادیون و معنویون همه در یکردیف در آن شرکت دارند و این است یکدرد یدرمان! ...

برای مثل کافست که باز هم قدری از آقای رضا خان وزیر

جنگ صحبت بداریم. ایشان و دوستان و اطرافیان ایشان نباید

از ما گله کنند که چرا در این مسائل داخل میشویم، زیرا

ما تا وقتیکه این وظیفه را برعهده نگرفته بودیم در اطراف ایشان ساکت بودیم، همان قسم که هیچوقت بنخانه یا اداره ایشان نمیرفتیم و با ایشان کاری نداشتیم، در مسائل مربوط به ایشان هم کمتر گفتگو کرده در مجلس هم غالباً تماشاچی و متأسف دائمی بودیم!

اتفاقاً طلوع نامه نگاری ما مصادف شد با طلوع بازخواستی که از طرف مجلس نسبت به کارهای آقای وزیر جنگ بعمل آمد.

من میدانم چرا مجلس نخواست که از روز اول افتتاح خود با آقای وزیر جنگ با زبان ساده بفهماند: در مملکت مشروطه یا باید پی در پی کودتا کرد و بر ادوار قدرت افزود، و یا باید لااقل ظاهراً بقوانین مشروطه رفتار نمود.

روز نامه نویس کتک خورد - عربده کشیده شد - حکومتها نظامی شد - رئیس الوزرا ها بدون استرضای مجلس تهدید شدند و کابینه ها بمیل شخصی وزیر جنگ ساقط شده بحر آنها ایجاد گردید.

دسته بندیها و حزبهها درست شده مفتخورها تولید گردیدند. شعبات سیاسی و

ناهنجار بی حقیقت تبدیل یافت و تازه می‌شنویم نتیجه‌ای که برخی می‌خواهند بنام عظمت مجلس و محبوبیت وزیر جنگ بگیرند، مربوط به اغراض خصوصی و کوچک عمر و وزید شده در این میانه میل دارند مجلس و وزیر جنگ و کلیه این پیش‌آمدها را بمحور نظریات خصوصی برگردانند و اصل مسئله در حال حاضر فرع مسائل دیگر قرار گرفته^۱ چرا؟

چون نه قاعده در کارهاست و نه هم پرنسیپ اصلی در نظر ما مقدس است.

این طبقه از صفحه سیاست محو میشوند. باید اجتماعاتی در روی طبقه اول . منافع حقیقی و مشروع طبقاتی شروع شده و با تکیه بمبادی ثابتة معاصر این اجتماعات طبقاتی جنبش کند، باید در مقابل طبقه اول يك طبقه بنام و نشان و با صفات طبقه دوم که بمحض ریاست و زمامداری پارک صد هزار تومانی برای خود بنا نماید ایجاد شده و بتوده مردم ثابت کند که: من - یاما - بهترو با صرفه ترو ساده تر از طبقه اول قادر هستیم که مصالح شمارا تشخیص داده منافع شمارا تأمین نمایم. همانطور که طبقه اشراف و اعیان و قلدرها در صورتیکه ظاهرآ روابط زیادی باهم ندارند منافع هم را تأمین میکنند. باید این طبقه یعنی طبقه دوم هم در هر جای ایران که هستند منافع سیاسی یکدیگر را منظور نظر داشته و در عین حال برفع مآذون (صنف کارگر و پیشه‌ور و زارع و توده طبقه سوم) سعی نمایند و با این پرنسیپ که در آینده جزئیات آنرا خواهیم گفت مملکت را از شر این هرج و مرج و بی‌قاعدگی و فساد و دزدی و مهملی و بی‌عرضگی یا قلچماقی میاندارهای نالایق و منفعت پرست نجات دهند!

م - بهار

راستی در آن روزها وضع غربی در تهران پیش آمده بود و محسوس بود که از هر طرف برای سقوط دولت دست و پا میشود!

اکثریت ثابت و پا قرص ایستاده بود، جراید اکثریت هم کار میکرد اما در مقابل دسته‌های جراید تندرو متناسب بسوسیالیست و سایر جراید بی‌مسلك که بشدت بر رئیس دولت حمله میکردند، مجلس و اکثریتش و جرایدش در زحمت بودند و کارها پریشان میشد!

۱ - اشاره بمقدمات نازش وزیر جنگ با حزب سوسیالیست است.

مالی و غیره در وزارت جنگ تشکیل و مثل يك حکومت و دولت مستقل با مردم و رعیت رفتار شد و مالیاتها از طرف ایندولت که در فوق دولت مشروطه بزور بی‌قاعدگی درست شده بود بر رعیت تحمیل گردید!

پولهای گراف بدون باز پرس و تفتیش که از وظائف مجلس بود - خرج شده حتی میلیونها آجر و خروارها گچ به حواله ایندولت خصوصی از انبار دولتی و از آجر پزها اخذ شده بمصرف بناهای شخصی رسید و عایدات هنگفت از عواید تحدید و نواقل و خالصجات باقسام مختلف از بزرگان و دهقانان و رعیت بی خانمان غارت شده ایران در ولایات بزور قزاق گرفته و نفله شد، آنچه هم مرکزیت یافت بدون تحقیق برباد رفته و اینطرف و آنطرف دست بدست زیر و رو شد، و احدی حرف نزد و مجلس نگفت که این قضایا برخلاف اصول مشروطه است!

حتی اعلیحضرت پادشاه ایران هم نتوانست بر اثر این قبیل قضایا در ایران بماند و رفت. بدون اینکه علت رفتن شاهرا هم کسی پرسد!

اینها چرا شد؟

برای اینکه صرفه معدودی اینطور اقتضا میکرد، در حالیکه اگر از روز اول مجلس بوزیر جنگ میدفت که چون مقصد تو غیر از توسعه و عظمت قشون نیست، اگر طریقه عمل و قاءة کارت با اصول پارلمانی متوافق باشد سهلتر و پاکدامنتر بمقصود خود کامیاب خواهی شد!

آنروزها را بیاد دارند، و حقایقرا نگفتند...

یگروز گفتند و کمیسیون هم کردند و مجلس هم متحد شده جراید و افکار عمومی هم یکدست و یکصدا گفتند که باید وزیر جنگ محدود شود، فقط وزیر جنگ باشد تا محبوب باشد؛ بلافاصله بی‌قاعدگی در کار سرفرو کرد، عدم پرنسیپ هیولای زشت خود را نشان داد، ملاقاتها شروع شد، هوسها طلوع کرد، خیال استفادهای کوچک کوچک سیاسی مغز این آقایان را تکان داد، حس حیات روز مره همه آن احساسات مقدس را که جمعی نویسنده بیسئله را باورانده و با آنها هم آواز ساخته بود از خاطرها محو نمود!

کمیسیونها تشکیل شد عنار متعدد هر روز انتخاب شدند ترتیبات حقیقی اصلاح نشده برهم خورد و همه آن حسیات مقدس يك سلسله فورمول و قواعد روز مره

این بود که دولت در گذراندن قانون منصفین سعی وافر مبذول داشت ولی مجلس جدید در این باره بخرج نمیداد تا کار با اجتماع روحانیان در مسجد جامع انجامید!

نوبهار در شماره ۵ صفحه ۷۹ مورخه

سه شنبه ۱ عقرب ۱۳۰۱

تحت عنوان « مسائل جاریه » و « هرج و مرج » چنین مینویسد :

« درین هفته پرده تاریکی در افق تهران بلند و بخوبی محسوس گردید که هنوز هم میخواهند با مملکت بازی کنند ، هنوز هم طبقات عالی و منور ملت در خواب خرگوشی بوده از روپاه بازی اجانب غافل و برای پیشرفت نیت و احساسات شخصی ، بر مصالح عمومی و بر نقشه اصلاحات لازمه پشت پامیزند !

در عهدی که طلوع يك نهضت جدیدی در روسیه و همسایگی آن دولت با ایران ، اصول رقابت شدید را از نو در آسیای وسطی ایجاد مینماید ، و سیاستهای خشن و خطرناک محتمل میباشد در چنین موقعی که اختیارات ملی و سیاسی ایران در دست خود ملت و دولت در آمده است و بدون شرکت دیگران بایستی قدمهای سریع و بلندی (که در گذشته مارا از آنها مانع بودند) بطرف سعادت و اصلاح و آبادی و رفاه رعیت برداریم ، بدبختانه و بسی بدبختانه دیده میشود که سیاست عمومی و اصلاحات عمومی و نقشه سعادت عمومی از دست مسئولین واقعی آن گرفته شده و در پناه آئین عوام فریبی و دماغوژی نحس که از آغاز افتتاح مجلس گریبان گیر عموم شده است ، در دست هوچیان و بیمغزان اجتماعی و از طرف دیگر در کف و عاظ و روحانیون و یا اشخاص بیخبر از سیاست افتاده و در مجلس شورایی که مرکز تفکر و تعقل و اندیشه و شهامت و نقشه کش و درایت سیاسی ماست اصول عوام فریبی و روضه خوانی و مداهنه های شخصی یا خود نمائی های بیمعنی و مغرضانه تخم گذاشته است و بقول یکی از رفقا : بد بختی ملت بجائی رسیده است که و کالای سیاسی ما روضه خوان و روضه خوانهای ما سیاسی شده اند! ...

بالجمله در اواخر میزان ۱۳۰۱ زمزمه هائی از طرف جمعی و عاظ و علمای روحانی در تهران بر ضد جراید و هتاکی آنها و بیرویکی هائی که مدعی بودند بعمل می آمد ، بلند گردید . این زمزمه ها که اقلیت آنرا منوط و مربوط بتحریر رئیس دولت وقت میدانست

شدید و شدیدتر گردید و عاقبت بیستین دکا کین و اجتماع عدده کثیری از و عاظ و علمای روحانی در مسجد جامع منجر گردید و نیز جماعتی در ادارات بعضی جراید ریخته آنرا غارت کردند !

رئیس دولت قانون موقت برای هیئت منصفه تهیه دید و یکسال درین مطلب بین مجلس و دولت گفتگو بود تا عاقبت قرار شد قانونی از مجلس بگذرد که : در انتخابات دوره چهارم هر کس بعد از نمایندگان هر محل صاحب آراء بود است برای شرکت در هیئت منصفه دعوت شود و با قضاة طبق آئین نامه خاصی شرکت کند .

این قانون را قوام السلطنه بمجلس تقدیم داشت و تقاضای فوریت آنرا کرد و از طرف سلیمان میرزا با فوریت آن لایحه مخالفت شد ، و حتی مجلس را بمقاومت و انسداد باب مذاکرات تهدید نمود !

و فوریت لایحه رد شد !

رئیس دولت در حالی که پشت تریبون بود ، یاد داشتی دریافت کرد و گفت : الساعه خبر رسید که علما مدیر روزنامه « پژوهش » را مهدورالدم کرده اند ! مدیر پژوهش آقای کحال زاده مقاله ای نوشته بود که موجب شکایت و هیاهوی علما شده دولت را بزحمت انداخت و آن روزنامه از طرف دولت توقیف شد و بلافاصله قانون منصفه موقت را با قید و فوریت بمجلس آورد و قانون بدان صورت افتاد که گفتیم . معلوم میشود مجتمعین مسجد ، آقای کحال زاده را مهدورالدم کرده اند و در همان روز اداره پژوهش و چند روزنامه دیگر از طرف جمعی غارت شد نوبهار در نتیجه رد شدن فوریت لایحه مذکور چنین نوشته و آن جلسه را اینطور نقاشی نموده است :

« رئیس دولت در نتیجه رد شدن فوریت لایحه عنیف ترین خبر و بدترین غائله که آنهم یکی از علل مسامحه در وضع قانون هیئت منصفین است بمجلس عرضه میدارد !

و کیل اکثریت بنام از دست رفتن اسلام ندبه و گریه میکند ! و کیل مستقل قصه عمرو بن عبدود را نقل مینماید ! و کیل اقلیت برای اثبات مسلمانی رفقا موعظه نموده و داخل تعیین مراتب انبیا و رسل و روسای مذهب میشود ! علمای مجلس فریاد میزنند ، بیرون میروند و تهدید انسداد مذاکرات بعکس نتیجه میدهد ، اقدامات شخصی و نوعی

و اسلامی مخلوط شده در خارج منعکس میشود!

هر کس دسته خود را خبر میکند - بازارها را میبندند! در مسجد جامع اجتماعات بزرگ میشود، در جلو مجلس از دحامات صورت میگیرد، یکجا بوکیل اقلیت (سلیمان میرزا) تکفیر مییارد، یکجا بوکلای متفرقه از اکثریت و منفرد نفرین متوجه میشود! مدیران بعضی جراید مهدورالدم شده ادارات آنها یغما میشود مردم مخالفین اسلام را بهم نشان داده فحش کاری کرده بعضی را هم مورد حمله قرار میدهند! ...

که چه؟

که بنا بوده است یکدولتی یک قانون موقت برای هیئت منصفه بعد از هزاران شور و گفتگو و با قبول تعیین مدت از مجلس بگذراند! که زید از خم ابروی عمرو و عمر و از خمار چشم زید خشنود نبوده! که اصول دماغوژی و عوام فریبی از هر طرف موقعی برای تظاهر بدست داده و نمی بایست آنرا از دست داد! که دو روز نیست مارا اجانب بحال خود گذارده دیگر قراردادی و تحمیلی و مستشاری و مداخلات و فشاری از طرف روس و انگلیس در کار نیست!

برای اثبات عدم لیاقت، برای اثبات اینکه احساسات ملی و هیجانهای روحی در مواقع گذشته نه برای جلوگیری از مداخلات اجانب و کفر خیانت و پاداش مهملی زمام داران، بلکه صرف برای خود نمائی و عوام فریبی و تکان دادن یک دولت و آوردن دولت دیگر و اجرای احساسات مفرط شخصی و دسته بندیهای موقت بوده است ...

رجال مشروطه طلب و سیاسیون ما و همچنین علما و وعاظ آزادی طلب باید بدانند: این دیوهرج و مرج است که بلباس تکفیر و تحریک و شبهه کاری در محضر علما و بهمان نسبت در محافل سیاسی دیگر چه مجلس و چه خارج مجلس وارد شده رل خود را بازی میدهند!

این یک خردجالی است که از هر موی آن يك نوا و نغمه بیرون میاید کودتاها، ظهور دوره های فترت، انقلاب، ید نامی در افکار عمومی فرنگستان، اثبات عدم لیاقت، مرك آزادیخواهان، انسداد در مجلسها، قحطیها، غلاها، عقب افتادن اصلاحات عقیم ماندن امر مالیه بوسیله امریکائیان، از بین رفتن امتیاز نفت شمال (چنانکه موافق نگرانی سابق ما ازین هم رفته است!) گرسنگی مردم بیکار و پریشان، اجبار بقرضه های

ذو جنبتین و مقابله ناگهانی با يك معاهده ۱۹۰۷ دیگر ... و خیلی بدبختیها همه در میان پشمهای این عفریت منکر پنهانست!

حالا خود دانند و وجدانشان و بدانند که اجانب از این پیش آمد ها خشنود شده و برای خود فال نیک میگیرند و این شعر ضیاء اصفهانی، را میخوانند:

آنچه کردی اگر هنوز کم است هرچه خواندی بکن مرا چه غم است

م. بهار

قضیه سلیمان میرزا در خود مجلس باهتمام مرحوم مدرس فیصله پذیرفت، یعنی بشیوه مجلس سوم و فیصله یافتن کار تکفیر مؤلف باهتمام خود نمایندگان.

در مجلس چهارم نیز فقها و روحانیون مجلس در مجلی گرد آمده صلاح ندیدند که نسبت بسلیمان میرزا اعتراض بشود و مجتمعین مسجد جامع را هم قانع کردند و باصطلاح لب مطلب را تو گذاشتند و غائله اصلاح شد.

اما اصل مطلب که داستان مطبوعات و مقاومت آقایان علما در لزوم اصلاح جراید و سایر مطبوعات باشد هنوز باقی است!

توبهار در تاریخ ۸ عقرب ۱۳۰۱ شماره ۶ صفحه ۹۵ نوشت:

..... باید این آزادی که بما داده شده است قدر دانسته و بقدر لزوم از آن استفاده نمود و زیاده برگنجایش و وسعت حوصله محیط از آن ننوشید و الا حال تخمه و دل درد عارض شده طیب مارا به پرهیز و امساک کلی امر خواهد کرد و این آزادی مرتعش را از محیط تهران سلب خواهند نمود.

قضیه اجتماعات اخیر بایستی آزادیخواهان جوان و محرور را متنبه ساخته باشد که در مقابل سوء استفاده از حریت و آزادی و در نتیجه فرار آنها از قید وضع قوانین لازمه - عناوین و اظهاراتی دیگر از طرف مقابل پیدا خواهد شد که آنوقت هزار مرتبه این آقایان بقبول شدید ترین قوانینی که متصور است راضی خواهند گردید. از آن جمله «همیزی مطبوعات» است قبل از نشر و بدیهی است در صورت وضع

۱- خوانندگان در قسمت اخیر اینمقاله قدری پیشتر دقت فرمائید!

بی اطلاعی و فقر اسناد ترتیب شده بود بعمل آمد، و با زحمات زیادی که در کمیسیون بودجه و غیره کشیده شد، بالاخره يك حساب تخمینی بقرارذیل تهیه شده نام آنرا «چهار دیواریهای تخمینی» گذاردند.

صورت کل عایدات پیچی نیل

شرح	مبلغ تومان
مالیات مستقیم بانضمام قیمت جنس خانواری.	۵۳۳۳۴۴۵
•	۱۳۳۱۴۰
•	۸۶۵۱/۳۰
•	۲۰۰/۰۰
•	۱۰۰۰۰
گمرکات از بابت عایدات غیر خالص.	۵۸۲۷۶۸۶
نفت جنوب	۳۱۹۴۷۵۰
پست	۹۶۵۸۰۰
تلگراف	۱۱۳۳۷۵۴
تجدید.	۱۲۰۴۳۹۵
مالیات غیر مستقیم از قبیل رسومات و ذبایح و سوق الدواب و غیره	۷۴۳۸۶۳
دخانیات	۳۶۶۱۴۱
تذکره و شانسلری	۲۰۰۰۰۰
عدلیه	۴۸۷۲۲
معادن	۵۲۱۴۵
صد يك حقوق	۳۸۰۷۸

شرح	مبلغ تومان
ضرابخانه	۲۹۲۰۰
جهازات	۲۲۷۱۷
بانك شاهنشاهی و متفرقه	۱۹۰۷۶
اكسید دفر (خاك سرخ)	۴۷۵۰
عایدات متفرقه	۱۴۷۵۱
جمع کل:	
نقد	۱۹۳۳۲۴۱۳ تومان
گندم	۸۶۵۱/۳۰ خروار
جو	۲۰۰/۰۰
شلتوك	۱۰۰/۰۰

صورت کل مخارج

شرح	مبلغ تومان
دربار سلطنتی و ولایت عهد	۵۵۵۰۰۰
•	۱۱۶۵/۲۵ خروار گندم
•	۲۱۰۷/۲۵ جو
مجلس شورای ملی	۳۰۰۵۲۰
اعلیحضرت محمد علی میرزا	۷۵۰۰۰
هیئت وزراء عظام و باینه	۶۸۲۳۶
وزارت مالیه	۳۳۲۵۰۲۵
•	۳۰۵/۲۰ گندم
•	۴۴۲/۶۰
وزارت داخله	۲۹۸۲۴۲۰

شرح	مبلغ تومان
وزارت جنگ	۹۰۰۰۰۰
پست	۱۰۶۶۳۰۰
تلگراف	۸۱۲۶۳۸
وزارت عدلیه	۴۵۵۲۳۰
وزارت خارجه	۶۹۹۲۲۰
وزارت معارف	۳۷۸۴۰۰
وزارت فواید عامه	۸۸۶۱۸

شرح	مبلغ تومان		
اقساط قروض	۶۳۰۰۷۲	پرداخت قروض و دیون عمومی	
شهریه و مستمریات	۱۱۳۶۷۶۹		
خروار گندم	۲۵۶/۷۳		
جو	۲۵۶/۷۳		
صرف روشنائی	۲۷۴۱۵		
خروار گندم	۵۶۹/۰۵		
جو	۶۷۷/۵۳		
شلتوك	۱۹۰/۲۴		
حمل غله	۲۵۰۰۰۰		مخارج غیر مترقبه
سایر مخارج	۹۵۰۰۰۰		
جمع کل مخارج	۱۲۰۰۰۰۰		
نقد	۲۲۸۰۰۸۶۳	تومان	
گندم	۲۲۹۶/۲۳	خروار	
جو	۳۴۸۴/۱۱		

شرح	مبلغ تومان
شلتوك	۱۹۰/۲۴
کسر دخل و تفاضل خرج	
نقد	۳۴۶۸۴۵۰
گندم	۶۳۵۵/۰۷
جو	۳۲۸۴/۱۱
شلتوك	۹۰/۲۴

ولی حقیقت عایدات مملکت موافق اطلاعات و معلوماتی که در همان اوقات بدست آمد زیاده بر این صورت بوده است و در حال حاضر هم که وزراء بودجهای خود را بیشتر از میزان تخمینی در صورت فوق پیشنهاد مینمایند باضافات عایدی مزبور استناد میجویند و آنچه محقق است اینست که عایدات دولت در حدودی که از مردم ماخوذ میشود بسی زیادتر از اینهاست ولی آنچه بنزانه دولت عاید شده و از تبادلات مامورین زیاد می آید در همین حدود با کم و بیش تفاوت است و این است يك تنها که و خرابی قطعی که میخواهیم بلکه بوسیله دد کتر میلیسپو و یارانش آنرا علاج نمایم،
انتهی

صورت چهار دیواری مذکور سال اول مجلس چهارم تدارك شد و سپس وزارت - خانها بودجهای تفصیلی خود را نوبت بنوبت بمجلس آوردند و بالاخره در حکومت ثانی قوام السلطنه که سه ماه با آخر دوره مجلس مانده بود دو کمیسیون بودجه در مجلس بوجود آمد: یکی کمیسیون بودجه سابق که تعطیل نیافت و دیگر کمیسیون تازه که بکار مشغول شد و بودجهای سال جاری بکمیسیون قدیم و بودجهای سال بعد بکمیسیون تازه ارجاع و بالجمله در مجلس چهارم بنیاد بودجه بندی در مملکت برای نوبت اول نهاده شد.

دیگر از کارهای عمده که در مجلس چهارم صورت گرفت قانون استخدام بود که هنوز هم برقرار است، و نیز در این دوره دولت ایران بعضویت جامعه ملل داخل گردید... همچنین قانون مفیدی برای ممیزی املاک وضع گردید.
دیگر از کارهای عمده مجلس چهارم جلب استخدام مستشاران مالی از امریکا بود

که مکرر بدان اشاره کرده ایم. استخدام دکتر میلیسپو و یارانش از آغاز مجلس چهارم در دولت قوام و بعد در دولت پیرنیا و دوباره در دولت قوام دنبال شد و لایحه استخدام میلیسپو و مواد کنترات مشارالیه و یارانش در پانزده ماده اضافه شدن مواد ۱۶ و ۱۷ بر آن در جلسه ۵ شنبه چهارم اسد ۱۳۰۱ و کنترات سایر یاران دکتر نیز بسرعت در جلسات متوالی بتصویب رسید.



دکتر میلیسپو

از اول دسامبر مطابق ۸ قوس ۱۳۰۱ دکتر میلیسپو دست بکار شد و رفقایش نیز وارد گردیدند و از دهم دسامبر ۱۹۲۲ دکتر ریاست کل مالیه ایران را در دست گرفت و اولین راپورت را دکتر میلیسپو در اوایل جدی ۱۳۰۱ تهیه و در دیماه انتشار داد. و رفقایش خود را بقرار ذیل معرفی کرد:

مستر چارلی آی ماسکی
خزانه دار و مباشر صندوق عمومی.
دکتر آی ال بو کارت -
مباشر ضرابخانه و کلیه مسائل مربوط
به مبادلات و رواج پول و مواظبت نقره.

مستر فرانتک اج کور - ناظر محاسبات و ممیزی.

مستر پرلی - مأمور مالیات مستقیم.

مستر گوماک - مدیر خالصجات و ارزاق و مالیات مستقیم تهران.

مستر میچل - مدیر مالیات غیر مستقیم.

مستر چی ادونای - مأمور تهیه احصائیه مالیه که فعلا بتهیه بودجه کمک میکند.

مستر توماس پیرسن - معاون مخصوص رئیس کل مالیه،

مستر فلاناگان - رئیس کابینه رئیس کل مالیه،

فتح قلعه چهریق

دیگر از کارهای مهمی که در دوره چهارم در مملکت انجام گرفت امنیت مملکت بوسیله تشکیلات قشونی بود که هر چند بعبادت و خوی سر بازی گاهی اسباب زحمت مردم و تولید اشکال برای ادارات میشدند لکن از طرف دیگر امنیت مملکت را بسرعت تامین کردند، و در همان حال قدرت و نفوذ وزیر جنگ بواسطه امرای لشکر که در هر ایالت یکنفر امیر لشکر نامزد شده بود بسط و توسعه یافت. و از جمله کارهای بانام که در آن دوره صورت گرفت امنیت صفحه آذربایجان و تصرف قلعه چهریق پناهگاه اسمعیل آقای کرد معروف به «سمیتقو» بود که بهمت شاهزاده امان الله میرزا جهانبانی که آنوقت سرتیپ بود صورت گرفت.

اسمعیل آقامدتی بود بطغیان برخاسته بارها قوای دولتی را درهم شکسته و کشتار کرده و ارومیه (رضائیه حالیه) را تصرف و یغما نموده بود. درین دوره بعد از آنکه والی آذربایجان دکتر صدق السلطنه بتاریخ ۲۰ سرطان ۱۳۰۱ بعد از مدخله قشون در امر ایالتی و عدم مشورت با والی وقت، از ایالت استعفا داد. وزیر جنگ حکم کفالت ایالت را بنام جهانبانی مخابره کرد و ایالت مذکور مستقلا بدست قشون افتاد و سرتیپ امان الله میرزا دشمن را تعقیب کرد و در بیستم برج اسد ۱۳۰۱ قلعه چهریق را متصرف شد و سمیتقو را بنحاک ترکیه فراری ساخت.

اینک گزارش جهانبانی بوزیر جنگ در این باب:

از چهریق نمره ۶۴۱:

مقام منبع بندگان حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت عظمت.

تعقیب راپرت نمره ۱۷۱ بعرض حضور مبارک میرساند: قوای ما در تعاقب دشمن امروز بیستم برج اسد ساعت ۱۱ صبح قلعه چهریق را متصرف توپ و مسلسلهایی که در این مدت از قوای دولتی بدست آورده بود مسترد، دشمن منکوب فراری و متواری گردید، قوای ما در تعقیب دشمن سریعا پیش میروند.

فرمانده قوای آذربایجان - سرتیپ امان الله

فتح چهریق بیش از آنچه اهمیت داشت سرو صدرا راه انداخت زیرا از عهدی عتیق اشرار کرد از قبیل «شیخ عبیدالله» و «حمزه آقای شکاک» و سایر افراد قبیله مدکور نیز مثل اسمعیل آقا سر بطغیان بر میداشتند ولی متواتر بودن قوای دولت خواه ناخواه آنها را منکوب و مغلوب می ساخت، چه معلومست که در هر مملکتی دولت بردسته های طاغی که از عشایر یا مردم محل متشکل گردیده باشند غلبه میکند، چه قوای دولت متواتر و سرمایه او افزون و بعکس قوای طاغی محدود و سرمایه اش نیز ناچیز است.

اسمعیل آقا هم از این قبیل طاغیان بود که شاید تحریکی هم از طرف بعض همجواران ما در او کار کرده و دیو طغیان و سرکشی را در دل او حرکت در آورده بود چیزی که بود این مرد بسبب رشادت ذاتی و استحکام قلعه چهریق توانست دستبردهای نمایان بقوای دولت بزند و بعید شمارید اگر گفته شود که شاید برخی از فرماندهان بتحریک اجانب یا برای تامین منافع سیاسی خویشان در کندن ریشه سمیتقو مسامحه و سستی بخرج میدادند.

باوصف این، فتح چهریق طوری در کشور سرو صدرا راه انداخت که مافوقی بر آن متصور نیست.

سردار سپه که دقیقه ای از دقائق اجتماعی و لمحہ ای از بهره بردنهای سیاسی از نظر او و دوستان بیدار و عاقلش فوت شدنی نبود، از این واقعه بیشینه بهرمندی و بیشترین حدفایده را برداشت. از غالب شهرهای ایران تلگراف شاد باش بایشان منخابره شد، و جشن ها گرفته آمد. و در خود پایتخت هم بتاریخ شب دوشنبه ۲۸ ارد ۱۳۰۱ شمسی بافتخار این پیروزی بزرگ که بهره سپاه دلیر آذربایجان شده بود مجلس جشن بزرگی از طرف وزیر جنگ برپا گردید، و در آن جشن که همه صاحب منصبان او دعوت داشتند پس از خوردن شام و ترشدن دماغها، خطابه پرتطنه (که یکی از شاه کارهای نویسنده و ناصح کهنه کار او بود) بنام وزیر جنگ در همین موضوع قرائت شد. این خطابه را جراید عصر با مداحیهای فراوان که وقت و موسم اقتضا میکرد در صفحه های اول نقل کردند و پیداست که چنین خطابه شاعرانه بامدح و اغراقات جراید چه تاثیری در مردم و در سیاست وزیر جنگ می بخشد؟

اینک ماعین آن خطابه را برای ضبط تاریخ اینجا نقل میکنیم:

متن خطابه وزیر جنگ

صاحبمنصبان رشید من!

بی پیرایه از من بشنوید و در ضمیر خود بسپارید به ظهور این شب جشن و ترانهائی که از اثر این محفل انس در آسمان ایران طنین انداز است يك فصل جدیدی است که در دیباچه افتخارات شما دارد شروع میشود.

من در مقابل لطف کردگار، و قدرت خداوند توانا زانو زده در همان چینی که ذرات وجودم عظمت تاریخ وطن و افتخارات ابدی شما را استقبال میکند؛ در همان حال یکقدم فراتر گذاشته انعقاد این مجلس جشن را بفرد فرد شماها تبریک میگویم،

انعقاد این جشن مقدس باآحاد و افراد صاحبمنصبان رشید و نفرات دلیر خود که در لشکرهای ایالات و ولایات مشغول جانبازی هستند، مخصوصاً به آن سلحشوران باتعصی که درزوایا و اطراف آذربایجان پرده دشمن را ازهم دریده و بیرق مقدس وطن را بر زیر اجساد خاتین مملکت افراخته اند تهنیت میگویم.

فرزندان من! قبه بارگاه سیروس و کنکرة باعظمت و کبریائی وطن نور و فروغ خود را در گذرگاه شما تجدید نمود، پای بکوبید و از دل و جان نعره نشاط و شادی بر آرید که جان بازی های شما در راه وطن افتخار آیندگان شماست، بکوشید که گذشتگان وطن را بابر از لیاقت و اهلیت خود دلشاد و آیندگان وطن را بظهور تجلیات خود سر بلند و مفتخر سازید.

من جمال مقدس وطن را باقامتگاه شهامت و شجاعت شماها مراجعه و تجلی داده از خلال همین انوار مقدس است که شما را بقربانگاه افتخار و سعادت دعوت کرده فتوخت دلیرانه شما را بفرد فرد شما تبریک میگویم.

آری برای من جای بسی خوشوقتی است که با اطمینان خاطر و قلب مملواز امید بند کربریکات مفتخرانه خودمبادرت میورزم، زیرا می بینم که تهییجات وطن پرستی پیشانی شما را روشن و با تمام معنی در سیمای شما عرض وجود کرده است.

من در پایان همین تبریک و در ضمن آنکه از خدمات شما قدر شناسی میکنم خود داری از این اظهار ندارم که لشکرهاي ما در تمام ولایات صمیمی ترین درجات فداکاری و ایافت خود را بمعرض افکار عمومی گذارده و در پیشگاه با عظمت و جلال و طن موجبات سرفرازی و افتخار خود را فراهم ساخته اند، من رضایت خاطر خود را نسبت بخدمات تمام آنها اظهار و فداکاریهای آنها را در راه وطن و در حراست و ناهبانی مملکت تمجید میکنم، من آن صاحبمنصبان و افراد فداکاری که چهره های ملات خیز برادران آذربایجانی خود را به تبسم های امید و نشاط تبدیل کرده و با تمام علائم مردی و مردانگی صفوف سگین دشمن را از هم دریده و سلاسل اقتدار آنها را در هم شکسته اند تحسین میفرستم. من بآن دستجات شجاعی که از آتش توپ و اسلحه مکمل دشمن نهرا سیده تار و پود آنها را از هم گسسته و قلعه های مستحکم و لانه و آشیانه آنها را با خاک یکسان کرده اند تهنیت میگویم، و بالاخره بآن دست و بازو هائی که می توانند در وطن خود و بنام استقلال و عظمت مملکت خود انعقاد جلسات جشن و شادمانی را آیین سازند از صمیم قلب تبریک و تمجید میگویم.

صاحب منصبان و فرزندان من!

اکنون با آنکه تمام رفتار و اقدام و اعمال شما در مرکز و ولایات حاکی از احساسات و طن پرستانه شما است و پیدایش این جشن کنونی نیز بر اثر جانبازی های شما منکی است معینا سعی و جاهد بوده از من بشنوید و بعلم الیقین بدانید که افتخار شما فقط و فقط در وطن پرستی شما است زیرا آن ملتی که بر خلاف جهات وطن پرستی طی طریق نمایند نه تنها از مراحل سعادت و افتخار ابدی محروم بلکه دردنیای حیات و زندگی حق زندگی و حیات را از او مسلوب خواهند نمود و در عالم استقلال و انسانیت اسم او را با پستی و دون همتی و عدم رشد و لیافت ذکر خواهند کرد. بعزم خرد جازم و بعقیده خود راسخ بمانید که حس وطن پرستی بر طبق تشکیلات امروزه عالم طبیعی اولاد بشر است و محرومین از این احساس محرومین عالم حیات شمرده خواهند شد. اینک در مراحل قطعی نشو و ارتقاء تازمانی افتخارات و سعادت و نیکنامی شما باقی است که از همین شاهراه مستقیم وارد شوید و اگر بفلسفه تاریخ ملل و دول عالم مراجعه کنید قطعاً خواهید دید که بقاء هر ملتی منوط به بقاء اخلاق آنهاست، اخلاق هیچ ملتی نیز ثبات و دوام نخواهد گرفت تا زمانی که مشحون بمقامات، طن پرستی

نباشد. پس از همین جا و از همین مرحله است که من بحکم تاریخ و فلسفه تاریخ با تمام قلب شما را دعوت بوطن پرستی مینمایم و بطور قطع و یقین گوشزد میکنم که زندگانی جاویدانه شما با توسل بدامان وطن پرستی توأم و این لباس زیبنده را با هر قیمتی که هست باید باندام رسای خود استوار سازید.

من خدای متعال و قادر ذوالجلال را شاهد گرفته و بعضی از شما ها را نیز که اختصاراً بعقاید درونی من واقف بوده اند بشهادت طلبدیده و بالاخره جامعه را بمدلول یابیه اولیه خود مراجعه میدهم که من از روز اول و در پایان سالیان دراز بهمین عقاید وطن پرستانه معتقد و متکی بوده کمتر شب و روزی بر من میگذشت که زهر تلخ نفوذ خارجیان از یکطرف و بسی لیافتی زمامداران امور از طرف دیگر قلب من و قلب هر صاحب دلی را مجروح و مکدر نسازد و بالاخره از همین جراحت و یباد عظمت از دست رفته و جلو گیری از ایران کشی خارجیان بود که راز های نهفته خود را آشکار و بتائیدات الهی و عزم راسخ خود تکیه داده مکنونات قلبی را علنی و اظهار کردم و برای تعقیب همین عقیده مقدس بود که اهتزازات لوای شیر و خورشید را نصب العین خود قرار داده قوای نظامی را در دست گرفتم و از هیچ اندیشه ای نهرا سیدم.

ما باید حفظ اساس قانون و احترام قوانین اساسی وطن را سرسلسله مکنونات قلبی خود قرار داده اجرای تمام مواد آنرا از دل و جان تصدیق و تقدیس کنیم، ما باید اساس مقدس مشروطیت و حریت و آزادی ملی را مقدس ترین دیباچه مرام و درخشنده ترین دفتر آرزو و آمال خود بدانیم و در مقابل شورای حقیقی ملت پیوسته بانظر احترام نگریسته اجرائیات احکام حقیقی ملت را بچشم تقدیس و تکریم تلقی نمائیم و خاطر خود را بهمین انتظار مشعوف و مسرور سازیم که انتخابات جدید عنقریب شروع و امید وار باشیم که انتخابات مزبور انشاء الله با نظر حقیقی ملت و بر منفعت ملت و خیر و صلاح ملت صورت ختام خواهد یافت و از حالا مستعد آن باشیم که خدمات مهمتری را از خود آشکار ساخته مفاد آنرا نیاز راه ملت و وطن مقدس و برادران اسلامی خود نمائیم.

بالاخره صاحبمنصبان رشید من. آن عواطف و احساس و آن ملکات فاضله ای که از چندین سال باینطرف در ضمیر ما منور بود و شمارا بتعقیب دستور و مقررات من و ادار کرد کماکان بحال خود باقی و ابدا تغییر لون و صورتی بخود نداده و نخواهد

داد. ما از عواطف و احساسات و وطن پرستانه خود سوء استفاده نکرده (۱) و اقتدارات نظامی خود را وسیله منفعت طلبی و استفاده‌های شخصی قرار ندادیم (۱) ما با تمام قیافه و معنی خدمت سربازی را خدمت بمملکت و وطن تشخیص داده امیدواریم که ایران خود را در عرصه پهناور مدنیت و استقلال يك ایران مصفا و مستقلى معرفی نمایم اشعه پرچم شیر و خورشید نور چشم ماست و لوای مقدس ملی ما پیش آهنگ نجات ما است، این احساسات مقدس و این عقاید بی آلاش همان قسم که دیروز سرنوشت ما را معین و بدست ما سپرد و ما هم خوشبختانه همان راهی را که حقیقت و وطن پرستی برای ما مقرر کرده بود تعقیب نمودیم، امروز هم ما را مجبور می‌سازد که اساس مقدس مشروطیت و مواد قانون اساسی و عظمت مقام سلطنت (۱) و جلوگیری از نفوذ خارجیان را نقش ضمیر خود ساخته از دل و جان بکوشیم و حفظ این آثار را ثبت دفاتر ابدی خود نمایم.

اینک بشنوید و بهوش باشید که آسمان ایران اقدامات یکساله شما را تا به ابد منعکس خواهد داشت، اینک چشم دختران ارومیه و سلماس، ناله حسرت خیز گیلان و گیلانیان غمهای جانفرسای خراسان و ما زندان ضجه‌های دلخراش خطه غرب و کردستان و لرستان و عراق و همدان، آه‌های سوزناک کشور جنوب و شمال شرق و غرب، پیش آهنگ افتخارات شما است.

دیروز اگر این ناله‌های حسرت خیز چشم شما را گریان و قلوب با شهامت شما را مجروح می‌ساخت امروز بر اثر تبسم‌های جانبخش و نعمات دلفریب آنها آغاز جشن و شادکامی و اظهار انبساط و سرور نماید و هوشیار باشید که خدای ایران و رب النوع عظمت و استقلال ایران با شماست پیش بروید و مطمئن باشید آن دستهای خائنی که در اثر اقدامات خائنه خود بر ضد شما بلند میشود منقطع و مقطوع خواهد شد، آثار شهامت و رشادت شما در همه جا باقی است و دنیای افتخار و سعادت با استقبال شما قدم برداشته است، پیش بروید!

آفتاب عظمت کشور باستان طلوع خود را بشما مژده و نوید میدهد جای تردید و تفکر نیست، روح شهدای شما و نظامیان عزیزم که در میدان‌های جنگ بخون غلطیده اند افتخارات اعقاب شما را منتظرند، من از جبهه همین مجلس جشن بارواح شهید و خونهای پاک و شجاعت فنا ناپذیر آنها سلام میفرستم، آنها زنده جاویدند. از شما

نیز انتظار دارم که بامن همصدا شده بآن خونهای عزیز که در راه عظمت و استقلال وطن جاری شده سلام کنید، عواطف قلبی من پیوسته متوجه شماست، خدمات هیچ يك از شما ها در مرکز و ولایات از نظر من مستور نیست، جبران خدمات و فداکاری و رضایت هر يك از شما ها را بقدر شناسی خود و روح شهدای وطن وا گذار می‌کنم و اقتدارات نظام را از یزدان پاک آرزو دارم.

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا - رضا

این خطابه که جز الفاظ مرکبه چیز دیگر نبود کار خود را کرد، و خلاصه فتح چهریق در مجلس شورای ملی هم انعکاس یافته، از طرف نمایندگان مختلف و حتی رئیس مجلس از وزیر جنگ قدردانیها بعمل آمد.

اوضاع لرستان

اشاره شد که الوار بروجرد و لرستان بحدود عراق تخطی کردند و شهرها را غارت نمودند - بلافاصله وزیر جنگ در صدد جلوگیری برآمد و در اوایل تابستان ۱۳۰۱ ترتیب این کار داده شد و سر قیپ محمد خان فرمانده لشکر بان غرب مأمور اصلاح کار لرستان گردید.

موضوع لرستان از عهدی قدیم مطمح نظر سیاسی و اقتصادی بعض همسایگان بود. و نخستین امتیاز راه آهن که دولت بریطانیا از قاجاریه گرفت راه آهنی بود که خوزستان را بلرستان - تهران - بحر خزر انتقال دهد (همین راهی که بسا ختن آن موفق گردیدیم) منتها این امتیاز عملی نشد و موقع آن هم گذشت و امتیاز مذکور خود بخود لغو گشت - چنین بنظر میرسد که اصلاح کار لرستان و امتداد جاده شوسه از لرستان بخوزستان یکی از کارهای عمده سیاسی و اقتصادی و نظامی بود که همسایگان ما از دیرباز در او نظر داشته اند.

الوار بچند دسته منقسم میشوند:

الوار پیش کوه و بروجرد، الوار پشت کوه و «عاسبدان» که مرکزشان حسین آباد، خانه‌والی پشت کوه بود. الوار چهارلنگ که در قسمی از عراق و اصفهان

سکنی دارند و از جمله طوائف بختیاری محسوب میشوند. الوار هفت لنگ که آنها هم در خاک بختیاری سکوت دارند - طوائف حدود کوه کیلویه و بهبهان که آنها هم طایفه ای از الوار بشمار میآیند.

قوای دولتی در آخر جوزای ۱۳۰۱ بسوی بروجرد حرکت کرد و مصادمه بین طوائف الوار و قوای دولتی آغاز شد و این مصادمات باحوادث ناگوار و فاجعه هائی همراه بود. خاصه بعد از آنکه امارت لشکر غرب بعهدۀ احمد آقا سپید و اگذار گردید - و همچنین پس از او که حسین آقای خزاعی مأمور لرستان شد، و بالجمله در نتیجه این محاربات همه رؤسای الوار از مطیع و طاعی بقتل رسیدند و این عملیات تا سنه ۱۳۰۷ بطول انجامید و عاقبت راه شوسۀ لرستان - خوزستان کشیده شد و داستان یغماگری الوار پایان یافت، اما عیبی که داشت قضیۀ «اسکان عشایر» بود که دولت تصمیم گرفت قسمت زیادی از عشایر الوار را در خراسان و سائر نقاط سکنی دهد و باین نیت گروهی از الوار را با حشم و زن و بچه از لرستان حرکت دادند و دسته دسته از این مردم را در روستاها پراکنده ساختند و درین عمل بواسطۀ عدم مواظبت کامل و نفع طلبی مأمورین نظامی گروه بسیاری از مرد و زن و کودک و احشام تلف گردید و بالاخره امر اسکان چون بدون نقشۀ منظم بود عملی نشد و نفوس بسیاری از بین رفتند و بعد از شهریور ۱۳۲۰ همه آنها که باقی مانده بودند بلرستان باز گشتند!

چیزی که بود، بامر شاه (پهلوی) بعضی جوانان الوار در تهران بمدرسه رفته درسی خواندند - و نیز در لرستان قلعه و خانه و علاقه هائی برای تخته قاپو کردن الوار ساختند و این خانها اکنون پر از جمعیت است و میتوان گفت که این اقدامات برای نسل آتیۀ الوار پیش کوه از جهتی مفید واقع تواند شد.

۱- لر - لور : در زبان فارسی بمعنی دره آباد و شعاب جبالست و در اصل طوائف کوه نشین را و لور نشین، میگفتند، و بعد بتدریج لفظ لور - لر، به تنهائی مستعمل شده و قسمت اخیر صفت بتخفیف حذف گردید. اصل الوار از جنس اکراداند و این طوائف از جبال کردستان بتدریج در عرض دو هزار سال و شاید زیاد تر در صحاری و جبال جنوبی ایران پخش شده تا سواحل دریای فارس کشیده شدند و هنوز هم بقایای آنها چنانکه دیدیم درین نواحی سکوت دارند.

ایلات شاهسون

ایلات «شاهسون» نیز از عشایری بودند که در حدود اردبیل و مشکین و اهر سکونت داشتند و بمردم تعدی میکردند.

در دوره مجلس چهارم و در همان اوقات که هجوم بلرستان آغاز گردیده بود حمله بطوائف مذکور شروع شد و ازین زدوخوردها که بدست «عبدالله خان امیر طهماسبی» خاتمه یافت، خانمان خوانین شاهسون برچیده گردید، و بالجمله این طوائف نیز خلع سلاح شدند، اما داستان اسکان در مورد این طوائف چنانکه در باره کرد و لر صورت گرفته بود صورت نگرفت.

نقشۀ خلع سلاح تمام عشایر ایران - بحکم رژیمی که سردار سپه مصمم ایجاد آن بود و پیشرفت طبیعی تا اندازه بدان حکم می نمود، یعنی رژیم «بورژوازی» و قلع ریشه «اُمُود الیزم» - از این تاریخ طرح شد و بتدریج تا سنوات نهم و دهم پادشاهی پهلوی، صفحه ایران از وجود «خان» و «ایلخانی» و عشایر مسلح و صاحب قدرت پاک شده مرکزیت و امنیت بتمام معنی در ایران بوجود آمد.

اما داستان فجایع و بیرحمیا و بدقولیا و اعمال بی فایده و غیر ضروری که موجب نغله شدن گروه زیادی از اتباع خوب ایران شد و صد ها هزار احشام تلف و غارت گشت و عاقبت هم مارا بیک و آکنش خطرناکی دچار ساخت - جای دیگر و بوقت دیگر باید موعول شود - و مربوط بتاریخ دوره - لطنت رضاشاه پهلوی است و آنجاست که میتوانیم جزء بجزء داستان را شرح دهیم و از روی شاهد و گواه قضاوت نمائیم و فعلا تاریخ مختصر ما گنجایش این داستان را ندارد.

اعزام شصت نفر محصل باروپا

در تاریخ مکی مینویسد: در کابینه اول قوام السلطنه بمنظور تربیت و تشکیل نظام جدید و همچنین محدود کردن اختیارات سردار سپه در نظر گرفته شد که عده ای افسر از فرانسه استخدام و بایران اعزام شوند.

ولی ضمن عمل باطنا معلوم شد که سیاست خارجی باین کار رضایت نخواهد داد و بااستخدام افسر از فرانسه موافقت نخواهد کرد و برای جلوگیری از نفوذ

فرانسویان در ایران ناگزیر خواهد شد که همه روزه کار شکنی هائی در امور مملکتی بنماید. بنا بر این دولت هم برای اجرای منظور خویش در نظر گرفت که صورت عمل را تغییر دهد ولی باطناً نظر خود را عملی سازد. از این رو لایحه ای تنظیم کرد که شصت نفر افسر از صنوف مختلفه ارتش و يك نفر ژنرال از سوئد استخدام نماید، و چون با این ترتیب سیاست خارجی ظاهرآ مخالف نبود نزدیک بود که این موضوع صورت عمل بخود گیرد و لایحه مزبور از مجلس بگذرد.

در خلال این احوال سردار سپه و طرفدارانش متوجه شدند که این عمل در راه اجرای مقاصد آنها سدی ایجاد خواهد نمود و سردار سپه موفق نمیشود که نفوذ خود را بطور کامل در قزاقخانه و نظام ایران توسعه دهد. بنا بر این نقشه ای کشیده شد که در صورت ظاهر مخالفتی نکرده باشد و باطناً مانع اجرای چنین امری شود. باین معنی که سردار سپه بدو با قوام السلطنه مذاکره نمود که چون بودجه کشور ضعیف است و توانائی پرداخت حقوق و مخارج این افسران خارجی را نخواهد داشت و از طرفی هم نظر بر اینکه افسران ژاندار مری تربیت شده سوئدیها میباشد و عده ای هم از افسران سوئدی در استخدام دولت ایران است بهتر اینست که ژاندار مری و قزاقخانه یکی شود تا قزاقخانه بخوبی از اطلاعات و معلومات افسران ژاندار مری و سوئدی استفاده نماید. بنا بر این بهتر اینست که از استخدام افسران خارجی خود داری شود، در عوض ۶۰ نفر از افسران ایرانی برای تحصیل فنون مختلف نظام بارو یا فرستاده شود.

اما قوام السلطنه با اختلاط و یکی شدن ژاندار مری و قزاقخانه مخالف بوده و چنین عقیده داشت که باید ژاندار مری مستقل و تحت نظر وزارت کشور قرار گیرد، قزاقخانه هم مستقل و تحت نظر وزارت جنگ باشد. باین ترتیب حاضر نشد که این عمل انجام گیرد.

در این گیر و دار کابینه هم سقوط نمود و کابینه مرحوم مشیرالدوله روی کار آمد و سردار سپه با مذاکرات زیاد توانست هر طور هست مشیرالدوله را موافق نماید که از استخدام افسر از اروپا موقتاً صرف نظر کرده ژاندار مری و قزاقخانه هم یکی شود و لایحه ای هم مبنی بر اعزام ۶۰ نفر محصل بارو یا تنظیم و بمجلس شورای ملی

پیشنهاد گردد، منتهی عمر کابینه کفاف نداد و لایحه مزبور در موقع بحران بتصویب مجلس رسید.

در کابینه دوم قوام السلطنه عمل ژاندار مری و قزاقخانه خاتمه یافته بود و قوام السلطنه با عمل انجام شده رو برو گردید و با قدرت سردار سپه نمیتوانست مخالفتی بنماید بنا بر این مخارج این عده محصل تأمین گردید و محصلین مزبور بارو یا اعزام شدند.

ایران و کنفرانس لوزان

در اواخر کابینه دوم قوام السلطنه کنفرانس لوزان تشکیل شد و چون کنفرانس نامبرده مربوط بمسائل شرق و عثمانی و بین النهرین بود لذا شایعاتی بود که دولت ایران بایستی نماینده بکنفرانس لوزان اعزام دارد.

بنا بر همین شایعات بود که در جلسه پنجشنبه ۲۷ جدی ۱۳۰۱ خورشیدی نماینده خراسان دانش بزرگ نیا از رئیس الوزراء چنین سؤال نمود: «در کنفرانس لوزان يك سلسله مسائل مهمه مطرح شده است که دولت يك علاقه تامی بآن دارد و از قرار مذکور از طرف تركها و روسها اظهار مساعدت و موافقت شده است. آیا دولت در این خصوص چه اقدامی کرده است؟»

مسئله دیگر راجع به بین النهرین است که در این دوروز شایع شده است که قیمومت اندلیس بر بین النهرین تصدیق شده اگر چه این مسئله هر گاه صحت داشت میبایست بامراجعه بمجلس شورای ملی صورت بگیرد ولی چون علاقه تامی بفهمیدن قضیه هست استدعا دارم بفرمائید که ترتیب چه بوده است؟»

نطاق قوام السلطنه راجع بکنفرانس لوزان

بعد از فتوحات عثمانی موقعی که قرار شد برای رفع اختلافات بین عثمانی و یونان در لوزان کنفرانس منعقد شود دولت ایران نظر بجهاتی مصالح خود را در شرکت در کنفرانس میدانست لکن بعد از تحقیقات بدولت اطلاع رسید که پروگرام کنفرانس محدود برفع اختلاف بین عثمانی و یونان و مسئله بغازهاست و چون در مسائل مطروحه دولت ایران منافع مستقیم نداشت در آن موقع از تقاضای شرکت در کنفرانس خود داری شد، مع هذا از ابتدای شروع بکنفرانس نماینده مخصوص به لوزان

فرستاده شده که دولت را از جریان مذاکرات کنفرانس مستحضر سازد تا اینکه مسئله موصل از طرف عثمانی ها مطرح گردید و ضمناً معلوم شد که در مسائل راجعه بنواحی مجاوره ایران نیز در کنفرانس مذاکره خواهد شد این بود که دولت ایران در تهران بوسیله نمایندگان سیاسی انگلیس و فرانسه و ایتالی و در خارجه بوسیله نمایندگان خود در اسلامبول و لندن و پاریس و رم رسماً تقاضای مشارکت در کنفرانس نمود و گفته شد که چون دولت ایران مطلقاً از حیث مجاورت و هم سرحد بودن با مقدرات مملکت عثمانی علاقمندی طبیعی دارد لازم میدانند در کنفرانس شرکت داشته باشد بعلاوه تقاضا شد که تا موقع اعزام نماینده ایران باید، حقوق و تصوره ایران کاملاً محفوظ بماند.

در جواب تقاضای ایران از سفارتخانه های انگلیس و فرانسه و ایتالی مراسلات متحدالمفادی رسید که چون دولت ایران یا عثمانی در جنگ نبوده و نسبت به بحراسود حقوق ساحلی ندارد و مسئله حدود ایران و عراق عرب بکنفرانس رجوع نشده است دعوت دولت ایران بکنفرانس لوزان در حدود و ظایف کنفرانس نمی باشد.

در همین حال بدولت اطلاع رسید که پطرس آقا نام که ظاهراً شخصی است که بریاست دسته ای از جلوها در نواحی غربی آذربایجان در موقع جنگ عمومی مرتکب فجایعی شده است به عنوان نمایندگی کلدانیها اظهاراتی راجع به ملت آشوری و کلدانی کرده و حدود معینی را حد طبیعی سرزمین این دولت شمرده است و از قرار معلوم در کنفرانس نیز اظهارات او استماع شده است.

بوصول این خبر که مصادف با جواب نمایندگان دول ثلاثه بود دولت مراسله مجددی بسفارت خانه های مزبور نوشته و پروتست نمود که از یکطرف شرکت ایران را در کنفرانس نمی پذیرند در حالتی که مسائل مهمه که دولت ایران در آنها منافع مشترک دارد در کنفرانس مطرح است و از طرف دیگر اظهارات بی اساس نماینده کلدانیها در لوزان برخلاف حقوق حاکمیت دولت ایران اصفا میشود در صورتی که عده زیاد آنها تبعه مسلمة ایران هستند و در تحت حکومت ایران بامنیت و آسایش زندگانی میکنند. بنمایندگان ایران در خارجه نیز دستور داده شد که بهمین ترتیب پروتست نمایند همچنین بمامور مخصوص ایران در لوزان دستور داده شد مراسله

بکنفرانس نوشته اعتراضات دولت ایران را ابلاغ کند: و اما در موضوع قیومت انگلیس در بین النهرین آقایان باید بدانند که این مسئله مربوط بدولت ایران نبوده و راجع بتصمیمی است که بعد از جنگ عمومی دول غالب نسبت بممالک مغلوب اتخاذ نموده اند. معیناً نماینده ایران مخصوصاً در مجمع اتفاق ملل خاطر نشان کرده است که در تعیین مقدرات بین النهرین باید کاملاً مراعات میل اهالی بشود و برخلاف آمال ملی آن ها اقدامی بعمل نیاید مخصوصاً برای مزید اطلاع آقایان می گویم که دولت ایران حکومت جدید بین النهرین را نشناخته است.

آقای دانش مجدداً اظهار داشت که البته این حق کشیهای کنفرانس باید بتمام دنیا ابلاغ شود و در موضوع بین النهرین هم استدعا دارم برای اطمینان خاطر عامه در جراید این مسئله تکذیب شود.

پذیرفتن نمایندگان ایران در کنفرانس لوزان

با اینکه دولت و ملت ایران در موقع جنگ بین الملل (از سال ۱۹۱۴ الی ۱۹۱۸) فوق العاده دچار خسارات و زیانهای شده بودند که شاید خسارات و غرامات آن کمتر از بعضی دول محارب نبود معیناً در موقع تشکیل کنفرانس صلح بعللی که از آن جمله میگفتند: دولت ایران وارد جنگ نبوده است. با عضویت وی در کنفرانس صلح موافقت ننموده عضویت ایران را موکول بکنفرانسهای کردند که در مسائل راجع بشرق تشکیل شود. این قبیل کنفرانس ها نیز تشکیل و مهمتر از همه آنها کنفرانس لوزان بود که اصولاً از طرف دول متفق هیچ گونه مساعدت و همراهی و موافقت در عضویت ایران نشده بود.

این مسئله چون برای ایران بسی مهم بود، بنا بر این نمیتوانست از شرکت در آن کنفرانس صرف نظر کند و به جوابهایی قانع شود که از روح عدالت و مساوات دور میباشد.

در کنفرانس ورسای و مجلس صلح عمومی عضویت ایران را قبول نکرده می گفتند این مجلس مخصوص دول محارب است.

کنفرانس لوزان هم که منعقد شد با آنکه اغلب مذاکرات آن راجع بمسائل شرق بود و دعوی زیادی در آنجا مطرح گردیده بود و ارتباط تامی سیاست ایران داشت معیناً نمایندگان ایران را بعضویت نمی پذیرفتند.

دولت ایران نیز از نظر اینکه زمینه مذاکرات کنفرانس لوزان مربوط به قضایای شرق بود و باطراف و حدود ایران کشیده میشد بعلاوه قضیه موصل و دعاوی واهی آشوریهها و کندانیها و غیره بمیان آمده بود لازم میدانست که حق عضویت در کنفرانس نامبرده داشته باشد. بنا بر این دولت ایران از دول متفق در خواست نمود که عضویت ایران را پذیرند.

ولی متفقین در جواب میگفتند:

نمایندگان دول بی طرف حق عضویت ندارند و کنفرانس مخصوص محاربین است و فقط اظهارات نمایندگان دول بیطرف اصفاء و استماع میشود از این روح رای ندارند. بهمین جهت هم دولت ایران را دعوت نکرده بعصویت او تن در ندادند در صورتی که در همین کنفرانس مشاهده میشد نمایندگان دولی که در جنگ هم شرکت نداشته و بیطرف بوده اند از قبیل اسپانی و سوئد و غیره را پذیرفته اند معهذا باز راضی بعصویت ایران در کنفرانس نامبرده نشدند.^۱

حمایت دولت روس از ایران

روزنامه نوبهار شماره ۱۷ مورخه ۲۶ جدی ۱۳۰۱

در این مورد چنین مینویسد:

رفیق «چیچرین» رئیس هیئت نمایندگان ساویت یادداشتی بکنفرانس اعراض چیچرین لوزان تقدیم داشته و بر علیه ممانعت فرانسه و انگلیس از دخول دولت ایران در کنفرانس، پروتست نموده، اظهار میدارد که دولت ژاپون و ممالک اسکاندیناوی که هیچگونه منافعی در شرق ندارند نماینده آنها بکنفرانس لوزان دعوت شده است، ولی از حضور نماینده ایران که خود یکی از ممالک شرق نزدیک است ممانعت بعمل می آورند. نوبهار: خیر فوق را آژانس فسکو بما داده است و ما خوشوقیم که با وجود ممانعتی که در اطراف خود روسیه از طرف اروپائیان در مسائل عمومی کنفرانس لوزان موجود است معذک درباره ایران ازین حس همدردی و اعتماد که خون گرم و صمیمی مشرقی را در شریان چیچرین و پارانث نشان میدهد مضایقت نمی نمایند.

روز نامه مزبور سپس شرحی درباره فشار متفقین در کنفرانس لوزان بدولت ترك راجع بحقوق اقلیتهای مسیحی و حمایت جدی آنان از ایجاد کانون ارامنه و کلدانیها و مقاومت «رضا نوری بیک» نماینده دولت ترك و خروج مشارالیه

۱. نقل از تاریخ آقای مکی - مهر ایران.

از اطاق جلسه از قول رویتر (۱۶ ژانویه ۱۹۲۳ - جدی ۱۳۰۱) نقل کرده سپس چنین مینویسد:

«قضیه کانون ارامنه و کلدانیها گویا اشتباه است و مراد کانون کلدانی و آشوری است. تفصیل واقعه چنین است که «پطرس» نامی از روسای آشوریان، بلندن رفته و بوسیله حمات لندن بکنفرانس لوزان معرفی شده و در کنفرانس مزبور عنوان کرده است که: ملت آشوری و کلدانی که از ملل قدیمه است، در يك حدود معینی که تاریخ قدیم و مسکن فعلی این اقوام شهادت میدهد و آن عبارتست از حدود موصل و کردستان عثمانی و کردستان ایران تا حدود ارومیه - باید دارای يك کانون خاص باشند (۴) سپس خدماتی که آشوریهها در مدت جنگ بدولت انگلیس و روس و متفقین نموده اند (مرادش ظاهراً همان قتل عامها و تاراجهایی است که نسبت بمسلمانان ایران در کردستان ایران و عثمانی از طرف آشوریهها صورت گرفته...) بیان کرده و از کنفرانس لوزان برای این حق الزحمه خونین خود و سایر اواتوریه های آشوری، حق داشتن يك کانون خاص در حدود مزبور تقاضا نموده است!

کنفرانس لوزان تدقیق و مطالعه در تقاضاهای مزبور را بیک کمیسیون که مربوط بامور اقلیتهای دولت عثمانی است واگذار نموده و این خبر رویتر مربوط بهممان کمیسیون است!

ما قبل از شیوع این خبر اطلاع داشتیم که پطروس مذکور که او را بزحمت سفارش کرد کرنز و ژنرال پطروس، معرفی مینمایند از کنفرانس لوزان تقریباً ناراضی خارج شده و بلندن رفته بیان نامه تندى مبنی بر درخواستهای خود و لزوم موافقت متفقین با آن در خواستها و اعتراض بر کنفرانس لوزان منتشر ساخته بوده است.

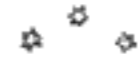
ولی این خبر که در ۱۲ ژانویه چهار روز قبل منتشر شده است مدلل میدارد که حمات و طرفداران ایجاد کانون وحشی آشوری در حدود ایران و عثمانی، بار دیگر ازو سفارش کرده اند و دوباره در کمیسیون اقلیتهای مسئله مزبور مطرح شده و رضانوری بیک نماینده ترك با آن مخالفت ورزیده است.

.... اگر سایر ممالک اروپا از عادات خونریزانه و وحشیانه آشوریهها و جلوها در سنوات اخیر بی اطلاع باشند، خاصه حرکات خونین وقاسیانه و بیرحمانه ای

که نسبت برعایای ارومیه و سایر حدود آذربایجان غربی بدست اینقوم شریر و خون خوار و غارتگر ارتکاب شده است هرگاه بر ملل اروپا و امریکا خاصه بر ملت فرانسه پوشیده باشد (گرچه گمان نداریم مخفی باشد ؟) لااقل دولت انگلستان بخوبی آنها را میداند ، خیلی هم خوب و درست و کامل از آن خبر دارد . در این صورت متحیریم چگونه سعی دارند يك چنین کانون فسادى در بین سه ملت مسلم : ایران ، عثمانی و عراق ایجاد سازند ؟ ...

آیا مطمئن خواهند بود که هرگاه يك کانونی ازین قوم سرگردان و وحشی و کم جمعیت در حدود مذکور ایجاد شود بزودی بحالت ارمنستان نیفتاده و هرروز آلت دست دول و احزاب مخصوص واقع نشوند ؟

بالاخره آیا ملت ایران از همجواریان دوست خود انتظار خواهد داشت که در مورد بطروس اوانتوریه در کنفرانس لوزان همراهی کرده ولی باعضویت نماینده ایران که یکی از ملل مهم شرق و اسلامست در کنفرانس مزبور مخالفت ورزند؟ و آیا ممکن خواهد بود که در کنفرانس لوزان که هنوز نماینده ایران عضویت ندارد بتوان چنین مذاکراتی بنام (مراعات اقلیتها) که يك قسمت آن قطعاً بضرر ایران است میان آورد ؟



خلاصه ، موضوع بطروس و اقلیتها از لحاظ مقاومت ترکها و حمایت سختی که دولت شوروی از ترك و ایران میکرد و سرو صدای ایرانیان و مطبوعات ملی و مجلس و احتیاجی که آنروز بسکونت شرق محسوس میشد بجائی نرسید و از میان رفت و قضیه بغازها هم بنفع دولت ترك پایان یافت !
و نیز مداخلات دولت شوروی و رقابتی که بین انگلیس و فرانسه در جلب دولت ترك بوجود آمد و تولید رقابت و مناقشه اشکار بین این دو دولت در مسائل جاریه بغازها و مسئله «روهرا» و «آلمان» و مواد تحمیلی بدولت «عثمانی» یکی دیگر از عللی بود که این کنفرانس را بنفع ترکها پایان آورد .

رفیق چیچرین وزیر خارجه دولت شوروی که با تفاق رفیق «گراسین» از اروپا مراجعت میکند ، در شهر «کونو» از طرف دولت «لیتوانی» استقبال شایانی

از آن هیئت بعمل میآید و رئیس الوزراء لیتوانی و وزیر امور خارجه در آن پیشباز حضور پیدا میکنند .

بقراری که جراید محلی خبر دادند واردین وضعیت را که بعد از کنفرانس لوزان ایجاد گردیده است بشرح زیر بیان و توصیف کرده اند :

«جریان قضایا مشعر بر این است که دولت انگلیس جنگ جدیدی در شرق زمین تدارک میبندد که آخرین نقطه مقصود آن جنگ بر علیه روسیه ساوتی متوجه میباشد . زیرا دولت انگلیس با فصاحت بیان و صراحت ، در کنفرانس لوزان مدلل داشت که نه تنها عثمانی حتی با روسیه شوروی نیز در حال مبارزه است و این مبارزه نه تنها بقصد رفیق عالم اسلام خواهد بود بلکه انگلیس قصد دارد ملت آزاد روس را هم خفه نماید !

عثمانی ناموفی نیرومند است که با روسیه شوروی اتحاد دارد . پدیدار شدن اختلاف بین روسیه شوروی و عثمانی در لوزان موجب آن گردید که فشار انگلیس به عثمانی شدت یافت و از همان لحظه عثمانی بی برد که نجات وی در اتحاد نزدیک با جمهوری ساوتی می باشد .

در تحت همین وضعیت بود که در روزهای آخر کنفرانس لوزان ، عثمانی مجبور گشت بطور قطعی بموقعیت نمایندگان ساوتی ملحق گردیده از صلح و امن آمیزی که متفقین پیشنهاد کرده بودند صرف نظر نماید .

جراید محلی شرح مصاحبه بارفیک چیچرین را درج کرده و با اظهار نظریه مخالفت آمیزی نسبت جنگ ، اظهار اطمینان میکنند که نظر بوحدهت روح مقاومت ملل شرق در اتحاد آنها با روسیه شوروی ، «پریالیزم انگلیس» که ماجرای جدیدی در شرق تدارک میکند بهیچگونه موفقیتی نایل نخواهد آمد .

نطق رفیق چیچرین

رفیق چیچرین با همراهان پس از ورود بمسکو نیز نطقی مفصل کرد که هشت فقره آن در اخبار بی سیم مسکو انتشار یافت : قسمتی مربوط بتمرکز سرمایه و متحد نمودن يك سرمایه بین المللی بوده و در فقرات دیگر اشاراتی بیروز همچشمی و رقابت و اختلافات گوناگون بین دولتین فرانسه و انگلستان و احتمال نزدیکی فرانسه بدولت شوروی میکند .

سپس میگوید: مسئله «روهرا» مانند کنفرانس لوزان تفاق بین انگلیس و فرانسه را عمیقتر ساخته و پایه تنفر و انضجار امروزه رسانیده است ، محل تردید نیست که بعد از کنفرانس لوزان دوره مبارزه شدید بین انگلیس و فرانسه شروع

خواهد شد.

در فقره ۳۶ می‌گوید: «جمهوریهای ساوتی یگانه دوست باوفای ملل ستمدیده میباشند و در حینی که متحد کردن سرمایه بیک شکل بین المللی در کار صورت گرفتن است، در نقطه مقابل آن استخلاص و آزادی ملل ستمدیده انجام میگیرد.»
نمایندگان متعدد ملل شرقی در کنفرانس لوزان مشاهده نمودند که جمهوریهای ساوتی یگانه دوست باوفای آنهاست و هر اندازه کنفرانس ادامه می یافت این رابطه محکمتر میشد.

در جراید محلی اغلب ممالک شرقی تصریح شد که موفقیت های دیپلوماسی عثمانی در کنفرانس لوزان نتیجه تقویت جماهیر شوروی بود و نمایندگان شوروی تا آن مرحله آخر موفقیت محکمی بواسطه حضور خود برای عثمانی ایجاد کرده بودند ... الخ.

در فقره ۳۷ می‌گوید: «قضیه بغازها لاینحل مانده است، وضع تزلزل آمیز سیاست فرانسه در لوزان انعکاس مباحثات راجع به «روهر» بوده^۱ و در نتیجه اقدامات ما در ضمن جریان کنفرانس لوزان، بین محافل سیاسی فرانسه عقیده ای انتشار یافت که افتتاح بغازها برای سفاین جنگی یگانه، عبارت دیدری است از تسلیم بحراسود بدولت انگلیس، که برای فرانسه صرفه ندارد و ایتالیا و عثمانی بواسطه ترتیبات دیرینه خود در این قضیه علاقمند هستند، و با این حال اگر چنانچه دوره مذاکرات دیپلوماسی با عثمانی بامضای قرار داد عمومی منجر گردد و هرگاه درین ضمنها قراردادی غیر قابل تحمل که در لوزان راجع به بغازها تهیه شده باشد امضا شود، بهر صورت آن قرار داد عمری نخواهد داشت، نه تنها مطبوعات ترك بلکه حتی مطبوعات فرانسه و ایتالیا نیز درین زمینه شرح فوق اظهار عقیده میکنند^۲.....»

۱ - این همان مبارزه و رقابتی است که عاقبت منتهی بنزدیکی روسیه و فرانسه و قوت گرفتن آلمان و آمدن موسولینی و تولد هیتلر و حزب فاشیست و نازی و جنگ عمومی دوم گردید و فرانسه از میان رفت و
۲ - فرانسه در آن تاریخ نواحی رن و ایالت «روهر» را تصرف کرده بود ولی دولت انگلیس و امریکا میل داشتند ناحیه روهر از قوای فرانسه خالی شود و عاقبت فرانسه مجبور شد آن نواحی را بتفصیلی که در تواریخ مضبوط است تخلیه کند.

۳ - بالاخره کنفرانس لوزان در فوریه ۱۹۲۳ تق و لوق شد و علت اصلی همانا بفرنج بودن کسار بغازها

(بقیه در ذیل صفحه ۲۸۲)

° ° °

اقدام در تصرف ادارات نظمی (شهربانی)

پیشتر اشاره کردیم که سردار سپه نسبت بسویدیهای مستخدم شهربانی نظر خوب نداشت، این مرد همان قسم که سویدیهای ژاندار مری را رانده آن اداره را جزء قزاقخانه و در وحدت شکل قشون منحل ساخت - بداره شهربانی هم همین نظر را داشت. اساساً باید گفت که این مرد غیور بااستخدام اروپائی و امریکائی در ادارات ایران موافق نبود و یک حس ضد یگانه از چندین لحاظ در او مکمون بود.

اول آنکه چون با زبانهای خارجی آشنائی نداشت رغبت بمعاشرت و حشر با اروپائیان نمیکرد - دیگر آنکه معتقد بود که ایرانیان خودشان بایستی خانه خود را اداره کنند، سوم آنکه آنها را موی دماغ و سر خر میدانست و میل داشت میدان را برای خودش بکلی از هر جهت خالی کند - و چنانکه دیدیم حتی مستشاران آلمانی که بانک ملی را راه انداختند نیز بیرون کرد، و بالاخره باین کار یعنی اخراج یگانگان اکتفا نکرد بلکه بعد ها باخراج لغات یگانه از فرنگی و ترکی و عربی نیز شدیداً اقدام کرده کمیونی دروزارت جنگ از بعضی افراد متمصب تشکیل داد که بلفت فارسی سازی اقدام کنند و همین رفتار موجب گردید که دولت مرحوم فروغی با ایجاد فرهنگستان مبادرت ورزد، که لااقل حالا که کاری است و باید صورت پذیر گردد و لابد منه است، پس از طریق معقولتر و مناسبتری عمل شود.

سردار سپه درین باب بی اختیار بود. چنانکه قبل از همه «کلنل اسمایس»

(بقیه از ذیل صفحه ۲۸۲)

ورقابت باطنی دول معظمه فرانسه و انگلیس و روس بایکدیگر بوده است و مخبر رویت در همین تاریخ خبر داد که: هنوز کنفرانس دارای رمق است و امید وار است که عصمت پاشا (عصمت اونونو نماینده ترکیه در کنفرانس بود) حق قضاوت کونسولها را که یکی از مواد قرارداد بود بپذیرد! و ادبوی مسکو گفت: کنفرانس لزان عملاً خاتمه یافته است و مانند تمام کنفرانسهای سابق مدلل داشت که حل قضایای مشککة سیاست بین الملل امروزه بوسیله ترتیبات دروش کهنه و خرده گیریهای دیپلوماسی غیر ممکن میباشد - کنفرانس دژن برای این سقوط نمود که دول دیگر میخواهند روسیه شوروی را بزانو در آورند و خاضع سازند روسیه نیز با نفرت آنرا رد کرد - در لزان نیز چنین تفاضاتی از عثمانی نمودند اینک معلوم شد حق بجانب روسیه بوده زیرا روسیه پیوسته مدلل میداشت که حل قضیه شرق نزدیک فقط در صورتی ممکن است که اصول مختاریت ملل در تعیین مقدرات خود مراعات گردد.

انگلیسی را که در قزوین دست اندر کار قزاقخانه شد و مقدمات کودتای سیدضیا باهتمام مشارالیه صورت بسته بود و انتظار داشت که بعد از کودتا یا او یا ژنرال «دیکسون» را بمستشاری قشون متحدالشکلی که باید تشکیل شود پذیرند. ولی چیزی نگذشت که سردار سپه وزیر جنگ شد و روزی گفته بود که این «عنسربک» فلان شده (یکی از اصطلاحات خاص وزیر جنگ) دیگر چکار دارد؟ و از آن پس دیگر دخالتی از طرف آنمرد در امور نظام مشهود نیفتاد و بزودی از ایران خارج گردید!

داستانهایی از تعصب ضد لغات نیز از سردار سپه نقل میکنند که شاید نیت، منجمله گویند: یکی از رؤسای ادارات دولتی خوزستان تلگرافی بدولت مخاره کرده بود که لفظ «فوت» واحد مقیاس انگلیسی - در آن تلگراف دیده میشد.

بامر شاه آنمرد را از کارش منفصل کردند و رفود در باره اش گفتند که: فلان رئیس اداره به «فوتی» ازین رفت!

یک روز یکی از رجال در حضور شاه از انفلوانزا نام رده و شاه بانمرد گفته بود که: چرا کلمه «چایمان» یا «چایش» را استعمال نمیکنی؟!

انصاف باید داد که هر چند این تعصب ها در مرحله افراط قرار داشته است خاصه در مورد لغات خیلی سخت گرفته و تند رفتند، اما همین عمل با واکنشی که تندروها را تعدیل کند، سر و صورت خوبی بادیات خاصه ثر فارسی بخشیده است که بعد از مقایسه باثر بیست سال قبل اثر آنرا میتوان دید.

° ° °

بالجمله از ابتدای کودتا نظر خوبی باسویدهای نظامیه در کار نبود، و برای اجرا شدن نقشه هائی که در کار جریان بود تصرف این اداره و اطمینان بر وسای آنها ضروری مینمود، اما رؤسای دولت که ملتفت کار بودند تن بقضا نمیدادند.

اینک نامه ای را که وزیر جنگ «سردار سپه» بر رئیس الوزرا «قوام السلطنه» درباره واگذاری نظامیه «شهربانی» بحکومت نظامی نگاشته است برای مقصود خود نقل مینمائیم:

نامه وزیر جنگ

نمره ۸۷۲۷ مورخه ۱۳ برج جدی ۱۳۰۰

مقام منیع ریاست وزراء عظام

برای تکمیل اطمینان وزارت جنگ از جریان امور نظامیه تهران و راپورتهایی که همه روزه باین وزارتخانه میرسد، پیشنهاد مینمایم که مقرر فرمائید ریاست نظامیه را بمهده محمود آقا خان سرتیپ حاکم نظامی محول و موکول دارند که بااطلاعات کاملی که مشارالیه در امور داخلی شهر دارد مراقب جریان آن اداره بوده انتظامات منظوره را از هرجهه فراهم دارد، شغل کنونی مشارالیه که حکومت نظامیست محفوظ و با خود مشارالیه خواهد بود و واگذاری نظامیه بایشان از نقطه نظر اطمینان وزارت جنگ و حفظ انتظام داخلی است که لازم است مورد توجه، آنمقام محترم واقع گردد. انجام این پیشنهاد را مخصوصاً و باقید فوریت تمنی دارم. وزارت جنگ - رضا

اما قوام السلطنه ریر بار نرفت، بعد از سقوط دولت نخستین او باز در عهد مشیرالدوله مرحوم هم سردار سپه این نغمه را تازه کرد، ولی مرحوم مشیرالدوله نیز صلاح ندانست، تا در کابینه دوم قوام السلطنه روز ششم سنبله ۱۳۰۱ و زیرجنگ بعنوان بازدید عده ای از محبوسین نظامی از زنداندارم و غیره که از انجمله «باشربین انقلاب لاهوتی» در تبریز بودند بنظمیه میرود و در ضمن بازرسی و گردش بشعبات نظامیه پرسشهایی از «وستداهل» سویدی رئیس کل شهربانیهای ایران میکنند، وستداهل مردی قوی هیکل و بدجنم بود و زبان خارج جز فرانسه نمیدانست و بسیار بلند و بدلحن صحبت میکرد، وی بعادت طبیعی خود جوابهایی داد و این وضع بانیات دیرین و تعصب ذاتی وزیر جنگ ترکیب شده ازو بسیار میرنجد و نسبت به وستداهل تغیر میکند، و نسبت بی ادبی باو میدهد، و بار دیگر در صدد اخراج سویدیهای شهربانی و تصرف نظامیه برمیآید ایندفعه در دولت ثانی قوام بود و باز قوام بهر طرز که بود اورا ازین امر منصرف داشت که بمدت قرارداد سویدیها چیزی نمانده و با موافقت مجلس ممکن است

۱- از یادداشتهای آقای مکی این نامه نقل شد.

قرارداد آنها را تجدید نکرد و ایندفعه هم بدین طریق مطلب برگزار شد ولی عاقبت پس از اینکه دولت بدست خود سردار سپه افتاد شهربانی را بتصرف درآورد و سرهنگ محمد خان درگاهى رئیس دژبانى را بریاست شهربانى کشور برقرار کرد .

ورود شاه بایران

شاه از پاریس چند تلگراف گرم و نرم بوزیر جنگ مخابره کرد، و برئیس دولت هم تلگراف ذیل را مخابره کرد:

از پاریس مورخه ۳۰ اوت ۱۹۲۲
جناب اشرف رئیس الوزرا:

با اعلیحضرت پادشاه اسپانی که مدتی در دووبیل بودند ملاقات اتفاق افتاد، چون شخصاً مرا با اسپانی دعوت کرده اند پذیرفتم و اول اکتبر چند روزه به اسپانی میروم و انشاءالله در اواسط اکتبر بطرف ایران عزیمت خواهم کرد - برای اطلاع شما تلگراف شد . شاه

بالاخره روز ۸ قوس ۱۳۰۱ خورشیدی جهاز پستی حامل موکب شاه ایران «سلطان احمدشاه» چهار ساعت بظهر مانده وارد لنگرگاه بوشهر گردید .

مراسم استقبال بترتیب ذیل بعمل آمد: قبلا وزیر دربار و وزیر جنگ (سردار سپه) و کفیل حکومت تا لنگرگاه باستقبال شتافته بحضور شاه تشریف حاصل نمودند سپس شاه از جهاز پستی بکشتی مظفری آمده تاجائی که آب دریا زیاد بود کشتی نامبرده طی طریق کرده بعداً بمناسبت کمی آب باموتور گمرک طی مسافت نمود، در حدود نیم ساعت بظهر مانده وارد اداره گمرک بوشهر شده رؤسای دوائر و طبقات تجار و نظامی ها قبلا هر يك بجای خود ایستاده منتظر ورود شاه بودند، بمحض ورود بگمرک اولاً عده ای از افسران نظامی معرفی شده و بعد با سایرین نیز کمال مهربانی را مرعی و مبذول داشته صدای زنده باد شاه ایران و هلهله از طبقات و اطفال مدارس که با پرچم های سه رنگ ایران صف کشیده بودند بلند شده بهمین هیئت از گمرک خارج و در اتوموبیل مخصوص سوار شد و سردار سپه پهلوی شوfer در جلو قرار گرفت .

جمعیت زیادی اطراف اتومبیل را باجماع گرفته با صدای زنده باد شاهنشاه

تاریخ احزاب سیاسی ایران

ایران، مانع عبور اتومبیل بودند، در این هنگام سردار سپه از جلو ماشین پائین آمده خواست مردم را بکنار جاده هدایت کند، بالحن مخصوص خودش فریاد میشدید (مردم رد بشین) شاه او را صدا زده گفت بگذار مردم آزاد باشند، خلاصه باین هیئت وارد شهر گردید .

مقارن ورود شاه ایران بپندر بوشهر و وصول تلگراف بمرکز سه تیر توپ در تهران شلیک گردید .

دستخط تلگرافی شاه

از بوشهر هشتم قوس:

ولیههد

بحمدالله تعالی امروز صبح بسلامت وارد بوشهر شدم و کمال اشتیاق را بدیدار شما دارم امید وارم انشاءالله عنقریب از دیدار شما خوشوقت شوم، سلامتی خودتان را تلگرافاً اطلاع دهید . شاه

دستخط تلگرافی دیگرشاه

از بوشهر هشتم قوس

جناب اشرف رئیس الوزرا

تلگراف شما رسید از تبریکات شما مسرور شدم بحمدالله تعالی امروز صبح بسلامت وارد بوشهر شده و از ورود بوطن عزیز کمال خرسندی را حاصل کردم امیدوارم انشاءالله تعالی بزودی شمارا ملاقات کرده از خدمات شما حضوراً اظهار رضایت نمایم . شاه

استقبال اهالی شیراز از شاه

در کلیه شهرها و قصبات که شاه عبور میکرد مردم آئین بسته تا مقدار زیاد باستقبال می شتافتند مخصوصاً اهالی شیراز روز دوشنبه ۱۲ قوس که موکب شاه بشیراز ورود مینمود از طرف رؤسای دوائر دولتی و تجار و طبقات مختلفه نهایت جدیت در تزئین شهر و لوازم ورود موکب همایونی بعمل آمده بود و تا يك فرسخی شهرشیراز نیز باستقبال شتافته بودند بویژه طایفه قشقائی، تحت امر مرحوم صولت الدوله تا دو فرسنگ بردیف سوار مسلح صف کشیده بود . . .

هنگام عبور شاه مردم از صمیم قلب صدای زنده باد شاهنشاه ایران را بلند

کرده بودند. و در چند روزه ای که شاه در شیراز توقف کرده بود نهایت احترامات و تجلیلات بعدل آمد و چند شب چراغانی و آتش بازی کردند.

ورود باصفهان

روز ۱۹ قوس نزدیک ظهر شاه به اصفهان وارد گردید، طبقات مختلفه تا خارج شهر اجتماع کشیری تشکیل داده و در هر موقع فریاد زنده باد شاهنشاه ایران بلند بوده است. شهر در کمال زیبایی آئین بسته شده بود و طاق نصرت هائی که بمنظور ورود شاه پیش بینی و تهیه دیده بودند با بهترین وضعی آراسته شده بود.

تلگراف شاه

از اصفهان مورخه ۲۲ قوس

جناب اشرف رئیس الوزراء

تلگراف شما رسید و از سلامت شما مسرور شدم فردا که جمعه است انشاء الله تعالی از اصفهان حرکت نموده و روز یکشنبه وارد تهران میشویم، شاه

ورود شاه بتهران

روز جمعه ۲۳ قوس برنامه ورود شاه بتهران از طرف دولت تعیین و در شهر تهران انتشار یافت که اینک عیناً برنامه ورود را ذکر مینمائیم:

پروگرام ورود موکب اعلیحضرت شهر یاری بتهران

۱ - موکب اعلیحضرت همایونی دو ساعت بعد از ظهر بیابان شاه نزول اجلاهی خواهند فرمود و پس از قدری استراحت و تشریف مستقبلین بحضور ملوکانه دارالخلافه تهران و قصر سلطنتی را بقدم مبارک مزین خواهند فرمود.

۲ - شاهزادگان عظام و وزراء فخام و نمایندگان مجلس شورای ملی و وزراء مختار و رؤسای ادارات کشوری و لشکری و شاهزادگان و اعیان و محترمین بالباسهای رسمی و نمایندگان اصناف و ملل متنوعه در محل های معین در باغ شاه حاضر و برای عرض تبریک بشرف حضور همایونی خواهند رسید.

۳ - حاکم تهران خطابه ای از طرف عموم اهالی شهر دائر به تبریک ورود عرض خواهد کرد.

۴ - پذیرائی واردین در باغشاه بعهده حاکم تهران خواهد بود.

۵ - حرکت موکب ملوکانه از باغ شاه بدارالخلافه بترتیب ذیل خواهد بود:

۱ - پلیس سوار پنجاه نفر.

۲ - قشون سواره ۱۵۰ نفر.

۳ - سواره نیزه دار پنجاه نفر. کفیل اداره تشریفات سواره جلو کالسکه.

حاجب الدوله سواره و قراولها پیاده در طرفین کالسکه - امیر آخور سوار اسب مخصوص جلو کالسکه - کالسگچی باشی سواره جلو کالسکه - کالسکه همایون با هشت اسب.

وزیر جنگ و سرداران باننخاب وزارت جنگ - حاکم شهر - کفیل بلدیه - رئیس

خلوت همایونی - اسلحه دار باشی - یک نفر از سردارها حامل بیرق سلطنتی - پیشخدمتان همایونی چهار نفر در اطراف و عقب کالسکه.

الف - دست راست کالسکه وزیر جنگ مقابل اسب اول - طرف یمین رئیس

بلدیه - دست چپ کالسکه حاکم شهر مقابل اسب اول - طرف یسار رئیس نظمی.

ب - عقب کالسکه رئیس خلوت و اسلحه دار باشی و پیشخدمت های همایونی

کالسکه دوم و الاحضرت اقدس ولیعهد، اطراف کالسکه پیشکار و چهار نفر

از پیشخدمت های مخصوص و الاحضرت سواره.

کالسکه سوم - امیر کبیر و شاه زاده اعتضاد السلطنه.

کالسکه چهارم - عضد السلطان و نصرت السلطنه.

کالسکه پنجم - سالار السلطنه و ناصر الدین میرزا.

کالسکه ششم - یمین الدوله و عضد السلطنه.

کالسکه هفتم - رئیس الوزراء و وزیر دربار.

کالسکه هشتم و نهم و دهم وزراء.

پلیس سواره در عقب کالسکه ها

۶ - سه ساعت بعد از ظهر موکب همایونی از باغشاه بطریق فوق حرکت و مستقیماً

از دروازه باغشاه و خیابان مریضخانه و میدان توپخانه و خیابان ناصریه بعمارت سلطنتی تشریف فرما خواهند شد.

۷ - دو ساعت قبل از ورود موکب ملوکانه بشهر از درب باغشاه تا سردر

شمس العماره که معبر موکب همایونی است بترتیبی که وزارت جنگ معین خواهد کرد

دو طرف خیابان قشون صف کشیده پلیس در فاصله های معین و پشت بامها و جلو

جمعیت مواظب خواهند بود .

۸ - موقع حرکت موکب همایونی از باغ شاه تا ورود بقصر سلطنتی در میدان مشق شلیک توپ خواهد شد .

۹ - خط عبور موکب ملوکانه از باغ شاه تا قصر سلطنتی را بترتیب ذیل تزئین خواهند کرد .

داخل باغشاه حکومت تهران - سردر باغشاه تیپ توپخانه - دروازه باغ شاه بلدیہ - چهارراه امیریه تیپ سوار - چهارراه حسن آباد بلدیہ - چهارراه گذر تقی خان مباشرت نظام - سردر جدید میدان مشق تیپ گارد پیاده - جلو فشك سازی نقلیه قشون - میدان توپخانه دست راست تا سردر باب همایون اداره نظمیه - سردر خیابان علاء الدوله بلدیہ - سردر از میدان توپخانه به خیابان ناصریه تا درب اندرون ، بلدیہ .. از در اندرون تا میدان و سردر شمس العماره امنیه - سردر اندرون ، معتمد الحرم - وزارت فواید عامه و پست و تلگراف جلو وزارت خانه های خود را تزئین خواهند نمود .

۱ - آتش بازی شب ورود از طرف وزارت جنگ .

۲ - چراغان شهر در شب ورود در ادارات دولتی و اهالی و کسبه شهر .

۱۰ - شاگردان مدارس دولتی و غیره مطابق دستور وزارت معارف در دو سمت خیابان ناصریه صف خواهند کشید .

۱۱ - روز بعد از تشریف فرمائی موکب همایونی يك ساعت بظهر مانده در جلو تالار تخت مرمر سلام منعقد میشود و ۳ ساعت بعد از ظهر علماء اعلام برای عرض تبریک شرفیابی حاصل خواهند نمود .

استیضاح و رای اعتماد

در تاریخ بیستم قوس ۱۳۰۱ سلیمان میرزا و چند تن دیگر از اقلیت مجلس و فراکسیون مؤتلفه «سوسیالیست» و دیگران در مجلس از دولت «قوام» استیضاح کردند. این استیضاح از وزیر پست و تلگراف «وحیدالملک» بود و منحصر بدوقره یش نبود .

۱ - مربوط به تمبرهای پستی و سوءاستفاده ای که «مولیتور» مستشار خارجی وزارتخانه میدفتند کرده است .

۲ - مربوط به فتاد من آرد بود که گفتند که از عراق با وسایل حمل دولتی برای شخص وزیر حمل گردیده است و کرایه آن بدولت داده نشده است .

در نتیجه مدافعات و زیر پست و دفاع رئیس دولت و بعضی و کلا قرار شد از مجلس با ورقه رأی اعتماد گرفته شود . و از هشتاد و سه نفر عده حاضر در مجلس با کثرت ۴۹ ورق سفید موافق ۵۱ ورق کبود مخالف و ۳ رأی ممتنع اعتماد بدولت اظهار شد .

یکماه دیگر بسکوت گذشت .

در ماه جدی ۱۳۰۱ قیافه مجلس روی بتغییر نهاد، شاه نیز که روز ۲۳ قوس از راه فارس وارد ایران شده بود ، شاید در اوضاع بی دخالت نبوده است .

نوبهار بتاریخ ۲۶ جدی در یادداشت‌های هفتگی خود چنین مینویسد :

« درین هفته مجلس شورای ملی ایران يك قیافه نامطلوبی را بخود گرفته است . این قیافه متجاوز از يك ماه است که در خارج و داخل مجلس تدارك شده و بالاخره سیمای عبوس خود را درین هفته بساکنین پایتخت نشان داد .

اصل قضیه مربوط بمخالفت اقلیت بادولت که اخیراً بنام «هیئت مؤتلفه» ترکیب یافته و دارای سی و هفت یا سی و هشت نفر عضو است میباشد . و نیز تردیدرانی که برای يك دسته هفت نفری «بیطرف» پیدا شده و یکدسته پنجاه نفری باقیمانده نیز دچار اختلال شده و نظریات آنها از هیچطرف معلوم نبود .

این بی ترتیبی و بدترکیبی قیافه مجلس را تغییر داد و بالاخره برای انداختن دولت وقت اعتراضات و حملات سختی بدولت شد که نه در تحت سؤال و نه در تحت استیضاح بود و فقط خطابه هائی بود که قبل از دستور بدون رعایت موافق و مخالف از طرف افراد هیئت مؤتلفه برضد دولت بالحن بسیار شدید ادا میشد و کاملاً از تحت انتظامات داخلی مجلس خارج و بهمین جهت اسباب شد که نمایندگان اکثریت را عصبانی کرد و رئیس دولت را در جلسه ۵ شنبه ۱۹ جدی ۱۳۰۱ وادار به دفاع نمود .

نتیجه حملات (بعقیده اکثریت مبنی بر عدم موافقت اقلیت با سرعت گذشتن امتیاز نفت شمال بود - بعضی از وکلای اکثریت میخواستند بمخالفت اقلیت با اصل امتیاز استدلال جویند و اقلیت هم اصرار داشت و دست و پا میکرد که خود

صد و پنجاه هزار دلار نبوده. ثالثاً: مفاد تلگراف آقای علا وزیر مختار مامیرسانیده است که صدی يك و نیم از بابت که سیسرون قرض کمپانی ها میدهند و در تلگرافات بعد هم توضیح داده شده است، که دلال و واسطه استقراض، این میزان را از آنکسی که میخواهد این معامله را بنماید بعنوان حق الجماله دریافت میدارد. و پانزده هزار دلار نیز بهمین عنوان از روی قرض مزبور کسر آورده و به مستر شوستر که واسطه این استقراض بوده است پرداخته اند و راپورت آنهاست که به مجلس آمده است

(یکی از نمایندگان ظریف در آن موقع پیا خاسته چنین گفت: کسی از دیگری پرسید که آیا کدام امامزاده بود که او را در سر کوه سگ پاره پاره کرد؟ در جواب گفته شد: اولاً امامزاده نبود و پیغمبر زاده بود، ثانیاً سر کوه نبود و ته چاه بود، ثالثاً صحبت سگ نبود و گرگ بود، رابعاً او را پاره پاره نکرد و دروغ بود! . . .)

بالتیجه معلوم شد اصل قضیه يك اشتباه و خیالی بیش نبوده است و فقط بسوء ظن بی اساسی تکیه شده بوده است. و همین قضیه زیاده تر باعث تکدر و تاسف عموم نمایندگان گردید و در تحت همین تأثیر، قسمتی از تردیدها و مخالفتهای افراد بر طرف شد و بر ثبات دولت افزود . . .

شور اول پیشنهاد امتیاز نفت نیز در شرف اختتام است و دیگر گمان نمیرود از طرف آقایان اقلیت با اصل آن اختلافی روی دهد. - خاصه که رئیس دولت در ضمن نطق خود اظهار داشت که برای من فرق نمیکند که اینکار در کابینه من بگذرد یا در کابینه دیگر. - هر وقت بگذرد محاسن و مفاسد آن نصیب منست زیرا من شروع و اقدام در این کار کرده ام و حق ابداع دارم و من هستم که اینکار را بجدیت تعقیب میکنم. لیکن نه آنها که بانفت شمال باین خیالات خام مخالفت ورزیدند و نه رئیس دولت که باین گشاده روئی از ابداع خود و جدیت خویش تمجید مینمودند و میدانستند که دست های قوی در کارند که بهمین بازیها امتیاز مذکور را از بین ببرند!

این بود قیافه مجلس ما در آنروز هائی که میتوانستیم خیلی کارهای اساسی انجام دهیم، و در خارج مجلس نیز یک دسته قوی از جراید چه متکی بحزب سوسیالیست و چه جراید بی مسلک شب و روز بدولت مثل يك لشکر مجهز حمله میکردند!

را موافق با گذشتن امتیاز قلمداد کند و مخالفت خود را با تصویب امتیاز مزبور در عهده کابینه حاضر جلوه دهد. چنانکه یکی از نمایندگان اقلیت اظهار داشت که: «حقیقت اینست تا این کابینه هست ما با امتیاز نفت و طرح شدن آن همراهی نخواهیم کرد!»

سپس لیدر اقلیت (سلیمان میرزا) برای اقامه دلیل اینکه چرا در عهد این کابینه نمیخواهند مسئله نفت مطرح شود.

گفت: دولت حاضر صد و پنجاه هزار دلار از بابت امتیاز نفت دلالتی نمیگیرد. . . . و آخرین دلیل مخالفت خود را در پایان نطقی مهیج همین مسئله صد و پنجاه هزار دلار دلالتی قرار داد.

اینجا اکثریت از رئیس دولت که در خارج اطاق مجلس بود، تقاضا کردند که آمده این مسئله را معلوم بدارد. رئیس دولت نیز در نطق خود جداً آنرا تکذیب کرد ولی در ضمن صحبت گفت: آنهایی که با گذشتن امتیاز نفت شمال مخالفت دارند برخلاف مصالح مملکت هستند.

درین مورد لیدر اقلیت و یکی دو نفر دیگر درین نطق رئیس دولت قیام کرده و فحاشی نمودند!

این جلسه بدین طریق خاتمه یافت!

در جلسه دیر لیدر اقلیت گفت: مدرك من در قضیه حق دلالتی مذکور، تلگرافی است که در کابینه سابق قوام السلطنه در کمیسیون خارجه مجلس که من رئیس آن بودم از وزیر مختار ایران در آمریکا قرائت شد

و نیز گفت: تلگراف مزبور در يك کتابچه با این قطع و باین اندازه با خط خوش نوشته شده و در جیب رئیس دولت بوده است و اگر آن کتابچه را بیرون بیاورند صدق این مسئله آشکار خواهد شد

در جلسه دیگر روز يك شنبه:

رئیس الوزرا در اول جلسه برخاسته نطق مفصلی که در جراید مندرج است ایراد کرد و کتابچه مزبور را بانمره و تاریخ معین باز کرده تلگرافات معهود را قرائت نمود و معلوم شد. اولاً: مسئله مربوط بنفت نبوده بلکه مربوط بقرض يك میلیون دلار بوده است که سال گذشته در کابینه آقای مشیرالدوله واصل شده است. ثانیاً

بنابراین دولت قوام رو بضعف نهاد

عمال سقوط قوام - اگر از بند و بست احمد شاه با سردار سپه و تنیدن حزب - سوسیالیست به احمد شاه و ضعف روحی مشارالیه بگذریم - چند ماده اصلی داشته است. نوبهار در همان تاریخ چنین مینویسد:

..... رئیس دولت نتوانست روابط خارجی خود را باروها و انگلیسها بحالت خوشی نگاه بدارد و علت حقیقی این موضوع مزدوج، یکی قضایای اختلافات مربوط بامر تجارت بین روس و ایران بود - دیگر مسئله ترانزیت، و حل نشدن قضیه در تجارتخانه «سائتر سایوز» و «وینستورک» (از تجارتخانههای روس که بمیل خود با تجار معامله میکردند و اسباب فزای اقتصادی ایران شده بودند) و دیگر مسئله مامی گیری بحرخرز بود که دولت اصرار داشت این مسائل برطبق قرارداد مصوبه رفتار شود و مسکورضا نمیداد.

قسمت دوم تصور میکنم مربوط بمسئله نفت شمال و پاره انتظارات سریه ای بوده که حقیقه تا اکنون بواسطه متانت و زبرکی مأمورین انگلیس و استار دولت قوام موفق یافتن ریشه حقیقی مطلب نشده ایم - ولی علامت کدورت هر دو طرف همسایگان و عملیات شدیدة معلومه آنان بحدیث با دولت ما را باصل مسئله که کدورت آنها باشد مطلع نموده است. شماره ۱۸ ص ۳۰۳

و بالجمله از عوامل ظاهری فعالیت هیئت مو تلفه در مجلس و خارج مجلس برضد دولت بود که موجب آن شد تا تقاضای های افراد منفعت طلب اکثریت نیز از دولت زیاد شود و چون هیچ دولتی نمیتواند بتقاضاهای پی در پی گروهی ترتیب اثر دهد بتدریج از افراد اکثریت باقلیت پیوستند و این عمل را بانوشتن کاغذی و بامضای افراد رسانیدن انجام دادند و در امضا گرفتن از افراد ناراضی تدابیری بکار بردند.

۱- روزی که احمد شاه وارد تهران میشد شاهزاده سلیمان میرزا با درشکه باستقبال می رود و نزدیک گدوگ حسن آباد پناه میرسد، شاه بمحض دیدن شاهزاده متوقف میشود و سلیمان میرزا زانوی شاعرا با کمال ادب میبوسد - و بعد از این هم در موقع انتخابات تهران معروف شد که احمد شاه بدرباریان امر کرده سلیمان میرزا و کاندیدای حزب سوسیال اونیقیه - اجتماعون رای بدهند - و مرحوم مدرس اطلاع داشت که هزار رای درباریان به سلیمان میرزا داده اند، و ازین سبب مدرس میگفت: احمد شاه بالطبع بمنزل است یعنی شاهی که سوسیالیست رای بدهد طبعاً بسوی انزال نزدیک میشد!

بنا بر این قوام السلطنه روز پنجشنبه پنجم دلو مستعفی گردید و اکثریت او بسی و پنج نفر تنزل یافت و همان روز بر حسب نظر دادن اکثریت باقای مستوفی الممالک از طرف شاه تشکیل دولت بمشار الیه تکلیف شد. و او نیز پذیرفت. لیکن تا مدت بیست رز و موفق بتشکیل دولت نگردید.

نوبهار در شماره ۹۱ ص ۳۰۴ و رزخه چهارشنبه ۲۵ دلو چنین مینویسد:

..... اقلیت سابق
 اقلیت سابق درین بحران های سیاسی موفق شد که عده خود را بچهل و هشت تن بالغ سازد - بنابراین با این عده مقام اکثریت را احراز کرد و بضمیمه هشت نفر دیگر باقای مستوفی الممالک رای موافقت داد. و از آنروز تا بحال که بیست روز میگذرد و اکثریت مزبور مشغول قضایای مملکتی است، لیدر آن جمعیت هم چند نفرند که مهمترین آنها آقای سلیمان میرزا و آقا میرزا محمد صادق طباطبائی است.....
 سپس اینروز نامه درباره آقای مستوفی بعد از شرح تاریخ حال و سرگذشت سیاسی او چنین مینویسد:

..... آقای مستوفی الممالک يك مرد سیاسی صاحب فکر و تقوای هستند، ولی افکار ایشان بیشتر فلسفی و کلی است و بافکار تند يك فیلسوف و شاعر بزرگواری شبیه تراست تا يك رجل سیاسی - اینست که ایشان در چهار دفعه زمامداری خود امتحانات بکنواخت و متشابهی نداده اند، گاهی رشادت شدید بروز داده اند، گاهی بی اعتنائی زیاد، گاهی تردید رای فوق العاده. گاهی محافظه و ملاحظه کاری و گاهی هم خشنودت و شدت و خلاصه آنچه بطور قطع میتوان درباره ایشان پیش بینی کرد (در عین اینکه ایشان يك معنی شبیه نرند تا يك قاعده ریاضی ساده) اینست که در کلیات زیاد تر از حد لزوم توجه دارند و غالباً در مواقع سختی و اشکال های سیاست خارجی جا خالی میکنند و در همان حال ممکنست در يك پیش آمد سیاست داخلی بعد کفایت رشادت بخرج بدهند و از گرده یکی دو کار کوچک که قبل از تشکیل کابینه از ایشان دیده ایم تصور میکنیم دارای سیاست (عمل) هم شده و بدان معتقد شده باشند!

آئینده ایندولت
 دولت جدید در ظرف یکماه بعد از مطالعه در مشکلات خارجی از قبیل قضیه تجارتی بین روس و ایران و مسئله نفت شمال و یأس از ایجاد يك اکثریت ثابت در مجلس از کار کناره جوئی میکند.....

۱ - آقای مستوفی در دولت چهارمین خود که مقارن اواخر جنک عمومی ۱۳۳۳ قمری بود و مخیر السلطنه رئیس حزب دموکرات و وزیر کشور ایشان همه روز نامه های تهران را بدون محاکمه و بی سبب توقیف کردند و تا بحال هیچ دولتی در ایران چنین حرکت خلاف قانونی را مرتکب نشده است.

۴۷- هرج و مرج و تأثیر آن در ایالات

در ضمن فصل راجع بمطبوعات و در تضاعیف سایر فصول نشان دادیم که بزرگترین وسیله بحرانها و ضعف دولت ما هتاکی جراید نسبت برئیس دولت و مجلس بود و دولت قوام از روز اول افتتاح مجلس چهارم ملتفت این اوضاع و خیم شد و در صدد گذرانیدن قانون هیئت منصفین و ایجاد محاکم خاص برای رسیدگی بهتا کبهای جراید برآمده بود و در هر نوبت که این قانون مطرح میشد از طرف اقلیت مجلس با آن شدیداً مخالفت میشد و مقاومت اقلیت بر تخریب جراید می افزود .

انفاقاً این تدابیر مؤثر نیفتاد و عاقبت دولت قوام ساقط شد و اکثریت جدید که از هیئت مؤتلفه و بیطرفان و هفت هشت نفر ضعفاى مردم عضو اکثریت (اصلاح طلبان) ترکیب یافته بود بر سر کار آمد .

و باز هم لحن جراید و سیاق روش رجال سیاسی در داخل و خارج همان بود، و عاقبت این روش موجب تأثر شدید روشن فکران ایالات شده و در آغاز تشکیل دولت مستوفی تلگراف زیر بامضای معتبر ترین آزادی خواهان و اعضاء حزب دموکرات و تجار و فضیلاى مشهد بریاست مجلس واصل شد و ما نظر باهمیت مندرجات این تلگراف عین آنرا در این تاریخ با امضاى آن نقل کردیم :

از مشهد به تهران :

مقام مقدس ریاست محترم مجلس شورای ملی شیداى ارکانه .

همانطوریکه قوانین اجتماعی و شرایع الهی بکلیه افراد هر جامعه و مملکت حق مراقبت و نظارت در امور متعلقه بآنان را تصدیق نموده قانون اساسی مملکت شوروی ایران هم این حق مشروع را نصیب و بهره از افراد اختیار داده است که در جریان امور عمومی شرکت ورزیده مصالح و منافع تمام را بمعرض توجه پیشوایان و زمامداران خود درآورد. درین موقع که بواسطه اصطکاک قوای تدبیریه دشمنان این آب و خاک که برای اعدام آثار ابرائیت و محو استقلال این مرز و بوم ایجاد اختلافات مملکت برپا ده بدست خود نگهبانان این سرزمین نموده و پیش آمدهای ناگواری را بنام اقلیت و اکثریت که از نقطه نظر منافع یومیه حاصل میشود بین نمایندگان معظم مجری داشت . خیلی بر ما امضا کنندگان دشوار و گران آمد که در صفحات جراید این سوء جریان را ملاحظه کرده با کمال خونسردی و بیعلاقگی سکوت اختیار نمائیم . درین قضیه نمیشود ترمیم نمود که اکثریت در همه وقت و همه جا حاکم و بوسیله اکثریت کلیه امور فیصله یافته و فصل خصومت میشود ببلایه جز تمکین از آراء اکثریت برای اقلیت چاره نیست هر چند آن اکثریت کاملاً برخلاف و خطا باشد،

لکن آباخروج از حدود قوانین و نظامات موضوعه و قواعد اخلاقی و اصول عقلانی هم باید مجری و متبع باشد ؟ دیگر اجراء مقاصد اکثریت روزانه آیا جز بوسیله فحاشی و هتاکی ممکن نیست ؟ آیا با جاری بودن این نوع بی مبالائی ها در طرز پیشرفت مقاصد اکثریت مجلس و اینگونه هتاکی ها در محاوره از روز نامه و روز نامه نویسان ، میشود انتظار مراقبت نزاکت و حفظ حیثیات اخلاقی را داشت ؟ بجای اجرای قانون منصفه در تصدیق و تنبیه روز نامه نویسان خودخواه خود سر که جز اجرای مقاصد سوء دیگران منظوری ندارند، سزاوار است این نوع تعلیمات عملی هم بانها داده شود ؟ این مطلب مسلمست و البته تصدیق خواهند داشت که مبداء و منشاء بیعلاقگی جراید در نشریات خود از خلاف آداب و نزاکت اخلاقی ، همانا گفتار و رفتار بعضی نمایندگانست ، آیا آقایان زمامداران افکار عمومی هیچ متذکر نیستند که بیوزات اخلاقی بعضی از آنان و طرز مندرجات جراید که ناشی از تحریکات خصمانه دشمنان است قلوب افراد این مملکت را کسدر و منزجر میکند سهل است اسباب شرمندگی و سر افکنندگی در نزد اجانب فراهم فرام مینماید ؟ آیا تصور نمیشود با مشاهده این آثار آلوده باغراض شخصی ، این اکثریت خاطر را جز آلت اجرای مقاصد بیگانگان چیزی بتوان نامید ؟

خاطر محترم عموم نمایندگان را بوخامت اوضاع جاریه تذکر داده خانمه حال و جلوگیری از

نظایر آنرا در آینه بوسایل ممکنه استدعا داریم . (صد و پنجاه امضای معروف)

امضاها :

حاج میرزا حسین عبداللهیان - حاج عبدالرحمن - علی قی - رضازاده - هاشم الحسینی - صدرالتجار - میرمهدی حریری - نجف علی براز - عباس جواهری - حاج محمد حسین مجمل التولیه - فرخ - یراقچی - کشمیری - سید احمد اخوان - محمود عبداللهیان - عباسقلی مشهدی - ادیب بجنوردی - ناظم دفتر - حاج میرزا احمد عبداللهیان - رفیع - حاج میرحسین - حاج محمد باقر زرگر تونی - محمد جعفر کاشانی - حکیم زاده - قراط الملك - حاج شیخ کاظم لهرانیان - محمد کاویانی - حاج عبدالله - مؤتمن التولیه - ابوالقاسم عبداللهیان - علی - غلامرضا - محمد - حاج عبدالله براز - ابوالقاسم - اسمعیل لاج - غلامرضا - رحیم زاده - مقوم زاده - آقا جان - غلامرضا - محمد طاهر بنگدار - ابوطالب رضوی - محمد رضا - غلامرضا - طاهر زاده - سید حسن - عابد هروی - سید رفیع - حاج شیخ ابراهیم بنگدار - غلامعلی بنگدار - هاشم شالچی - حاج محمد حسن - حسینعلی براز - محمد علی تبریزی - سید علی محمد - قی خراسانی - علی اکبر - محمد قی همدانی - حاج میرزا هدایت عطار - حیدر علی کاشانی - بنگدار خراسانی - حاج محمد ابراهیم - حیدر علی اصفهانی - یعقوب کاشانی - برادران ذبیح اوف - محمد یردی - خلیل اوف - حسین - سید ابوالحسن - سید رضا - غلامعلی - قی اوف - سید غلامرضا - و امضا های زیاد دیگر (رجوع شود بشماره ۴۹ نوبهار هفتگی صفحه ۴۴۵)

۴۸- دولت مستوفی الممالک

بالاخره آقای مستوفی بعد از دیرگاهی مطالعه و جلب نظر شاه و سردار سپه

ولیدر های مجلس دولت خود را بدین طریق روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاخری مطابق

۲۶ دلو ۱۳۰۱ در جلسه عصر بمجلس بترتیب زیر معرفی نمود :

مستوفی الممالک رئیس الوزراء و وزیر داخله

سردار سپه - وزیر جنگ

حاج محترم السلطنه - وزیر معارف

ممتاز الملك - وزیر عدلیه

ذکاء الملك - وزیر خارجه

نصر الملك - وزیر مالیه

و پس از معرفی وزرا و عده داد که وزیر فواید عامه و پست و تلگراف را بعد معین خواهد کرد (بعد حاج مخبر السلطنه بسمت وزیر فواید عامه و مخبر الدوله بسمت معاونت پست و تلگراف معین گردیدند).

روز هشتم حوت هیئت دولت بار دیگر بمجلس آمده پروگرام (برنامه) دولت خود را بمجلس تقدیم داشت و وزیر عدلیه آنرا پشت تریبون قرائت نمود.

از طرف اقلیت گفته شد: بایست طبع و توزیع شود.

نوبهار در اینمورد میگوید: احتمال میدهم از طرف ۳۵ نفر افراد اقلیت استقبال

شایانی از پروگرام بعمل نیاید!

برنامه دولت

مقام مجلس شورای ملی شیدالله ارگانه

حواجج مملکت و اصول ضروریه و اقداماتی که باید از طرف دولت بشود، به هر کس معلومست، پروگرامهای دولتهای سابق از برای اداره کردن مملکت بسیار خوبست و هیئت دولت حالیه نیز در واقع همان پروگرامها را تعقیب خواهد کرد و لکن باید معلوم شود که دولت چه اقداماتی میکند و از برای اصلاح مملکت چه در نظر دارد به این علت دولت این پروگرام را بعرض مجلس میرساند و تقاضای مساعدت از آقایان نمایندگان ملت در انجام آن میشود و این هیئت امیدوار است که با مساعدت مجلس شورای ملی این مسائل را انجام دهد.

۱ - حفظ مناسبات با دول متحابه و بستن معاهدات و قرار داد های پستی

و تجارتی و غیره.

۲ - تسهیل وسایل تسریع در انتخابات دوره آتی.

۳ - پیشنهاد لایحه قانون سر باز گیری و اصلاح امور قشونی و اسلحه و غیره.

۴ - سعی در انجام گذراندن امتیاز نفت شمال و تهیه مقدمات راه آهن و

کوشش در ایجاد نظام امور اقتصادی و استخدام متخصصین برای فواید

عامه.

۵ - تدارك بودجه - اصلاح ادارات مالیه و تهیه پر داخت حقوق معوقه

ادارات و مرتب کردن بانک ایران.

۶ - اهتمام در امر حفظ الصحه عمومی

۷ - تکمیل قانون اصول محاکمات حقوقی و قانون تجارت و ثبت اسناد و

محاکمه وررا و هیئت منصفه.

۸ - مساعدت بامستشار های مالیه.

۹ - توسعه معارف در کلیه نقاط مملکت.

مسائل دیگری هم از قبیل مسئله قانون ممیزی و چیزهای دیگر هست که بی اهمیت نیست و در پروگرام ذکر از آن نشده ولی البته آنها را دولت در نظر خواهد داشت. ترتیب د بنیچه بندی، سابق، که در هشتاد سال قبل وضع گردیده و بهیچوجه از برای اصلاح مملکت مفید نیست ملغی خواهد شد.

حملة اقلیت به پروگرام دولت

مطابق معمول، روز سه شنبه ۱۵ حوت ۱۳۰۱ ناطقین اقلیت، پروگرام دولت را وسیله عدم اعتماد و انتقاد بر دولت قرار دادند.

اساس انتقادات مبتنی بر کم کاری و پرحرفی و اصول عوام فریبی هائی بود که در رئیس دولت و غالب همکاران مجلسی ایشان سراغ میرفت.

این معنی يك حقیقتی بود که بالاخره تاریخ آنرا مدلل داشت: رجال کشور ما بر دو دسته بودند، یکدسته پر کار و لایق ولی مورد تعرض جراید و احزاب تند رو. مثل وثوق الدوله، قوام السلطنه، فرهادفرها، سپهسالار تنکابنی، فیروز و غیره دسته دیگر کم کار و پرملاحظه و بعبارت دیگر عوام فریب ولی وجیه و مورد پسند احزاب که خود آن احزاب هم از همین سنخ محسوب می شدند، ما افرادی بین این دو که یش از یکی دو تا شاید نبودند باین حساب نمی آوریم، چه نادر حکم معدوم را دارد! بهمین علت کار مشروطه و آزادی در ایران طبق اصل دموکراسی واقعی پیشرفت نکرد و عاقبت هر دو دسته از فرط مبارزه و زدو خورد بایکدیگر خسته و فرسوده شده عاقبت همه آنها بسردار سپه تسلیم شدند!

بعقیده من سردار سپه از تمام رجال مملکت زیرک تر و دور اندیش تر و پر

۱ - بنیچه: بضم اول بنیچه بندی: نوعی از سر باز گیری قدیم بود که بر هر روستایا طایفه عده ای سر باز تقسیم میشد که خرج آنها را بدهند و برای کار همواره حاضر باشند بتفصیلی که در جای خود موجود است.

کارتر بود، و طرز عمل او هم از اول طوری بود که در همان حال که بین دو دسته مثبت و منفی مذکور را دامن میزد، با لاقلا از آن جلوگیری نمی نمود، خود را هم داخل آن بازیها نمی کرد و برای خود کار می کرد و آرام آرام پیش میرفت، چنانکه خواهیم دید!

° ° °

از این جلسه نخستین روش عجیب اکثریت - یعنی اقلیتی که حالا اکثریت مدار شده بود - باهالی پایتخت آشکار گردید و آن اصل تهدید و ایجاد ترور برای اسکات اقلیت بود!

در موقع تنفس یکی از افراد اکثریت که از نطق ناطقین اقلیت بشدت اوقاتش تاخیر شده بود و مشق این کار را هم نکرده بود که در برابر انتقادات اقلیت خونسردی بخرج دهد، بنابراین برآشفته در ضمن اعتراض یکی از ناطقین اقلیت که مذکور افتاد دشنامی بحکومت سابق و هواداران او داد. عضو اقلیت هم سیلی سختی با نواخت زیرا این عضو با آنکه تازه در صف اقلیت قرار گرفته بود اما نظر بآنکه ازو کلای دوره قدیم بود درس خود را روان داشت و میدانست که فرد عضوا اکثریت حق ندارد عوض دفاع از دولت خود، بدولت قدیم که امروز دیگر وجود ندارد و جزء رفتانست، دشنام بدهد یا بهتان بیند!

اوسیلی را نواخت؟

اما معلوم شد. هنوز غالب افراد اکثریت از عادت معهود پانزده شانزده ماهه خارج نشده اند، زیرا در همان حین که رئیس مجلس با حضور شهود واقعه، مشغول تحقیق این مسئله بود، دیگری از لیدرهای اکثریت با حال شدید عصبی از سرسرا پائین دویده جمعی از یاران موافق را از واقعه ای که در داخل محوطه درونی مجلس رخ داده و هنوز کم و کیف آن معلوم نیست بهر طریق که دانست آگاه نمود و باداد و فریاد هائی آنجماعت را تحریک کرده بمرده بادگفتن و هنگامه راه انداختن و ادار ساخت، و در نتیجه، بین گروه مردم در صحن بهارستان جنگ وزد و خورد بحمایت اکثریت و اقلیت راه افتاد!

نوبهار در شماره ۲۱ صفحه ۲۵۱ بعد از شرح واقعه مذکور فوق چنین نوشت:

«ما منتظریم ریاست محترم مجلس تحقیقات کامل نموده تشخیص بدهند که منبع این سیاهکاریها کجاست»

آیا اقلیت را باحتس باید بنده و مطیع اکثریت نمود؟ آیا قوه اکثریت، که امروزه در تمام عالم اولین قوه است باید در ایران بوسیله هتاک و فحاشی و افترا و تهدید ابراز و اظهار شود؟ آیا برای ادامه معبودیت این بت های طلائی باز هم باید افراد منزله و مبرز این جامعه، قربانیهای گرانبها تقدیم کنند؟!»

انتخابات دوره پنجم

نقشه حزب «سوسیال اونیفیه» یا «اجتماعیون» که بر ریاست وزعامت سلیمان میرزا و طباطبائی در آغاز مجلس چهارم رسمیت یافته بود، خوب نقشه ای بود.

ما اشاره کردیم که در ابتدای تشکیل مجلس چهارم - قبل از اعلان رسمیت این حزب - بر فقای قدیم «دموکرات» که بعدها از سران حزب «سوسیالیزم» شدند پیشنهاد شد که اکثریت مجلس را میتوان با سر جمع کردن دموکراتهای مجلس در یک فراکسیون بدست گرفت و دولتی از خود این حزب بوجود آورد و افراد «اعتدالی» و روحانی و سایر مخالفان این حزب را در اقلیت افکند.

و نیز گفتیم که چگونه مؤلف این تاریخ، زمینه ایجاد چنین فراکسیونی را فراهم آورده بود؛ من در ضمن تاریخی که در نوبهار هفتگی را جمع بمجلس چهارم نوشته ام، مکرر باین معنی اشاره کرده ام و در آنجا توضیح داده ام که بعضی از سر جنبانان غیر دموکرات هم بمحض احساس این معنی حساب کار خود را کرده و چون یقین بخاطر بودن تشکیل چنین فراکسیونی داشتند گفته بودند که اگر دموکراتها فراکسیون تشکیل دهند ما هم داخل میشویم، چه ما در فلان تاریخ متمایل باین حزب شدیم... امروز میتوانم بگویم که یکی از گویندگان این عبارت تیمور تاش (سردار معظم خراسانی) بود که از افراد قوی ولایق مجلس شمرده میشد.

معدلك آقايان صلاح ندانستند از حزب تازه ساز خود که در صورت، متکی ب سیاست دولت شوروی شده بود، دست بردارند و چنین نقشه ای کشیدند که در قسمتی از طول مجلس صورت اقلیت و لحن نافی بخویش بپذیرند، تا در نتیجه قوت اجتماعی و باصطلاح خودشان که میگفتند: ما شمارا خرد خواهیم کرد! بعد از خرد کردن حریفان یعنی دموکراتها و مدرس و سایر افراد قوی اکثریت، خود در او آخر مجلس زمام اکثریت را بدست

آوردند و انتخابات را که سه ماه بآخر دوره شروع خواهد گردید برفع خود و حزب خود ببردند.

از قضا این نقشه درست بجایه رفت.

چه حضرات اوایل مجلس در اقلیت ماندند، در او اسط مدتی نسبت به مشیرالدوله با سایر افراد ائتلاف ورزیدند و از او حمایت کردند، و در همین بینها چنانکه دیدیم بناگاه مشیرالدوله استعفا داد، چه مشیرالدوله تصور کرده بود که حضرات با وزیر جنگ بر ضد او همکاری دارند و بهر صورت که بود بعد از رفتن پیرنیا و آمدن قوام السلطنه بار دوم، حضرات باز در اقلیت افتادند تا این بود که پس از نزدیک شدن با وزیر جنگ موفق شدند بوسیله امضا کردن ورقه ای چندتن از افراد ناراضی را از اکثریت بر بوده و باینه مستوفی الممالک را با اکثریت مذکور روی کار آوردند و انتخابات را در دست گیرند.

این نقشه بسیار خوب پیشرفت کرد، و برآستی هر گاه روا باشد که جمعی از رجال کارگشته و مطلع که وجدانا و عقلا و صورة و حقیقه منسول امور مملکت هستند برای محو کردن رقیبان خود که آنها هم از جنس خودشان و سر و ته يك کرباس اند تا این حد خود دوستی بخرج داده از قبول اداره کردن مجلس سر باز زنند و بباصول «مشی بافی» که شیمة يك اقلیت حقیقی است قناعت ورزند و شانه از زیر بار مسئولیت اداره مملکت بعد از اینده ما مردمی پاکسیم و با خائنان نمیتوانیم دمساز شویم، تهی سازند و بیدوره يك سال و اند ماه عمداً در کسبچ انزوا خزیده بفعالیت های سری و انتشارات عوام فریبانه و نوحه سرانیهای صرف و مذمت و دشنام بر قیابان اکتفا کنند و عاقبت بقول خودشان (آنها را خراب کرده) در موقع (بره کشی) یعنی نزدیک پایان دوره و هنگام انتخابات دوره بعد زمامدار شوند ۱۰۰۰۰۰ اگر این مقدمه روا باشد ۱۰۰۰۰ نقشه سوسیالیستها بسیار خوب پیش رفت کرد!

° ° °

روز سه شنبه ۲۲ اسفند (حوت) ۱۳۰۱ صد هزار تومان اعتبار مخارج انتخابات دوره پنجم مجلس از مجلس گذشت و بموجب قانون بایستی از اول (فروردین) ۱۳۰۲ انتخابات شروع شود.

در مجلس کمیسیونی برای تجدید نظر در قانون انتخابات تشکیل شده بود که

بعضی از اعضاء آن از قبیل دکتر مصدق و حایری زاده و بهار سعی بسیار در این معنی بروز دادند که انتخابات حتی الامکان از دستبرد ارباب نفوذ ایمن بماند، ولی بقدری از طرف صاحبان نفوذ با آن قانون مخالفت بعمل آمد که بموقع نرسید و بعمل انتخابات وصلت نداد.

نوهار هفتگی در زیر عنوان «انتخابات و هرج و مرج» چنین نوشت:

..... بتاریخ برگردیم و بطرف بالا برویم - بعد از اعلان انتخاب در سنه ۱۳۳۵ (قمری باینه اول وثوق الدوله) همین قسم يك کابینه فعال بر زمین زده شد، کابینه هائی از مرغان بهشتی برویکار آمد، ترور خونین و بیربطی در تهران و سپس در تمام شهرها: تبریز، خمسه، مشهد، کرمانشاه، رشت، اصفهان و غیره شروع گردید و انتخابات بهمین واسطه و بواسطه پیشرفت دموکراتها در تهران - از طرف دولتهای مذکور عقیم ماند و دامنه هرج و مرج بقدری بالا گرفت که عکس العمل آن ایجاد شده ملت بصدا آمده دموکراتها و اعتدالیون متفق شده حکومت فعال و ثوقی را ایجاد کردند!

حالا هم باز روح لفاظ و کم کار، روح مطالعه و هرج و مرج بمناسبت نزدیکی انتخابات خودی بمیان معرکه انداخته است!

..... مانمیدانیم اقدامات غیفی که در مرکز بر ضد قانون انتخابات جدید که جلو تمام بدبختیها و تمام مداخلات دولت و مامورین دولتی و متنفذین را میگرفت بعمل آمد و عملیاتی که از طرف افراد صاحب نفوذ مجلس که در اکثریت و اقلیت مختلط بودند و فقط از گرده منافع شخصی کار میکردند بعرضه بروز رسید و بالاخره قانون جدید را بقدری عقب انداختند و در آن حرف زدند که با انتخابات جدید وصلت نداد. بگوش ملت ایران رسیده و در سامعه ایالات و ولایات صدای حقیقی و خطرناک خود را منعکس نموده است یا نه؟ ... انتهی

° ° °

انتخابات بجای آنکه در اول فروردین که درست سه ماه تا آخر دوره چهارم بود اعلان شود، پانزده روز بتاخیر افتاد، تا عاقبت در تحت فشار نطقها و انتقادات اقلیت

۱- دولتی که انتخابات را در ۱۳۳۶ معطل گذاشت نیز دولت مرحوم مستوفی و درستان او آقای مخبر السلطنه و محترم السلطنه و سایرین بودند.

دولت مجبور شد در ۱۳ فروردین ۱۳۰۲ انتخابات را اعلام نماید .

نگرانی ما همه این بود که کندهی شخص رئیس الوزرا انتخابات را آنقدر عقب بیندازد که دوره مجلس پایان آید و کار بدست وزیر جنگ بیفتد . و از قضا سوای شهر تهران سایر نقاط بدست امرای لشکر افتاد چنانکه خواهیم دید !

بالجمله اعلان انتخابات چنانکه دیدیم از اول حمل ۱۵۴ و شروع آن از ۱۷ حمل به ۲۴ موکول گردید و صدای مخالفان در مجلس و جراید بلند شد !

در مجلس از طرف مدرس و جمعی دیگر از افراد اقلیت بدولت در موضوع تعلل و مسامحه وی در امر انتخابات حمله های شدید بعمل آمد و آقای ادیب السلطنه کفیل وزارت داخله (کشور) مدافعاتی نمود ولی نتوانست مدلل دارد که دولت مسامحه و اهمال نکرده است . باز در جلسه دیگر اعتراضاتی شد که وزیر خارجه بدفاع برخاست و مغلوب شد و مسامحه دولت معلوم گردید .

این دوسه جلسه حمله اقلیت بدولت شدید بود و بهانه خوبی هم در دست داشتند و طوری مجلس را اداره کردند که کفیل وزارت داخله موفق بجمع آوری آن نگردید و حتی رئیس مجلس آقای موتمن الملك هم در تعلل و مسامحه دولت دایر بر امر انتخابات، مخالفان دولت را تصدیق کرد و نتیجه همان شد که دولت شروع بکار انتخابات کرد و کفیل وزارت کشور هم استعفا کرد و رئیس دولت هم از آن بعد در مجلس حاضر نشد !

انجمن نظار مرکز بتاريخ ۲۴ حمل مطابق ۲۷ شعبان بریاست مشیرالدوله پیرنیا انتخاب گردید و انجمنهای جزء را بتدریج تعیین نمود و روز ۲۷ حمل مطابق غره رمضان اعلان انتخابات از طرف انجمن نشر شد که از روز ۱۱ رمضان تا ۱۸ و از روز ۲۴ رمضان تا آخر همان ماه که مجموعاً پانزده روز (سوای ایام عزاداری و تعطیل) باشد تعرفه پنخس شود و شبانه روزی هفت ساعت انجمن کار کند . و از روز سوم شوال تا غروب هفتم شوال مجموعاً چهار روز تعرفه ها بارای برگردد و در صندوق ریخته شود .

از طرف جراید اقلیت، مدت دادن تعرفه و استرداد آنرا کم دانستند و انتقاداتها شروع شد ، و گفتند که : . . . تمام ساعات تعرفه دادن عبارت از ۹۸ ساعتست و اگر در تمام هشت نقطه ای که انجمن نظارت در داخل و خارج منعقد است باصحت و صمیمیت

بدون اعمال غرض تعرفه بدهند و اشکالات تراشند تازه بیش از پانزده الی بیست هزار تعرفه توزیع نخواهد شد و بدیهی است که در شهر تهران و بلوکات آن متجاوز از پنجاه هزار تعرفه بایستی توزیع گردد

فعالیت انتخابات در دو دسته قوی شروع شد ، یکدسته حزب اجتماعیون (سوسیالیست) که بریاست سلیمان میرزا و طباطبائی و در زیر حمایت دولت آقای مستوفی مشغول کار بود ، و دسته دیگر جمعیت اصلاح طلب و دموکراتها و قسمتی از اعتدالیون که در محلات اتحادیه هائی بوجود آورده و در مجلس بحال اقلیت افتاده بودند .

هیئت نظار زیر نظر مرحوم مشیرالدوله پیرنیا تا اندازه ای بیطرف بود ، اما صلاح خود و مملکت را در وسعت دامنه پنخس تعرفه نمیدانست و در اعلانی که کرد گذشته از کمی مدت دادن و پس گرفتن تعرفه که قبلاً اشاره کردیم ، قید تازه ای هم بر شرایط انتخاب کنندگان افزوده بود و آن داشتن ورقه هویت و سجل احوال (شناسنامه) بود که ظاهراً از تکرار اخذ تعرفه ممانعت بعمل آید و در ضمن از عده رای دهندگان کاسته گردد !

این کار مشیرالدوله موجب اعتراض مردم خاعه جراید اقلیت شده در بعضی از جراید از هیئت نظار انتقاداتی بعمل آمد .

این حقیقت را باید بنام تاریخ گفت که : مرحوم مشیرالدوله بخلاف برادرش موتمن الملك در کیفیت اجرای قوانین هر چند بامدلول ظاهری آن مخالفت داشته باشد گاهی جرئت غریبی از خود بخرج میداد !

در اوایل مجلس چهارم ، روزی مرحوم حاج آقای شیرازی قبل از دستور بر ضد کارهای خلاف قانون صدور دوره فترت بانهایت حرارت نطقی ایراد کرد این نطق مبتنی بر این بود که باید رئیس الوزراهای ایام فترت که بخلاف قانون اساسی کارهائی کرده اند محاکمه شوند .

مشیرالدوله آنروز در ردیف و کلابود و در آخرین صف پشت بدیوار جای داشت ، و طوری از نطق حاج آقا عصبانی شد که بی اختیار سیگاری از قوطی بیرون آورد

۱- نقل از يك قسمت از مقاله نو بهار زیر عنوان « یاد داشتهای هفت » شماره ۲۶ صفحه ۴۱۴ - ۴۱۵ .

و آتش زد و بفور آنرا خاموش نمود. و بعد از ختم نطق که طولانی بود، رئیس مجلس تنفس داد، مشیرالدوله در اطاق متصل با اطاق جلسه فریادش بلند شد و در ضمن انتقاداتی که از اناطق میکرد گفت:

«من قانون اساسی را برای مملکت میخواهم نه مملکت را برای قانون اساسی، و هر گاه پای صلاح مملکت در میان باشد من قانون اساسی را زیر پا نگذاشته می‌کنم!»

° ° °

قانون انتخابات مخفی و مستقیم و یکدرجه که هنوز هم مبتلای آن می‌باشیم از بدترین قوانین و مضرت‌ترین آنهاست و میتوان گفت این قانون از روی تقلید صرف و بدون یکذره فکر و اندیشه از طرف حزب دموکرات داخل مرام آنها شده و در دوره دوم پیشنهاد و پذیرفته گردیده بود.

این قانون بود که در انتخابات دوره سوم تا دوره کنونی چهاردهم قانونگذاری امتیاز فضل را در مورد انتخاب کننده و انتخاب شونده از میان برد و اختیار انتخابات را همه جاچه در مرکز و چه در ولایات از دست آرایخواهان و احزاب و اهل فضل گرفته بدست ملاکان یادالان روستائی و عوام بی فضیلت سپرد که در مقابل پول یا روز یا توصیه ارباب نفوذ زودتر از صاحبان سواد و تربیت شدگان تسلیم میشوند! این قانون بود که نگذاشت در ادوار قانون گذاری جوانان و رجال صاحب فضیلت وارد مجلس شوند و کار در دست رجال کهنه کار و هواداران دولت یا پول دهندگان و توانگران افتاد و نیز نگذاشت مردانی که بدردمشروطه بخورند برای مازادتر ازینها تربیت شوند.

بهمین نظر بعد از نخستین بار جریان این قانون - در دوره سوم، من در روزنامه نوبهار بفساد این قانون اشاره کردم - و در مجلس چهارم در کمیسیونی که برای اصلاح قانون انتخابات تشکیل گردید شرکت جستم و منخبری آن که کمیسیون را بعهده گرفتم و یکدوره قانون با مطالعه و زحمت و مشورت بوجود آمد و از مجلس هم گذشت، لیکن ارباب نفوذ، از طرق خاص مانع اعلام و اجرای آن شدند و باز همان قانون دیرین با تمام معایبش بحال خود باقی ماند و بعد از بیست سال در انتخابات دوره چهاردهم نیز دیدیم که باز هم آراء خریداری شده از روستائیان یا آرائی که در بلوک و حومه شهر تهران

تحت نفوذ دولت قرار گرفته بود چگونه آراء شهر را پایمال ساخت - و این ابتلا در غالب بلدان ایران مشهود افتاد!

° ° °

انتخابات مجلس پنجم در تهران بفتح دو دسته خاتمه یافت یعنی مستوفی و قوام السلطنه و مدرس و آشتیانی و سلیمان میرزا و بیهبانی و غیرهم بهمین ترتیب مختلط از صندوق بیرون آمدند و بیش از ۲۶ هزار تعرفه در شهر و بلوگات تقسیم نشد و یک ربع از آراء هم برنگشت!

اما انتخابات ایالات بقدری دیر کشید که مجلس چهارم پایان یافت و کار انتخابات ایالات برای بار اول بدست امرای لشکر و وزارت جنگ افتاد.

در تهران کمیته‌ای تحت ریاست «امیر لشکر خدایارخان» و بهمراهی حزب تازه‌ای بنام «دموکرات مستقل» که شرحش خواهد آمد، تشکیل گردید و سر داریسپه که آنروز رئیس الوزراء شده بود، اختیار انتخابات را بخدایارخان و افراد حزب دموکرات مستقل واگذار کرد و امرای لشکر را مامور کرد که طبق صورتی که از این کمیته فرستاده میشود فعالیت انتخابی بعمل آورند.^(۱)

از آنروز نطقه مجلس پنجم که «مجلس خلع قاجاریه» نام دارد بسته میشود و اکثریت قاطعی که بواسطه خبط حزب دموکرات مستقل برهم خواهد خورد بوجود میاید و ما بتفصیل از آن صحبت خواهیم کرد!

۴۹ - تزلزل دولت مستوفی

در ظرف سه ماه دولت مستوفی با وجود مساعدتهائی که از طرف حزب اجتهاد عیون و سیاست شمالی با وی بعمل آمد، و اقلیت هم نظر بعبادت کردن سیاست مثبت مزاحم دولت نبود، کار زیادی انجام نداد.

اینست آنچه یکی از جراید اقلیت می نویسد:

..... حالا قریب سه ماه است که این آقایان بمساعدت اکثریت مجلس مصدر ولایت امر و اداره کشور بوده‌اند و با وجود سکوت مطلق اقلیت و خموشی صفوف

۱- اتفاقاً مؤلف این تاریخ که کاندیدای وکالت خراسان بود ناگزیر گردید در باره انتخابات محل مذکور (شهر کاشمر) بکمیته نامبرده مراجعه نماید، چه سوای این طریق محال بود انتخاباتی بعمل آید یا کاندیدائی در محلی موفق شود!

مخالفین دولت، تازه دیده میشود که در این مدت هیچکاری صورت نداده اند! بدبهر از عمر این دولت بتعین وزرا گذشته، بهر دیگر بنوشتن پروگرام و قسمت دیگر بتعین کسری وزرا بر گذار شده و از اول حمل نیز از قراری که می شنیدیم و یکی از نمایندگان اکثریت در مجلس اظهار داشت مشغول مشورت بوده اند که آیا اعلان انتخابات را (که مطابق قانون بایستی سه ماه بآخر دوره قانونگذاری که همان حمل باشد انتشار یابد) نشر بدهند یا نه؟ و بالاخره پس از حملات و اعتراضات نمایندگان اقلیت در ۱۵ روزه تاخیر اعلان انتخابات روز گذشته ۱۷ حمل اعلان منتشر شد...

باز در همین مقاله مینویسد:

..... آیا خلاف صمیمیت نسبت بملت و قانون نخواهد بود که با وجود قطعیت اینمعنی که سه ماه بآخر هر دوره مردم حق دارند انتخابات را شروع کنند و با وجود اینکه در هیچ قانونی نوشته اند که مردم بایستی منتظر وصول اوراق و دستور العمل از طرف دولت بشوند. وزارت داخله بگوید: انتخاب انجمنهای نظارت در ایالات موکول بوصول دستور العمل و اوراق و غیره است؟

آیا این قسمت اخیر بمردم حق نمیدهد که سوء ظن شدیدی نسبت بدولت پیدا کرده بگویند که دولت با این اعلان قصد دارد در هر جا که میل داشته باشد دستور العمل و اوراق لازمه فرستاده و در هر جا که میل نداشته باشد فرستادن اوراق را بتاخیر بیندازد؟

در این وقت شانزده نفر از افراد اکثریت باقلیت پیوستند و مقدمات سستی دولت چنانکه خواهیم دید آشکار شد.

فعالیت دولت و تهدید مجلس

دولت مستوفی با آن کندی و احتیاط زیادی که در رئیس الوزرا بود، نتوانست افرادی را که از اکثریت قدیم ربوده بود نگاه بدارد. شکی نداریم که دسیسه و فعالیت های زیادی هم از طرف مخالفین دولت بعمل می آمده است.

در این اوان دولت یادوستان او در نظر گرفتند که از راه اجتماعات موجبات تهدید مخالفین داخلی مجلس را فراهم سازند!

از روز ۲۰ نور پاره ای نطقها از طرف بعضی هواداران دولت در بعضی محلات

بعمل می آمد. روز یکشنبه ۲۳ نور این ناطقین و افرادی بهیئت اجتماع از میدان توپخانه بطرف جلوخان مجلس حرکت کردند.

در زوایای جلوخان بهارستان سهر و گردنهای ناطقین مذکور از میان دستجات چهل و پنجاه نفری دیده میشد که نطق کرده مرده باد و زنده باد میگفتند. جلسه علنی قرار بود دو ساعت ونیم بعد از غروب تشکیل شود. تماشاگران بعدادت معهود با بلیط وارد بهارستان میشدند.

دو دسته کلیه موافق و مخالف یکدیگر با اوراق چاپ شده ای که بکانه پدیدای یکدیگر بد گفته بودند نیز پیش در بهارستان جمع شده بودند. چندتن پاسبان هم جلو در مجلس صف بسته بود. یهودیان اوراق خود را بین مردم قسمت میکردند، مردم متفرقه نیز گرد آمده جمع میشدند و شب فرا میرسید!

رئیس مجلس (مؤتمن الملك) آتش نیامده بود و پیغام رئیس بنواب که جلسه را در غیبت ایشان تشکیل بدهند بعلت غیر معلومی نرسیده بود و بدین واسطه انعقاد جلسه از موقع معمول عقب می افتاد.

درین هنگام جمعی با بلیط و جمعی بدون بلیط وارد مجلس میشوند و گفته شد که معاون رئیس الوزرا نیز تا در مجلس جماعتی را مشایمت کرده بود. و از طرف گروهی که وارد شده بودند بمسئولین گفته میشود که مانع ورود مردم بسی بلیط نشوند و بلا فاصله مردم بیرون و کلیمیان فشار آورده وارد مجلس میشوند و پاسبانها هم خون سردی بخرج میدهند و جلو گیری نمیکند!

بناگاه صحن بهارستان پر از جمعیت میشود!

نجواها و رفت و آمدها بین واقفین دولت شروع میشود و با اشخاص متفرقه که در پائین بودند نیز گفتگو میشود.....

بالاخره متینک های مختلف در اینطرف و آنطرف در میان دسته های سی چهل نفری آغاز شد و مردم را بیستن در مجلس و لزوم دوام دولت و کشتن مخالفین (یعنی وکلای اقلیت) تشویق و ترغیب مینمایند. مرده باد و زنده باد رواج میگیرد. موسسین این حرکت، افراد حزب «اجتماعیون - سوسیالیستها» و اطرافیان رئیس الوزرا بودند!

من بگوش خود شنیدم که میرزاده عشقی برای یکدسته نطقی میکرد و مردم را

تلویحاتشویق میکرد که از سرسرا تجاوز کرده و کلارا بکشند. و بعد از ختم سخن چون دید که مردم بدستور او عمل نمیکنند و فقط بمرده باد گفتن قناعت میورزند، عصبانی شده میدفقت: «عملا مرده باد!» مردم نیز هماوازشده میگفتند: «عملا مرده باد» بیچاره نمیدانست که جماعت عقلش آنقدر نیست که از این کنایه شاعرانه چیزی دستگیرش بشود!...

این بازی سه ساعت امتداد پذیرفت، و کلای هوادار دولت در تکاپو و رفت و آمد بود، مومن الملك نه خود آمد که جلسه را دایر کند و نه دستور او را بنواب رئیس رسانیدند که آنها جلسه را بکشایند و تشکیل نشدن جلسه بیشتر بر شوخی سیاست بافان صحن بهارستان می افزود.

میگفتند معاون رئیس الوزرا و وزیر فواید عامه (مخبر السلطنه) مردم را باین عمل تحریک میکنند و منجمله از اظهارات جماعت این بود که میگفتند باید در مجلس بسته شود و ما دولت را حاضر خواهیم کرد که از خزانه شهریه طرفداران خود را پردازد و آنها از وکالت استعفا بدهند تا مجلس خود بخود بسته شود!

این «فکر زیبا!» بافکار حاج رئیس الوزرای عصر پهلوی و همدستانش بسی شباهت نبود و بیجا نبود که میگفتند این سرود را ایشان بیاد مستان سیاست داده اند که دولت مواجب چهل پنجاه و کیل را ماه بماه پردازد و آنها هم استعفا داده این پول را دریافت دارند و مجلس منحل گردد!

اتفاقا در جراید دست چپ هم نظیر این فکر نوشته میشد. ولی یکی از جراید دست راست چنین نوشت: «... تعجب در این است که چگونه این دولت ضعیف و بیحال و طرفداران لفاظ و منفی باف او اطمینان دارند که پس از بسته شدن در مجلس آنها میتوانند حکومت خود را دوام داده در مقابل فشار و ماجراجوئی اجانب و سایر صاحبان نفوذ تاب آورده مقاصد خود را انجام دهند؟!»

باری جراید دست راست و عقلا این حرکت را یک حرکت مرتجعانه نام نهادند و در نتیجه بر عده مخالفان دولت افزوده شد و بخلاف آمال محرکان اصلی صورت بست.

واکنش این حرکت از طرف مخالفان دولت شب دیگر روی داد و جماعتی از بازار و محلات با ازدحامی چندین برابر در جلو بهارستان گرد آمدند... اما بخلاف

شب گذشته که پاسبانها با کمال ادب و نزاکت مردم را بدرون بهارستان راهنمایی کرده بودند درین شب پاسبان سوار و پیاده بصنوف انبوهی که آنجا گرد شده بود تاخته سواران اسب در میان جماعت راندند و علاوه بر پاسبانان سواران نظامی هم آنجا حاضر شده مردم را متفرق میکردند و در مجلس را نیز بروی کسی باز نکردند.

یکی از جراید چنین مینویسد:

«... عملیات دولت درین دو شب خیلی باهم تفاوت داشت، شب دوشنبه که تحریکات از طرف دولت بود يك آزادی تشنه بخش عربده کشندگان صحن مجلس را احاطه کرده بود و آمدن یکدسته نظامی بحالت سکونت و وقار آنها را با احترام بخانهایشان فرستاد.

ولی شب بعد که عکس العمل آن هنگامه مرتجعانه پدیدار می شد، بقدری دولت جدی و شدید و بسا سیاست شده بود که جز چوب دستی آزان و قنداق تفنگ سوار و شجره ای موجود نبود، عده ای زیر دست و پا مانده مجروح شدند و عده ای که بر ضد دولت تعلق کرده بودند از طرف نظریه دستگیر شدند.

اما بخوبی میدانیم که اجانب از این بازیهای کج کردگانه کاملاً استفاده میکنند، دولت نیز دیگر قادر بر ادامه عمر خود نیست و هر چه هست اینحرکات باو چسبیده و اگر درست استنطاق و رسیدگی بعمل بیاید دخالت دولت رسماً آفتابی تر میشود و نباید این دولت بماند و باید پس از سقوط محاکمه شده تکلیف چنین اشخاصی که برای تهدید و کلای مخالف، رجاله راه انداخته و در صحن مجلس بخدمت مجلس و نمایندگان فضاخی درست کرده اند بموجب قوانین مملکتی معین شود!.....»

در همان روزنامه مینویسد:

«... شب چهارشنبه، دسته های ولگرد و متفرقه در پارک مسکونی رئیس دولت جمع شده و از جلو حملات مردم بازاری و اهالی محلات و آزادیخواهان که از مجلس و مشروطیت حمایت میکردند - بانجا پناه برده با وجود اینکه مامورین دولت در جلو مجلس مردم را از متینک دادن و فریاد زدن منع مینمودند، جمعین مزبور در صحن پارک «آقا» رده باد و زنده باد کشیده نوکرهای آقا هم با آنها شرکت میکردند! باز در همان مقاله مینویسد:

«... دیکتاتورهای جهان مکرر پارلمانها را بسته، مجالس را بتوپ کوبیده، و کلا را ترور نموده و کشته اند، اما هیچکدام آنها این عملیات را بادست رجاله و ... انجام ننموده و آبروی دولت و مجلس را بیاد نداده اند!

۱ آن اوقات مرحوم مستوفی الممالک خانه بدوش بود - یعنی چون با خانواده خود فخر کرده و آنها را ترك گفته بود بخانه مسکونی خود که در گلوبندک واقع بود نمیرفت و در منازل دوستان خود جا داشت، در اینوقت او در عمارت سردار جلك بختیاری نماینده همان دوره واقع در خیابان سعدی، که اکنون باشگاه ایران و آنروز باغی وسیع تر از امروز بود - منزل داشت.

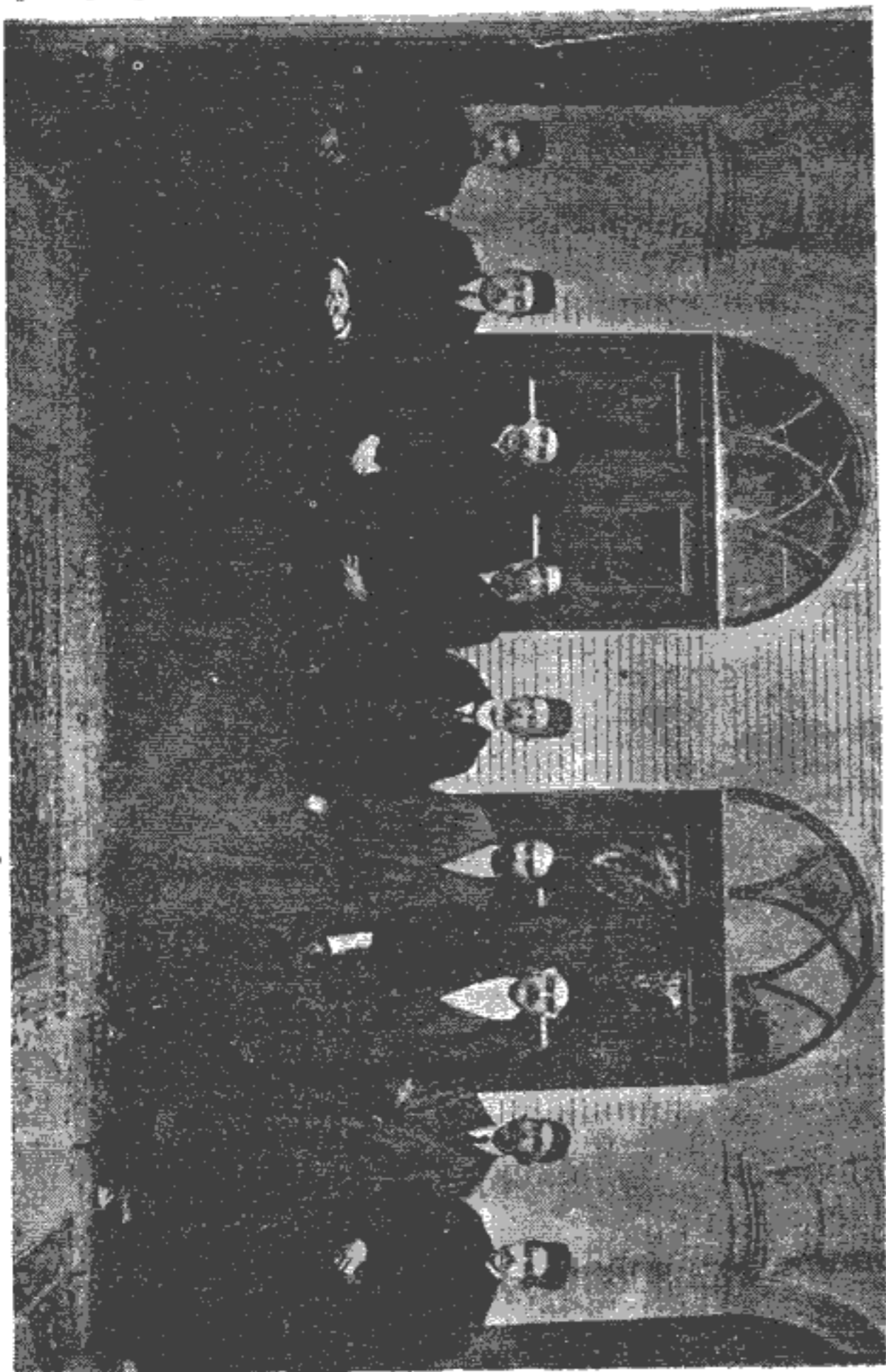
مؤلف این تاریخ در آنشب با سایر دوستان و رفقای اقلیت در مجلس بودم، اتفاقاً رئیس دولت سابق هم در ضمن نمایندگان آنشب حضور داشت و در صاف اقلیت مجلس قرار داشت شبی بسیار مخوف بر ما گذشت. زیرا محسوس بود که دولت وقت ما را بدست گروه زیادی از رجاله و هوچی و کسانی که با دولت سابق دشمن و با مانیز صفائی نداشتند سپرده است.

رئیس مجلس نه خودش بمجلس آمده بود و نه دستور داده بود که مجلس بوسیله یکی از نوایب رئیس رسمی و علنی گردد و این بی تکلیفی موجب شده بود که نمایندگان از عصر در مجلس ماندند و غفلة چهار هجرم يك عده منتصد هشتصد نفری گردند! هرگاه تمام این عده وابسته يك پادو حزب منظم میبودند و قبل از وقت برای محرکان اصلی ممکن می شد آنها را مسلح و مجهز ساخته و دستور بدهند که چه باید کرد، شکی نیست که بی محابا از سرسرا بالا دویده و زود خوردی خونین در اطاقهای مجلس میان ما و آنها در میگرفت، چه قسمتی از ما آماده این مبارزه بودیم، و بی شك تلفات سنگین بموارد می شد. اما چون سوای معدودی ناطق و محرک باقی از افراد متفرقه و بی اراده بودند تحریک ناطقین بکشتن و کلای مخالف دولت تاثیر نبخشید، و هر قدر ناطقی که نزدیک در ورود بسر سرا نطق میکرد گفت: عملا مرده باد! مردم هم گفتند: عملا مرده باد! و معنی این لطیفه شیرین را نفهمیدند و ناطق مذکور را از کودنی خود عیبانی ساختند!

پس از آنکه معلوم شد رئیس بمجلس نخواهد آمد، و پاسی از شب گذشت، مردم خسته شدند خود بخود بخانههای خود رفتند و محرکان بی نیل مرام باز گشتند، و کلا هم بخانههای خود رفتند.

شب بعد هیئت رئیسه مجلس تصمیمی گرفت و آقای موتمن الملک صورتی از اشخاص معدود که در صحن بهارستان فحش داده و مردم را تحریک میکردند تحصیل نموده و باصوابدید اکثریت نمایندگان در جلسه خصوصی، توسط معاون نظمیه فرستادند که با اطلاع وزارت کشور، مرتکبین جلب و تنبیه شوند لیکن پس از يك شب بما اطلاع داده شد که دولت وقتی بتصمیم هیئت رئیسه و رئیس مجلس و و کلا

نگذاشته و بنظمیه امر کرده است که پس از این مواظب باشند که نظایر قضیه تکرار نشود!



فستی از هیئت رئیسه مجلس شورای ملی دوره چهارم قانونگذاری غیرمهم

من در آن شبی که لزوم تعقیب قضیه در جلسه خصوصی مطرح بود گفته بودم:

«بعضی بدبین هستند که دولت در این امر دخالت مستقیم داشته است - خوبست از مرتلین استنتاج شود تا اگر دولت دخالتی نداشته است تبرئه شده، محرک اصلی هر که بوده است بدست آید...»

بعد از گفته شدن این جمله از طرف یکی از نمایندگان، در واقع اعلان جرمی بود که مجلس نسبت بدولت نمود، و حق چنان بود که دولت هر قدر توانائی داشت بکار می بست تا این نسبت را در مورد خویشان رفع و دفع میکرد، ولی اهمال دولت موجب شد که تا امروز نسبت این واقعه بدولت مزبور باقی است، و نیز همین دستور العمل دولت باعث آن شد که شب چهارشنبه اداره شهر بانی آن سخت گیری و شدت را نسبت به ازدحام بازاریان و هوا داران اقلیت بکار بست و با تاختن اسب در میان مردم و زدن و راندن خلق و جلب و توقیف جماعت از وقوع نظایر آن قضیه ممانعت بعمل آورد!

شب چهارشنبه بعد از این وقایع مجلس علنی افتتاح گردید، و مدرس نظقی بسیار ملایم ولی پرمغز در این باب ایراد کرد و بمقاد «انشاء الله گر به است» عمل نمود و باز سعی کرد که شاید دولت را وادار کند که در اطراف این واقعه دور از نزاکت و خلاف قانون تحقیقاتی کرده و بصورت ظاهر هم که شده است رتق و تقوی و تظاهری بعمل بیاورد - اما همه این اقدامات بیفایده بود و دولت نخواست ذره ای بروی خود بیاورد که چه واقعه ای روی داده است!

بنابر این در شب پنجشنبه که باز جلسه علنی تشکیل شده بود، قضیه از طرف من در مجلس مطرح گردید و در پایان نطق مفصلی، دولت را نسبت بمجلس و مشروطیت متهم نمودم، خواندم مگر آنکه مدلل بنادر گسه متهم نیست!

و همان شب بار دیگر از طرف مجلس بر رئیس دولت نوشته شد که باید از مرتکبین قضیه تعقیب نمایند - لیکن باز هم نمری نداد و چنانکه گفته شد دولت در این راه قدمی برنداشت!

۵۰ - سقوط دولت

دولت مرحوم مستوفی الممالک بعد از واقعه شب دوشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۰۲ و انتقاداتی که در مجلس علنی و در مطبوعات اقلیت با کمال شدت و ظبق روشی حق

۱. رجوع شود بشماره ۷۸ نوبهار هفتگی صفحه ۴۴۵ و ۴۴۶

بجانب از حمله دولت بمجلس شورای ملی بعمل آمد، و اهمال صریحی که دولت در رسیدگی باین امر از خود نشان داد و همچنین سستی که در امر انتخابات ایالات تا آن موقع (یکماه بآخر دوره بیش باقی نمازده بود از دولت دیده شد و مسلم بود که بسا بودن این دولت بر سرکار امر انتخابات بدست چه کسانی فیصله خواهد یافت، ضعیف شد و مجموع این قضایا موجب سستی و فتور دولت مستوفی گردید.

در اینوقت مطبوعات دولت شوروی شدیداً از حکومت مستوفی حمایت میکردند و بمخالفان او حمله مینمودند و حتی بعضی از رجال رسمی حکومت مذکور از مستوفی بالصراحه دفاع میکردند و این معنی نیز از لحاظ ایجاد روابط طبیعی و حسنه بین دولت‌های کامله الوداد و دولت ایران حسن اثری نمی بخشید، حمایت صریح دولتی همجوار از دولت ایران خاصه که مخالفان او را دشنام بدهند و آنها را انگلوفیل بخوانند بالطبع در مملکتی که نمی باید هیچگاه موازنه سیاسی بین دول دوست و همسایه را برهم زند، اثر خوبی نخواهد بخشید، بویژه که ایندولت علائم طغیان و دلایل آشوب و اختلال را در سایه نیات خویش تا اندازه ای نشان داده باشد!

این مقدمات از طرفی طبعاً موجب ضعف دولت را فراهم آورد و کم کاری و عدم جدیت خود دولت در پیشرفت امور هم از یکطرف کار او را بست کرد، و ایجاد اختلالات و تحریک مردم بر ضد مجلس یا قسمتی از او کلا که بالاخره اهانت کلیه مجلس را دربر داشت از طرف دیگر، بعضی از هواداران دولت را بر گردانید.

تنها حامی دولت جراید دست چپ منسوب بجمعیت و اجتماعیهون، بود که آنها هم در همان حین که هوادار دولت و در واقع حامی يك سیاست مثبت بودند در نتیجه حمله و هجوم سخت بمخالفان و تهمت «انگلو فیل» و هزاران افترا و بهتان دیگر بجای آنکه از دولت نگهداری نمایند، مخالفان را عصبانی تر و جدی تر میکردند و موازنه افکار داخلی و خارجی را بکلی از دست داده بیشتر بر جدیت مخالفان میافزودند، و کار را از حدود انتقاد و مبارزه سیاسی بخصومت های شدید انقلابی و جنگ شرافتی منجر مینمودند.

من در سر مقاله شماره ۳۰ نوبهار هفتگی مورخه سه شنبه ۱۵ خرداد ۱۳۰۲ در ذیل «بهران» نوشته ام:

..... کشمکش الیمی بین اکثریت و اقلیت مجلس رخ نموده است که در تاریخ مشروطیت نظیر آن دیده نشده و در قانون اساسی ایجاد این قبیل اتفاقات پیش بینی نگردیده است و معلوم نیست در حال حاضر تکلیف وطن خواهان چیست ؟

اقلیت سابق از روز تشکیل حکومت در موقع عرض پروگرام دولت نگرانیهای اساسی خود را نسبت به سیاست و مسلک رئیس دولت ابراز داشته و در همان اوقات محسوس بود که يك عده سی و یک نفری به بیطرفی دولت و صمیمیت حکومت و اکثریت پارلمانی نسبت به سایر دستجات امیدوار نبوده، مخصوصاً در موضوع انتخابات میدانستند که دولت بمناسبت سندی و تهاون فطری که در مواقع عیدیه از خود بروز داده است، اهمال و کسندی بخرج خواهد داد و در عین آینده انتخابات را برای یکدفعه باعجله طبق قانون شروع نخواهد کرد، از خط بیطرفی و صمیمیت نسبت به سایر دستجات هم خارج خواهد شد (در اینجا مقاله بتاریخ و سوابق عملیات مجلس چهارم و داستان پیشنهاد فراکسیون دموکرات، از طرف من و اهمال بعضی از رفقا اشاره کرده و نوشته ام :)

..... خلاصه عدم موافقت رفقا این بود که ما نمی خواهیم زمام اکثریت مجلس را از حالا در دست بگیریم و نیز صلاح نمیدانیم با اعتدالیهائی که در فراکسیون ما هستند این موضوع را در میان بگذاریم زیرا ممکنست ارما بریده بمخالفین ما ملحق شوند. این بود که با وجود حضور سی و پنج نفر از عناصر دموکرات در مجلس و امکان حتمی ایجاد روح ثابت دموکراسی در مملکت و تجمع این حزب فدائکار معذک بواسطه عدم حضور و مضادت دو سه نفر از آقایان این فکر عقیم ماند و فقط از طرف اقلیت مذکور بمن تکلیف شد که یا خود و چند نفر از رفقا در فراکسیون اقلیت که از عناصر غیر متجانس و مختلف المسلك تشکیل شده بود داخل شوم، و یا يك فراکسیون علیحده ای باسم دموکرات تشکیل داده بنام شمول در اقلیت با فراکسیون مزبور ائتلاف نمایم. و بدیهی است قصد من وقوع در اقلیت نبود و میخواستم بلکه حضرات را در تحت لوای واحدی بنام دموکرات، وارد در مرحله اکثریت و ایجاد يك دولت مفید و نیک نام و مقتدری بنمایم. و این تکلیف که بمن شد با انهر دو مقصد که تجدید روح دموکراسی و تشکیل حکومت دموکرات باشد کاملاً منافات داشت !

نظر اقلیت از همان روز بر من معلوم شد که يك نظر دیگریست، پیدا بود که

لیدرهای اقلیت بر روی يك زمینه ساده و صریحی قدم بر نمیدارند - سیاسیونى که باتخاذ رویه های اختلاف آمیز و تشبث سیاستهای حاد خارجی از دیر باز معتاد شده بودند، در نظر داشتند که در مجلس چهارم نیز همان رویه را تعقیب و تجدید نموده يك عده اشخاص را که طرفدار سیاست مثبت و بیطرفانه داخلی هستند با مردم طرف ساخته و يك حالت عصبانی در تلو شایعات جدید در طبقه جوان و بیکار تهران احداث نمایند و خود با وجود کهنگی عقیده و اندراس طرز تفکر^۱ بوسیله هجوم دائمی بر حکومتها و دسته های مثبت مجلس، در ظرف دو سال موفق شوند در رأس دستجات ناراضی و حاد و عصبانی قرار گرفته، بدین وسیله هم سیاست خارجی را که با اختلال و انقلاب و افکار حاد در ایران علاقمند است^۲ رو بخورد کرده هم در موقع اعلان انتخابات - یعنی در اواخر دوره چهارم - اکثریت مجلس را در دست گرفته انتخابات تهران بلکه ایران را بر بایند^۳

بدیهی است این نیت باعث شد که در عرض دو سال، هیچ راهی برای نزدیک شدن دستجات مجلس و افراد وطن خواه و آزادی طلب بیدیدگر پدیدار نشد و بتدریج قضایای کوچک و جزئی، رویهم متراکم گشته، يك اختلاف عمیق و شدیدى فیما بین کسانی که لازم بود اواخر مجلس بایکدیگر همدست و متفق شده از ایجاد دوره فترت یا شبه فترت جلوگیری نمایند موجود گردید !

این نقشه - یعنی رو بخورد کردن سیاست حاد خارجی و قرار گرفتن در رأس تمایلات افراد ناراضی و بیکار و نتیجه گرفتن از آن که عبارت از بردن اکثریت مجلس در اواخر مجلس تقذینه و ربودن انتخابات باشد - مستلزم خیلی از بیرحمیها و گناهکاریها و عدم مراعات منافع و مصالح حقیقی مملکت بود و میبایست طوری رشته

۱ - مراد کهنگی مرام و مسلک سیاسی است، بلکه مراد کهنگی طرز تفکر و خودخواهی قدیم اجتماعی است که با اصول منفی بافی و کناره جوئی از قبول مسئولیت و تحمل بار سنگین سیاست مثبت منکی بود، و حال آنکه در آندوره این سیاست بسیار کودکانه و خطرناک مینمود^۲ چه سیاست دنیا با اجازه نمیداد با این بازیها دو سال دو سال خود و کشور را مشغول سازیم، چنانکه اجازه نداد و رضا خان نظر بانکه سیاست مثبت داشت نفویت شد و حکومت را از ما و آنها ربود !

۲ - یعنی سیاست آرزو دولت ساویت که فقط قصدش ایجاد اشکال در مقابل انگلیسها بود و نظری غیر از این نداشت و بمحض آنکه رضاخان قوت گرفت برای جلب او با مشارالیه همراه شد .

۳ - چنانکه باین نیت موفق شدند اما نتیجه از انتخابات نگرفتند !

ارتباط فیمابین عوامل مؤثره خارج و دستجات داخلی مجلس گسیخته شود که تدارکات عاقلانه . یا منازات و اصلاح طلبان^۱ نتواند آنرا اصلاح نماید !

اجرای این نقشه با فجایع سنگین و بدبختی های ناگواری همراه گردید که مهمترین آنها از بین رفتن مسئله امتیاز نفت شمال (یکی از خدمات با قیمت مجلس چهارم) و خرابی مطبوعات و ایجاد سلیقه و مسلک پوسیده^۲ هر و تهمت، و وقوع اختلافات سخت و دشمنیهای بدعاقبت بین طبقات مردم ایران و تحکیم نفوذ شدید همسایگان در نتیجه این حالات در رك و ریشه ملك و ملت و دوام بحران و تزلزل دائمی در حکومت و امتداد دوره فقر و بینوائی و فلاکت اقتصادی در میان تجار و کسبه و زارعین و دوایر دولتی و غیره بود، و يك بدبختی دیگری که تصور میکنیم درست آنرا پیش بینی نکرده بودند، همانا عقب افتادن انتخابات و احتمال قوی تجدید دوره فترت و مرك آزادی برای بار چهارم است^۳

اگر نقشه حضرات اقلیت اسبق و کنونی (که هنوز بدان اعتراف نکرده اند) در بادی امر و یا لااقل يك سال قبل از این بموقع عمل گذارده شده، خاصه اگر این نقشه مبتنی بر اصول مسلک حزب دموکرات و يك سیاست یطرفانه نسبت بروس و انگلیس تعقیب شده بود، نه محتاج باین همه بدگوئیها و هتاکها و بهتان زدن بمردم بود نه احتیاجی بحمايت علنی دولت ساوت درمسکو و سفارت آندولت در تهران پیدا میکردند نه هم مصالح مملکت و مسائل سیاسی و تجارتي بین ما و همسایگان تا این

۱ - اصلاح طلبان چنانکه قبلاً اشاره کرده ایم، عبارت از افراد مثبت مجلس ازدموکراتها و اعتدالیون و یطرفان بود که گرد آمده باین نام اکثریت مجلس را تقریباً تا آخر دوره چهارم در دست گرفتند - افراد میرزا آقازاده - میرزا آقاخان - میرزا آقاخان - میرزا آقاخان - میرزا آقاخان - قوام الدوله - فاطمی - یات - سردار نصرت - حاج میرزا عبدالوهاب همدانی - داور - و غیرهم .

۲ - این نگرانی آنروز باین شکل بنظر میرسد، زیرا تولید شدن يك بدبختی بزرگی در نتیجه هوچی بازی و هتاک و وزمام گسیختگی جراید و عداوت شدید بین دستجات مردم که اختلاف عقیده باین شدت باهم نداشتند ما را يك بدبختی تهدید میکرد، ولی چون همواره انسان آینده را بحکم گذشته قضاوت میکند ما هم تصور میکردیم بدبختی محتمل آتی، ایجاد دوره فترتی باشد که رضاخان بر آن حکومت کند - اما غفلت کرده بودیم که رضا خان ممکن است انتخابات را بمیل خود خاتمه دهد و فترت ایجاد نشود و وقایع بالاتر از فترت بوجود بیاید و مرك آزادی (چنانکه این یکی درست پیش بینی شده است) نتیجه آن باشد. اینمعنی برمن مسلم است که هر وقت بناست بدبختی بزرگی بر ضد دموکراسی پس بیاورند قبلاً از هرج و مرج ابتدا میکنند .

درجه غامض و لاینحل باقی میماند^۱ - و تاکنون خدماتی نیز از قبیل ختم مسئله نفت شمال و عقد قرارداد تجارتي بین ما و مسکو و تخلیه سواحل خلیج فارس از نفوذمادی دولت انگلیس و غیره که همه دوایر الساعه امراض اقتصادی ما بود انجام میپذیرفت و دولتی ثابت و صاحب نقشه ایجاد گشته در ضمن، وسایل کار و شغل و حرفت و تجارت از قبیل ماشین آلات و اسباب سهولت مصنوعات و غیره وارد شده، در دست آخر هم با اتفاق تمام عناصر و طنخواه، انتخابات دوره پنجم شروع می شد و بخوبی و صحت خانم یافته، نقشجات باقیمانده دوره چهارم بدوره پنجم (همان قسم که در نطق مقدماتی خود موقع طرح پروگرام دولت آقای مستوفی و در نطق دیگر خود موقع اعلان انتخابات گفتم) متصل می گردید و مردم آهسته آهسته مزه ولذت مشروطیت را در يك محیط و عرصه آرام و بمنزه از قبیل و قال و فحش و تهمت می چشیدند و یکبار دیگر هم از مشروطه و آزادی و مطبوعات و وکیل و سیاست، منزجر و متنفر نمی شدند !

اقایان خیلی دیر جنبیدند، گرهی را که بادست میتوانستند باز کنند با دندان باز کردند، اکثریتی را که بوسیله ترك خود خواهی و اتخاذ طریقه دوستی و مهر و عقل و تقوی ممکن بود بدست آورند با همه فحش و بهتان و دسته بندی و تقلید از حرکات دوره دوم و سوم تقنینیه برای خود تهیه کردند و خط مشی سیاسی را که ممکن بود با اصول دموکراسی که تازه افکار ملی با آن مانوس شده بود با اتفاق سایر عناصر آزادیخواه اتخاذ کنند با اصول تقلیدی صرف پیش گرفتند^۲ و برای اجرای نقشه ای شبیه

۱ - عقد قرارداد بیز ایران و شوروی که از کابینه اول قوام شروع شد و عاقبت تقی زاده مامور مسکو شد . عقب می افتاد تا آنکه دولت مستوفی بروی کار آید و جنجال جراید و اقلیت را میتوان یکی از علل مسامحه دولت شوروی در تسریع اینکار شمرد - باری بیسیم مسکو در ۱۴ مارس ۱۹۲۲ مطابق ۲۳ اسفند ۱۳۰۱ در کابینه مستوفی خبر داد که قرارداد تجارتي در یکی از جلسات نزدیکاً قطعاً تصویب خواهد شد .

۲ - آنروز هنوز يك کارخانه در ایران راه نیفتاده بود و سرمایه داران ما عبارت بودند از چند تاجر که ثروت آنها ملك مزروعی بود و پول نداشتند و یکی دو صراف عادی و چند تن از اعیان ملکدار مانند سهالار و سپهدار و فرمانفرما و مانند ایشان که غالباً صدهزار تومان پول نقد نداشتند و هر چه عایدشان می شد بامزد و اجزای شخصی خود می خوردند و کارگر بمعنی حقیقی خود وجود نداشت و دوره قنود الیزم با همه جزئیاتش بر سر پا بود و مسلک دموکرات و آزادی برزوازی هنوز تحقق نیافته بود - درین وقت اتخاذ مسلک کمونیزم و حتی سوسیالیزم جز تقلیدی صرف و خشک و خالی معنی دیگری نداشت - علاوه بر این صلاح مملکت ایران نبود که احزابی دارای سیاستهای يك طرفه وجود داشته باشد و اتفاقاً بعدها معلوم شد که حزب اصلاح طلب، بهیچوجه متکی بانگلیستان (آنطوری که سوسیالیستها هو انداخته بودند !) نبود و حتی بدنام ترین مخالفین مستوفی بدست دولتی که بعد برویکار آمد و متکی بانگلیس بود کشته شدند و ازین رفتند !

بنقشه دوره سوم و تشبث به امان ها و ایجاد مهاجرت ، مسلك سوسیالیزم را با وجود عدم تناسب با معیشت امروزی ایرانیان اتخاذ کردند و يك ضدیت و اختلافی عجیب تر و مخرب تر از ضدیت دهوگرات و اعتدال ، در ساحت ویرانه و ناتوان ایران بدبخت تولید نمودند و عجیتر اینکه با تمام خبطهای اجتماعی فوق ، تصور کردند که میتوانند در آخر دوره مجلس با این خط مشی ها و این قبیل تظاهرات ، موفق بتحکیم و تنسیق يك اکثریت ثابت و با دوامی شده و

« . . . چون اساس عملیات آقایان مبتنی بر تظاهرات فریبنده و لفاظی و ریاکاری بود جرئت نکردند در موقع جلب اکثریت و انتخاب رئیس دولت که کاملاً در تحت اختیار آنها بود . يك نفر دیپلمات جوان یا يك مرد جدی و تازه نفس باوزرانی از طبقه احرار و از همان افراد سوسیالیست تعیین کرده و بجزبان دیرآمدن اقلا برای دست آخر دولتی برویکار آورند که تلافی مافات را نموده و محتاج نباشد از نطق و کاراخان ، معاون کمیسری خارجه روس یا از تشبثات بیکاران و ناطقین . . . برای بقاء شهرت و تحکیم بنای زمامداری وی استعانت جویند

« . . . چون اساس کار و فعالیت آنها صوری ولی بی بنیاد و متزلزل بود قدرت و جرئت ایجاد يك دولت کاردان و بی حرارت نکرده و برای اینکه دندان طمع رفقای خود را که داوطلب زمامداری و وزارت بودند و بهمین طمع دور آنها جمع شده بودند بکنند و آنها را ساکت کنند اولاً آقای مستوفی الممالک را رئیس الوزرا کرده ثانیاً انتخاب وزرا را هم بمیل خود ایشان گذاشتند ، ایشان هم وزرانی که باخیالات يك دسته تند رو ابدآ تناسبی نداشت برگزیده جوانان فعال از افراد حزب سوسیالیست و رفقای قدیمی خود را که در بیرون مجلس و داخل مجلس بقدر کافی موجود بودند بکار دعوت نکردند !

و بهمین مناسبت از همان روز اول تعیین دولت ، مورد انتقاد و حمله مخالفان شده روز بروز یکی دوتا از افراد اکثریت از آنها جدا شده بمخالفان پیوستند .

۱ - جای دیگر گفته ایم که رجال مشروطه عموماً با جوانان و افراد آزادیخواه که از تیپ اعیان نبودند حاضر همکاری نمی شدند و مایل نبودند در انتخاب وزرا از پیرمردهای قدیم و رفقای اریستوکرات خود تجاوز نمایند و دلیل بزرگ ما آنکه جوانانی مانند سلیمان میرزا و طباطبائی و ملک زاده و غیره را بیکار هم دعوت بعضویت دولت نکردند !

و اتفاقاً دولت جدید هم برای نمونه رفع اعتراضات مخالفان خود حاضر نشد یا نتوانست يك کار و يك خدمت و يك مسئله از مسائل مبتلابه ای مملکتی را که در آخر عمر مجلس رویهم متراکم شده بود روشن کرده بعرض مجلس و رفقای خود برساند یکی از مدافعین قوی و صمیمی دولت حاضر که حالا جزء مخالفان جدی آفاست میگوید : « از روز اول تا بحال ملتفت نشدیم و ندانستیم که دولت چه کرده و چه سیاستی را در پیش گرفته و چه کاری برای روسفیدی اکثریتی که از او مدافعه می کرده است انجام داده یا خواهد داد ؟ »

د باری خبطهای رفقای محترم مایک ضربت الیم و زخم کاری دیگری بر پیکر باقی ماندگان آزادی خواهان و خدام آزادی زده و يك اختلاف شدیدی ایجاد نمود ، برای سیاسیونی که در نتیجه محسوسات چند ساله اخیر ، بین خود قطع کرده بودند که بایستی سیاست بیطرفانه ای نسبت باجانب اتخاذ کرد و از هر دو طرف بمصلحت ایران استفاده نمود ، اشکالات هنگفتی تولید نموده و در ضمن بدگویی ها و اشتباه کاریها که در سفارت خانها کرده اند ، وضع اجتماعی ایران را يك صورت غیر واقعی در نزد اجانب معرفی نموده و قضایائی را که کابینه های سابق در شرف ختم کردن و اصلاح بودند بهمین مناسبت معوق و عقیم ساخته و تقریباً همه کارها را مثل نفت شمال و قرارداد تجارتنی بین روسیه و ایران ، بزمن گذاشتند

انتهی

رفقای ما جر میزنند^۱

پیش از این خبر داریم که اکثریت مجلس با جمعیت اصلاح طلبان بود و افراد اقلیت توانسته بودند یکی بوسی ناراضیها را بوعده و نوید قرزده و پای ورقه ای را امضا کنند و همان ورقه بود که پس از رسیدن امضاها بحد نصاب از طرف لیدراقلیت بر رئیس مجلس داده شد و چون رئیس دولت از این قضیه آگاهی یافت ، خود کناره گرفت و در صدد جلب آن افراد با مقابله بمثل بر نیامد .

۱ - نقل از شماره ۳۰ نوبهار هفتگی مورخه ۱۵ جوزا ۱۳۰۲ مطابق ۵ ژوئن ۱۹۲۳ صفحه ۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷
 ۴۷۹ - این مقاله مفصل است و ما برای نمونه طرز انتقادی که ما و رفقای ما گرفته بودیم و در مقابل جز دشنام و تهمت چیزی نمی شنیدیم این مقاله را نقل کردیم .

و نیز قبلاً اشاره کردیم که ۱۶ نفر از افراد اکثریت پس از بحث در برنامه دولت با اقلیت پیوستند (ص: ۳۰۸ این تاریخ) و درین وقت چهل و شش تن^۱ بر ضد دولت در مجلس وجود یافته بود. و آشوب شبهای دوشنبه و چهارشنبه در نتیجه محسوس شدن شکست مذکور بود!

خلاصه آنکه اقلیت قوی پنجه نامبرده با همان حربه که مخالفان او حمله کرده بودند، اینک حمله میگرد.

در اوایل خرداد ۱۳۰۲ ورقه ای در مجلس با مضا رسید که چهل و پنج نفر پای آنرا امضا کرده بودند و عدم اعتماد خویش را بدولت اظهار نموده و در همان حال اکثریت مجلس سعی می کرد که از این عده بکاهد و نگذارد امضاها بسرحد نصاب برسد.

اکثریت مجلس اینروزها با اقلیت از حیث عده چندان تفاوت قابل اطمینانی ندارند، اینست که پدروهای فعال بوسائل گوناگون دست میزنند، گاهی مجلس را بوسیله جماعت تهدید میکنند، گاهی افراد را بوعده و نوید برمیگردانند. گاهی مجلس را از اکثریت می اندازند - ولی بالاخره این مقاومتها سود نبخشیده نامه ای با مضاى چهل و شش نفر برتیس مجلس تقدیم میگردد!

در روز نامه های اقلیت چنین مینویسند:

«... آقایان میگویند که ما مترسیم يك دولت غیر بیطرفی برو بکار یاید و اگر ما را مضمّن کند عادت از لجاجت بر میداریم! این قسمت هم تاملین شد و همان عده مخالف دو روز قبل برتیس مجلس نوشتند که تمایل اکثریت را نسبت با آقای مشیرالدوله در حضور اعلیحضرت عرضه بدارند. در عین حال بجای متقاعد شدن^۱ دیده میشود که باز فلان... را با چهل پنجاه نفر بیکار... میفرستد جلو بهارستان و فحاشی میکنند و مردم مرده باد میگویند و آقای مستوفی‌الممالک در خانه نشسته میگوید که: من مجلس چهارم را رسمی نمیدانم!...»

این شوخی از اول اردی بهشت ماه آغاز گردیده با اوایل خرداد ماه پیوست، و

۱ - آقای خواجه نوری داستانی در مقالات بازبگراں عصر طلائی مربوط به «بیوگرافی» مرحوم مدرس نوشته که از لحاظ فنی و ادبی کمال امتیاز را دارد ولی از جنبه تاریخی ضعیف و خالی از نظرهای خصوصی نیست و در آن داستان جانب مستوفی‌الممالک را برجانب مخالفان او رجحان نهاده اند و سبب اصلی این روش نیز روشن و معلوم است و از جمله اشتباهات آنست که عده فراکیون اقلیت را شش نفر ضبط کرده و حال آنکه بیست و یک نفر بوده اند.

۲ - شماره ۳۰ مورخه ۱۵ خرداد ۱۳۰۲ صفحه ۷۷۹ ستون اول سطر ۲۹-۴۰ نوبهار هفتگی.

دولت هنوز بدربار میرفت و رابطه خود را با مجلس قطع کرده بود، اکثریت متزلزل روز بروز متزلزلتر میشد تا عده مخالفان از حد نصاب نیز در گذشت و افرادی از مؤلفین به ریاست آقای قدین نیز از اکثریت جدا شده با اقلیت پیوستند و در اینموقع هوا داران دولت تنها کاری که کردند آن بود که دولت را بمقاومت مجبور کرده خودشان هم جلسات را از اکثریت می انداختند، و بتوسط جراید و افراد خارج از کارمندان حزبی حملات سخت و هجومهای شدید بمخالفان متواتر ساخته بودند.^(۱)

پس در واقع رفقا جر زده بودند!

ما برای همین معنی مقاله ای را که بتاريخ ۱۵ خرداد در نوبهار هفتگی نوشته شده است و بيمزه نیست اینجا نقل می کنیم:

مطایبات:

ملا ملا

در ایالات شرقی ایران با زنی است که آنرا «ملا ملا» گویند، جوانان و کودکان دو دسته شده قبلاً از میان خود دو استاد انتخاب میکنند بدیهی است اوستادان کسانی هستند که از لحاظ جسم یا سن یا عقل نسبت بدیگران برتری داشته باشند.

اینجا نسب و شرافت خانوادگی و ثروت بدرد نمیخورد، عالم کودک کسی چون بعالم طبیعت و حیات بدوی نزدیکتر است امتیازات طبیعی بیشتر مورد توجه است.

شاگردان پس از نامزد کردن اوستاد، همگی بدون تامل زیر بار شاگردی آنها رفته اجاج و طفیان بخرج نمیدهند و در حالتی که مجبور بشا گردی و اطاعت نیستند خود را مقید بقبول همان قاعده ای که خود قرار داده اند میدانند.

سپس بوسیله قرعه که غالباً با «شیر خط» یا «تر و خشک» بعمل می آید یکی از دو دسته محکوم و دیگری حاکم میشود. این قاعده و قرار داد که هر کس در گفتن شیر یا خط - تر یا خشک، اشتباه کند محکومست، در درجه دوم واقع بوده مانند درجه

۱ - بهترین نمونه و طرز هجوم حضرات با اکثریت فعلی یا اقلیت چندروز قبل قصیده است که میرزاده عشقی بر ضد وکلای مجلس بطرز مستزاده گفته و بند مستزادش دیدی چه خبر بوده است که آنروزها گفته شده و با استعای رئیس دولت و نطق مرحوم مستوفی اشاره کرده است.

اول و اوستاد و شاگردی، لازم الاتباع و بصورت يك حق و حقیقتی بیرون آمده بی چون و چرا اطاعت میشود.

بلافاصله دو دسته، حلقه وسیعی تشکیل داده یکدسته که خطا گفته و محکوم شده اند، پشت خود را خم کرده و دسته دیگر که راست و درست گفته اند بر کول آنها سوار میشوند.

اوستاد غالب و شاگردانش، بر گول اوستاد مغلوب و شاگردان وی پریده، استاد بادست چپ خویش چشمان رفیق زیرین را میگیرد - بازی از اینجا آغاز میگردد، یعنی پس از گرفتن چشمان رفیق، اشعاری که اولش چنین است:

عطاری و مطاری،

شیشه بر کمر داری،

ای بلبل زنگاری،

رفتم در دروازه ... الخ

با آهنگ طنازانه میخواند و هر قدر انصافش رخصت بدهد، در خواندن اشعار و طنازی و کشش آواز تا کید مینماید، و سپس دست راست خود را بالای سر رفیق چشم بسته (یعنی استاد محکوم) نگاهداشته میگوید:

«ملا ملا؟» و از يك تا پنج باختیار خود انگشتان را بسته یا باز میکند و عدد یا اعدادی را از يك تا پنج روی هوا نگاه میدارد - در حالی که حریف مغلوب جواب میدهد: «جان ملا» اوستاد با ادا و اصول و آهنگ، میپرسد: بگو به بینم، بگو به بینم چند ملا؟ در این حین، شاگردان غالب و مغلوب، همه چشمها باز و ناظر منظره اند و دلها در بر می طپد!

° ° °

آقایان مغلوب و مرکوب زیرین هر چند بسبب طولانی شدن اشعار و طنازی و اداهای استاد خر سوار خسته و منکوب شده باشند، باز مثل اینده حقی برای سواران خود معترفند سکوت کرده، سواری داده انتظار انجام و اجرای قاعده و قرار بازی را میکشند! هر قدر افراد مغلوب، عصبانی یا ضعیف یا خود خواه و سرکش باشند از زیر بار بازی و رسوم متداول آن شانه خالی نکرده داد و فریاد نزده ابداً حاضر نیستند با اصطلاح جر زده بازی را برهم بزنند، زیرا دیده اند که ندره بعضی بچه جر زده از زیرش در رفته اند و بهمین سبب از سایرین تو سری خورده و دیگر کسی آنها را بیازی نگرفته است

عزت نفس و شرافت اجتماعی موجب آن شده است که تمام بچهها در مقررات هر بازی مطیع و مواظب قرار داده باشند ...

- ملا ملا ملا ملا!

- جان ملا؟

- بگو به بینم بگو به بینم چند ملا؟

اعدادی که از شش کمتر است بوسیله انگشتان اوستاد بالای سر مرکوب در هوا

مر تسم میشود و میپرسد: چند ملا؟

بیچاره باید چشم بسته غیب بگوید! زیرا اینطور قرار داده اند - از کجا که غیب

گوئی او درست بیرون بیاید؟

هر چه هست جواب میدهد: يك ... یا چند ملا ...

غالباً اشتباه میکند، زیرا چشم بسته غیب گفتن کار مشکلی است، رفقای او هم که

خلاص آنان بسته بغیب گفتن استاد است بنا بقاعده و قرار بازی نباید باو برسانند که

چند ملا است!

چندانکه مرکوب خطا گفت، استاد از پشت او فرو جسته روی کول دیگری

از سمت راست سوار میشود، شاگردانش نیز از کول این یکی پائین جسته بر کول آن

دیگری سوار میگردند، و ممکن است این سواری تا چندین دوره بطول بینجامد و

چندین دور بیچارگان سواری بدهند و هر شاگردی بارها مثل اوستادش در زیر تنه

خطیب غالب، چشم بسته بغیب گوئی مجبور شود.

بالاخره هر بازی دو طرف دارد!

یکوقت خواه در اول بازی خواه در دور های مکرر بعد، یکی از آن دسته

مغلوب حرف راست خود را میزند، سخن صدقی که تنها وسیله خلاص و آزادی دسته

و حزب مغلوب است بر زبان او جاری میشود.

در اینوقت باز قاعده و قرار جاری است!

بمحض غیبگوئی - بمحض ادای يك سخن راست و مطابق با واقع، فوراً خر -

سوارها سست شده پائین می افتند و سواری دادگان جری شده قد علم کرده برگردند

آقایان سوار میشوند و اگر یکی از آن سواران در فرود آمدن تامل کند او را با مشت و

لگد پائین انداخته سوارش میشوند - ولی باید دانست که میان کودکان چنین کسی

بازی در نتیجه يك سخن صواب در تحت همان اصول و قاعده تکرار میگردد و معکوس میشود - باز همان ایات و غمزات و غنجه‌ها و دلالتها و طنزهای با تمام احوالات و سوالات مکرر شده و بازی بر این نظم و نسق برآستی دور میزند.

* * *

اینها بازی است - چنانکه تمام کارهای جهان نیز بازی است - قواعدها و قرارها و قوانین و اصول و رسوم و ترتیبات جاریه همه بازیست، ولی بشر چون خود مبتکر و موجد بازیها بوده و هست نبایستی از زیر بار بازیها فرار کند و شانه خالی نماید!

قانون مقدس است. پدران گذشته ما بوسیله این بازیها ما را باطاعت و خضوع در برابر مقررات اجتماعی عادت داده فرزندان خود را بتحمل مشقات و بردباری در مقابل مقررات جاریه عالم و اطاعت از نوامیس اجتماعی مانوس ساخته‌اند.

یا نباید داخل بازی شد یا باید از اصول و مقررات بازی اطاعت کرد. اینک آیا حکومت آقای مستوفی حاضر است بعد از شنیدن این حرف حسابی و سخن صواب که: دولت در مجلس اکثریت ندارد! از کول مردم پائین بیاید؟ آیا شایسته است يك رئیس دولت و یکدسته از وکلانی که طبق همین قاعده سوار کار شده بودند، حالا که دیگران حرف راست را گفته‌اند آنها جر بزنند؟ و آیا با مردم «جرزن» میتوان بار دیگر معامله نمود و آیا دیگر کسی او را بازی خواهد گرفت؟! م. بهار

* * *

انتقادات ما از این قبیل بود که تیکه هائی از آن در ضمن مقالات دیگر و این مقاله دیده میشود.

ما مقاومت دولت وقت و اهانت بمجلس و نمایندگان و دشنام دادن جراید مخالف بتمام لیدرها و سردستگان جمعیت اصلاح طلب، را بوقایع قبل از مهاجرت و لجاج هواداران «عثمانی» و «آلمان» و تصمیم حرکت شاه از پایتخت و انحلال مجلس سوم و قضیه «مهاجرت» و زیانهای بیحدی که در نتیجه آن بازیها متوجه گردید و از قضا غالب سردستگان آن بازی، از همین لیدرهای امروزی بودند، تشبیه کردیم و شاه را بوسیله جراید آگاه کردیم که این رفتار خلاف قاعده خطر مشروطیت و

حکومت ملی و تاج و تخت قاجاریه را تدارک می بیند:

..... ما از رئیس محترم مجلس و از شخص شخص اعلیحضرت شهبازی تعجب داریم که چرا باین منظره فجع و تنگین که برای اساس مشروطیت و حکومت ملی و حتی تخت و تاج و دة قاجار يك بلای مبرمی تدارک می بیند، باخونسردی نگاه کرده بوظیفه قانونی خود که بدان قسم یاد نموده‌اند عمل نمی کند؟ بعضی از نمایندگان عمل با احتیاط کرده، از شاه پرسیده بودند که هر گاه علاقه با بقای دولت مستوفی الممالک هست مخالفت خود را پس بگیرند، ولی شاه بیطرفی کامل ابراز داشته بود.

گفته میشد که تا بحال هشت هزار نمره نامه در دفتر ریاست وزرا خوانده نشده و یا جواب آنها بامضای رئیس الوزرا نرسیده و یکماه است وزارت کشور بدون معاون و کفیل مانده است.

گفته می شد که رئیس دولت گفته است: من مجلس را نمی شناسم. مرا شاه آورده و باید شاه بمن بگوید و دستخط صادر کند و مهر سلطنتی بزند تا از کار کنار بروم، این مطالب را جراید مخالف دولت مینوشتند - و آنچه مسلمست آنست که دولت حاضر نبود باورقه‌ای که اکثریت امضا کرده‌اند کنار جوئی کند و میگفت:

باید استیضاح کنند و من جواب بگویم و اگر رای اعتماد بحد کافی نداشتم کنار بروم زیرا من میل ندارم مثل قوام السلطنه بصرف رویت و رفقاً امضا شده استعفا بدهم ولی اکثریت میگفت: بموجب اصل ۶۷ قانون اساسی هر گاه مجلس عدم اعتماد خود را نسبت بدولت اظهار بدارد آندولت من عزل است و این مسئله ربطی باستیضاح ندارد استیضاح مربوط بوقتی است که مجلس از يك وزیر یا جمعی از وزرا در مقابل خطا و خلافی پرسشهایی بکند - ولی اگر مجلس بقای دولتی را مصلحت ندانست و از آندولت بای نحو کان سلب اعتماد کرد باید آندولت بیدرنك کنار برود.

این مباحث در جلسات ۹ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۶ الی ۲۰ خرداد ۱۳۰۲ در مجلس علنی مطرح می شد و در هر جلسه اقلیت که هواداران دولت بودند مجلس را از اکثریت می انداختند و چنانکه اشاره شد از بیرون مجلس هیاهو و هتاککی راه انداخته مجلس را رسماً تهدید میکردند ولی دولت که می شنید در مجلس اکثریت ندارد و میدید که اوضاع از چه قرار است باز مقاومت مینمود و معتقد بود که مفاد ماده ۶۷ قانون

اساسی آنست که باید از دولت استیضاح شود و رای اعتماد بر او یابه او داده شود یا شاه دستخط کرده دولت را معزول نماید .
بالاخره قرار شد قضیه در هیئت رئیسه با حضور نمایندگان دو طرف مطرح شود و این جلسات هم مکرر گردید .

زلزله در تربت

درین بینا قضیه هولنا کی روی - داد در شهر « تربت هیدری » واقع در خراسان زلزله شدیدی شب پنجم خرداد ۱۳۰۲ اتفاق افتاد و خرابی زیاد و تلفات سنگینی باهالی شهر و روستاهای تربت وارد آمد و این زلازل مکرر شده تا روزهای هشتم و نهم خرداد طول کشید .

راپورت اول مورخه ۵ جوزا :

شب پنجم هفت ساعت و ربع از شب گذشته زلزله عظیمی واقع شد که نظیر آنرا هیچکس یاد ندارد و تا کنون که یکساعت و نیم از روز گذشته متوالیا زلزله مداومت دارد ولی شدت و سختی مرتبه اول نیست، تمام منازل مست بنیاد بکلی خراب و آنچه باقی است بواسطه گسیخته شدن ارکانش از هم قریب بانهدام و بقسمی خطرناکست که عبور از داخل آن عمارات ممکن نیست . عجالة تلگرافچی تربت فقط بایکدستگاه که در توی چادر گذاشته شده برای اینکه سیم تعطیل نشود مشغول کار است، میزان خسارت و عده تلفات وارده در شهر و اطراف هنوز تحقیقا معلوم نیست، برای هر کس که امکان دارد در چادر و دور از عمارت منزل میکند .

راپورت دیگر دو ساعت قبل از ظهر ۵ جوزا :

هنوز کاملا عده تلفات و میزان خسارت وارده معلوم نیست حکومت شخصاً باتفاق مامورین و عماد الملک خرابیهای وارده بشهر رامعاینه و برای سرکشی بدهات اطراف رفته و امدادیه برای باقی ماندگان و مجروحین از آوار در آمده و مردمان زیر آوار، حرکت کرده است . بقدری حالت شهر و سکنه آن و وضع قراء و اطراف و تلفات وارده رقت آور است که حد ندارد، آنچه تا کنون شنیده شده است در شهر قریب سی و پنج نفر زیر آوار رفته و اغلب تلف شده اند و بقیه مجروح شده و قریه مهم جوزق و صدر آباد زیاد تر دچار لرزه شده، بقرار مسموع از جبهت کثیر آن عده قلیلی نیمه جان نجات یافته اند، صدر العلماء و دامادش با شش نفر اولاد و بستگانش که در قریه صدر آباد بوده اند تلف شده اند .

هنوز هم بی درپی زلزله حمله میکند - خداوند عاقبت این بلای عظیم را بخیر بگذرانند!
راپورت ظهر ۷ جوزا :

از دیروز تا کنون وقایع تازه اتفاق نیفتاده است، دیشب و امروز سه چهار مرتبه زلزله آمد، سه مرتبه خفیف و یک مرتبه يك ساعت قبل از ظهر امروز سخت بود، بطور عموم و خفیف در تمام اوقات زلزله محسوس میشود که لاینقطع زمین متزلزل است، از طرف حکومت تربت و رئیس التجار و امین التجار و سایرین حتی المقدور برای بیرون آوردن اجساد و دفن و کفن آنها جدیت هائی شده و میشود .

..... جناب آخوند هلاعباس هنوز خارج شهر و بادای وظیفه اشتغال دارند. امروز هم عده دیگر عمله و چند نفر غسل و غساله و مقداری آذوقه و چندین تسوپ پارچه برای کفن از طرف حکومت باتفاق مأمورین مخصوص بخارج فرستاده شد. حالت عموم خیلی بد و بهت غریبی عامه را فرا گرفته بازار و دکا کین تعطیل، تمام زن و مرد در باغات اطراف پراکنده اند، هیچیک از ابنیه شهر قابل سکونت نیست، تمام باید از بنیاد برداشته شده تا نیا ساخته شود، قراء منهدمه اطراف تمام سکنه و مواشی آن تلف شده زراعتشان هم بواسطه عدم صاحب و سرپرست از میان خواهد رفت.
..... عفونت اجساد لاشه های مواشی قراء منهدمه مذکوره تمام اطراف آن نواحی را عفن نموده است .

..... میزان تحقیقی تلفات بغیر از مجروحین که تا کنون تحصیل شده است بقرار ذیلست :

قریه ملکی ۳ نفر - گوجو ۴ - بالا ولایت ۲۰ - مرتصویه ۴۰۰ - توزان ۹۰۰ - خورق ۵۰۰ - جعفر آباد ۲۴ - جمع باقی دهات و شهر کلیه : ۲۲۱۹ نفر است.

راپورت های حضوری نمایندگان خراسان

دو فقره حضوری با نمایندگان مخابره شد - خلاصه آنها چنین است :
عده تلفات و زخمیهای شهر شصت نفر - خرابی دهات اطراف که بکلی و از گون شده است : خورق و توزان و کاج درخت و تقی آباد و دهنو و مرتضویه که باستانی عده قلیلی که در موقع وقوع زلزله در قلعبجات فوق نبوده اند بقیه که تخریباً علاوه از دو هزار نفر بوده اند بکلی زیر آوار مانده در سایر دهات متفرقه هم که با این دهات يك فرسخ و نیم فاصله داشته است علاوه از ششصد نفر تلفات پیدا شده است، آنچه

تصور میشود و تا اکنون صورت بدست آمده قریب سه هزار نفر تلف شده اند -
با این ترتیب حال اهالی معلوم است چه قسم است زیرا خانهای شهر ابدأ قابل سکونت
نیست

چهار رشته قنات متعلق بشهر و دهات اطراف نیر مسدود شده است .

° ° °

اتفاقاً جلسات علنی هم بواسطه حاضر نشدن هواداران دولت در مجلس تشکیل
نمی شد تا در مسئله اعانه تربتیان اقدامی شود - معذک از طرف شاه دعوتی بعمل آمد
و کمیونی برای تدارک اعانه بزلزله زدگان تربت تشکیل گردید - دولت هم مساعدتی
کرد و سایر محسنین نیز اقدامی کرده اعاناتی در مرکز و ایالات برای تربت جمع و
حواله گردید^۱ .

درین دعوت شاهانه ، همگی علما و شاهزادگان و وزرا و اعیان و بازرگانان
حاضر بودند - روز دعوت عصر يك شنبه بیستم خرداد ۱۳۰۲ بود و متجاوز از يك
صد و پنجاه تن در کاخ گلستان حضور بهم رسانیدند و شاه از فرح آباد بشهر آمده در
مجلس مذکور حاضر گردید و نطق زیرین را ادا کرد :

بیانات احمد شاه

« قضیه هائله تربت و تصور حال بلادیدگان این مصیبت بزرگ خاطر ما را بینهایت
ملول و متأثر داشته تصمیم فرموده ایم بحال رقت انگیز با زماندگان و مجروحین
این بلیه توجهی فرموده تهیه موجبات تسهیل معیشت و مسکن و محل زندگانی آنان را
فراهم نمائیم ، لهذا این مجلس را بریاست عالیه خودمان تشکیل و مقرر می فرمائیم
حاضرین مجلس که مراتب نوع پرستی آنها را کاملاً میدانیم با این عقیده و نیت ما

۱ - از طرف مؤلف این تاریخ نیز در جلسه یکشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۰۲ با اتفاق نمایندگان خراسان بدولت پیشنهادی
شد که مبلغ صد هزار تومان از محل قرضه جدید برای اعانه تربت اختصاص داده شود ، و دولت پنجاه
هزار تومان متقبل گردید و بالجمله اعاناتی کافی جمع شد اما همه آنها بمصرف نرسید مانند دابستان ارومی
و این عادت خست طبیعی اولیای امور است که آنقدر طول میدهند که مار گزیده بمیرد و نوشدارو پس از
مرگ بهرآب برسد - منجمه من خود اطلاع دارم که بی هزار تومان ازین وجوه در بانک شاهنشاهی مشهد
تا مدتها بعد موجود بود و عاقبت بحساب لشکر شرق گذاشته شد - من خود این مطلب را در ضمن مطالب دیگر
از حسین آقای خزاعی سرلشکر شرق شنیدم ۱

موافقت کرده در بذل اعانه و مساعدت با آن بلادیدگان هر کس بقدر مقدور کومک
و همراهی نماید ، و همچنین مقرر فرمودیم که دولت تصمیم ملوکانه را با ایالات و
ولایات اعلام ، و تأثرات خاطر ما را مخصوصاً بسکنه بیخانمان آنجا ابلاغ نماید ،
بالجمله چنانکه اشاره شده مبلغ معتنی همی از مرکز و ایالات و خود خراسان
گرد شد و قسمتی بمصرف رسید .

استیضاح از دولت

مسامحه طولانی شد ، عاقبت اکثریت مجلس حاضر شد از دولت مستوفی الممالک
(با آنکه بهیجروی مصلحت نبود) استیضاح بعمل بیاورد^۱ .

اینکه میگویم مصلحت نبود از آنروی است که طرز عمل حزب سوسیالیست
اونیفیه (اجتماعیون) در ایجاد روح طغیان و انقلاب و تولید حالتی شبیه بمقدمات
يك شورش سیاسی بر علیه مسلك و روش دموکراسی معاصر از قبیل انتقادات زنده
برضد روحانیون و اعیان و اشراف و همه رجال کشور (سوای آقای مستوفی و معدودی
دوستان مشار الیه) و تهدید بقتل و محو و تخریب که از حدود انتقادات بین دو حزب
مقارب المشرب فرسنگها بدور بود و حساب نکردن اینمعنی که بعد از انقلاب روسیه
و قضایای قفقاز که تازه بیخ گوش ایرانیان صدا میکرد - و بالاخص با بودن مردی چون
سردار سپه با مسلکی دگرگون که بوی دیکتاتوری از حرکات و سکنات او هویدا
است ، راه انداختن این سروصدا های انقلاب جویانه آنهم بحمايت دولتی که بر سر
کار است از ناحیه اکثریت مجلس و در حین انتخابات ، ساده بنظر نمیرسد ، و
علاوه بر این جای شبهه نبود که تکیه داشتن این هنگامها ولیدر های این بازی مخوف
سیاست يك طرف ، ممکن است طرف دیگر را طوری تهدید کند که هرگاه خود
این عملیات موجب خطر نباشد و اکتش آن از طرف رقبای سیاسی موجب خطر
گردد^۱ .

این مقدمات موجب عدم اعتماد اکثریت مجلس (اصلاح طلبان) شد و غالب
افرادی که از اکثریت سابق (سوسیالیستها) جدا شده بودند و با اصلاح طلبان پیوسته ،
در نتیجه همین نگرانیها بود . پس اگر بایستی استیضاحی از چنین دولتی بعمل بیاید ناگزیر

۱ - چنانکه موجب خطر گردید

باید متکی بخیط آندولت در سیاست خارجی باشد و بازی کردن یکجانبه دولت و هواداران او مورد استیضاح قرار بگیرد و حق این بود که دولت نمی بایست بگذارد که از او استیضاح بعمل آید. و کاری برخلاف نزاکت صورت بندد، زیرا، ما احتیاج مبرمی بایجاد روابط حسنه و دوستی صمیمانه بادولت شوروی داشتیم و هنوز قرار داد تجارتنی بین ما و آنها بسته نشده و گفتگوهای مهم دیگر مانند مسئله لیا نازوفها (مربوط بصید ماهی در بحر خزر) و مسائل متعدد دیگر در میان بود که بادوستی و حسن روابط دوستانه ممکن بود انجام پذیرد و این استیضاح ضرورت نداشت، زیرا برخشونت و مخالفت دولت شوروی درنهمان می افزود.

لیکن پافشاری و لجاج حزب مزبور مقاومت مرحوم مستوفی را که خود بهتر از همه ازین امور واقف بود سبب گردید و راستی اینست که اوضاع بواسطه تحریکات جراید و تولید جنک عصبی و آشوب فکری بقدری آشفته و غیر قابل اصلاح شده بود که مردی چون مستوفی را بدین پافشاری و ادا کرد و عاقبت او را بایرادنطقی که از منانت و آقائی دور بود و رجالی چون مشیرالدوله و موآمن الملك و غیره را برنجش افکند مجبور ساخت!

بالاخره مرحوم مدرس وعده ای از رفقای ایشان ورقه استیضاح را که مربوط به درویه دولت نسبت بسیاست خارجی، بود توسط رئیس مجلس بدولت دادند. روز يكشنبه ۲۰ جوزا وزیر خارجه در جلسه علنی حاضر شد و در مورد استیضاح اظهار داشت که هر وقت مجلس معین کند برای روز استیضاح دولت حاضر خواهد بود ولی فقط چون استیضاح راجع برویه دولت نسبت بسیاست خارجی است و مواد مخصوص که دولت بتواند جواب آنرا قبلا حاضر کند معین نکرده اند من تقاضا می کنم موادی معین شود تا دولت مطلع شود.

وزیر خارجه خوب میدانست که استیضاح کنندگان چه میگویند، و او هم به اشکالاتی که حضرات در پیش داشتند واقف بود، اما بحکم لزوم مقاومت و مبارزه سیاسی میخواست خصم را بزحمت بیندازد.

مدرس در پاسخ فروغی گفت: مراد من کلیاتست و شاید محتاج بذکر بعضی جزئیات نشوم.

مدرس هم نمیخواست داخل بحث صریح شود، زیرا مسائلی در پیش بود که نمیشد گفت، این بود که سعی میکردند بدوین دادن استیضاح و گفتگو دولت سقوط کند ولی بالاخره ناچار کار باستیضاح کشید، و عاقبت قرار بر این شد که روزشنبه ۲۱ خرداد استیضاح بعمل آید.

روز مزبور از طرف ناطقین دو طرف که مهمترین آنها «مدرس» و «فروغی» بودند سخننهایی رد و بدل گردید اما همه در لفافه پیچیده و با کمال احتیاط ادا شده و عاقبت رئیس الوزرا پشت تریبون رفت و در آغاز کلام بیانی ملایم اظهار داشت ولی بالاخره نتیجه حالات عصبانی که در مملکت ایجاد شده بود در آن مرد شریف نیز بروز کرد و خلاصه این معنی آن بود که: موقع بره کشی فرارسیده است و مهده من برای بره خوردن مستعد نیست - من نه آجیل میدهم و نه آجیل میخورم...

این نطق که از مردی مانند مستوفی الممالک قدری تند و زننده بنظر میرسید با کثرت مجلس (که قطعا غالب آنها از دیگران کمتر آجیل خورده و در مدت عمر از خزانه دولت پول نگرفته بودند و ساعات عمرشان کمتر صرف شکار و عیاشی و خوشگذرانی می شد) برخورد.

مستوفی نطقش را تمام کرد و منتظر جواب نشد و نیز صبر نکرد ورقه سفید یا کبود بنشانه اعتماد یا عدم اعتماد بایشان داده شود و از همان کرسی خطابه پائین آمد و از در تالار جلسه بیرون رفت و وزیرای ایشان هم از پشت سر رئیس خود بیرون دویدند و تنها سردار سپه و وزیر جنک استوار نشست و سپس برخاسته برای حفظ انتظامات پائین رفت و قبل از رفتن از رئیس مجلس پرسید که: من هم بروم یا بمانم؟ و در پائین هم عده ای نظامی را فرمانداد تا برای حفظ انتظامات آماده باشند.

بعد از رفتن دولت همه در قسمتی از تماشاچیان افتاد و رئیس مجلس موآمن الملك امر کرد بعض آنها را گارد مجلس توقیف کند.

دولت رفت و منتظر انجام تشریفات نشد!

یکی از نمایندگان بعد از رفتن دولت نطق مفصلی کرد و ضمنا گفت: رئیس دولت جواب میدهد، حرفهایش را میزند، دیگر تامل نمیکند که جواب حرف هایش را بشنود و از این در راه می افتد و میرود آیا هیچ این حرکت منطقی است؟ ...

.... اگر میخواهند استعفا بدهند پیش از استیضاح بهتر بود، والا از وسط استیضاح

بر خیزند و برونند غلط است و فرار است و شایسته یکنفر زمامدار نیست !
دولت رفت، روزنامه های هوادار دولت داستان نطق مستوفی و سایرین را که در حقیقت از جنبه متانت، ضعیف و باحالت عصبی که داشت شبیه یک سرمقاله بسیار تند و زنده جراید دست چپ بود، عنوان قرار داده و این دفعه بر رئیس مجلس و وزیر جنگ نیز حمله های سخت بردند !
جراید مخالف دولت نیز نطق مستوفی را که اهانت بمجلس و جمیع رجال مملکت در آن مستتر بود، انتقاد کردند .

مؤلفن الملک ، در جلسه بعد مورخه ۲۳ خرداد چنین گفت :

قبل از ورود در دستور اجازه می خواهم مطلب خدمت آقایان عرض کنم که يك قسمتش در واقع راپرتی است که بمجلس میدهم و قسمت دیگر هم توضیحاتی است .
دوشب قبل در پایان استیضاح که از طرف شصت هفتاد نفر از تماشاچیان (نه پنج شش نفر چنانکه گفته شده است) آن بی نظمی هائی که مشاهده فرمودید رخ داد بنده فقط و فقط من باب حفظ انتظامات داخلی مجلس مجبور شدم يك پیشنهادی بکنم و تصویب هم فرمودند و گمان میکنم که باتفاق آراء هم تصویب شد بعد از آن که آن رای داده شد بنده بنظمیه تلفون کردم آمدند اینجا و تحقیقاتی هم که بنا بود بشود شد ولی جمعی از تماشاچیان از اینجا خارج شده بودند . بنظمیه تحقیقاتی کرد و يك راپرت و صورت ۱۳ نفر از اشخاص را به بنده دادند ، بنظمیه می گفت این اشخاص منشاء این غوغا بوده اند بنده هیئت رئیسه را تشکیل دادم و در این باب مذاکراتی شد و هیئت رئیسه عقیده شان بر این بود که بیش از این نباید این اشخاص را تعقیب کرد و داخل این امر شد اگر برای این است که دیدر این قبیل امور در مجلس روی ندهد و خلاف نظمی واقع نشود همین قدر که این اشخاص چند ساعتی توقیف شدند کافی است .
این بود که بنده هم به بنظمیه دستور دادم آن اشخاص را مستخلص کنند . این قسمت راپرتی بود که بر اثر رای مجلس لازم بود داده شود .

يك قسمت هم توضیحاتی است که بنده باید بدهم و آن اینست که در اطراف این قضایا مطالبی که بکلی کذب و خلاف واقع است منتشر شده است . مثلا گفته شده است که بنده با آقای سردار سپه دستور دادم که تماشاچیان را ساکت کنند و گفته شده است که بنده با آقای سردار سپه دستور داده ام که قوای نظامی اینجا بفرستند بنده این مطالب

حتی آمدند و به بنده گفتند در پائین جمعی هستند که منشاء فتنه و فساد هستند امر بدهید آنها را بگیریم بنده گفتم خیر رائی که گرفته شده است فقط راجع باین اطاق بوده است اگر این خلاف واقع ها و مطالب ناصحیح در روزنامه منتشر نمیشد بنده اهمیت نمیدادم ، ولی چون بنده جراید را چیز بسیار مهمی می دانم و مربی و هادی افکار عامه میدانم و می بینم این قبیل مطالب سراپا کذب در بعضی جرائد انعکاس پیدا نموده است برای اینکه مبادا سوء تفاهمی بین مردم و شاید بعضی از آقایان و کلاء تولید شود لازم دانستم این توضیحات را در اینجا بدهم تا اگر در واقع سوء تفاهمی تولید شده است رفع شود .

قضایا ما :

صراحت لهجه بسیار خوبست ، لیکن در ایران این صفت متاسفانه متداول نبوده و نیست ، و عمده موجب و مسبب کتمان عقیده و سیاست استوار در طرز و روش رجال سیاستمدار و اولیای امور این کشور این بوده است .

علت آنهم پرواضح است - مملکتی که از دیر باز دولت در برابر قوای ملی و روحانی میخواست است با طرز ریاکاری زندگی کنند ، و مخصوصا از وقتی که سیاست ایران در میان دو دولت مقتدر همجوار اطرز و اصول روزمره میخواست است گذران کند و با هر دو طرف راه برود ، ناگزیر این طرز سیاست متداول شده است ،

مستوفی الممالک يك عنصر ملی و یکنفر عضو باحرارت حزب نبود که با اصول صراحت لهجه پرورش یافته باشد ، بلکه او پسر میرزا یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم ناصرالدین شاه بود و در طراز اول طبقه نجبا و اعیان قرار داشت و در اقیانوس در بار

بار آمده بود. با این مقدمات هر گاه حقیقت و روشی را در ساعتی مخوف اظهار میکرد و پرده از کار جمعی که مشغول خیالاتی یا در صد دسیسه و ضربتی بکشور میبودند بر میداشت چیزی بود، لیکن صحبت و آجیل، خوردن و اصطلاح «بره کشی» بخلاف واقع کردن در واقع يك نوع اهانت و دشنامی بود که نسبت با افراد وطنخواه و رجال عالی مقام و نمایندگان حقیقی مردم که آنجا نشسته بودند از روی خشم و حقد روا داشته بود و این معنی از شخصیت آن مرحوم بسیار بدور بود. و این عمل هم ضربت دیگری بود که بعد از اهانت‌های گذشته بشخصیت ملی و حریت و اساس دموکراسی از طرف ایشان وارد شد. . . .

در ضمن نطق‌هایی که بعد از رفتن مستوفی در مجلس ایراد گسردید، موارد مکرر از آجیل دادن دولت بیان شد و هم چنین جرایم مخالف دولت ایند معانی را نوشتند. مرحوم عشقی درباره این نطق چنین گفت:

مستوفی از آن نطق که چون توپ صدا کرد

مشت همه واکرد . . . الی آخر

این يك حقیقتی است که بر زبان شاعر جاری شده است، آری مستوفی مشت همه را باز کرد. مشت یکمشت مشروطه خواه را که بواسطه القاء نفاق محکوم بفساد و زوال شده بودند و از قضا خود ناطق محترم و دوستانشان هم در عداد باقی قرار داشتند!

آنروز همه گرم بودند، ولی حالا بهتر میشود قضاوت کرد و دریافت که این نطق و سایر اتهامات و حمله‌ها و افتراهای جرایم دست چپ از قبیل «کار» و «پیکان» و «طوفان» و جرایم دیگر چون «شفق سرخ» و «ستاره ایران» و «اقدام» و غیرهم بزغمای مشروطه که هنوز برویکار بودند و بالنسبه آبروئی داشتند، در مقابل «قزاقها» چه اثر زشت و انعکاس شومی می بخشید؟

بزرگترین هجومی که بدولت قوام یا دیگران می شد این بود که اینها از خزانه عمومی برداشت میکنند. از پرتو نفوذ خود مداخل های بزرگ بزرگ میبرند و غیره . . . در صورتیکه آن اوقات خزانه مملکت خالی بود، مالیات درست و وصول نمی شد، ثروت بعد از جنگ در دست تجار و کسبه متفرق و در خانه مردم از شهری و روستائی سیم و زرموج میزد، ولی دولت پول نداشت و احدی نمیتوانست از پهلوی

دولت چیزی بر باید، گواه این معنی میزان متوسط ثروت رجال آن عهد است که امروز خوب میتوان آنرا حساب کرد و بشمار آورد.

دولت پول نداشت بنا بر این نه خودش میبرد و نه بدیگران میداد. تنها گشاد بازی دولتها دادن شهریه بود که آنهم در آن اوقات درش تخته شده بود . . .

اما شهرت: بردند، بردند! خوردند، خوردند! که از ناحیه جرایم نشر می یافت مورد قبول و باور قزاقها و قزاق باشیها شد و بمحض آنکه روی کار آمدند آن درسهارا شروع کردند پس بدهند، و بردن خوردن و خوردن آغاز گردید! و چون خود را در بردن و خوردن اولتر و مقدم تر بر دیگران میدانستند، طوری بیغما دست بردند که در ظرف چند سال آه در بساط کسی باقی نماند!

زبان دیگر که از این تشنج و مبارزه شوم عاید مشروطه طلبان گسردید، شهرتی بود که مؤسسان کردتای ۱۲۹۹ داده و گفته بودند که این رجال وزعما لایق اداره کردن کشور نیستند. این سخن را مؤسس کودتا گفت و رفت، لیکن سردار سپه تا آنروز جرئت نکرده بود این سخن را بر زبان آورد، چنانکه دیدیم هنوز نسبت بر رجال مملکت و رؤسای دولت و مجلس شورای ملی خضوع و خشوعی داشت،



۳۶- قوام السلطنه در ریاست وزرانی دومش و سردار سپه

اما از این تاریخ رفته رفته مشت رجال عالی مرتبه ایران پیش سردار سپه باز شد. و نتیجه آن شد که بزودی قوام السلطنه را دستگیر کردند و بفرنگ فرستادند و پیرنیا

(مشیرالدوله) را از پشت میز ریاست وزرا عذر خواستند و خود زمام امور را برضایت احمد شاه در دست گرفتند!

زیان دیگر ترس و وحشت شاه بود - شاه میدید کسانی که صاحب مسلك سوسیالیزم هستند با این شدت و خشونت، برجال کشور او و بمجلس ملی حمله میکنند غوغای جراید که برضد اعیان و اشراف بلند بود و تا پای جان با اینها مبارزه مینمود و حتی سردار سپه را مرعوب و دستپاچه ساخته و ظاهراً بسکوت و تملق وادار کرده بود، شاه را بسختی بیمناک میکرد و ساعت بساعت او را از مداخله در کارها و نگاهداشتن تعادل سیاسی بر کتار تر و دلسرد تر می ساخت، این معنی موجب آن شد که شاه با آنکه تازه از فرنك باز گشته بود باردیگر بخیال فرار افتاد و چنانکه خواهیم دید سردار سپه را رئیس الوزرا کرده خود از ایران خارج شد، در صورتیکه قرار بر این بود که شاه و رجال کشور نگذارند سردار سپه از آنجائی که هست پیشتر آید و چنانکه دیدیم همواره با تند رویهای او مخالفت میکردند و پیشنهاد او دایر بر اخراج سویدیهای شهربانی و سپردن این اداره بر رؤسای قشونی، از طرف دولت رد می شد - اما این هیجانهای مصنوعی و بی معنی و عربده ها و مبارزه بآن شدت میان دو دسته مشروطه طلب که حریفی چون سردار سپه و قزاقها در برابر داشتند، شاه را ترسانده و چون مشت هم مواشده، قوام دستگیر و پیرنیا خانه نشین گردیده بود او هم فکر خود را کرده از ایران بدر رفت و بازبها بنفع قزاقخانه پایان یافت!

بالجمله هرگاه حزب سوسیالیست و مستوفی بعد از این مبارزات شدید و این نطق قاش و صریح که سزد خیانت و عدم امانت همه رجال مشروطه و رفقای قدیم و دوستان سالهای بعد مستوفی الممالک را مسجل میساخت منجر ببقاء و دوام اومی شد و حقیقه حزب سوسیالیست بزعامت مستوفی و وزرائی جوان و فعال از خود حزب و تکیه گاهی که داشتند، بر سر کار باقی میماندند و مجلس را پایان برده انتخابات را با کفایت و درایت بنفع حزب خود تمام کرده و مجلس پنجم را دایر و شاه را نگاه میداشتند و سیاست مجلس چهارم را دنبال میکردند، عیبی نداشت. چه در سیاست هر کار و هر عمل شنیع و خشنی که مقرون ببقا و قدرت شخص یا جماعتی گردد رواست، و در عرف ملکداری جایش هموار میشود، اما بدبختی آنجا بود که این نطق مهیج وقتی ادا شد که دولت در شرف سقوط بود چنانکه ناطق شایسته ندید که بعد از نطق

خود در مجلس توقف کند و از تأثیر گفتار خویش تمتع جوید، بلکه مستوفی قسمتی از پایان نطق خود را بین کرسی خطابه و در خروجی اطاق مجلس، گفت و باشتاب و عجله بیرون تاخت!

در اینصورت میدانست که افتاده است و کار از کار گذشته، پس چه نیت و اراده ای ایشان را وادار کرد که در برابر بیانات با نزاکت و ملایم مرحوم مدرس اینطور زبان بستم و قدح حریفان برگشاید و آنرا بیرحمانه و بخلاف واقع بهتمت آجیل خوردن و آجیل دادن (که هر چه بود همه رجال مملکت با شدت و ضعف در آن شریک بودند و روش سیاسیون ما نیز بنایش بر استوار و پاس آبروی همگان بود) آلوده نماید؟!؟

عصبانی شده بود؟

شاید!

اما کسی از مرد بزرگی چون او انتظار نداشت که عصبانی شود، و در نتیجه بخلاف سیره و روش دیرین خود و اسلافش سخن بگوید.

بویژه که همین مرد بزرگ چندی بعد از آن بچشم خود دید که چه بره کشتیها و چه آجیل خوریهای در کارست، و سکوت کرد و تا پایان عمر دم بر نیاورد، فقط عقیده اش نسبت باستیضاح کنندگان آنروز که بعدها از سردار سپه نیز استیضاح کردند تغییر یافت و با آنها دم از دوستی زد و در اطاقهای خلوت وزیر سقهای که احتمال نمیداد جاسوس رضاخان یا رضا شاه آنجا باشد در ددل مینمود و راه چاره نشان میداد، اما در مجلس سکوت محض بود!

ما این نطق و نطقهای دیگران را نقل نکردیم. زیرا جنبه تاریخی نداشت، و يك مشت اباطیل و صورت سازی بیش نبود و تاریخ سیاه روزهای آشفته بعد ثابت کرد که چه نطقهای تاریخی است، و چه بسا کسانی که آنروز در پرتو فروغ آتشین این نطق و حمایت محرور او گرم می شدند ولی بزودی در آغوش سرنیزه های قزاقان خزیدند و با آجیل خوردن یازیدند، و چه بسیار کسانی که آنروز در شمار آجیل خوران قلمداد شده از سوزش این نطق برشته شدند و در ایام پسین بجای آجیل خوردن سر نیزه خوردند و در راه حق و پاس مشروطه تا پای جان ایستادند و بیشترشان جان

آری این نطقها . این مبارزات پرطمطراق - این هجومهای حاد و پرحرارت هیچکدام تاریخی نبود ، حقیقت نداشت . نه تنها با حقیقت آنزمان مطابقت نداشت بلکه باشخص یا اشخاصی که سخن میگفتند هم تطبیق نمیشد - آنها همه خوب مردمی بودند اما برای شخص خودشان نه برای وطن !

« » «

من پس از سقوط دولت مستوفی در شماره ۳۱ نوپهار چنین نوشتم :

.....مجلس چهارم سپری شد ، جان ما هم بلب رسید ، دعوی گران برصندلیهای راحت لمبند و خود را در لندن و سویس فرض کرده مارا دارای امساك در اعجاز و کرامت تصور نمودند و مزد خدمات ما را پیدی دادند و چاشنی تجربیات تلخ مارا که نوبت شیرینی آن فرارسیده بود در کام مملکت ترش و زهرآگین کردند و بر مراد اجانب بابلهوسی مطلق مرتکب جنایانی اخلاقی شدند که فقط پس از آنکه بجای ما آمدند و تجربیات مارا با قیمت جان و جوانی خریدند خود بر خویشان نفرین خواهند فرستاد ،

۱ - در بیوگرافی هائی که نوشته شد و حتی در تاریخی که برخی از روی اسناد شفاهی این و آن برداشته و تحقیقاتی میکردند نوشته شده است که مدرس وزرائی بکابینه مستوفی میخواست تحمیل کند و او پذیرفت این بود که مدرس مرحوم از دولت مستوفی استیضاح کرد - اما نویسنده این تاریخ دخیل در سیاست بود و اطلاع دارد که چنین نیست ، مرحوم مدرس مستوفی را مردی قوی که بتواند ایران را آن اوقات اداره کند و جلو تند رویهای وزیر جنگ را بگیرد نمیدانست و از روز اول با او مخالف بود ، آقای رسا مدیر روزنامه قانون در آن اوقات همکار ما بود ، روزی مرحوم مستوفی در اوایل تشکیل دولت خود آقای رسارا احضار کرده گفته بود : من بامدرس چه بکنم - من حاضریم مستشاران امریکائی را حفظ کنم ، وسیله استخلاص محبوسین را فراهم سازم و عملیات این شخص (سردار سپه) را تعدیل کنم و غیره ولی خوبست مدرس دوماه سرانگلاک مدرسه سپهسالار تشریف ببرند ، من قوام الدوله را نامرد وزارت پست و تلگراف کرده ام و شما راهم به معاونت او برقرار میکنم . . . آقای رسا میگوید : من آنروز بامدرس دست رسی نداشتم ، مطالب آقایا بمشارالیه نوشتم و جراب فوری خواستم - مدرس پشت پا کت من جواب نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم - قبول این وزارت و معاونت از طرف قوام الدوله و شما که مارا می شکند ، قضایای دیگر راهم خودمان بموناقه تعالی حل خواهیم کرد والسلام - مدرس .

من مدعی نیستم که مدرس داعیه ندانست ، او میخواست زمامدار باشد و دولت هائی بوجود آورد که مطاع نظریات او باشند ، اما حد داعیه اش تا حد وزیر تراشی و این قبیل لغت و لیسها تنزل نمیکرد و فکرش اصولی تر از این حدود بود . امروز آنهر دو مرده اند اما حقیقت و راستی زنده است !

۵۱ - مشیرالدوله میآید

از روز تزلزل دولت ، آراء مجلسیان بسوی مشیرالدوله متمایل بود و تقریباً سه هفته بود که اکثریت مجلس رای و تمایل خود را نسبت باینمرد دانشمند و پا کدامن بر رئیس مجلس عرضه داشته بود .

پس از کناره جوئی دولت و رفتن از مجلس بطریقی که دیدیم ، اقلیت هم با این تمایل همداستان گردید و در نتیجه روز ۲۸ شوال ۱۳۴۱ مطابق با ۲۴ خرداد ۱۳۰۲ فرمان ریاست وزرا بنام مشیرالدوله از طرف شاه صادر و هما نروز منتشر گردید .

دو روز بعد مشیرالدوله وزرای خود را ناهزد و بحضور شاه معرفی نمود و همانروز در جلسه اول شب دولت را بمجلس نیز معرفی کرد :

مشیرالدوله - رئیس الوزرا ،

سردار سپه - وزیر جنگ

مصدق السلطنه - وزیر خارجه .

ذکاء الملک - وزیر مالیه

حکیم الملک - وزیر عدلیه ،

حکیم الدوله - وزیر معارف ،

فهییم الدوله - وزیر پست و تلگراف ،

اعتلاء السلطنه - کمیل وزارت داخله ،

وزیر فواید عامه را هم گفت عنقریب معرفی خواهد کرد .

جراید ملی عموماً باین دولت تبریکات صمیمانه گفتند .

..... آقای مشیرالدوله در کابینه سابق خودشان هم طرف اعتماد مجلس بود و تا موقع استعفا ، مجلس بایشان و دولت ایشان اعتماد داشت - اکنون هم تشکیل این کابینه یکی از مرادهای حقیقی ایران درستان و وطن خواهان واقعی است . امیدواریم دولت فعلی که از عناصر جوان و صالح و دانشمند بسرپرستی مردی عاقل و دیپلمات باوجدانی مثل مشیرالدوله تشکیل شده است بتواند خرابیها و نا پاکیهای اجتماعی و اخلاقی و ادبی را که بدبختانه در حالت مدروانبطاط مهلک و الیمی است اصلاح و جبران نموده ، برای روزهای افتتاح پنجمین مجلس شورای ملی ارمغان آبرومندی از انتظام و عدالت اجتماعی و اقتدار آماده سازد

«نوپهار»

ماده را خواهد داشت .

شور در کلیات بعد از مختصر مذاکره کافی و دخول در شور مواد تصویب شد و در هر یک از مواد مختصری مذاکرات شده اخذ رای بعمل آمده تصویب گردید و در شور کلیات پیشنهاد شد که بعد از کلمه آمریکا «اتازونی» علاوه شود، این اصلاح مورد قبول واقع و پیشنهاد شد که با ورقه اخذ رای شود و با کثرت ۵۰ رای در مقابل ۲۳ رای تصویب گردید .

در این موقع مجلس برای تنفس تعطیل گردید و پس از یک ربع مجدداً مجلس ریاست مؤتمن الملک تشکیل یافت سپس چند فقره از لوایح دولت مورد مذاکره و تصویب واقع گردید و مجلس برای چهار ساعت از شب گذشته خاتمه یافت . جلسه آتی مجلس بروز جمعه ۲۳ جوزا (خرداد) ۴ بظهر مانده موکول گردید .

آخرین جلسه مجلس چهارم

روز جمعه ۲۳ جوزا مجلس دو ساعت بظهر مانده در تحت ریاست مؤتمن الملک تشکیل و پس از تصویب چند فقره از لوایح دولت مجلس یکساعت و نیم بعد از ظهر ختم شد . مجدداً ساعت سه بغروب مانده در تحت ریاست مؤتمن الملک تشکیل گردید و رئیس الوزراء پشت تریبون رفته چنین اظهار داشت :

نطق رئیس الوزراء

بنده تا کنون راجع به پروگرام و خط مشی کابینه چیزی عرض نکردم و تصور میکردم که پس از مطالعه پروگرامی تقدیم دارم ولی گرفتاریهای چند روزه مجال و فرصت نداد که پروگرامی تهیه شود و از طرفی هم لازم می بینم که آقایان نمایندگان از طرز و رویه خط مشی دولت مطلع بوده باشند، باین جهت چند کلمه در خصوص خط مشی دولت بعرض آقایان نمایندگان محترم میرسانم .

در سیاست خارجه خط مشی و سیاست دولت روی اصول موازنه و حفظ مناسبات و روابط حسنه با دول متحابه است با محفوظ ماندن اصول بیطرفی و در سیاست داخله منظور نظر دولت تسریع در کار انتخابات و اینکه مجلس شورای ملی بزودی افتتاح یابد و دولت در این خصوص کمال جدیت را خواهد داشت و نیز کمال جد و جهد را خواهد داشت که زمینه هائی برای مسائل اقتصادی که کمال اهمیت را برای مملکت دارا هستند تهیه نماید و دیگر البته وظایف دولت خواهد بود که نظارت

مشیر الدوله بکار محکم چسبید ، و امیدواریهایی بود که انتخابات در دوره زمامداری مشارالیه بصحت جریان یابد زیرا دل بستگی با احزاب خاص نداشت و مورد اعتماد همه احزاب و دسته ها بود .

از طرف سیاست خارجی هم نگرانی زیادی در کار دیده نمی شد و امید میرفت که کارها برواق صواب پیش برود .

اما نقشه مشارالیه در زمینه استقراضی که از دولت اتازونی در نظر داشت قدری برایش گران تمام می شد این بود که بزودی او را از کار بیرون کردند !

استقراض از بانکهای آمریکا

مجلس روز ۳۱ خرداد ۱۳۰۲ از یکساعت بظهر مانده ریاست مؤتمن الملک تشکیل گردید و سه ربع بعد از ظهر خاتمه یافت و مجدداً مقارن غروب در تحت ریاست مدرس تشکیل گردید، پس از تصویب چندین فقره لوایح و پیشنهادات ، موضوع ۵ میلیون دلار قرضه از بانکهای امریکائی که راپرت آن از طرف کمیسیون خارجه و بودجه تهیه شده بود از طرف دولت بشرح ذیل مطرح و تصویب گردید :

ماده اول - مجلس شورای ملی به وزارت مالیه اجازه میدهد که معادل پنج میلیون دلار از بانکهای امریکائی استقراض نماید .

ماده دوم - قرضه مذکور در ماده اول برای پرداخت مخارجی است که در دوره تقنینیه چهارم تصویب شده است و بمصرف و خرج دیگری نخواهد رسید .

ماده سوم - ربح قرضه مذکوره در ماده اول سا لیانه زیاده از صدی هشت نخواهد بود .

ماده چهارم - مدت پرداخت قرض مذکور از هشت سال کمتر و پانزده سال بیشتر نخواهد بود .

ماده پنجم - بوزارت مالیه اجازه داده میشود که برای انجام قرضه دبیری بجهت مصارف مولد ثروت معادل ۳۵ میلیون دلار با بانکهای امریکا داخل مذاکره شود ولیکن قبل از اینکه نتیجه مذاکرات با قرض دهندگان بتصویب مجلس برسد تمهیدی در این خصوص ننموده و مجلس شورای ملی در هر حال حق رد قرض مندرجه در این

کند برای اجرای قوانین خاصه بودجه ها بیکه از مجلس گذشته است. این است اهم اموری که در مد نظر دارد والبته بعد از این مطالب امور دیگری هم هست که در درجه ثانی واقع است .

پس از بیانات رئیس الوزرا سلیمان میرزا پشت تریبون رفته چنین اظهار داشت:

نطق سلیمان میرزا :

بطوریکه آقای مشیرالدوله رئیس الوزرا فرمودند ماها همه بهمان طوریکه ملاحظه شد باتفاق رای اعتماد بشخص ایشان دادیم امیدواریم که بخواست خداوند ایشان موفق شوند که پروگرام خوردشان را بعمل آورده و در روز افتتاح مجلس آنچه که کرده اند با اطلاع نمایندگان دوره پنجم برسانند والبته باوجود بودن ایشان ما امیدوار هستیم که بزودی انتخابات با کمال بی طرفی خاتمه و مجلس پنجم افتتاح پذیرد و با کمال حسن ظن و اعتمادی که بشخص ایشان و هیئت دولت داریم معذک برای تذکر و یادآوری خواستم عرض بکنم هر چند که محتاج بذکر نیست و مطابق ماده قانون اساسی بدون تصویب مجلس نه دیناری میتوان گرفت و نه دیناری میتوان داد - بنابراین هیئت دولت در ایام فترت که امیدواریم دوره اش مختصر باشد بهیچ وجه اجازه نمی دهند خرجی شود مگر آنچه که در دوره چهارم در برده ها تصویب شده است و همچنین مراعات سایر ترتیباتی که مطابق قانون استخدام است از جمله استخدام اشخاص غیر ایرانی بهیچ وجه ممکن نیست مگر بر طبق کترات مصوبه مجلس و در این موضوع نمایندگان تقاضائی کرده اند که بعنوان تصمیم مجلس بعرض میرسانم: نظر بماده ۱۱ قانون استخدام که عموم مستخدمین خارجی دولت باید بر طبق کترات مخصوص استخدام شوند و در غیبت مجلس هیچ نوع کترات قابل تصدیق نیست و چون ممکن است که در بعضی دوایر دولتی اشخاص باشند که کترات نداشته باشند لهذا مجلس تصمیم و بدولت اعلام می دارد که از اول سرطان ۱۳۰۲ هیچ خارجی بدون کترات مصوبه مجلس حق خدمت در ادارات دولتی و اخذ حقوق ندارد .

پس از بیانات شاهزاده سلیمان میرزا شاهزاده نصرت الدوله پشت تریبون رفته چنین اظهار داشت :

نطق شاهزاده نصرت الدوله

وقت خیلی ضیق و بعد از اظهارات حضرت والا که حقیقتاً بوکالت تمام ماها بود

نباید عرضی بکنم ولکن بنوبه خودم هم خواستم اظهار تشکر بنمایم از آقای مشیرالدوله بواسطه اظهاراتی که فرمودند و نیز خواستم عرض کنم که ماها که امروز از اینجا خارج میشویم این اظهارات عین آرزو و آمال ماست که بعمل بیاید و هیچ تردید نداریم که تمام جد و جهد ایشان صرف این مطالب مهم خواهد شد - يك مطلب دیگر که خواستم عرض کنم این بود که در پایان مجلس نمایندگان حاضر که از هم جدا می شویم کمال خورسندی را داریم که در پایان سیاست و در پاتین و بالای آن همه متفق و با کمال اطمینان خاطر مملکت را بدست آقای رئیس الوزرا میسپاریم و اگر هم بطور فردی از ما کاری ساخته باشد باهمان وحدت نظری که داشتیم در انجام آن امر سعی خواهیم بود .

پس از بیانات شاهزاده نصرت الدوله چند فقره لوایح دیگر دولت مطرح و تصویب رسید سپس مجلس برای تنفس موقتاً تعطیل گردید .

° ° °

مجلس بار دیگر مقارن غروب تشکیل گردید .

سلیمان میرزا پشت تریبون رفته اظهار داشت: در این ساعت که آخرین دوره چهارم مجلس است بنده اجازه گرفتم که چند کلمه بعرض برسانم .

اول شکر مر خداوند را که موفق شدیم که دوره چهارم با يك ترتیب مرتب و منظمی بعکس دوره های سابق خاتمه یافت زیرا تا کنون سه دوره مجلس هر يك بترتیب و طریق خاصی انجام یافته و این اول دفعه ایست در تاریخ مشروطیت که دوره چهارم با ترتیبات مرتبی انجام یافته است و این مسئله در خور همه قسم تشکر است بحمدالله دوره مجلس وقتی خاتمه میاید در صورتیکه دولتی مثل دولت آقای مشیرالدوله که مورد اعتماد عموم و کلا و باتفاق به ایشان رای اعتماد داده شده است در سر کار هستند و سابقه خدمات ایشان در ادوار مشروطیت قابل انکار و محتاج بذکر نیست و یکی از دلایلی که میتوان بر این معنی اقامه نمود انتخابات دوره پنجم طهران است و همانطوریکه لحظه قبل اظهار کردند امیدواریم که منتهای سعی و کوشش را خواهند نمود که بزودی اکثریت نمایندگان در مرکز حاضر شده زودتر مجلس را افتتاح نمایند و کاملاً مطمئن هستیم که انتخابات با نهایت بی طرفی و از روی صحت و طبق قانون انجام پذیرد .

چون وقت کم است و آقای مدرس هم فرمایشاتی دارند بیش از این داخل در صحبت نمیشوم و همین قدر در این ساعات آخر عرض میکنم که همانطوری که رئیس محترم دولت قبول و وعده فرمودند در غیاب مجلس دیناری از مالیه مملکت مصرف نخواهد شد مگر آنچه که مجلس شورای ملی تصویب نموده است البته مطابق قانون اساسی و با وجود يك چنین رئیس دولتی بایستی مطمئن شد که در دوره پنجم دیگر يك کتاب شهریه پیشنهاد نخواهد شد و همچنین قطعنامه اخیر مجلس تصدیق شد که در غیاب مجلس هیچوجه کنتراتی راجع بمستخدمین خارجه نخواهد شد و سایر مواد قانون اساسی و قوانین دیگری که تا حال گذشته البته در تحت مسئولیت شخصی مثل آقای مشیرالدوله بقدری که ممکن است روزیروز جریان خواهد یافت و مملکت با ترتیبات قانونی بهتر از پیش اداره خواهد شد و یکی از بهترین چیزهایی که ذکر فرمودند راجع بعبدلیه و کمیسیون است که در خصوص قانون جزا تقاضا کردند و ما در آتیه از شخص ایشان منتظر هستیم که این عملیات را انجام دهند و از خداوند میخواهیم که ایشان را موفق بدارد که دوره پنجم بیش از انتظار باین آب و خاک خدمت کرده باشد و تصور میکنم از طرف عموم آقایان سمت نمایندگی داشته باشم که قبلاً از آقای مؤتمن الملک رئیس مجلس تشکر نمایم که در تمام دوره بیطرفی را حفظ و کاملاً وظایف خود را انجام داده و البته از شخصی مثل آقای مؤتمن الملک غیر از این نباید منتظر بود و امیدواری هست که باز در این ایام فترت توجهی بفرمایند به ترتیبات اداره مجلس و من میخواهم با اجازه آقای رئیس و آقایان رفقا از آقای ارباب تقاضا کنم بعد از تشکرات بسیار از اقدامات ایشان از حسن اداره مباشرت که قبول فرمایند همچنانکه سابقاً هم در ایام فترت مجاناً و بلاعوض زحمات مجلس را متحمل شده اند و مجلس را بمجلس دیگر رسانیده اند این سفر هم این زحمت ایام فترت را قبول کنند که مجلس که یکی از بناهای آزادی و مشروطیت است در ایام فترت هم سرپرستی نمایند و از مستخدمین مجلس که انصافاً آنها هم در خدمت خودشان انجام وظیفه کرده اند با اجازه آقایان از همه تشکر میکنم و بنا بر این امیدوارم که ایشان هم این تقاضا را قبول فرمایند و مجلس را تحویل نمایندگان پنجم بدهند تا ایشان هم بخواست خداوند همینطور دست بدست بپارند و بدیگری برسانند .

نطق مدرس :

مدرس - قسمتی از عرایض بنده را آقای شاهزاده اظهار داشتند اگر چه آقایان و مستخدمین امروز خسته شده اند ولی يك مطالبی است که انشاء الله بعد از عرض رفع خستگی خواهد شد - موضوع عرض من مجلس چهارم است که چگونه آمد و تکلیفش چه بود - تقریباً شش سال فترت طول کشید . با چه وقایع و حوادثی که دنیا را متزلزل کرد و چه حوادثی در ایران رخ داد که همه آقایان مستحضر هستند و هر چه تصور نمیکردیم واقع شد مثل مهاجرت مثل قحطی مثل جنگهای داخلی مثل قرار داد مثل کودتا که هر کدام در جنبه خودش يك حادثه عظیمی است برای يك مملکت ضعیف و فقیری ، در این بین انتخاباتی هم واقع شد که دوره چهارم مرضی و مطبوع ملت واقع نشد کما اینکه در اول تأسیس مجلس هم شخص بنده نظریات خوبی نداشتم و انتظار خدمات خوبی از این دوره نداشتم - بالاخره مجلس دوره چهارم وجود خارجی پیدا کرد و نظریات مردم نسبت بمجلس بین افراط و تفریط واقع شد و حتی منتهی باین شد که بعضی اطاله لسان ها هم نسبت ببعضی یا نسبت باغلب شنیده و دیده شد لکن هر چیز مخفی باشد عملیات مخفی نیست اگر امروز مخفی باشد فردا ظاهر و هویدا خواهد شد و در هر صورت با توافق نظر یکدیگر يك کارهای مهمی شده است. در غیبت مجلس و فترت سیاست خارجی يك طرفی شده بود و حالا نیست و با توافق نظر یکدیگر جلب مستشارانی از دنیای تازه کردیم که امیدواریم با وجود آنها خیلی اصلاحات بشود و خیلی از قوانین وضع شده است مانند نطق شمال و ممیزی و غیره و غیره که هر يك بجای خود مهم و اساسی است . توسعه قشون و نظام هم در مجلس چهارم شده است .

میفرمائید سردار سپه مرد کاری و جوهر دار با کفایتی است بلی با جوهر و کفایت است ولی موافقت مجلس قشون را تا بنادر برد مجلس پول فراهم کرد مجلس قوت به نظام داد مملکت امن شد ولی توفیق از خداوند بود که ما را موفق کرد بمساعدت با او بنده عقیده ام اینست که یکی از کارهای مهم این دوره سپردن زمام فترت است با آقای مشیرالدوله و جهت این سه نکته است - مکرر عرض کرده ام رجال مملکت ما هر کدام برای يك موقعی خوب هستند به عقیده من و تمام آقایان رئیس الوزراء حالیه

برای این موقع بلا نظیر است سه مسئله بود - یکی بیطرفی مشار الیه در انتخابات بیطرفی در سیاست خارجه که در زمان فترت و غیبت مجلس فوق العاده اهمیت دارد یکی تسریع در افتتاح دوره پنجم و با این سه اصل است که بعقیده من و آقایان سپردن زمان فترت بایشان یکی از کارهای خوب بوده است در فترتی که امید می رود بزودی خاتمه یابد البته وضعیات مجلس کما فی السابق خواهد بود و حسب الوظیفه امروز در هیئت رئیسه مذاکره شد و ما هم از شخص مستخدمین متشکریم و منظور ایشان هم مرتب و منظم شده است و آقای رئیس مقرر داشتند که آسوده خاطر باشند .

نطق ذکاء الملك :

ذکاء الملك فروغی اظهار داشت : من خیلی متأسفم که آقای رئیس الوزرا بموجب وعده ای که قبلاً داده بودند نتوانستند در مجلس حضور داشته باشند اینست که چون کاملاً از احساسات و نیات ایشان اطلاع دارم از طرف ایشان نیابت نموده و اظهار تشکر میکنم از نمایندگان محترم ملت و از زحماتی که در این دوره تقنینیه کشیده اند و هیچ جای شبهه نیست که قوانینی مفید بحال مملکت وضع کرده اند و خدماتی هم انجام داده اند که قسمت اعظم آنرا آقای مدرس فرمودند و يك قسمت خیلی مهم بعقیده من تشکیل تنظیم يك بودجه است و نیز تشکر میکنم از طرف آقای رئیس الوزراء از اظهار محبت و اعتمادی که بهیشت دولت میفرمایند و تشکر میکنم که این حسن ظن و اعتماد نه تنها لسانی بود بلکه عملاً بوده است که در این چند روزه برای پیشرفت مطالب دولت خواب راحت را سلب و قدمهایی که برای پیشرفت کار دولت در آتیه لازم بود برداشته و انجام وظیفه خود را تکمیل نمودند - اظهار مسرت میکنم که الحمد لله این دوره چهارم بخیر و خوبی ختم شد و اظهار امیدواری میکنم که دوره فترت هم که سابقاً طولانی میشد این دفعه خیلی مختصر شود و از طرف هیئت دولت اطمینان میدهم که بقدر مقدور جدیت بعمل خواهد آمد که دوره فترت کم و افتتاح مجلس زود تر بعمل آید و دولت کمال علاقه را دارد که با مجلس کار کند و همیشه وجود مجلس را خیلی مغتنم شمرده و سعی دارد که دوره فترت کوتاه باشد .

پس با تجدید مراسم تشکر از طرف هیئت دولت بنمایندگان محترم عرایض خود را خاتمه میدهم .

نطق رئیس مجلس :

پس از بیانات ذکاء الملك فروغی، رئیس مجلس (مؤتمن الملك) اظهار داشت : ضمن نطق شاهزاده سلیمان میرزا بیاناتی نسبت به بنده شد که طرف تصویب نمایندگان محترم واقع شد . از این حسیات ملاطفت آمیز مجلس نسبت به بنده کمال تشکر و امتنان را دارم . و خیلی متشکر هستم که این نوع اظهارات برای بنده بهترین یاد بود دوره چهارم خواهد بود . در مدت این دو سال که بنده در بین آقایان بودم و خدمات ناقابل خود را انجام داده ام ملاحظه شده است که همیشه دو نظر داشته ام : یکی انجام وظایف و دیگری حفظ بیطرفی - اگر بنظر آقایان رسیده باشد که پاره ای اوقات از این بیطرفی منحرف شده باشم تصدیق بفرمائید که عمده نبوده است و اگر قصوری شده است باید اغماض فرمایند .

از بابت وضعیت مجلس در ایام تعطیل در هیئت رئیسه مذاکرات شده و قرار شد که اجزاء اداری و مستخدمین کما کان در سر جای خود خواهند بود و ترتیب بودجه تنگوزئیل معامله خواهد شد - اداره تقنینیه در تحت نظر معاون اداری هیئت رئیسه و اداره مباشرت و ملحقیات آن تماماً در تحت نظر آقای ارباب گیخسرو باشد اگر چه آقای ارباب بواسطه خستگی استنکاف داشتند و بایشان مذاکرات زیاد شد ولی قطع دارم که پس از اظهارات شاهزاده سلیمان میرزا و تمایل مجلس این امر مهم را قبول فرمایند خودشان هم اجازه خواسته اند اظهاراتی بنمایند .

سپس ارباب گیخسرو چند جمله ای از حسن ظن مجلس اظهار تشکر کرده ضمناً قبول نمود که در ایام فترت وظایف محوله را انجام دهد .

در خاتمه رئیس مجلس اظهار کرد با اجازه آقایان مجلس را ختم میکنیم .

مجلس يك ساعت از شب گذشته خاتمه یافت .

° ° °

مجلس چهارم یکی از مجالس خوب ایران بود .

انتخابات مجلس چهارم بتدریج در ظرف سه چهار سال تکمیل گردیده و قسمت عمده اش در دوره زمامداری وثوق الدوله جریان یافت ، و شك نداریم که در تمام مدت نظر دولت و اولیای امور در انتخابات دخالت داشته است ، اما اگر بخواهیم حقیقت

را گفته باشیم، باید اذعان نمائیم که این معنی در مجلس اول و دوم و سوم و سایر ادوار نیز معمول به بوده است، چیزی که اهمیت دارد اینست که حزب دموکرات و اعتدال دو حزبی بودند که در آن دوره نفوذ داشتند، خاصه دموکراتها در مرکز و ایالات صاحب سازمانها و دسته بندیهای مهم بودند، و انتخابات در این قبیل نقاط بدمستی دولت با احزاب مزبور صورت گرفته و باز دارای جنبه ملی و حزبی بوده است و از اینروی بود که ما قبل از این اشاره کردیم که اگر قسمتی از دموکراتهای ضد تشکیل حزب تازه و نوی بنام «سوسیالیست» درست نمیکردند و دنباله کارها و زحمات حزب دموکرات را رها نمی نمودند و در مجلس بایکدیگر همکاری داشتند میتوانستند مانند ترکیه زمامدار بی منازع و مطاق کشور شوند و اتفاقاً بعضی مقامات خارجی هم از این اتفاق نگران بوده و مایل با افتتاح این مجلس نبودند و تشویق کودتا و دستگیری قسمت عمده و کلای دوره چهارم مبتنی بر همین نگرانی بود، خاصه بعد از آنکه اکثریت و کلای حاضر در تهران قبل از کودتا لایحه ای در روزنامه رعد منتشر کردند و بالصراحه گفتند که با قرارداد ۱۹۱۹ موافقت ندارند.

در عین حال بعضی از وجهاً مقیم تهران که با وکیل نشده و یا نظر سیاسی خاصی داشتند شورش و هنگامی برضد و کلای دوره چهارم راه انداختند و آنان را «وکلای قرارداد» نام نهادند و بعد از آنکه خود آنها با افتتاح مجلس نامبرده موافق شدند انتشارات و تحریرات خود را نتوانستند برگردانند و همه برضد این مجلس تا روز افتتاحش برقرار بود!

یکی از مخالفان جدی مجلس چهارم مرحوم مدرس بود که بعد ها خود در عداد وکلای تهران درآمد و در مجلس هم طرف مثبت را گرفته فراکسیون «اصلاح طلبان» را ایجاد کرد و فرد مبرز اکثریت مجلس قرار گرفت.

مجلس چهارم نظر بسختی هائی که از ایام قدرت دیده بود و وحشتی که از نفوذ قزاقان داشت، بسیار دقیقانه رفتار کرد و با آنکه موجب سقوط حزب دموکرات، و حزب «اجتماعیون اعتدالیون» گردید، پایهای فکری صحیح و متینی در طرز کار

۱ - مدرس در انتخابات تهران (دوره چهارم) چهاردهمین نفر بود، ولی بعد از فوت سید حسین اردبیلی و حاج محمد تقی شامرودی و کسالت دماغی نواب درین و انتخاب شدن مؤلف این تاریخ از بخورد و ترک مقام خود که دوازدهمین شده بود مدرس را دعوت کردند و قبول نمود.

و وضع قوانین و ایجاد بودجه و تهیه زمینة انتفاعات مملکتی از جلب مستشار و قرضه و آوردن کارخانه و انتظامات عمومی بجای گذاشت که بعد ها وسیله عمل و پیشرفت دولت پهلوی گردند.

مجلس چهارم و شاه و بزرگان کشور تا اواسط مجلس حس همدردی طبیعی و بی آرایش خاصه در برابر بسط قدرت قزاقان بایکدیگر داشتند و همانطور که اشاره کردیم، رقابت و مضادت و بالاخره دشمنی و مبارزه بیمعنی و شوم اخیر، این حس همدردی را برهم زده هر دو قسمت را ضعیف ساخت.

کار ضعف صنوف سیاسی بجائی رسید که جمعی کثیر از سیاسیون عالیمقام ما در تقرب بسردار سپه بریکدگر پیشی جسته و در این مسابقه خانما نسوز شرکت کردند!

۵۲ - واقعه بحرین

روز بیست و سوم رمضان ۱۳۴۱ مطابق ۲۰ اردیبهشت تقریباً در ساعت ۹ صبح هنگام خرید و فروش يك قاب ساعت بنلی بین يك عرب نجدی و هابی و یکنفر ایرانی نزاعی رخ میدهد و منتهی بزذ و خورد میشود، ایرانیان بی خیال بگمان آنکه قضیه ختم شده غفلت میکنند ولی اعراب نجدی بشرارت ذانی یا با اشاره اجانب مسلح شده غفله بر ایرانیان حمله میکنند، ایرانیان چون اسلحه نداشتند فقط با چوب بدفاع میپردازند يك ساعت و نیم جنگ طول میکشد و عده ای از ایرانیان در حدود سه نفر مقتول و عده ای در حدود ۳۷ نفر مجروح و پنج نفر مفقود شده اند و از اعراب نجدی کسی تلف نشده مگر یکنفر که آنهم بواسطه تیر خود آن ها هلاک گردیده است. پس از یکساعت و نیم جنگ ایرانیان ناچار میشوند به خانه های خود رفته پناهنده و مخفی گردند، حکومت محلی هم قادر بجلوگیری نمیشود و قریب ۲۵ روز تمام ایرانیان د کاکین و حجرات خود را بسته در خانه نشسته دچار تهدید و خطر بودند تا اینکه مجدداً اعراب و هابی با اعراب شیعه حمله کرده ۸ نفر مرد مقتول و ۲ نفر زن مقتوله و دو نفر زن دیگر زخمدار میشوند. روز ۲۶ رمضان يك کشتی انگلیسی وارد و روز ۲۷ نیز کشتی دیگری که حامل بالیوز بوشهر بود وارد بحرین میشود و چهل نفر سر بازهندی با دو عراد توپ پیاده کردند.

صبح ۲۸ رمضان ایرانیان عرضحال خود را بقونسولخانه فرستاده هشت نفر را از جانب خود بوکالت انتخاب مینمایند که در محکمه رفته محاکمه نمایند ضمناً بدولت ایران اطلاع میدهند که اگر دولت علاج فوری ننماید برای تمام ایرانیان خطر حتمی است و بقیه هم مجبور بهجرت از بحرین خواهند گردید .

° ° °

جزیره بحرین از املاک قدیم دولت ایران است، و در ۱۹۰۰ میلادی اغتشاشی در آنجا روی نمود و دولت بریتانیا قوائی برای اسکات شورشیان بدان جزیره گسیل داشت .

از آن بیعد نفوذ دولت ایران در آنجا از بین رفته و تحت نفوذ دولت بریتانیا قرار گرفت .

گویند وزیر خارجه وقت مراسله ای بسفارت انگلیس نوشته دخالت آن دولت را در حفظ جان و مال اهالی خوانسار شده بوده است و این سند برای مداخله بریتانیا کافی شمرده شده آنجا راجت نظر گرفت .

بعد از وقوع قضیه اخیر جلسه سری در مجلس شورای ملی خاص واقعه بحرین تشکیل گردید . و در حکومت سردار سپه نیز بار دیگر این موضوع زیر نظر دولت قرار گرفت و اقدامات زیادی هم بعمل آمد که بنظر اهل تحقیق صورت سازی یش نبود و حتی دولت در این باب بجامعه ملل هم مراجعه کرد و نتیجه تا امروز نا معلوم است .

۵۳- تبعید علمای اعلام

روز سیزدهم تیر ۱۳۰۲ بایران تلگرافاً خبر رسید که متجاوز از سی تن از علمای طراز اول و مجتهدین بین النهرین بامردولت عراق و بریتانیا بایران تبعید میشوند . در آن اوقات من درنوبهار مقاله ذیل را نوشتم :

فاجعه بین النهرین

تبعید علما

همه میدانند که مهمترین علت هجوم قشون انگلیس بر بین النهرین مسئله راه آهن بین النهرین بود که ازچندی قبل ازجنگ دولت آلمان امتیاز آنرا ازدولت عثمانی

گرفته و با سرعتی زایدالوصف شروع بکشیدن راه مزبور نموده بود راه مزبور شط العرب و مصب دجله و فرات را درخلیج فارس بدریای مرمره و ساحل اروپائی متصل می نمود ، این راه درشرف تمام شدن بود که جنگ بین الملل زبانه زده وقوای انگلستان برقورته و بصره بالاخره کوت العماره و بغداد هجوم آورد و بالعکس نیز ازطرف ارکان حرب آلمان و قیصر و یلهلم، سردار معروف و فدر غولتس ، بریاست کل قوای مدافع بین النهرین منصوب گشته و فرمانفرمائی آن ناحیه نیز ضمیمه شغل وی گشت ، اتفاقاً غولتس پاشا در بغداد وفات نمود و بجای او از طرف قیصر دیگری از سردار های آلمانی ، فالکن هاین ، مأمور دفاع بین النهرین شد ولی نفاقى که بین صاحب منصبان عثمانی و صاحب منصبان آلمانی رویداد و ازطرفی نیز مهمات و ذخایر عمده مربوط بجهت بین النهرین در گار حیدر پاشا محترق گردید و اقدامات بی نتیجه که ترکها بدون رضایت آلمانها در ایران نمودند سبب شد که قوای دفاعیه بغداد ضعیف و قشون انگلیس بر بین النهرین غلبه نمود . شکست قطعی آلمان، استعفاى قیصر، زبونی بلغار و تسلیم اسلامبول و غیره متعاقباً قدرت انگلیس را بر بین النهرین ثابت کرد و عاقبت در جامعه ملل قیمومت انگلستان بر بین النهرین شناخته آمد .

استفاده که انگلستان از جنگ برد - سقوط خانواده هومنزولزن، شکستن سطوت تزار های روس، امانت داری فلسطین و تصرف بین النهرین است !

تاریخ قیام ملت عراق بعد از جنگ بین الملل برای اجرای مواد چهار گانه ویلسن و احراز آزادی و استقلال در خاطر اکثر ایرانیان هست و فدا کاریهای حجج اسلام خاصه مرحوم آیه الله شیرازی که در جواب استفتای مسلمین صریحاً لزوم رد قیمومت انگلیس را مرقوم داشتند و زحماتی را که ایشان و سایر علماء برای ایجاد اتفاق مابین پیروان مذاهب مختلفه در عراق متحمل شدند و قربانی هائی که ملت بین النهرین در آستان حریت و سیادت ملی تقدیم داشت و با فشاری و جانفشانی هائیکه بافقدان اسباب و وسائل در مقابل تجهیزات انگلیس نمودند - اینطور نتیجه داد که برای اقناع افکار عمومی عالم گفته شد : بایستی حکومتی که ملت انتخاب میکند بر بین النهرین حکومت نماید . این حکومت منتهی شد باخذ آراء تحمیلی و سلطنت «امیر فیصل» پسر امیر حسین شریف مکه و امیر حجاز ، و بلا فاصله قرار دادی از طرف سرپرستی کوکس کمیسر بریتانیا با امیر فیصل انعقاد یافت و این قرار داد قیمومت

بریتانیا و تحت الامری بین النهرین را مدلل میداشت .

قرار داد مزبور از طرف ملیون بین النهرین با اعتراض و نفرت تلقی شد. کتابچه که از طرف مجلس ملی ایران طبع شده حاکی جزئیات این واقعه است. از آن تاریخ تا بحال وضعیات بین النهرین منظره های فجیع و خونین را حاویست و بالاخره آخرین نیت حکومت داخلی و دولت انگلیس اجرائی انتخابات و تشکیل مجلس مؤسسان و تصدیق قرارداد مزبور از طرف مجلس ملی بین النهرین میباشد .

زعمای انقلاب بین النهرین و رؤسای احرار و مدافعین آزادی آنکشور اسلامی از روز نخست علماء شیعه بوده اند که متفقاً با کلمه واحده بوظیفه حفظ استقلال و حمایت از آزادی و حریت آن مملکت کوشیده ر گذشته از متبوعیت مقام روحانی از جنبه سیاسی نیز دارای مقام زعامت و پیشوائی ملی شناخته شده اند این مقامات عالی برای شکستن تصمیم دولت انگلیس و ملك فيصل انتخابات را حرام فرموده و به مردم اجازه شرکت در انتخابات ندادند .

ملك فيصل در یکی از محاوره های خود با نماینده ایران گفته بود : علمای ایرانی میمان ما هستند ما نهایت احترام را نسبت بآنان مبذول میداریم ولی اگر بخواهند در شئون داخلی و سیاست ملکی ما دخالت نمایند ما آنها را قلع و قمع و اخراج خواهیم کرد !

یکی از مأمورین انگلیسی نیز در همان اوان این زمزمه را سر کرده و بمأمورین ایران این نیت و اراده را گوشزد نموده بود. اخیراً اطلاع میرسد که در پایان مقاومت آقایان علماء اعلام در حرمت انتخابات، حکومت بین النهرین نخست آقای آیه الله خالصی را که مقدم زعمای عظام بودند با دو فرزند و يك بنده بحجاز تبعید کرده و سپس عده ای از آقایان از قبیل آقای سید ابوالحسن اصفهانی و حاج میرزا حسین نائینی و آقایان زادگان مرحوم آیه الله خراسانی آقامیرزا مهدی و آقامیرزا احمد و دیگر آقای شهرستانی سیده الدین راجیراً بطرف ایران روانه داشتند آقایان بسرحد ایران رسیده و شرح فاجعه را بعلمای ایران اطلاع داده و اخیراً بکرمانشاهان وارد شده اند .

در نتیجه وصول این اخبار، هیجانی در میان آقایان علماء اعلام مقیم پایتخت حادث شده مصمم شدند که با جمعهم بطرف کرمانشاه عزیمت نمایند و بلافاصله خبر این فجایع و بی احترامی

هیجان در
تهران

بزرگ را با تلگراف بتمام علماء اعلام در ایران اطلاع داده و جلساتی متوالی و خطابه ها و هیجاناتی بر علیه این اقدام مستبدانه از طرف آقایان علما و سایر صنوف و طبقات پایتخت مشهود افتاده و دوام دارد . منجمله در این ایام اخیر اصناف قصد کردند که بازارها را تعطیل کنند و جبران این حرکت را توسط دولت ایران و اعلیحضرت شاه از مرتکبین مطالبه نمایند ولی تا بامروز دولت ایران بامید موفقیت در جبران قضیه با جد و جهد بسیار از شدت هیجان و حتی از حرکت آقایان جلو گیری نموده و معلوم نیست تا چه اندازه دولت کنونی قادر خواهد بود که این اقدام توهین آمیز را که يك ضربت خشن و غیر قابل تحملی بروح آزادی و دیانت اسلام وارد ساخته است تلافی کرده و جبران آنرا تدارک نماید ؟ مامیدانیم که دولت در صدد بر آمده و امروز نیز آقای حکیم الدوله وزیر معارف از طرف دولت و شاهزاده عضدالسلطان از طرف اعلیحضرت برای پذیرائی آقایان بکرمانشاه میروند ولی هنوز خبر نداریم که طرز جبران قضیه از چه قرار است ؟

گذشته از علایق روحی و ادبی و نژادی که بین ملت ایران و اهالی بین النهرین موجود بوده و صرف نظر از روابط تاریخی فقط از نقطه نظر دیانت يك سلسله علایق قطع نشدنی که از هر

اسلام و
بین النهرین

علاقه و ارتباطی قوی تر و اساسی تر و محققانه تر است ، بین علماء اعلام و ملت بین النهرین برقرار است که هیچ قانون و اصلی نمیتواند آنرا انکار کرده و بآن اهمیت ندهد، اراده و امر علماء اعلام عین اراده و عقیده ملت بین النهرین و بزرگترین فکر عمومی و ملی عراق و عرب بوده و این عقیده در موارد عدیده بر حکومت ها و عمال انگلیس به ثبوت رسیده است چنانچه فتاوی مرحوم آیه الله شیرازی و مرحوم شریعت اصفهانی هر يك در موقع خود برای اعلان جنگ و خونریزی یا استقرار صلح کفایت کرده و بعد از آن نیز پیوسته نفوذ مقامات روحانیه بسط و توسعه یافته است .

نکته ای را که حکومت محلی بغداد و کمیسر عالی انگلیس شاید نخواسته اند مورد توجه قرار دهند این است که : در عراق عرب علماء اعلام بمیل خود در کارهای سیاسی هیچگاه شرکت نکرده اند و این مردم هستند که بدون شور و تجویز و امر علماء راضی بقبول هیچ عقیده و رویه سیاسی نمیشوند . رؤسا و مشایخ عشایر و سادات و اعیان بلاد متابعت از دستور و نظریات مقامات روحانیه را وظیفه دینی و وجدانی

خود می‌شمرند - بنابراین اعم از اینکه علماء اعلام در بین‌النهرین اقامت ورزیده یا در ایران و هند سکنی بگیرند ، مسلمانان آن خط در اتخاذ هر رویه و تصمیمی خود را مجبور به مراجعه و استشارة از ایشان دانسته و یقین است بعد از این تبعید که اهالی بخوبی میدانند من باب مقاومتی است که در راه آزادی و نجات آنان بعمل آمده بیش از پیش عمامه عراقیها را قلباً و روحاً به ایشان علاقمند می‌سازد ، نتیجه که برای انگلستان و حکومت دست نشاندگان این سیاست خشونت آمیز حاصل می‌گردد اینست که اولاً عالم اسلام متفرگشته و ثانیاً انگلستان در نظر مسلمانان مانند عدوی دین متمثل گردد و مخصوصاً احساسات مذهبی بین‌النهرین تهییج شده و اگر رخنه هم برای حصول مسالمت و مسامحت موجود باشد یکجا مسدود خواهد شد!

نوبهار هفتگی شماره ۴۴ مورخه ۱۸ سرطان ۱۳۰۴

پس از آنکه شاه از قضایا مستحضر شد تلگرافاتی خطاب به آقایان علماء اعلام بقصر شیرین سرحد ایران مخابره و اظهار نهایت محبت و مرحمت در مورد آقایان علماء اشعار گردید و مخصوصاً در این تلگرافات تاکید شده بود که حاکم از طرف دولت پذیرائی نماید . پس از وصول خبر تبعید از طرف دولت ایران فوراً اقدامات مقتضیه بوسیله سفارت دولت انگلیس در تهران و همچنین بوسیله نماینده سیاسی ایران در بغداد بوسیله وزیر مختار ایران مقیم لندن مذاکرات بعمل آمد که هر چه زود تر از طرف مقامات مربوط رفع این اجحافات و توهینات وارده نسبت بعلمای اعلام بشود .

اجتماعات علماء در تهران

همین که خبر تبعید آقایان مراجع تقلید و علماء در تهران انتشار پیدا کرد از طرف آقایان علماء مرکز نیز اقداماتی بعمل آمد و صبح و عصر جلساتی در مساجد تشکیل دادند و بادولت مشغول مذاکره شدند ، جمع‌گیری از وجوه طبقات نیز در مساجد و منزل مرحوم حاج آقا جمال اصفهانی و آقای میر سید محمد بهبهانی گرد آمده منتظر اقدامات آقایان علماء تهران بودند . روز ۱۵ سرطان ۱۳۰۴ عموم علماء در مسجد روی جمع شده خطابه های مهمی بر علیه اقدامات حکومت عراق عرب و دولت انگلیس ایراد گردید .

برای پذیرائی و احترام علماء

موضوع تبعید علماء از بین‌النهرین هنگامه‌ای در تمام نقاط ایران بر پا کرد و قرار شد که رسماً آقایان علماء از طرف دولت و شخص شاه پذیرائی شوید بنابراین

شاهزاده عضد السلطان عموی سلطان احمد شاه و حکیم الدوله وزیر فرهنگ از طرف هیئت دولت بعنوان نمایندگی برای پذیرائی و تبریک ورود و احترامات لازمه بکرمانشاه حرکت نمایند و وجهی هم از طرف وزارت دربار در اختیار این دونفر گذارده شد که بخرج برسانند .

همچنین از طرف علماء مقیم تهران نیز قرار شد بکنفر بعنوان نمایندگی از طرف علماء ایران و تهران به معیت این دونفر بطرف کرمانشاه حرکت نماید .

شاهزاده عضد السلطان و حکیم الدوله عصر روز ۱۹ سرطان در هیئت وزراء حضور بهر رسانیده و بارتیس الوزراء ملاقات کرده و ابلاغی که از طرف احمد شاه صادر شده بود بنظر رئیس الوزراء رسانیده پس از اخذ تعلیمات لازم و دستور اجرای پذیرائی و مراسم احترامات خدا حافظی کرده بطرف کرمانشاه حرکت کردند .

تلگرافات علماء

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام آقای مصدق السلطنه وزیر امور خارجه دامت شوکته

تلگراف محترم که کاشف از احساسات اسلام پرستانه و تاثیر قلبی از این پیش آمد بود بر مراتب امتنان و امیدواری افزوده همواره دوام تایید و حسن موفقیت وجود اشرف را در حفظ نوامیس اسلام و اداء وظایف مقامیه خواستاریم انشاء الله تعالی الاحقر ابو الحسن موسوی اصفهانی - الاحقر محمد حسین الغروی نائینی .

انقلاب داخلی در بین‌النهرین

پس از تبعید آقایان علماء جنبشهایی نیز در بین‌النهرین بر علیه حکومت آغاز گردید و اهالی نسبت باین عملیات تظاهراتی نموده احساساتی بروز دادند بطوریکه از طرف عشایر عرب جنبشهایی بعمل آمد و متعرض حکومت بین‌النهرین شدند و دولت ناگزیر گردید با آنها به مبارزه پردازد .

اقدامات دولت:

بر اثر مذاکرات دولت ایران با حکومت عراق و مقامات انگلیسی در خصوص تبعید آقایان علماء توافق نظر حاصل شد که آقایان مزبور بعقبات مراجعت نمایند ولی مشروط بر اینکه دیگر آقایان علماء در امور سیاسی مداخله ننمایند . چنین نسبت به مراجعت خالصی از حجاز بایران مراقبت حاصل گردید .

در حضور شاه

بر حسب تمایل و احضار مرحوم سلطان احمدشاه راجع بواقعات بین النهرین و تبعید علماء چند نفر از آقایان علماء مرکز تدریجاً بحضور شاه رفته و در این مورد وارد مذاکره گردیدند. از طرف سلطان احمدشاه نیز نسبت باین وقایع اظهار همدردی و تأثر شد و ضمناً آقایان علمای اعلام را بمراحم مخصوص شاهانه و اقدامات مجدانه هیئت دولت امیدوار ساخته نسبت به آقایان مزبور مرحمت و محبت فوق العاده ای ابراز داشت.

ملاقات در دربار

روز ۱۵ سرطان ۱۳۰۲ خورشیدی نیز آقای ظهیرالاسلام که از بزرگان و محترمین علمای تهران بود و از لحاظ انتساب بخانواده سلطنتی هم مورد احترام بود باتفاق چند نفر دیگر از آقایان علماء تدریجاً در دربار حاضر شده با رئیس الوزراء در مورد وقایع بین النهرین وارد مذاکره گردیدند و در خصوص ورود آقایان علماء از بین النهرین بکرمانشاهان نیز مذاکراتی بعمل آورده قرار شد که هیئت دولت هم اقدامات مؤثری بنماید.

اقدامات دولت

دولت نیز در خصوص این پیش آمد اقدامات خود را ادامه داد و بوزارت خارجه دستور داد که بنمایند خود در لندن و بین النهرین تعلیمات لازمه برای مذاکرات با مقامات مربوطه صادر کند.

اقدامات تجار

از طرف تجار و اصناف نیز در مورد این پیش آمد اقدامات و عملیاتی بعمل آمد و در اتحادیه تجار هم مذاکراتی جریان و تصمیماتی اتخاذ شد که بهیئت دولت پیشنهاد نمایند که در صورتیکه رفع توهینات وارده نشود از آقایان خواستار گردند که امتعه همسایه جنوبی را تحریم نمایند.

دستورات راجع بحفظ انتظامات شهری

چون بواسطه انتشار خبر تبعید علماء اجتماعات زیادی در شهر تشکیل شده بود که اگر توجیهی نشود انقلابی در بگیری. بنابراین از طرف هیئت دولت باداره شهر بانی تعلیمات و دستورات مقتضی داده شد که با نهایت مراقبت و مواظبت انتظام شهر

تاریخ احزاب سیاسی ایران

طهران را حفظ نموده و از پیش آمد های سوء و آشوب طلبی بعضی اشخاص جلوگیری نمایند.

ورود حجج اسلام بکرمانشاهان

بر طبق تلگرافاتی که از کرمانشاهان بطهران واصل گردید روز ۱۵ سرطان ۱۳۰۲ برابر ۲۲ ذی قعدة ۱۳۴۱ قمری آقایان علماء از عتبات با نهایت تجلیل و شکوه و در میان احساسات فوق العاده اهالی در حالیکه تمام دکانین و تجارت خانه و ادارات را تعطیل نموده بودند بکرمانشاهان وارد شدند. و تلگراف ذیل از طرف حجج اسلام در جواب تلگراف خیر مقدم سلطان احمد شاه مخابره گردیدند.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارك اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی ادام الله تعالی سلطانه پس از تقدیم مراسم دعا گوئی عرضه میداریم دستخط مبارك تلگرافی که متضمن تفقدات و عنایات کامله ملوکانه بود بر تشکرو دعا گوئی و امیدواری داعیان و سایر آقایان حجج اسلام و همراهان افزود همواره دعا گوی و دوام ظل عطف و دین پروری ذات اقدس شاهنشاه دین پناه اعز الله تعالی نصره را از اهم و ظایف دانسته اداء این وظیفه مهمه را در هر نقطه غفلت نمداریم انشاء الله - الداعی ابوالحسن الموسوی اصفهانی - الداعی محمد حسین غروی نائینی.

همچنین تلگراف دیگری که ذیلا درج میشود از طرف آقایان علماء از کردند در جواب تلگراف خیر مقدم هیئت دولت مخابره گردید،

مقام منبع ریاست وزراء عظام دامت شوکته

تلگراف محترم در کردند عز و وصول بخشید حفظ نوامیس اسلامیه را بعون الله تعالی و حسن تائیده همیشه دولت علیه ادام الله تعالی شوکته و شید الله ارکانها ذمه دار و از اهم تکالیف خود دانسته. همواره تائید و حسن معرفت حضرت اشرف و هیئت معظم دولت را امیدواریم انشاء الله.

حسن طباطبائی - عبدالحسین شیرازی - عبدالحسین طباطبائی - جواد صاحب جواهر - الاحقر مهدی خراسانی - الاحقر ابوالحسن موسوی اصفهانی محمد حسین - الاحقر احمد خراسانی.

موافقت با تبعید مرحوم خالصی بایران

قبلا گفته شد که بعضی از آقایان علماء را حکومت عراق عرب بحجاز تبعید کرده از

مرحوم خالصی که از علمای بزرگ بود حکومت عراق بحجاز تبعید کرده بود ولی بر اثر اقدامات دولت ایران و موافقت دولت انگلیس قرار شد که مشارالیه تا تعیین تکلیف قطعی از حجاز حرکت کرده بایران ورود نماید .

تظاهرات عمومی بر له علمای اعلام

بر اثر این وقایع و انتشار خبر تبعید علماء اعلام در کلیه شهرستانها علماء اجتماعات کرده و در تلگراف خانهها آمده در مورد تبعید آقایان علماء تلگرافات زیادی بمرکز مخابره کرده اقدامات فوری دولت و شخص شاه را در این مورد خواستار گردیدند . همچنین علماء مقیم مرکز همچنان اجتماعات خود را در مساجد داشته و در روز ۲۴ و ۲۵ ذیقعد در مسجد جامع و مسجد سید عزیر الله و مسجد و مدرسه خان مروی اجتماعات آقایان و طلاب علوم دینی و طبقات مختلفه باقی و مذاکرات راجع به تبعید آقایان علماء جریان داشت و از طرف ناطقین نیز نطق های حرارت آمیز ایراد گردید .

دنباله این قضایا ناسقوط مشیرالدوله و آمدن دولت سردار سپه کشید !

بالاخره قرار بر این داده شد که علما بعد از گردش در ایران و زیارت عتبه معصومه در قم بعتبات مراجعت نمایند . و همین قسم هم شد ، ولی مذاکرات دیری بطول انجامید و بعد ازین هم خواهیم دید که ناظهور جمهوری یعنی اواخر همین سال جمعی از آقایان در قم بودند و خالصی اجازه مراجعت به بین النهرین نیافت و با خانواده خود بخراسان مهاجرت کرد و هم در آنجا (شهر مشهد) بدرود حیات گفت و پسران انمرحوم که بزرگ آنان آقای خالصی زاده است در ایران مانده از خراسان بتهران آمد و در وقایع جمهوری چنانکه بیاید نقش بزرگ ، بازی کرد و اکنون هم پس از مدتی تبعید بملایر و دشان در تهران زندگی میکند .

۵۴ - تبدیل نماینده شوروی

در نتیجه سقوط کابینه مستوفی الممالک و تندروهای رفیق روتشتین نماینده مختار دولت شوروی ، رفیق شو میانسکی بسمت وزیر مختاری دولت شوروی وارد ایران گردید و روز ۱۷ تیر ۱۳۰۲ بانفاق وزیر خارجه و رئیس تشریفات انوزارتخانه بحضور شاه پذیرفته گردید .

نطق وزیر مختار شوروی در حضور شاه

پس از آنکه وزیر مختار دولت شوروی اعتبارنامه خود را بحضور شاه تقدیم نمود نطق ذیل را نیز در حضور شاه ایراد کرد :

اعلیحضرتا، خجسته شهریارا، وثیقه ترقی و استحکام روابط حسنه دولتین علیتین روس و ایران و افتخار پیشرفت اقتصادی و استقلال ملی دولتین ، حفظ مراقبت وقفه ناپذیر و موافقت کامل عملیات حکومتین میباشد .

اتصال و پیوستگی مساعی همکارانه و مواظبت دائمی برای اینکه مناسبات دوستانه فیما بین بوسیله ارتباطات اقتصادی و سیاسی و تمدنی بیش از پیش محکمتر و شدیدتر گردد . دولت متبوعه دولت خواه را بروز قریب الوقوع فیروزی و بشارت وعده میدهد که در آنروز میمون مساعی و عملیات همکارانه مزبور - که شروع آن موقع امضای قرارداد سیاسی ۱۹۲۱ بوده بواسطه امضاء و تصویب قرارداد تجاری ۱۹۲۳ که تماما مورد قبول واقع شده و دولت متبوعه دولتخواه حاضر است ، هر وقت از طرف دولت علیه پیشنهاد شود آنرا امضا نمایند و بموجب انعقاد قرارداد های متفرقه مخصوصه که شامل سایر جنبه های مناسبات فیما بین دولتین میباشد - صورت انجام و حسن ختام بخود خواهد گرفت .

نظر بمراتب فوق بانهایت افتخار اجازه خواسته میشود که دولتخواه که یکی از عاملین عملیات مفید مزبور است و تا کنون بسمت شارژدافری با اولیای دولت علیه اشتغال بکار داشته اینک در موقع تقدیم اعتبارنامه خود که بموجب آن دولتخواه بسمت نماینده مختار اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی معرفی میشود و نیز در حین تسلیم احضار نامه مسیو رتشتین ، سلف این دولتخواه که اولین شخص معرفی است که بمناسبات دوستانه فیما بین دولتین علیتین پرداخت از حضور مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی استدعا و تمنی نماید که نیز در این سمت مسئولیت دار نماینده مختاری همواره حسن توجه و مکرمت شاهانه خود را در پیشرفت امور این دولتخواه که بمنفعت دولتین علیتین می باشد مبذول فرمایند .

با امید باینکه دوستی تغییر ناپذیر و همکاری در عملیات و صلح و مسالمت و مساعی جمیله که تماما مساعد کار و شغل مسئولیت دار نمایندگی مختار این دولتخواه نیز خواهد بود این دولتخواه هم با مساعدت الطاف ذات اقدس ملو بانه من بعد بطوری عملیات خود را جریان خواهد داد که باعث صلح و صفا و حیات رفاهیت آمیز و ثروت انگیز در مملکت

اعلی حضرت اقدس شهرباری و مخصوصا در سرحدات زیبا و قشنگ و خوش منظر شمالی دولت علیه ایران گردد.

نطق سلطان احمد شاه

پس از اتمام نطق نماینده مختار دولت روسیه از طرف سلطان احمد شاه قاجار در جواب، نطق ذیل ایراد گردید:

آقای وزیر مختار!

و بانهایت خرسندی و مسرت اعتبار نامه ای را که دائر بمعرفی خودتان بسمت نماینده مختار حکومت جمهوری اجتماعی متحده شوروی روسیه در دربار ما میباشد دریافت میداریم، اظهاراتی که در نهایت فصاحت بیان نمودید موجبات خشنودی خاطر ما را فراهم ساخت، نظر همایون ماتشیدید و استحکام مبانی روابط و دادیه حسنه بین دولتین بوده و خواهد بود.

انعقاد عهدنامه مودت ۱۹۲۱ مبشر طلوع دوره جدیدی در روابط بین دولتین بوده و امیدواری حاصل است که روابط همسایگی که خوشبختانه مابین دو مملکت برقرار شده است بیش از پیش محکم گردیده باعث رفاهیت دو قوم همسایه و دوست خواهد شد. از مساعی جمیله که تا کنون در راه استحکام روابط مملکتین مبذول داشته اید نهایت رضایت خاطر را داشته و یقین کامل داریم با اعتماد جدیدی که از طرف دولت متبوعه خودتان درباره شما ابراز شده است بیش از پیش در انجام وظیفه مهمی که بعهده شما محول است ساعی و جاهد خواهید بود و با ابقان باین مسئله به امنای دولت خود دستور میدهد که در انجام ماموریتی که از طرف دولت متبوعه خود دارید با شما نهایت مساعدت و همراهی را بعمل آورند.

در این موقع که نامه احضار مسیور تشرین سلف محترم شما را دریافت می داریم مخصوصا متذکر می شویم که مشارالیه در مدت اقامت خود در طهران ماموریت خویش را با صداقت و فعالیت انجام داده و مراتب خوش وقتی و رضایت خاطر ما را نسبت بنخود جلب نموده است.

۵۴- عاقبت کنفرانس لوزان و ظهور آتاترک

در فصول پیشین شرحی درباره کنفرانس لوزان و مساعدتهای عیانی و نهانی

دولت شوروی با دولت عثمانی و ایجاد حس رقابت و همچشمی شدید بین دولتین فرانسه و انگلیس و مساعد شدن افکار عمومی فرانسه و دولت مذکور با عثمانیان خاصه با کمالیون ذکر کردیم.

اینک باید به بینیم نتیجه این قضایا بکجا منتهی میشود، میدانیم که سپاه یونان در نتیجه فعالیت بی نظیر مصطفی کمال پاشا رئیس دسته کمالیون در قریه « اینونو » از پیش سپاه ترک بسر کردگی عصمت پاشا - که بعد بعصمت اینونو معروف شد و امروز رئیس جمهوری دولت ترکست - شکست فاحش یافت و پس از آنکه یرحمیهای تاریخی نسبت بمردم ترک از مرد وزن و کودک بعمل آورد و مورد اعتراض ملل اسلامی قرار گرفت سپاه یونان در ۷ محرم ۱۳۴۱ بدریا ریخته شد.

اینک متن پروتست دولت ایرانرا بدولت یونان برای تائید تاریخ نقل میکنیم.

پروتست دولت ایران به یونان

بر اثر فجایع و مظلومی که یونانیان در موقع عقب نشینی خود از انقره و خاک ترکیه نسبت بمسلمین و قشون ملیون عثمانی مرتکب شدند در اوایل برج میزان ۱۳۰۱ پروتستی که ذیلا ذکر میشود از طرف دولت ایران بوسیله وزیر مختار دولت فرانسه بدولت یونان فرستاده شد:

بطوریکه اخبار تلگرافی و اطلاعات مختلفه دیگر حکایت میکند جنگ اخیر فیما بین قشون ملیون عثمانی و قشون یونان که بالاخره منجر بشکست و عقب نشینی قوای یونان و تخلیه نقاط متصرفی آنها در از میر و نواحی دیگر گردید قشون یونان در موقع عقب نشینی برخلاف قوانین بین المللی و قواعد انصاف نسبت بساکنین مسلمان قراء و قصبات از زن و مرد و بچه و مردمان غیر نظامی جنایاتی از قبیل قتل، غارت و احراق منازل و مساکن و غیره مرتکب شده که شرح آن فوق العاده اسباب نالم و حقیقه برای تمام ملل متمدنه دنیا موجب تاسف است. اینک با ذکر مراتب فوق دولت ایران بمناسبت جهت جامعه اسلامی از ابراز تاسف خودداری ننموده بوسیله آنجناب، پروتست خود را از فجایع قشون یونان نسبت بمسلمین اظهار میدارد.

۱- کمالیون در ۱۵ مارس ۱۹۲۱ مطابق رجب ۱۳۳۹ با دولت شوروی و در ۲۰ اکتبر ۱۷ صفر ۱۳۴۰ با دولت فرانسه عهد مودت بستند. ۲- قریه اینونو در شمال غربی اسکی شهر و در ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ مطابق ۴ ج ۱-۱۳۳۹ یونانیان را شکست و در جنگ بعد که تا محرم ۱۳۴۰ دوام داشت مصطفی کمال بدرجه مشیری و لقب غازی ملقب شد.

در مدت سه چهار ماه زمستان و بهار ۱۳۰۱-۱۳۰۲ حزب کمال پاشا معروف به کمالیون قوت گرفت و رقابت بین دول معظمه، بر سر جلب رضایت مصطفی کمال پاشا و ایجاد دولتی که بتواند معاهدات بعد از جنگ و تقسیمات ممالک «عثمانی» را بین متفقین فاتح تصدیق بنماید شدت یافت.

بعض دول فاتح از طرفی میخواستند شهر استامبول و بغازها در دست دولتی ضعیف باقی بماند و بدست دولتی اروپائی نیفتد و از طرف دیگر مایل بودند سند رسمی از تقسیم ممالک عثمانی میانه خودشان در دست داشته باشند و عثمانی را برای همیشه از داعیه «خلافت اسلامی» و امپراطوری بزرگ آسیائی و اروپائی ترك كه مانند میخی در چشم ملل مسیحی قرار داشت منصرف سازند. و در همین حال توجه ایندولت را از المان و روسیه منحرف و بسوی فرانسه و انگلیس متمایل کنند؛ دولت ساویت نیز در آنروزها

از آزادی ترك بشدت دفاع میکرد. بنابراین مردی را که میخواستند بدست آوردند - و آن مرد مصطفی کمال پاشا مدافع سرسخت و رشید «کالی پولی» و «چناق قلعه» بود که روزی سر پنجه با دریا نوردان بریتانیا در سواحل داردانل نرم کرده بود!

مصطفی کمال پاشا دانست که چگونه با دول فاتح باید کنار آمد و بخوبی مقاصد دول بزرگ را درک کرد و بنابراین از یکطرف بروسها گرم گرفت و از طرفی فرانسه را بنفع خود و دولتی که میخواست بوجود آورد بکار واداشت و دست آخر دریافت که انگلستان در مشرق چه میخواهد و او را از این حیث مطمئن ساخت!



۳۷- آتاترك

مصطفی کمال پاشا که در اناتولی حزب کمالیون را دایر کرد و بعد آنرا حزب خلق نامید و سپس بنفازى ملقب شد و بعد رئیس جمهور گردید و بالاخره لقب «آتاترك» یافت

در نتیجه این بازی ماهرانه و صرف نظر کردن از سکونت در استامبول و الغای اصل خلافت و ترك تعصبات دینی (یگانه حربه امپراطوری عثمانی) و برابری مسیحیان و مسلمین در خاک ترك و تصدیق مسائل بین النهرین و سوریه و فلسطین و در گذشتن از سر موصل و مسئله نفت و سایر اصول ضروریه، خود را طوری نشان داد که همه دول بزرگ او را برای دنیای خود، مفید بشناسند.

ازین روی بود که موفق گردید نخست در کنفرانس لوزان مقاصد استقلال جویانه ملت خود را بحریفان بقبولاند سپس توانست دول بزرگ را از همراهی بادولت «یونان» بازدارد و بقوه سرباز ترك و ابتکارات جنگی خود و رفیقش عصمت پاشا سپاهیان یونان را در اروپا و آسیا از میدان بیرون کند و استقلال کامل دولت «ترك» را بدست بیاورد و تخلیه استامبول از قوای مؤتلفه و آزادی آبهای داردانل و مرمره از جهازات جنگی متفقین و الغای «کاپی تولاسیون» و پستخانهای اجانب و استمهال دیون عثمانی و تخفیف غرامات جنگی و استرداد «تراس» و پس گرفتن چناق قلعه و غیره را بنفع دولت ترك عملی سازد.

بالجمله: کنفرانس لوزان در ۲۰ ژوئیه خاتمه یافت و روز ۳۱ ژوئیه بمناسبت عقد صلح لوزان در استامبول جشن گرفتند و دیوارها به بیرق ترك تزئین یافت و تعطیل عمومی شد و ۱۰۶ تیر توپ بشادمانی این جشن ملی شلیک گردید و سپس کار دولت ترك کاملاً رو براه شد.

مستر لوید ژورژ بعد از امضای معاهده لوزان گفته بود: که این يك صلح ننگینی برای انگلستان یش نبود! ولی واقفان رموز سیاسی میدانند، که ایجاد دولت دیکتاتوری ترك بدست حزب خلق و مردی چون کمال پاشا (آتاترك) و ترك

۱- کنستانتین پادشاه یونان در حین جنگ بین الملل عدم رضایت کامل متفقین را بسوی خود جلب کرده بود و از ملت یونان هم چندان رضایتی نداشتند. چنانکه گفته میشد که دولت فرانسه ذخیره سه کردارمه فرانسوی را که در سبیلی، داشت بترکها بخشید و نیز دولت روس مساعدتهای مالی کرده و مهمات داد. این بود یکی از اسرار شکست یونان در آسیای صغیر و بعد از این شکست نیز یونانیان انقلاب کرده پادشاه را خلع کردند و فرماندهان سپاه و برخی از وزرا را محاکمه و اعدام نمودند و روابط انگلستان بعد از این محاکمه ها و اعدامها در یونان با دولت مزبور بر هم خورد و همچنین دول اسلامی در مورد قتل عامهایی که قشون یونان در بازگشت از آسیای صغیر از مسلمین کرده بود بدولت نامبرده اعتراضات کردند ...

ورود سلطان سلیم بمصر بقایای آنها در مصر بودند و اثاثه خلافت از ردا و لوای نبوت و سایر اشیاء مقدس را بسلطان سلیم خان تسلیم کردند و از آن پس سلطان سلیم خان بمقام خلافت مسلمین و مالک حرمین شریفین موسوم گردید و علمای حنفی نیز جایز بودن خلافت اسلامی را در غیر قرشی و حتی در مرد ترکی فتوی دادند و خلافت از آن تاریخ در این خاندان باقی ماند.

بعد از او باز ماندگانش مخصوصاً پسرش سلطان سلیمان لیاقت این منصب بزرگ را ثابت نمود و از بوداپست و ساحل دانوب تا مجارستان و از شلالة اسوان در مصر، تا ساحل فرات و از طرفی تا باب جبل الطارق مملکت عثمانی را وسعت بخشود و هر گاه مردان ورزیده و سواران دلیر با ایمان قزلباش جلو آنها را در ایران نکرده بودند شاید تاهند و ترکستان نیز در زیر لوای خلافت ترك قرار گرفته بود.

خلافت عثمانی در عهد عبدالحمید دوم (۱۲۹۳-۱۳۲۷ هجری قمری) روی بفتور نهاد و استبداد سلطان بحدی رسید که مردم تاب تیاوردند و قوای مقیم سلاطین در تحت قیادت محمود شوکت پاشا بر ضد سلطان قیام کردند و حزبی بنام جوانان ترك بشرکت افرادی مانند انوریك و جمال يك و طلعت يك و نیازی يك و غیرهم که همه عضو لشکری ترك بودند، تشکیل گردید و اسلامبول را فتح و سلطان را حبس کردند و سلطان محمدرشاد موسوم به محمدخامس را به سلطنت و خلافت بر داشتند.

دولت عثمانی بعد از جنگهای بالکان (در ۱۹۱۲ - ۱۹۱۳ م. مطابق با ۱۳۳۰-۱۳۳۱ هجری) در حکومت ژون ترك، که به اتحاد و ترقی نامیده شده بود ضربت سختی دید و قسمت بزرگی از اروپای ترك از دست رفت و تنها ایالت ادرنه و اسلامبول و سواحل بغازها در دست او باقی ماند و در همان زمان قراولیس غرب هم بدست ایتالیا افتاد. مصر را هم مدتی بود از دست داده بود. بنابراین دولت عثمانی خود را برای اصلاح لشکری در کنف آلمان کشید و در محاربات جنگ عمومی گذشته بنفع آلمان داخل کارزار شد و پس از شکست، بصورتی که دیدیم درآمد - یعنی شامات و حرمین و موصل و بین النهرین نیز از کفش بدر رفت^۱.

۱ - بمناسبت نام سران حزب اتحاد و ترقی این قطعه در آن زمان گفته شده است:

فغان که ترك مرا تیره گشت رومی روی
مرا دگر به رخ انورش نیازی نیست
مرا دگر به رخ انورش نیازی نیست

سکونت در اسلامبول و الغای خلافت و کارهایی که تا امروز در آن کشور شده و میشود، برای سیاست شرقی دولت انگلستان و مناسبات ایندولت با ملل اسلامی و حفظ صلح در آسیای میانه، صد اندر صد مفید و ضروری بوده است و نمیتوان آنرا صلحی تنگین نام داد... و شاید بهمین زودی منافع بزرگتری هم از این رهگذر نصیب دولت انگلستان بشود...؟

امپراطوری خاندان عثمان خان، که از ترکمانان مهاجر در آسیای صغیر تشکیل گردیده و شهر بزرگ استامبول، و بغازهای داردانل و بسفور را در ۸۵۷ هجری - ۱۴۵۳ میلادی گشوده دولت روم شرقی را سرنگون و دولت عظیم عثمانی را در بر اروپا و بالکان خار دیده ملل اروپائی ساخته بود - بعد از جنگ بین الملل ۱۹۱۴-۱۹۱۸ از هم پاشیده شد.

امپراطوری عثمانی علاوه بر جنبه سیاست دارای جنبه ریاست دینی نیز بوده و بسمت خلافت اسلامی شناخته میشد. سبب اینکار چنین بود که سلطان سلیم خان اول بعد از آنکه در ظرف هشت سال اول سلطنت خود پادشاه ایران و شاه اسمعیل صفوی را مغلوب کرد و دیار بکر را بمملکت عثمانی افزود، بدولت مصر که سوریه و حرمین را در دست داشت حمله برد و در سال ۹۲۳ مطابق ۱۵۱۷ میلادی سپاه ممالیک را شکست داد و سلطان غوری پادشاه مصر در جنگ بمرد و مملکت مصر و شام و عربستان نیز بدست او افتاد.

بعد از سقوط بغداد در زمان هلاکو خان که در سنه ۶۵۶ هجری روی داد بعضی اولاد خلفای بغداد بمصر شتافتند و در آنجا بسمت خلیفه اسلام شناخته شدند و تا

۱- عثمان خان از قبيلة دغر، که در سنه ۶۵۶ هجری قمری مطابق ۱۲۵۶ میلادی تولد یافته بود باقیله خود که پس از هجوم مغول از خراسان آسیای صغیر افتاده بودند در پناه سلاطین سلجوقی روم در ولایت فریژیا اچکتوس که بعدها بولایت سلطان اوی، موسوم گردید اقامت گزیدند و در محاربات مختلف یاری سلاجقه روم لشکر میدادند. عثمان خان اولین کسی بود که در ولات بی نیازی از ولایات روم شرقی و در مرکز ولایت سگوت، که معرب آن اسقوطره است تاسیس حکومتی کرد و بتدریج بر سلاجقه و امرای قرمان پیروز شده تاسیس سلطه ای کرد که بعد بآل عثمان یا عثمانی نامیده شد و از سنه ۶۹۹ هجری قمری مطابق با ۱۲۹۹ میلادی تا سنه ۱۳۰۲ مطابق با ۱۹۲۴ م. دوام یافت و از این بعد دولت مزبور کوچک شده تا آسیای صغیر و قسمت کمی از اروپا و شهر اسلامبول و بغازها منحصر گردید و دیکتاتوری حزب خلق در آنجا ایجاد شد و مصطفی کمال پاشا بریاست جمهور ترکیه نامزد و بعد از او - در تاریخ که این کتاب تالیف میشود - ریاست جمهوری ترکیه با عصمت اینونو میباشد.

در حین جنگ عمومی سلطان محمد خامس نماند و حیدالدین (سلطان محمد سادس) خلیفه و سلطان شد و بعد از جنگ در معاهده سور، و لوزان حزبی بنام کمالیون اطراف مصطفی کمال که مدافع رشید چناق قلعه و کالی پولی بود و نام بلندی یافته بود گرد آمده با سلطان مزبور مخالفت آغاز کردند که چرا اجازه داده است قوای بین المللی وارد اسلامبول شوند و قرائی که سلطان برای دفع کمالیون بسوی اناطولی و آنکارا، میفرستاد شکسته یا بکمالیون که مرکز ناراضیان ترك شده بودند می پیوست، و عاقبت قوای ناراضی بر پایتخت غلبه کرد و چنانکه دیدیم، بعد از شکست یونان طوری بر قدرت غازی مصطفی کمال افزود که خلیفه تاب مقاومت نیاورده از ترکیه بگریخت و کمالیون بجای او عبدالمجید ثانی را بخلافت نصب کردند بشرط آنکه تنها بکارهای دین ناظر باشد و در سیاست ملکی دخالتی نکند.

گویند زره پوشهای دولت انگلیس در آبهای ساحلی اسلامبول توپها را مقابل قصور سلاطین آل عثمان کشیده و لنگر افکنده بودند و منطقه خاصی را زیر نفوذ خویش داشتند - در همان منطقه روزنامه «یک صبح» بنویسند گی علی کمال از نویسندگان معروف ترك دایر بود و بر ضد مجلس کبیر و کمالیون و سرکشی آنان از امر سلطان مقالات تند مینوشت. روزی دوتن از کلاه بلندان - اعضاء حزب خلق - در آن محله او را گرفتند و او فریاد میزد که این محل زیر حمایت دولت انگلستان است ولی کسی اعتنا نکرد و علی کمال را روبرو در اتومبیل انداخته بانا طولی بردند و کشتند!

چند روز دیگر رأفت پاشا سفارت از جانب «کمالیون» وارد اسلامبول میشود. ویرا در «ترك اجاقی» که رو بروی تربت سلطان احمد واقع بود پذیرائی شایانی کردند. توفیق پاشا رئیس الوزرا و وزیر داخله و جمعی از بزرگان از وی دیدار نمودند. رأفت پاشا، بالصراحه گفت: مجلس کبیر و حزب خلق، در انقره رسمیت دارد و دولت در اسلامبول بر رسمیت نمی شناسد، اما بمقام خلافت خاضع است و بخلیفه از لحاظ دین احترام میکند.

۱ - آنکارا در اصل انگوریه، است که به انقره معروف شده و بعد از تغییر خط در ترکیه آن را آنکارا کردند.

از عجایب اتفاقات آنست که بعد از ربودن علی کمال و قتل او که بدست رجاله در انقره صورت گرفته بود و پس از سفارت رأفت پاشا و اعلام انحلال دولت عثمانی و تشکیل دولتی زیر نظر مجلس کبیر ملی در انقره، بجای آنکه از طرف قوای لشکری بریتانیا و زره پوشها و ناوگان آندولت جنب و جوشی بعمل آید، بخلاف انتظار خون سردی کامل بظهور پیوست و حتی کشتیهای جنگی انگلیس هم سر توپها را بر گردانیدند و تشریف بردند!

در این وقت بود که پیروزی غازی کمال پاشا بحد کمال رسید، خلیفه و سلطان محمد، هم با اروپا فرار کرد و عبدالمجید دوم را بمقام خلافت خشک چنانکه دیدیم در ۱۳۴۱ قمری هجری برگزیدند، و جمهوریت ترك بریاست مصطفی کمال در ربیع الاول مطابق عقرب ۱۳۰۲ شمسی و نوامبر ۱۹۲۳ مقارن ختم مجلس چهارم و عزیمت احمد شاه با اروپا اعلام گردید.

خلیفه بیچاره چند ماهی خودداری کرد اما چون الغای خلافت عثمانی مقدر گردیده بود منع قضای مقدر ممکن نمی شد، در تاریخ (ع ۱-۱۳۴۱) از طرف مجلس ملی قانون لغو اختیارات سلطان وضع شده بود اکنون هم از طرف مجلس کبیر ملی (۴ مارس ۱۹۲۳ = ۱۵ رجب ۱۳۴۱) قانونی وضع شد که هر کس با خاندان آل عثمان خویشاوندی دارد محکوم بخروج از خاک ترك میباشد!

پیدا است که بایرلیغی چنین بلیغ دیگر برای اقامت خلیفه در دارالخلافة اسلامبول معنی و مفادی موجود نبود، این بود که از طرف دولت انقره بخلیفه عبدالمجید امر شد که از مملکت خارج شود و تمام دامادان و خاندان خلافت یکباره از ترکیه رخت بر بستند و خلافت آل عثمان از میان رفت و امپراطوری عثمانی به جمهوری ترك تبدیل یافت!

تمام شد جلد اول تاریخ انقراض قاجاریه و بعد از او جلد دوم است.

فهرست اعلام رجال

الف

احمد بهبانی (سید) ۱۳۴ ۳۰۷ ۳۱۸	آ تانورک ر.ک مصطفی کمال پاشا
احمد خان ابدالی ۱۳۶	آرمیناز اسمیت ۳۴ ۹۳
احمد خان رادسالار فاتح ۱۹۳	آشنیانی (میرزاهاشم) ۵۸ ۱۱۹ ۲۳۴ ۳۰۷ ۳۱۸
احمد خراسانی (آیه الله زاده) ۳۵۴ ۳۵۹	آصف الممالک ۱۲۸
احمد شاه ۵ ۶ ۱۳ ۲۰ ۲۴ ۲۹ تا ۳۳	آقا یکوف ۱۳۴
۳۵ تا ۳۹ ۴۲ ۴۵ ۴۹ ۵۰ تا ۵۷ ۵۹	آقا زاده (تبریزی) ۱۷۶
۶۱ ۶۳ ۶۵ ۶۹ ۸۰ ۸۳ ۸۶ ۹۲ ۱۰۰	آقا محمدخان ۶۹
۱۰۳ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۵	آی البوکارت ۳۶۴
۱۲۲ ۱۲۵ ۱۲۷ ۱۳۶ ۱۳۸ تا ۱۴۰ ۱۵۹	آیرم (محمد حسین) ید
۱۶۲ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۴ ۱۸۹ تا ۱۹۲ ۲۰۱	آیه الله زاده خراسانی ۱۵۴ ۱۵۶ تا ۱۵۸
تا ۲۰۵ ۲۰۷ ۲۰۹ ۲۱۱ تا ۲۱۳ ۲۴۵	آیه الله شیزازی ۳۵۳ ۳۵۵
۲۴۶ ۲۵۲ ۲۸۶ تا ۲۸۸ ۲۹۱ ۲۹۴ ۳۲۶	آیرن سایه (ژنرال) ۵۹ ۶۶ ۱۱۰
۳۲۷ ۳۳۰ ۳۳۸ تا ۳۵۶ ۳۵۹ ۳۶۲ ۳۶۹	ابراهیم آقا (میرزا) ۴
یا یر	ابراهیم زنجانی (شیخ) ۵۸ ۱۲۰
احمد شهریور ۲۱ ۲۴ ۲۲ ۲۳ ۳۶ ۳۹	ابوالحسن اصفهانی (سید) ۳۵۴ ۳۵۷
۴۱ ۶۳ ۶۴ ۶۷ ۶۸ ۸۹ ۹۵ ۹۶ ۱۰۰	ابوالفتح زاده ۳۲ ۳۳
۱۰۲ ۱۰۵	ابوالفضل خان سجادی (ستران) ۱۷۵ ۱۷۶
احمد قوام (ر.ک قوام السلطنه)	ابوالقاسم بک ۷۰
احمد مقبل- ید	ایپکیان ۱۰۰
ادوال (کنل) ۱۸	احتشام الدوله ۱۲۸
ادیب السلطنه سمعی ۲۱ ۶۸ ۱۱۱ ۱۱۳ ۱۱۵	احتشام السلطنه ۳۷
۱۲۲ ۳۰۴	احسان الله خان ۳۳ ۳۴ ۴۳ ۵۷ ۱۶۴ ۱۶۵
ارباب کبیر ۲۲ ۹۰ ۱۲۸ ۲۰۵ ۳۴۶	احمد (سلطان) ۳۶۸
۳۴۹	احمد آقا (سرتیپ - شهید) ۸۲ ۸۳ ۸۴
اردانی (رک علی اکبر اردانی)	۸۵ ۲۷۲
ارشد الدوله - و	

۱۷۹ تا ۱۷۷ ۱۷۴
 حسن بلوچ (سید) ۱۱۸ ۵۸
 حسن پائین خیابانی (شیخ) ۱۴۵
 حسن طباطبائی ۳۵۹
 حسنعلی خان امیر نظام ۱۶۲
 حسنعلی میرزا ر. ک عین الدوله
 حسن کاشانی (سید) ۵۸
 حسن وثوق ر. ک وثوق الدوله
 حسین (امیر) ۳۵۲
 حسین آقا خزاعی ۱۴۸ ۱۵۶ ۱۵۸ ۱۵۹
 ۲۳۰ ۲۳۰ ۲۷۲
 حسین آقا ملک حاج ۱۴۵ ۱۵۴
 حسین اردبیلی (سید) ۳۵۰ ب
 حسین تهرانی (شیخ) ۱۶۰
 حسین چا کوتاهی ۵۳
 حسین زاده ۱۰۰
 حسین صبا ۱۱۶ ۲۲۵
 حسینعلی خان خلخالی ۳۲ ۱۷۰
 حسینعلی خان نواب ۱۰
 حسین علا ۱۹۵ ۲۱۷ ۲۹۲
 حسین لله ۳۲ ۳۳
 حسین مکسی ۱۰۰ ۱۰۶ ۱۲۵ ۱۷۰ ۱۸۳
 ۲۲۳ ۲۱۶ ۲۰۸ ۲۰۳ ۱۹۹ ۱۸۹ ۱۸۸
 ۲۸۵ ۲۷۸ ۲۷۲ ۲۲۸ ۲۲۸
 حسین یزدی (شیخ) ۹۵
 حکیم الدوله ۱۲۲ ۱۹۲ ۳۴۱ ۳۵۵ ۳۵۷
 حکیم الملک ۱۲۰ ۳۴۱
 حمزه آقای شکاک ۳۲۶
 حمزه خان (ژنرال) ۱۴۹
 حیدر بربری (سید) ۱۴۹ ۱۵۳
 حیدر خان عمواوغلی ۱۶۵
 خ
 خالصی (آقای) ۳۵۴ ۳۵۷ ۳۵۹ ۳۶۰
 خالصی زاده ۳۶۰

۴۱ ۱۰۰ ۱۲۰ ۱۵۹ ۲۲۳
 تروئسکی ۴۱ ۴۴ ۴۵
 تزار ۱۸۱
 تفضلی ی
 تھی خان امیر کبیر ۱۶۲
 تھی زاده ۴ ۱۰ ۱۱ ۱۷ ۳۱۹
 تورج میرزا (سلطان) ۱۷۲ ۱۷۵ ۱۷۸ ۱۷۹
 توفیق پاشا ۳۸
 توماس پیرسن ۳۶۴
 تومانیان ۲۴۴
 تیمورتاش ۵۷ ۶۲ ۶۴ ۶۵ ۹۵ ۹۶ ۱۱۹
 ۱۳۴ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۴ ۲۲۰ ۲۰۱
 ۱۲۸
 ج
 جعفر قلی دزد ۳۴
 جلال الدین (سید) د
 جلیل اردبیلی (سید) ۲۲
 جم ۹۳
 جمال اصفهانی (حاج آقا) ۳۵۶
 جمال بیک ۳۱۷
 جواد صاحب جواهر ۳۵۹
 جهانبانی ر. ک امان الله میرزا
 ج
 چارلی آی مایسکی ۳۶۴
 چایکین ۱۳۴
 چرچیل ۳۸ ۶۵
 چی ادونای ۳۶۴
 چیرین ۴۴ ۲۷۸ ۱۸۰ ۲۸۱
 ح
 حاج آقای شیرازی ۱۰ ۲۰۰ ۲۰۵
 حاجب الدوله ۲۸۹
 حایری زاده ۵۸ ۱۲۰ ۲۲۱ ۲۳۴ ۲۰۳
 حیب الله خان شیانی (مازور) ۱۷۱ ۱۷۲

امیر موقت ۸۱ ۸۲ ۸۳
 امیر ناصر خلیج ۱۲۸
 امیر نظام ۶۰ ۱۱۱
 امین التجار (ترتبی) ۳۲۹
 امین التجار اصفهانی ۵۸ ۱۲۰ ۲۲۱
 امین الملک ۶۰
 انصاری ۱۰۵
 انوار (سید یعقوب) ۵۸ ۱۰۰ ۱۱۸
 انور پاشا ۴۷ ۳۱۷
 ب
 بار اتوف (ژنرال) ۲۴
 یارن مایدل ۷۱ ۷۴
 باقر خان ۵
 بالفور ۱۲۴
 بانوی عظمی ۶۱
 برآون (ادوارد) ۳ ۱۶۹ ب ج
 برادین ۲۹
 بصیر دیوان (سرتیپ) ر. ک زاهدی
 بناپارت ۲۲۵
 بهایک ۱۶۷
 بهار ر. ک ملک الشعرا
 بهرامی ر. ک دبیر اعظم
 بیات ۳۱۸
 بیورینگ ۱۱۱
 پ
 پاشا خان ۹۵
 پرلی ۲۶۴
 پطرس آقا ۲۷۶ ۲۷۹ ۲۸۰
 پوران (ملکه ایران) ۱۳۵
 پهاوی ر. ک رضا خان
 پیرنیا ر. ک مشیر الدوله
 ت
 تاوتلی ۱۴

استاروسلکی ۳۶ ۷۴ ۷۵ ۷۷ ۷۸ ۸۰ ۸۱
 ۱۸۹
 استوار ۳۴
 اسحق خان رهبر ۱۹۳
 اسدالله محلاتی (شیخ) ۱۱۸ ۲۰۵
 اسدی ۱۵۳ ۱۵۴
 اسمارت ۶۳ ۶۵ ۹۱ ۹۳ ۱۱۰
 اسمایس (کنل) ۵۱ ۶۶ ۸۲ ۸۳ ۱۱۰
 ۱۳۶ ۱۷۱ ۲۳۸
 اسمعیل (شاه) ۶۹
 اسمعیل آقا (امیر افضل) ۱۷۴ ۱۷۵
 اسمعیل آقا سمیتور ۱۶۳ ۱۷۳ ۱۷۴ ۲۰۳
 ۲۶۵ ۲۶۶
 اسمعیل بهادر ۹۸ ۱۴۱ ۱۴۹ ۱۵۷ ۱۵۸
 اسمعیل خان (رئیس انبار غله) ۳۲ ۳۳
 اسمعیل صفوی (شاه) ۳۶۶
 اعتضاد السلطنه ۱۹۱ ۱۹۲ ۲۸۹
 اعتلا السلطنه ۳۴۱
 اعتماد التجار ۱۷۲
 افسر (محمد هاشم میرزا) ۵۸ ۱۲۹
 اکبر خان ۳۲
 اکبر میرزا ر. ک صارم الدوله
 الکساندر خان ۹۶
 الهامی ۱۶۹
 امام جمعه خونی ۳۶
 امان الله میرزا جهانبانی ۸۴ ۸۵ ۱۶۳ ۲۶۵
 امیر اعلم ۲۲
 امیر تیمور ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶
 امیر خسروی ر. ک رضا قلیخان
 امیر شوکت الملک علم ر. ک شوکت الملک
 امیر طهماسب ر. ک عبدالله خان امیر طهماسبی
 امیر کبیر ر. ک کامران میرزا
 امیر مویده سوادکوهی ۹۹ ۲۰۰
 امیر مقیم ۲۱

سردار مخم قزوینی ۱۲۸
 سردار منتصر ۲۰۸
 سردار منصور رشتی ر. ک سپهدار رشتی
 سردار نصره ۳۱۸
 سردار همایون (قاسم خان) ۶۶ ۸۱ ۸۲ ۸۳
 ۱۱۲ ۸۴
 سعادت ۵۸
 سعدالدوله ۵۶ یز
 سلطان (شاه عثمانی) ۲۷
 سلطان محمدخان خامس ۲۹
 سلیمان (سلطان) ۳۶۷
 سلیمان خان میکده ۱۹ ۲۱
 سلیمان میرزا ۱۰ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۱ ۲۲ ۲۳
 ۵۹ ۱۲۰ ۱۲۸ ۱۳۹ ۱۶۹ ۲۲۱ ۲۵۵ تا
 ۲۵۷ ۲۵۹ ۲۹۰ ۲۹۲ ۲۹۴ ۲۹۵ ۳۰۱
 ۳۰۵ ۳۰۷ ۳۲۰ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۹
 سلیم خان اول (سلطان) ۳۶۶ ۳۶۷
 سمیتقو ر. ک اسمعیل آقا سمیتقو
 سمعی ر. ک ادیب السلطنه
 سولون حکیم ۲۲۸
 سهام السلطان بیات ۱۲۸
 سهم المعالک ۲۰۰
ش
 شاه ر. ک احمد شاه
 شجاع الملک باخرز ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۲ ۱۵۳
 شریعت اصفهانی ۳۵۵
 شعاع السلطنه ۷ و
 شکوه السادات ۱۰۰
 شمس الافاضل ۲۵۸
 شوبرگ ۱۵۲
 شوستر (مرگان) ۷ ۱۱ ۱۵ ۱۹۵ ۲۹۳
 و
 شوکت السلطنه ۱۴۹ ۱۵۳
 شوکت الملک علم ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۱ تا ۱۵۴

سالار السلطنه ۲۸۹
 سالار جنک ۶۱
 سالارخان بلوچ ۱۴۹ ۱۵۳ ۱۵۴
 سالار شجاع ۱۵۳
 سالار فاتح ۱۹۳
 سالار لشکر ۲۲ ۶۰ ۶۲ ۱۱۱
 سالار منصور قزوینی ۱۹۳
 سالار نظام ۲۰۹
 سپهدار اعظم راک سپهسالار
 سپهدار رشتی (فتح الله اکبر) ۴۴ ۵۱ ۵۵
 ۵۶ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۳ ۶۸ ۸۰ ۹۶ ۱۰۹ تا
 ۱۱۳ ۱۱۹ ۱۲۵ ۱۷۱ ۱۷۲ ۳۱۸
 سپهسالار ۵ ۹ ۱۰ ۱۸ ۲۰ ۲۱ ۲۲ تا ۲۴
 ۲۸ ۵۵ ۱۳۴ ۱۳۶ ۱۶۶ ۱۶۷ ۲۹۹ ۳۱۹ ج
 ستارخان ۵ ۱۵ ج
 سجادی (نایب) ر. ک ابرو الفضل سجادی
 سدید الملک ۱۱۸ ۱۲۸
 سرتیب زاده ۱۷۶
 سردار ارشد ۷
 سردار اسعد (جعفرقلیخان) ۷۱
 سردار اسعد (علیقلیخان) ج ۵ ۸ ۱۰
 سردار اعتماد ۲۰۹
 سردار اقبال ۱۲۸
 سردار اقدس ر. ک خزعل
 سردار انتصار اعلم ۱۷۱
 سردار بهادر ر. ک سردار اسعد جعفرقلیخان
 سردار جنک ۲۱ ۲۲ ۲۴ ۳۱۱
 سردار سپه ر. ک رضا خان پهلوی
 سردار عشایر (سامخان) ۱۷۳ ۱۷۴
 سردار فاخر حکمت ۱۲۸
 سرداری مجیب ۹ ۱۶۶ ۱۶۷
 سردار معتمد ۶۰
 سردار ممز ۹۹ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۴ ۱۵۵
 سردار معظم خراسانی ر. ک تیمورتاش

رسا ۲۴۰
 رشید السلطان ۷ و
 رشید السلطان خلخالی ۳۲ ۳۳ ۱۷۰
 رضا جوزانی ۳۴
 رضا خان پهلوی ۱۱ ۳۶ ۵۳ ۶۰ ۶۱ ۶۲
 ۶۶ تا ۷۸ ۸۰ ۸۲ ۸۴ ۸۶ ۸۷ ۹۳
 ۹۴ ۹۹ تا ۱۰۱ ۱۰۴ ۱۰۶ ۱۱۰ ۱۱۲ تا
 ۱۱۹ ۱۱۵ ۱۲۱ ۱۲۵ ۱۲۷ ۱۳۰ ۱۳۲ ۱۳۷
 تا ۱۴۰ ۱۴۸ ۱۵۹ ۱۶۲ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۹
 ۱۷۰ ۱۷۲ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۷ ۱۷۹ تا ۱۸۵
 ۱۸۸ تا ۱۹۰ ۱۹۲ ۱۹۴ ۲۰۰ ۲۰۳ تا
 ۲۰۹ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۵ ۲۱۸ ۲۲۳ ۲۲۵ ۲۲۷
 تا ۲۴۰ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۵۱ ۲۶۶
 ۲۷۲ تا ۲۷۵ ۲۸۳ تا ۲۸۷ ۲۹۴ ۲۹۸ ۲۹۹
 ۳۰۷ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۲۱ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۷ تا
 ۳۴۱ ۳۴۷ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۶۰ ی یسا یسد
 ی یز
 رضا زاده شفق (دکتر) و
 رضاقلیخان امیر خسروی ۸۲ ۱۱۳
 رضا نوری بک ۲۷۸ ۲۷۹
 رکن الدوله الف
 رکن الملک صدری ۱۱۸ ۱۲۸
 روشین ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱
 ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰
 ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹
 ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸
 ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷
 ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶
 ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵
 ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴
 ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳
 ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲
 ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱
 ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰
 ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹
 ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸
 ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷
 ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶
 ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵
 ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴
 ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳
 ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲
 ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱
 ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰
 ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹
 ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸
 ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷
 ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶
 ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵
 ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴
 ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴
 ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳
 ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲
 ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱
 ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰
 ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹
 ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸
 ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷
 ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶
 ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵
 ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴
 ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴
 ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳
 ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲
 ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱
 ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰
 ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹
 ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸
 ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷
 ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶
 ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵
 ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴
 ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴
 ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳
 ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲
 ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱
 ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰
 ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹
 ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸
 ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷
 ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶
 ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵
 ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴
 ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴
 ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳
 ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲
 ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱
 ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰
 ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹
 ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸
 ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷
 ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶
 ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵
 ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴
 ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴
 ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳
 ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲
 ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱
 ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰
 ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹
 ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸
 ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷
 ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶
 ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵
 ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴
 ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴
 ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳
 ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲
 ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱
 ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰
 ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹
 ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸
 ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷
 ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶
 ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵
 ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴
 ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴
 ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳
 ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲
 ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱
 ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰
 ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹
 ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸
 ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷
 ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶
 ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵
 ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴
 ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴
 ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳
 ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲
 ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱
 ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰
 ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹
 ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸
 ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷
 ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹

شومیانسکی ۳۶۰

شونمان ۲۱

شهاب (میرزا) ۵۸

شهاب (سرهنگ) ۱۷۷

شهاب الدوله ۲۰۵ ۶۳

شیانی (سرتیب) ر. ک حیب‌الله شیانی

شیخ الاسلام ملاری ۵۸

شیخ لیبسکی ۱۷۹

ص

صارم الدوله ۲۴ ۴۴ ۶۲ ۹۹ ۱۶۸

صدرا (میرزا) ر. ک نجدالطه

صدرائی ۴۱ ۱۲۸

صدراالاسلام خمس ۵۸ ۱۱۸

صدراالعلماء ۳۲

صدراالعلماء (تربتی) ۳۲۸

صدیق حضرت ۴

صفا ۳۴

صفر لکاجی ۷۹

صدخان ۱۳

مصمام السلطه ۵ ۱۰ ۲۰ ۲۸ ۳۰ ۳۱ ۳۳

۳۸ ۸۸ ۱۱۷ ۱۴۲ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸

۱۰۹-ج

صور (قاسم) ۲۲

صولت الدوله ۲۸۷

ض

ضرفام السلطه ۵

ضیا-ج

ضیاء الدین طباطبائی (سید) ۱۵ ۴۱ ۴۶

۵۶ ۶۳ تا ۸۴ ۸۲ ۸۴ تا ۹۶ ۹۸ ۱۰۰

۱۰۲ تا ۱۰۶ ۱۰۸ ۱۱۰ ۱۱۲ ۱۱۵ ۱۲۳

تا ۱۲۷ ۱۲۹ ۱۳۷ ۱۴۰ ۱۴۴ ۱۵۰ ۱۵۲

۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۸ ۱۷۰ تا ۱۷۳ ۱۸۴ ۱۸۹

۲۸۴

ضیاء اصفهانی ۲۵۷

ضیاء السلطان ۱۹۳

ضیاء الواعظین ۲۰۵ ۱۰۷

ط

طالب الحق ر. ک محمد طالب الحق

طباطبائی ر. ک محمد صادق طباطبائی

طبری ۱۳۵

طلعت یک ۳۶۷

ظ

ظهير الاسلام ۱۹۳ ۳۵۸

ع

عارف ۳۲۹

عالم الدوله ۱۵۲

عباس (آخوند ملا) ۳۲۹

عباس (شاه) ۱۳۵

عباس میرزا (نایب السلطه) ۶ ۱۹۰

عبدالحسین (سید) ۵

عبدالحسین شیرازی ۳۵۹

عبدالحسین طباطبائی ۳۵۹

عبدالحمید دوم ۳۶۷

عبدالصمد (سروان) ۱۷۱ ۱۷۵

عبدالملی خان (اعتمادمقدم) ۱۷۱

عبدالمجید ثانی (سلطان) ۳۶۸ ۳۶۹

عبدالمجید میرزا ر. ک عین الدوله

عبدالوهاب (حاج میرزا) ۵۸ ۳۱۸

عبدالله بهمانی (سید) ۹ ۱۰ ۱۱

عبدالله خان امیر طهماسبی ۶۸ ۶۹ ۱۲۷

۱۶۳ ۲۷۳

عبدالله خان (ماژور) ۱۵۲

عبدالله خان (ماژور سرهنگ) ۷۰ ۷۱

عبدالله (شیخ) ۱۳۳ ۳۶۶

عثمان خان ۳۶۶

عبدالسلطه ۱۲۸

عبدالملك ۹۳

عزیزالله خان ۱۵۵

عشقی ر. ک میرزاده عشقی

عصمت پاشا (ایتنو) ۲۸۳ ۲۸۴ ۳۳۳ ۳۶۵ ۳۶۶

عبدالسلطان ۲۸۹ ۳۵۵ ۳۵۷

عبدالسلطه ۲۸۹

عبدالملك ۵ ۸

علاء ر. ک حسین علا

علاءالسلطه ۲۸ ۱۱۶

علی آقای یزدی (سید) ۱۵

علی اصغر خان (انابک) ۳

علی اصغر خان قربانزاده ۱۷۰

علی اکبر خان ارداقی ۳۳ ۳۳ ۱۰۶

علی اکبر خان خراسانی ۹۲ ۱۲۹

علی اکبر خان دهندا ۱۰

علی اکبر معتضدی (سروان) ۱۷۱ ۱۷۵

علی بن ابی طالب ۲۵۰

علی حقنویس ۵۶

علیرضا خان شمشیر ۱۵۳

علی کمال ۳۶۸ ۳۶۹

علیمحمد دولت آبادی (حاج میرزا) ۱۰

عمادالکتاب ۳۳ ۳۳

عمادالملك ۳۲۸

عمرو بن عبدود ۲۵۵

عمیدالدوله ۷۴

عمیدالسلطه ۱۲۱

عون السلطه ۱۹۳

عیسی خان (میمنده) ۶۰ ۹۳

عین الدوله ۵ ۸ ۲۸ ۵۳ ۱۰۲

غ

غلامرضا خان میرینجه ۷۰

غوری (سلطان) ۳۶۶

ف

فاضل (سید) ۵۸

فاضل مجتهد (حاج) ۱۴۵

فاطمی ۳۱۸

فالدکن خاین ۳۵۳

فتح الدوله علی آبادی ۱۱۸

فخرالملك اردلان ۴۴

فدائی ۹۵

فرانک ا ج کور ۳۶۴

فرتسکیو (دکتر) ۱۰۹ ۱۱۰

فرج الله خان ۱۵۵

فرج الله خان بهرامی ر. ک دبیر اعظم

فرخی ۹۵ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵

فردوسی-ید

فرزین ۲۱ ۲۲

فرمانفرما ۸ ۹ ۲۴ ۵۶ ۷۲ ۹۵ ۹۶ ۱۰۱

۱۰۲ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۲۳ ۱۲۹ ۱۳۸

فروغی ۲۸۳ ۲۹۸ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۴۱ ۳۴۸

فضل الله بهرامی-ید

فضل الله (کنتل) ۴۰

فضل الله خان (ماژور) ۶۳

فطن الملك ۲۱ ۲۲

فلانا گان ۳۶۴

فلسفی (مدیر حبوة جاوید) ۲۲۵

فندر غولس ۳۵۳

فولادی ر. ک محمود خان فولادی

فهم الدوله ۳۴۱

فیروز ر. ک نصره الدوله

فیصل (امیر) ۳۵۴ ۳۵۳

فیلارقف (سرهنگ) ۵۷ ۷۶ ۷۷

فیوضات ۱۷۶ ۱۷۹

ق

قائم مقام الملك ۱۹۰

قابوس وشمیگر ۱۳۵

قرب (سرهنگ) ۱۷۸ ۱۷۹

قوام الدوله (شکراالله خان) ۱۰ ۱۲۸ ۳۱۸ ۳۴۰

قوام السلطنة ۳۵ ۹۷ ۹۸ ۱۰۰ ۱۱۹ ۱۲۱	کوکس (سرپرستی) ۴۶ ۶۲ ۶۵ ۳۵۳
تا ۱۲۴ ۱۳۱ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۴	کیکانو ۱۶۴
۱۴۵ ۱۴۸ ۱۵۰ ۱۵۲ ۱۶۲ ۱۶۴ تا ۱۶۹	کیکارس عنصر المعالی ۱۳۵
۱۷۱ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۴ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۴ ۱۹۵	کیومرث د
۱۹۷ تا ۲۰۳ ۲۰۷ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۶ تا ۲۱۹	س
۲۲۱ ۲۲۴ ۲۲۸ ۲۳۴ ۲۴۰ ۲۴۵ ۲۴۶	گازانوف ۴۳
۲۵۰ ۲۵۹ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۷۳ تا ۲۸۴	گلوپ ۱۱۱ ۱۴۸
۲۸۵ ۲۹۲ ۲۹۵ ۲۹۹ ۳۰۲ ۳۰۷ ۳۲۷	گره کر ۲۶۴
۳۳۷	ل
قهرمانی (سرهنگ) ۴۷	لاسن (ماژور) ۱۷۳ ۱۷۶
ک	لانسینگ ۲۱۵
کاراخان ۳۲۰	لاهوری ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۳ ۱۷۵ ۱۷۸ ۱۸۱
کازرونی ۵۸	۲۸۵
کاظم خان (کلنل) ۸۳ تا ۸۶ ۹۰ ۱۰۰	لرن (سرپرستی) ۶۲
۱۷۱	لسان الغیب ۶۶ بدیح
کاظم یزدی (سید) ۵۸	لقمان الدوله (دکتر) ۲۸
کالدول ۹۹	لقمان الملک ۲۳
کامران میرزا ۲۰ ۲۰۸ ۲۸۹	لیرک (کلنل) ۱۷۳ ۱۷۶
کمال زاده ۲۵۵	لنین ۲۷ ۲۹ ۴۱ ۴۴ ۷۵ ۱۵۰
کراسین ۲۸۰	لویدرز ۳۶۵
کرزن (لرد) ۱۹۷ ۲۷۹	لیاخوف ۳ ۸۱
کرزوس ۲۲۸	لیانازف ۳۱
کرنسکی ۷۴ ۷۸	م
کریم آقا بوزرجمهری ۱۷۹	مارسیمون ۱۶۳
کریمخان (میرزا) ۱۶۷	ماشالله خان کاشی ۲۲ ۲۸ ۳۴ ۳۶
کریم دوات گر ۳۲	مؤمن الملک ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۵۸ ۸۹ ۹۶ ۱۱۷
کلچاک ۲۷ ۴۱ ۴۵ ۴۸ ۷۸ ۱۶۳	۱۹۰ ۲۰۸ ۲۱۱ ۲۱۷ ۲۲۹ ۲۴۰ ۲۴۱
کلرزه ۷۴ تا ۷۸	۳۰۴ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۲ ۳۲۲ تا ۳۲۴ ۳۴۲
کلنل ر.ک محمد تقی خان	۳۴۳ ۳۴۶ ۳۴۹
کمال الوزاره ۳۳	مؤدب الدوله نفیسی ۹۳
کمال پاشا (غازی) ر.ک مصطفی کمال پاشا	متین الملک قریب (سرهنگ) ر.ک قریب
کنستانتین ۳۶۵	مجد الاسلام ۳۰۸
کوچک خان میرزا ۲۸ ۴۳ ۴۹ ۵۷ ۱۵۹	مجد الدوله ۹۵
۱۶۴ تا ۱۶۷ ۱۷۷	

محمدنصیرجان (سرهنگ) ر.ک امیرموتق	محتشم السلطنة ۵۶ ۶۰ ۱۲۱ ۲۹۸ ۳۰۳
محمد ولیخان اسدی ر.ک اسدی	محمد امین رسول زاده ۴۲
محمد ولیخان تنکابنی ر.ک سپهسالار اعظم	محمد بهبانی (میرسید) ۳۵۶
محمدولی میرزا ۱۲۸	محمد بیک گرجی (شاهزاده) ۸۱
محمد آقا انصاری (سرتیپ) ۱۹۳ ۲۰۹ ۲۲۷	محمد تدین (سید) ر.ک تدین
۲۸۵	محمد تقی تبریزی (سید) ۵۸ ۱۱۸
محمودخان پهلوی (میرزا) ۶۹	محمد تقی خان (کلنل) ۷۳ ۹۸ ۹۹ ۱۴۰
محمودخان فولادی (سرهنگ) ۱۷۰ ۱۷۳ تا	تا ۱۴۲ ۱۴۴ تا ۱۶۲ ۱۶۹ ۱۷۱
۱۷۶	محمد تقی شاهرودی (حاج) ۳۵۰
محمدخان نوزدی (ماژور) ۱۵۴ تا ۱۵۸	محمد حسن گروسی (شیخ) ۵۸
محمود رئیس (میرزا) ۶۹	محمد حسن میرزا (ولیمهد) ۴۴ ۱۰۳ ۱۰۴
محمد سیکتین ۱۳۵	۱۲۹ ۱۸۲ ۱۹۱ ۱۹۲ ۲۰۹ ۲۱۳
محمود شوکت پاشا ۳۶۷	۲۲۷ ۲۳۹ ۲۸۹
مخیرالدوله ۲۹۸	محمد حسین درخشانی ۸۱
مخیر السلطنة ۶ ۵۳ ۱۱۷ ۱۷۰ ۱۷۳ ۱۷۶	محمد حسین صدرائی ر.ک صدرائی
۱۷۷ ۱۹۵ ۲۹۸ ۳۰۳ ۳۱۰	محمد خامس (سلطان) ر.ک محمد رشاد
مخیرالملک ۴ ۶	محمد خان امیرتومان ۱۱۱
مختاری بد	محمد خان درگاه (سرهنگ) ۱۸۰ ۲۸۶
مدرس (سید حسن) ۲۲ ۳۶ ۵۰ ۵۷ ۵۸	محمد خان (سرتیپ) ۳۷۱
۶۱ ۹۰ ۹۵ ۱۱۷ ۱۱۹ ۱۲۱ ۱۳۲ ۱۳۳	محمد رشاد (سلطان) ۲۶۷ ۳۶۸
۱۳۴ ۱۹۴ ۲۰۱ ۲۲۷ ۲۳۳ تا ۲۳۵	محمد سادس (سلطان) ۳۲۸ ۳۶۹
۲۵۷ ۲۵۹ ۲۹۴ ۳۰۱ ۳۰۴ ۳۰۷ ۳۰۸	محمد صادق طباطبائی ۱۰ ۲۲ ۵۸ ۵۹ ۱۱۸
۳۱۴ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۹ ۳۴۰ ۳۴۲	۱۲۰ ۱۶۹ ۲۲۷ ۲۵۹ ۳۰۱ ۳۰۵ ۳۲۰
۳۴۶ ۳۴۷ ۳۵۰	محمد طالب الحق (سید) ۱۵ ۱۶
مدیرالملک ر.ک جم	محمد طاهرخان (امیرینجه) ۸۱ ۱۸۲
مرآت الملک ۲۰۵	محمد طباطبائی (سید) ۹ ۱۰ ۲۲ ۲۳ د
مرتضی (حاج میرزا) ۵۸	محمد علیخان کلوب ر.ک فرزین
مرتضی (سید) ۳۲ ۳۴	محمد علیشاه ۲ ۳ ۷ ۱۵ ۲۷ ۳۳ ۱۶۶
مرتضی قلیخان بختیاری ۱۰ ۱۲۱	۱۸۵ ۲۳۳ ۲۶۱ الف ب و
مرتضی قلیخان (صنیع الدوله) ۶	محمد علی میرزا ر.ک محمد علی شاه
مرتضی قلیخان (نائینی) ۴ ۱۴۵	محمد کاظم (شیخ) ۱۴۵
مرنارد ۱۳ ۱۶	محمد کاظم خراسانی (آخوندملا) ۱۱ ۱۵۴ ۳۵۴
مساوات (محمدرضا) ۱۰ ۵۸ ۱۶۷ ۲۰۵	محمد کاظم صبور (ملک الشمره) الف
مستشار الدوله (صادق) ۴ ۵۶ ۱۲۱	محمد کمره (سید) ۲۷ ۳۹

نصیر الملک ۱۹۳
 نظام السلطنه ۱۵۸ تا ۲۲
 نواب ۳۵۰
 نیازى بك ۳۶۷
 نیرالدوله (شاهزاده) ز
 نیرالسلطان ۱۹۳
 نیرالملک ۹۳

و

واسموس ۲۸ تا ۵۳
 واشنگتن ۲۳۵
 وثوق الدوله ۴ ۱۹ ۲۱ ۲۶ تا ۲۷ ۲۹
 ۱۱۹ ۱۱۶ ۷۹ ۶۱ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۲ ۴۱
 ۱۲۴ ۱۶۸ ۲۱۵ ۲۹۹ ۳۴۹ و
 وحیدالدین ر.ک محمد سادس
 وحید الملک ۱۰ ۲۱ ۲۹
 ورائنگل ۲۷ ۴۵ ۴۸ ۷۹ ۱۶۳
 وستداهل ۱۸۰ ۲۳۹ ۲۸۵
 وکیل الملک ۱۲۸
 ولیمهد ر.ک محمد حسن میرزا
 ویلسن ۳۵۳
 ویلهم ۳۵۳

ه

هاشم (سید) ۹۵
 هاشم خان محیط ۲۲۸
 هالدين (ژنرال) ۴۹
 هاوارد ۲۱ ۶۲ ۶۵ ۶۸ ۱۱۰ ۱۶۸
 هایك (کنل) ۱۱۱ تا ۱۱۳
 هبة الدين شهرستاني (سید) ۳۵۴
 هزیرالمالک ۲۰۰
 هشترودی ۱۹۳
 هلاکوخان ۳۶۶
 هنس ۲۴
 هیتلر ۲۸۲

مولیتور ۲۹۰
 مهدی خان نایب ۱۷۶
 مهدی خراسانی (آیه الله زاده) ۳۵۹ ۳۵۴
 مهدی نبوی (سید) ۲۰۷
 میرآب ۱۷۶
 میچل ۲۶۴
 میرزا ر.ک کوچکخان
 میرزا آقافرشی ۴
 میرزا حسین نائینی (حاج) ۳۵۹ ۳۵۷ ۳۵۴
 میرزاده عشقی ۳۰۹ ۳۲۳ ۳۳۶
 میرزا محسن ۳۲
 میرزا محمدپسرآخوند ر.ک آیه الله زاده
 میلیسو ۲۹ ۱۳۹ ۲۴۵ ۲۶۳ ۲۶۴

ن

نادرشاه ۱۳۶ ۱۵۶ ۱۵۸ ۲۳۵
 نادر میرزا ۱۰۵
 ناصرالاسلام ندامانی ۱۵ ۱۶۷
 ناصرالدین شاه ۱۰۳ ۲۴۷ ۳۳۵
 ناصرالدین میرزا ۲۸۹
 ناصر الملک ۸ تا ۱۴ ۱۶ ۲۸ ۱۰۲ ۱۳۱
 ۱۳۴ ۱۶۷ ۱۶۹ ۱۷۰ ه
 ناظم العلماء ۵۸
 نجات (محمد) ۵۸ ۱۱۸
 نجدالسلطنه ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۴ ۱۴۶
 نجفقلی بختیاری ر.ک مصصام السلطنه
 نرمان ۱۹ ۵۷ ۶۲ ۶۳ ۹۶ ۱۶۸
 نصرالله (سید) ۲۰۶ ۳۰۸
 نصرالدوله ه
 نصرالملک ۴ ۶۰ ۲۹۸
 نصره الدوله ۲۳ ۳۶ ۳۷ ۴۴ ۵۷ ۶۲ ۶۴
 ۸۴ ۱۱۹ ۱۲۵ ۱۲۸ ۱۳۴ ۱۶۸ ۲۰۱
 ۲۰۲ ۲۲۰ ۲۹۹ ۳۱۸ ۳۴۴
 نصره السلطنه ۳۵ ۳۸ ۲۸۹
 نصیرالسلطنه اسفندیاری ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۸

۲۴۶
 معتمد الحرم ۲۹۰
 معتمدالسلطنه ۱۲۸
 معدل الملک شیرازی ۱۹۳
 معزالسلطان ر.ک سردارمحبی
 معزالدوله نبوی ۹۳
 معزالسلطان ۱۹۳
 معیرالسلطنه ۱۹۳
 معین الملک ۳۶ ۶۸ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۵
 ۱۹۲
 مفروز میرزا ر.ک موق الدوله
 مفتاح الملک ۳۰۵
 مقدم (سرهنگ) ۱۶۳
 مکی ر.ک حسین مکی
 ملک آرا ۱۲۸
 ملک الشعرا بهار ۲۱ ۴۱ ۵۸ ۱۱۸ ۳۰۳
 ه ی ج
 ملک زاده (دکتر مهدی) ۳۲۰
 ملک زاده (سرهنگ) ۱۶۳
 ملک زاده (محمد) ۲۷ ۹۸ ۱۴۰ ۱۴۴
 ۱۴۶ ۱۴۹ ۱۵۳ ۱۶۱
 ممتازالدوله ۵۶ ۱۲۱
 ممتازالسلطنه (صمدخان) ۳۷
 ممتازالملک ۵۶ ۲۹۸
 منتخب الدوله ۳۳ ۳۳
 منتخب السلطان ۱۹۳
 متصرف الملک ۱۲۸
 منشی زاده ۳۲ ۳۳
 منصورالسلطنه عدل ۹۳
 منصور میرزا (سروان) ۸۵
 موق الدوله ۴۴ ۶۳ ۱۹۲
 موسولینی ۲۹ ۱۵۹ ۲۸۲
 موسوی زاده ۲۰۷
 موقرالدوله ۹۳

مشارالسلطنه ۱۲۸
 مستعان الملک ۲۰۰
 مستوفی الممالک (میرزا حسن خان) ۸ ۱۰ ۱۴
 ۱۷ ۱۸ ۲۱ ۲۲ ۲۴ ۲۸ ۳۶ ۵۶ ۸۹ ۹۶
 ۱۱۷ ۱۳۱ ۱۵۹ ۱۶۹ ۲۱۲ ۲۹۵ ۲۹۷
 ۲۹۸ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۷ ۳۱۱ ۳۱۴ ۳۱۹
 ۳۲۰ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۳۱ تا ۳۳۶
 ۳۳۸ تا ۳۴۰ ۳۶۰
 مسعود خان کیهان (ماژر) ۹۳ ۹۷ ۱۰۰
 ۱۰۱ ۱۷۱ ۱۷۲
 مسیب خان ۱۷۰
 مشاراعظم ۱۹۳
 مشارالدوله (حکمت) ۲۲
 مشارالسلطنه ۱۲۸
 مشارالملک ۶۳ ۱۶۵ ۱۹۲ ۱۹۳
 مشاور الممالک ۲۷ ۵۳ ۵۴
 مشکوة ۳۲
 مشیرالدوله ۶ ۲۹ ۳۰ ۴۳ ۴۵ ۴۹ ۵۱ تا
 ۵۶ ۷۹ تا ۸۱ ۹۶ ۱۱۷ ۱۲۵ ۱۳۱ ۱۴۰
 ۱۴۳ ۱۵۹ ۱۷۰ ۱۸۲ ۲۰۲ تا ۲۰۹ ۲۱۱
 ۲۱۲ ۲۱۷ تا ۲۱۹ ۲۴۴ ۲۵۸ ۲۶۴ ۲۷۴
 ۲۸۵ ۲۹۲ ۳۰۲ ۳۰۴ تا ۳۰۶ ۳۲۲ ۳۲۳
 ۳۳۸ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۴ تا ۳۴۷ ۳۶۰
 مشیرالملک (میرزا حسن خان) ۶
 مشیر معظم خواجهوی ۹۳
 مصباح دیوان ر.ک اسدی
 مصدق السلطنه ۹۷ ۱۲۱ ۱۳۹ ۲۰۱ ۳۵۹
 ۳۶۵ ۳۰۳ ۳۴۱ ۳۵۷
 مصطفی کمال پاشا ۲۸ ۲۹ ۴۹ ۳۶۲ تا ۳۶۶
 ۳۶۸ ۳۶۹
 مظفرالدین شاه ۲ ۷۰ ۲۴۸ الف
 مظفر فیروز ۱۰۶
 معتصم السلطنه (فرخ) ۱۴۹ ۱۵۲
 معتمد التجار ۱۲۸ ۱۷۹ ۲۲۶ ۲۲۹ ۲۳۵

فهرست رجال

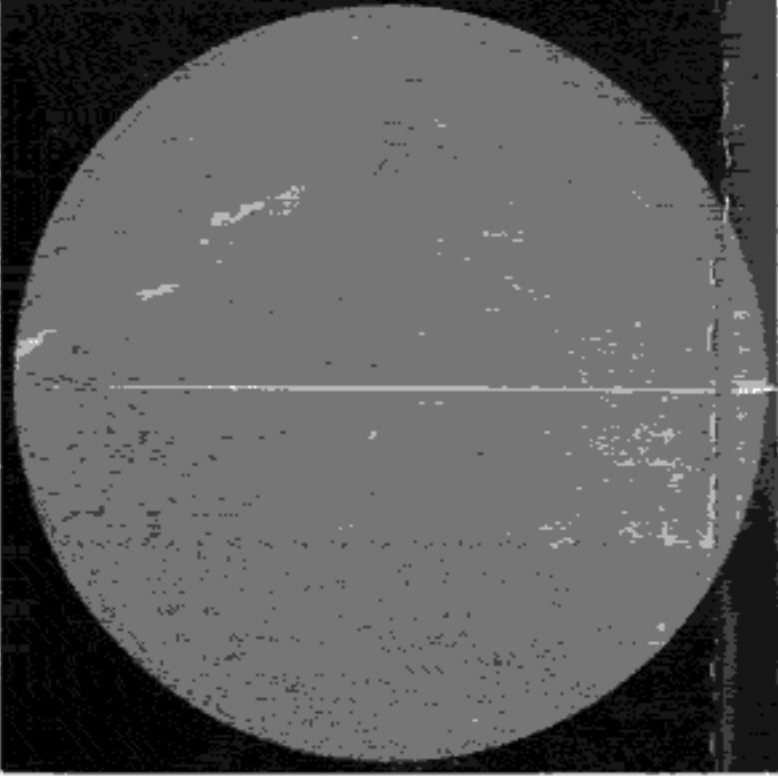
يمين النوله ١٠٣ ٢٨٩
يمين الملك ٢٠٧
بودنيچ (ژرال) ٧٨
يوسف خان هراتي ١٥ ١٦
يوسف مستوفي المعالك ٣٣٥

ي

يار محمد خان ١٧٠
يالمارسن (ژرال) ١٦٩ ١٨٠
يغرم ٧١ ٧٢ ١٦٦
يمين السلطنه ٢٠٤ ٢٠٧

تاریخ مختصر
احزاب سیاسی
ایران

انقراض قاجاریه



ملک الشعراء بهار

تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران

ملک الشعراء بهار



بها: ۲۸۵ ریال

شماره ثبت کتابخانه ملی: ۱۸۲۵ - ۱۳۵۷/۷/۳